سوگند به قلم و آنچه می نویسند

این نخستین بار است که کامل‌ترین و ساده‌ترین جزوهٔ آیین دادرسی مدنی ۱ به صورت رایگان قابل دریافت است. این جزوه به روشی ساده - اما شگفت‌انگیز - موفقیت شما را تضمین می‌کند.

آخرین بروزرسانی: ۱۴۰۳

جزوه آیین دادرسی مدنی ۱

دکتر امید ملاکریمی

(وکیل پایه یک دادگستری و عضو هیأت علمی دانشگاه)

به کوشش انور یوسفی

با توجه به تدریس چندین ساله‌ی این درس در دانشگاه‌های مختلف و استقبال دانشجویان و داوطلبان حقوقی، تصمیم گرفتم که برای این درس (که داوطلبان برای فراگیری آن دچار مشکل بوده و متأسفانه به منبع جامع و ساده‌فهم دسترسی نداشته و بعضاً درگیر تَشَتُّت منابع می‌شوند) جزوه‌ی کاملی رو تهیه کنم که شرحِ روان و بیانی ساده داشته باشد. سعی بر آن شده که جامعیت در کنار اختصار بنشیند و مطالب به نحوی تدوین شود که نظمِ منطقی آن به سردرگمی تبدیل نشود. مطالعه‌ی این جزوه به دانشجویان و علی‌الخصوص داوطلبان شرکت در آزمون‌های تخصصی حقوقی مانند آزمون‌های کارشناسی ارشد و دکتری و حتی آزمون‌هایی مثل وکالت، قضاوت و سردفتری، توصیه می‌شود. نظر به طراحی سؤالاتِ آزمون‌های اخیرِ حقوقی بر مبنای قوانین خاصِّ مرتبط با آیین دادرسی مدنی، نکتهٔ مهم در تألیف این جزوه این است که قوانین خاصِ جدید و آیین‌نامه‌های جدید به متنِ جزوه افزوده شده است. حقیر در این جزوه با استفاده از سبکی نوین، مباحث را به شیوهٔ نموداری با نظمی خاص ارائه کرده‌ام و این روش علاوه بر اینکه به یادگیری آسان کمک می‌کند در کوتاه‌ترین زمانِ ممکن قابلیت جمع‌بندی دارد. خلاصه اینکه جزوه‌ی بروز و خوبی را در دست دارید. ضمناً جهتِ دریافتِ جزواتِ دیگرِ تألیف‌شدهٔ حقیر به نشانی‌های اینترنتی ذکرشده در جزوه مراجعه فرمایید.

حیرت‌انگیزی که دنبالش بودید این جزوه است!

کیه که ندونه درس آیین دادرسی مدنی، از مهم‌ترین درس‌ها در همهٔ آزمون‌های حقوقی مثل وکالت و قضاوت و ارشده! با توجّه به تدریس چندین‌سالهٔ این درس در دانشگاه‌های مختلف، تصمیم گرفتم که برای این درس که داوطلبان برای فراگیری آن دچار مشکل بوده و متأسفانه به منبع جامع و ساده‌فهم دسترسی نداشته و بعضاً درگیر تَشَتُّتِ منابع می‌شوند کتابِ جزوه‌طورِ کاملی رو تهیه کنم که شرحِ روان و بیانی ساده دارد. سعی بر آن شده که جامعیت در کنار اختصار بنشیند و مطالب به نحوی تدوین شود که نظمِ منطقیِ اوون به سردرگمی تبدیل نشه. مطالعهٔ این جزوه به دانشجویان دورهٔ کارشناسی و کارشناسی‌ارشد و علی‌الخصوص داوطلبان شرکت در آزمون‌های تخصصیِ حقوقی مانند آزمون‌های کارشناسی ارشد، وکالت و قضاوت توصیه می‌شود. ضمناً باید بگم: ده‌ها جزوهٔ سَبُک و روانِ حقوقی که به طور شگفت‌انگیزی شیوا و گیرا و رسا توضیح دادم و قول می‌دم که اگه فقط یکی از اوونها رو از سایتم (www.mollakarimi.ir) بگیرید و مطالعه کنید به جزواتم اعتیاد پیدا می‌کنید!

ما در سایت فوق، کانال تلگرام و صفحهٔ اینستاگرام‌مون، هر آنچه برای قبولی در آزمون‌های حقوقی نیاز است را به شما خواهیم داد! می‌دانیم که داوطلبانِ آزمون‌های حقوقی، زمانی که تصمیم می‌گیرند که شروع به خواندن نمایند در انتخاب منابع سردرگم هستند؛ کاری که ما انجام می‌دهیم این است که اوون منابعی رو که برای قبولی کفایت می‌کند رو به طور رایگان در اختیارتون می‌گذاریم و بهتون اطمینان می‌دیم که نیاز به خواندن منابع متعدد نخواهید داشت. در واقع، صدها داوطلبی که از این خدمات استفاده کردند و جواب گرفتن رو می‌تونیم شاهدِ عملکردِ مثبتمون بدونیم.

توجّه: این جزوه برای تدریس در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی توسطِ معلم (امید ملاکریمی) تهیه و تکثیر شده و جنبهٔ انتفاعی نداشته و تکثیر و نسخه‌برداری از آن، بدون قصد سودجویی و «تنها با ذکر منبع» مجاز می‌باشد، در غیر این صورت، قانوناً ضمان‌آور است. نگارندگان، سپاسگزارِ خوانندگانی خواهد بود که نظرات، پیشنهادها و انتقادات خود را پیرامون این نوشتار از راه‌های فوق یا ایمیل «mollakarimi.omid@gmail.com» بیان فرمایند. به صورت مُدَوَّن و مُنظم، کلِّ حقوق جزا را آموزش خواهیم داد به گونه‌ای که بعد از مطالعهٔ این جزوه احاطهٔ کامل بر مباحث حقوق جزا داشته باشید. مفاهیم و مباحث حقوق جزا اگر بدون اسلوب مُدَوَّن توضیح داده بشه فهم آن دشوار و غیرقابل تحمل است ما در این نوشته، مطالب حقوق جزا را به نحو طبقه‌بندی‌شده نگاشته‌ایم به صورتی که شما با خواندن این جزوه نیاز به خواندنِ هیچ کتاب و جزوهٔ دیگری ندارید جزا رو به طور کامل می‌گم و شما رو معتاد به رَوِشِ خودم می‌کنم؛ قول می‌دم! البته بگم که حقوق مدنی و آیین دادرسی مدنی، آیین دادرسی کیفری و همینطور دروس دیگه رو هم با همین روش گفته‌ام.

در آخر، باید بگم که جزواتِ سایتِ MollaKarimi.ir و حتّی **این نوشته دائماً با توجّه به سرفصل‌های جدید و آخرین تغییرات قوانین، به روز می‌شه و چنانچه پی.دی.اف یا نسخهٔ چاپ‌شدهٔ جزوه رو در دست دارید بهتره مجدداً از سایت، نسخهٔ به روز رو دانلود کنید.** ضمناً ما کارگاهی داریم که متفاوت از بقیهٔ کارگاه‌هاست! اسمِ کارگاهِ ما، «کارگاه تولید محتوای حقوقی» است که می‌تونید اینستاگرام (@vekalatyar) و تلگرامِ ما (@omidmollakarimi) رو دنبال کنید تا کلّی محتوای حقوقیِ خوب رو مشاهده و دریافت کنید.

به صورت چریکی، کلِّ آیین دادرسی مدنی را آموزش خواهیم داد به گونه‌ای که به سادگیِ خوردنِ یک سوپ مرغ به صورت شیوا و رسا آن را بفهمید. مفاهیم آیین دادرسی مدنی اگر بدون بدون آوردن جدول و نمودار توضیح داده بشه مثل یک قورباغهٔ زشت، تحمّلِ اوون سخت است اما در این نوشته، کاری می‌کنیم که این قورباغه را ببوسید. ما اوون قدیما که دانشجوی کارشناسی بودیم، استادامون بهمون کتابای دکتر شمس رو معرفی می‌کردند. وقتی کتاب‌های ایشون رو دستمون می‌گرفتیم با یک‌سری اصطلاحات قلمبه‌سلمبهٔ چقرِ حقوقی مواجه می‌شدیم که ازش چیزی نمی‌فهمیدیم و نهایتاً حوصله‌مون سر می‌رفت و زده می‌شدیم؛ البته باید گفت که مشکل از خودمون بود که اوون اصطلاحات رو در سال‌های دورهٔ کارشناسی نمی‌فهمیدیم، چون مفاهیم پایه رو نمی‌دونستیم و یکی باید اوّل به زبونِ داستانی و با مثال‌های روشن برامون قصّه می‌گفت و بعد، برامون خواندنِ اصطلاحاتِ ثقیل و دشوار، مثل خوردن هلو می‌شد! در سال‌های اخیر که «شبکه‌های اجتماعی»، ادبیات عامیانه رو ترویج دادن و مخاطبِ عمدهٔ این شبکه‌ها، ده هفتادی‌ها و هشتادی‌ها هستند، معلمِ حقوق باید به زبون اینستاگرامی برای اوونها تدریس کنه! اصلاً هنرِ معلّمی یعنی «ساده‌گویی»؛ خلاصه اینکه، آیین دادرسی مدنی رو به طور کامل می‌گم و شما رو معتاد به رَوِشِ خودم می‌کنم؛ قول می‌دم!

داستانِ من: امید ملاکریمی هستم مدرس دانشگاه، عضو هیأت علمی و وکیل پایه یک دادگستری و همینطور تدوین‌کنندهٔ جزوات آزمون‌های حقوقی. می‌خوام یه داستان جالب براتون تعریف کنم، یادمه زمانی که مدرک کارشناسیم رو گرفتم خب اوون موقع مثل الان اینجوری در فضای مجازی فایل‌های صوتی یا جزوات در دسترس نبود؛ یه دوستی داشتم که توی کلاسای یکی از مؤسسات آموزشی که توی تهران بود شرکت کرده بود و سرِ کلاس جزواتی را که اساتید می‌گفتن رو با یه خط خیلی بدی نوشته بود؛ خلاصه من هم که توانِ شرکت در اوون کلاس‌ها در اون زمانُ نداشتم ازش خواهش کردم که کپیِ اونها رو در اختیارم بگذاره، بهم گفت که من اوومدم توی یه خونه‌ای که در شهرستان دارم و برای آزمون وکالت می‌خونم و دسترسی و امکان تهیهٔ کپی ندارم؛ گفت که برو فلان آدرس توی تهران (که آدرس همون مؤسسهٔ آموزشی بود) برو واحدِ انتشاراتش و جزوات رو بِخَر! خوشحال شدم و رفتم اونجا، یه آقای مُسِنّی توی قسمتِ تکثیر یا همون واحد انتشارات اون مؤسسه نشسته بود و تا گفتم جزوهٔ فلان اساتید رو می‌خوام بهم گفت دانشجوی مؤسسه هستی؟ گفتم که نه! گفت ببین پسر جون! اینجا یه مؤسسه است که داره کارِ تجاری انجام می‌ده اینجوری که مثلاً استاد یه جزوهٔ ۲۰۰ صفحه‌ای میده به من که تکثیر کنم و بِدَم به دانشجوهای همین مؤسسه که کلاس‌های اوون استاد در اوون درسِ خاص رو شرکت کردن؛ حرفش رو قطع کردم بهش گفتم: «می‌تونم خواهش کنم که همین جزوه‌ها رو به من بدین؟»؛ گفت: «وایسا هنوز حرفم تموم نشده!»؛ گفتم: «ببخشید، بفرمایید!» ادامه داد که «اون استاده که جزوهٔ ۲۰۰ صفحه‌ایِ تایپی را در اختیار دانشجوها قرار داده اینجوری نیست که کلِّ کلید یا فرمول یا دستورالعملِ قبولی رو بِده به دست من که تکثیر شه!» ادمه داد که: «همون استاد به بچه‌ها سرِ کلاس جزوه هم میگه که بنویسن و جزوهٔ دست‌نویس می‌شه مکمل این جزوهٔ تایپی و گفت جالب‌تر اینکه در همین جزوهٔ تایپ‌شده هم ایراداتی وجود داره که سرکلاس به بچه‌ها میگه که اصلاحش کنن!» ادامه داد: «بعله اینجوریاس!»؛ خیلی ناراحت شدم از اینکه چرا باید اوونهایی که به این کلاسا دسترسی دارن یا توان مالی دارن قبول بشن، از طرف دیگه هم از اون دوستم ناراحتم شدم که چرا منو پیچوند! زنگ زدم بهش گفتم ماجرا از این قراره؛ متوجّهِ کاری که باهام انجام داده بود شد، خواست جبران کنه، بهم گفت پاشو بیا اینجا و از جزوات نُت‌برداری کن، البته بازم نگفت که بهت کپی‌ها رو می‌دم! شاید حق داشت چون هزینه کرده بود و نمی‌خواست یه رقیب اضافه بشه! منم که «مُصر بودن» و «پیگیر بودن» اَصَن تو ذاتمه کوبیدم رفتم اونجا؛ پنج ساعت توی راه بودم و خلاصه بهم محبت کرد و سه شبانه روز ازم پذیرایی کرد و یک دونه از این میزهایی که مُلّاها دارن بهم داد که بنشینم و یادداشت‌برداری کنم؛ بعد از اینکه کارَم تموم شد و با اتوبوس در مسیرِ برگشت بودم در حالی که داشتم به انگشت بزرگهٔ دستِ راستم که کبود شده بود (اینقدر که نوشته بودم!) نگاه می‌کردم توی این فکر بودم که اگه یکی این رفیقی که من داشتم رو نداشت و امکان حضور در این کلاس‌ها رو هم به جهت عدم توانایی مالی نداشت مسلّما از پیشرفت باز می‌موند و البته نتیجه، این می‌شد که فقر و زندگی‌کردن توی نقاط دورافتاده و محروم باعث باز موندن آدم‌های مُستعد می‌شه، البته بگذریم که معدود اساتیدی هم هستند که همه چیز رو در مادیات می‌دونن و اونها هم در خصوص عدم پیشرفت این آدم‌های مستعد مسؤولند؛ تو همین فکر بودم که یهو یه جمله از یکی از معلم‌هام یادم اومد، گفته بود که: «اگر با خدا وعده کنی که یه بخشی از کارِت رو در آینده به اونهایی که نیاز به خدمت تو دارن تَبَرُّعاً خیر کنی جواب خوبی می‌گیری»، خلاصه به اون بزرگ‌بابا («خدا» رو می‌گم) قول دادم که اگه قبول بشم یک به دَهِ پولِ حاصله از وکالت یا قضاوت و همینطور یک‌دهم از زمان‌م رو به تدوینِ جزواتِ رایگان اختصاص بدم؛ اینجوری شد که سالِ بعدش، خبرِ شیرینِ قبولیم رو بعد از مادرم، به خودش (یعنی خدا) دادم و گفتم بهش که: «از فردا، اجرای وَعده‌م رو شروع می‌کنم الان نُه سال از اون روز می‌گذره و من تمامِ جزواتِ موردِ نیاز برای قبولی در آزمون‌های حقوقی رو کامل کردم؛ البته بگم که من نَه یک به دَه؛ بلکه نُه به دَهِ مالَم و وقتم رو به این مهم اختصاص دادم و البته خدا در تمام این سال‌ها آدم‌هایی رو سرِ راهم گذاشت که بهم کمک کردن و وجودشون مایهٔ رحمت بود؛ خلاصه اینکه به گفته قرآن «رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است!» و من دست‌های او را در کلیهٔ امورم دیدم؛ امروز که این متن را برای اولین بار می‌خونید خُرسندم از اینکه جزواتم روزانه صدها مرتبه دانلود می‌شود و خدا را شاکرم که داوطلبان از کامل‌بودن و بی‌نقص‌بودن اون‌ها صحبت می‌کنن؛ من تردید ندارم که مطالعهٔ جزواتم برای موفقیت در آزمون‌ها (البته در کنار خواندن قانون) کافی است. این جزوات کاملاً رایگان است (و دائماً بروز می‌شه) و یه خواهش از شما دارم که فقط یکی از جزوات رو دانلود کنید و اگه به معجزهٔ اون‌ها پی بردین اون‌ها رو به دوستان‌تون معرفی کنین، من برای گسترشِ این کارِ خیر به کمک شما نیاز دارم؛ بدون وجود شما مَحاله که به این منابع کنکوری دست پیدا کنند. البته بدونید این کار خیر شما هم بهتون برمی‌گرده!

تقدیم به تمام کسانی که تا به حال هیچ به آن‌ها تقدیم نشده است؛ تقدیم به گمنامان!

«باسمه تعالی»

آیین دادرسی مدنیِ یک، چهار بحث دارد: **۱.** سازمان‌های قضاوتی؛ **۲.** دعوا؛ **۳.** صلاحیت؛ **٤.** دفاع یا پاسخ خوانده. قبل از شروع این چهار بخش، مقدمه‌ای چند صفحه‌ای را خواهیم داشت:

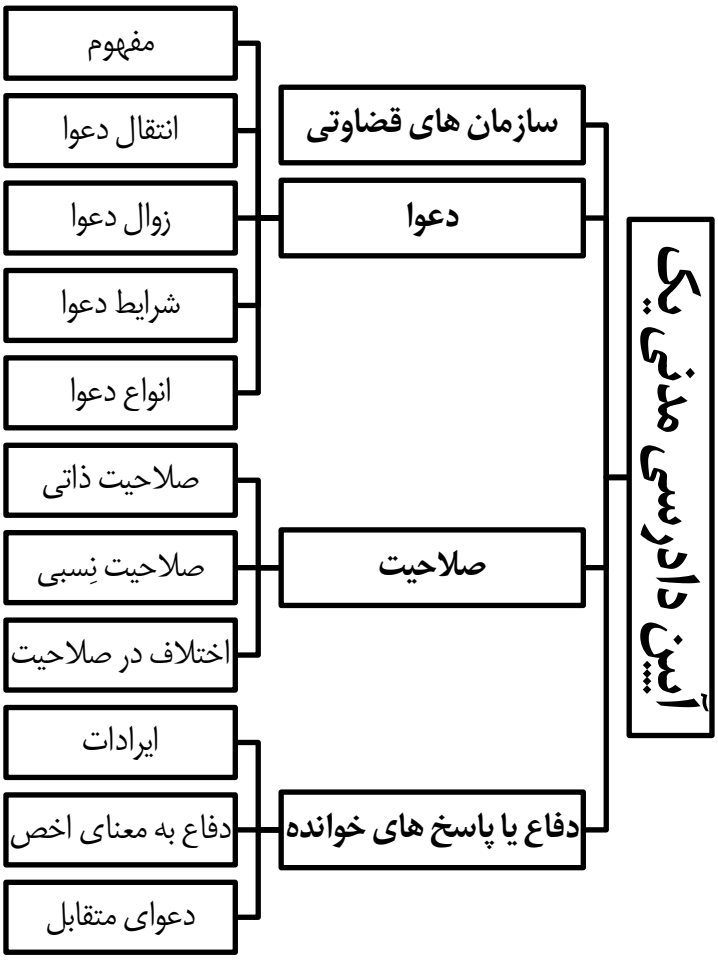

آیین دادرسی مدنی از ۳ بخش تشکیل شده است:

۱. **آیین**: مواد ۱ تا ٤۷ ق.آ.د.م
۲. **دادرسی**: مواد ٤۸ تا ۵۰۱ ق.آ.د.م
۳. **مدنی**: مواد ۵۰۲ تا ۵۲۹ ق.آ.د.م

✓ هفت‌خوانِ دادرسیِ مدنی، هفت «داد» است: «دادخواه ـ دادگاه ـ دادخواست ـ دادرس ـ دادرسی ـ دادنامه ـ دادورز»

خلاصهٔ مادهٔ ۱ ق.آ.د.م: آیین دادرسی مدنی، اصول و مقرراتِ ستادنِ دادِ مدنی است.

اصول و مقررات دادخواهی:

۱. اصول = قواعد

۲. مقررات = تشریفات

- کدام فرض ذیل غلط است؟

اصولِ آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی و حتی تجاری حاکم است.
اصولِ آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری و امور حسبی حاکم است.
اصولِ آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری، امور حسبی و امور خانواده حاکم است.
اصولِ آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری، امور حسبی، امور خانواده، دعاوی تصرف، داوری و دیوان عدالت اداری حاکم است.

✓ هیچکدام.

- کدام فرض ذیل غلط است؟

مقرراتِ آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی و حتی تجاری حاکم است.

مقرراتِ آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری و امور حسبی حاکم است.

مقرراتِ آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری، امور حسبی و امور خانواده حاکم است.

✓ **مقرراتِ** آیین دادرسی مدنی در دعاوی مدنی، تجاری، امور حسبی، امور خانواده حتی شورای حلِّ اختلاف و حتی دعاوی تصرف و حتی داوری و حتی دیوان عدالت اداری حاکم است.

هیچ کدام.

نکته: قوانین خاص، دارای «مقرراتِ» خاصِ خود هستند ولی «اصول» همه جا حاکم است حتی در قوانین خاص.

✓ **اصول حاکم بر دادرسی مدنی**:

- اصل تناظر
- اصل درخواست رسیدگی «مادهٔ ۲ ق.آ.د.م»
- اصل تکلیف به رسیدگی «مادهٔ ۳ ق.آ.د.م»
- اصل تعیین تکلیف به طور خاص «مادهٔ ٤ ق.آ.د.م»
- اصل قطعیت آراء «مادهٔ ٥ ق.آ.د.م»
- اصل رعایت نظم عمومی و اخلاق حسنه «مادهٔ ٦ ق.آ.د.م»
- اصل رعایت ترتیب و رسیدگی دو مرحله‌ای «مادهٔ ۷ ق.آ.د.م»
- اصل فَراغ دادرس «مادهٔ ۸ ق.آ.د.م»
- اصل فوریت و عطف بماسبق‌شدن «مادهٔ ۹ ق.آ.د.م»
- اصل آمره بودن (دکترین)

✓ در مواد ۲ تا ۹ ق.آ.د.م **اصولی** را گفته، که این اصول در همه جا حاکم است.

✓ مواد ۱ تا ۹ ق.آ.د.م همه‌جا حاکم است، حتی در قوانین خاص: **اصول**

✓ مواد ۱۰ تا ۵۲۹ ق.آ.د.م همه‌جا حاکم است، مگر در قوانین خاص: **مقررات**

مقررات آیین دادرسی مدنی که در مواد ۱۰ تا ۵۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی ذکر شده است در مقام بیان تشریفاتی است که برای دادخواهی توسط دادخواه (خواهان، واخواه، تجدیدنظرخواه، فرجام‌خواه، خواهانِ اعادهٔ دادرسی و متعرضِ ثالث) در محلّی به نام دادگاه با وسیله‌ای به نام دادخواست نزد شخصی به نام دادرس در جلسه‌ای به نام دادرسی به موجب رأیی به نام دادنامه (اعم از حکم و قرار) صورت می‌گیرد و توسط شخصی به نام دادوَرز به موقعِ اجرا گذاشته می‌شود.

نتیجه اینکه آیین دادرسی مدنی مجموعهٔ اصول (مواد ۱ تا ۹) و مقرراتی (مواد ۱۰ تا ۵۲۹) است که در مراحل هفت‌گانهٔ دادخواهی به کار می‌رود. به نحوی که اصول همیشه و همه‌جا حتی در موضوعات داوری و تصرف که در قانونِ عام هستند (ولی از حیث موضوع، خاص هستند) و قوانین خاص (شورای حلِّ اختلاف، دیوان عدالت اداری و دادگاه خانواده) حاکم است.

همین طور مقررات یا تشریفات آیین دادرسی مدنی همه‌جا حاکم است مگر در موضوعات و قوانین خاص؛ البته در موضوعات و قوانین خاص اگر به مقررات آیین دادرسی مدنی ارجاع شده باشد و یا سکوت شده و مقررات خاصی پیش‌بینی نشده باشد، باز هم همان مقررات عام آیین دادرسی مدنی در موضوعات و قوانین خاص إعمال می‌شود. پس:

✓ اصول، حاکم است حتی در قوانین و موضوعات خاص.

✓ مقررات، حاکم است مگر در قوانین و موضوعات خاص، مگر در حالت ارجاع و سکوت که در این حالت، دوباره مقرراتِ مندرج در ق.آ.د.م حاکم می‌شود.

مقررات ورود به دادرسی مدنی

۱. کلّیات (اصول): مواد ۱ تا ۹: با چه چیزی باید برم سراغ دادرسی؟
۲. صلاحیت: مواد ۱۰ تا ۳۰: کجا باید طرح دعوا کنم؟
۳. وکیل (وکالت در دعاوی): مواد ۳۱ تا ٤٧ با کی برم سراغ دادرسی؟

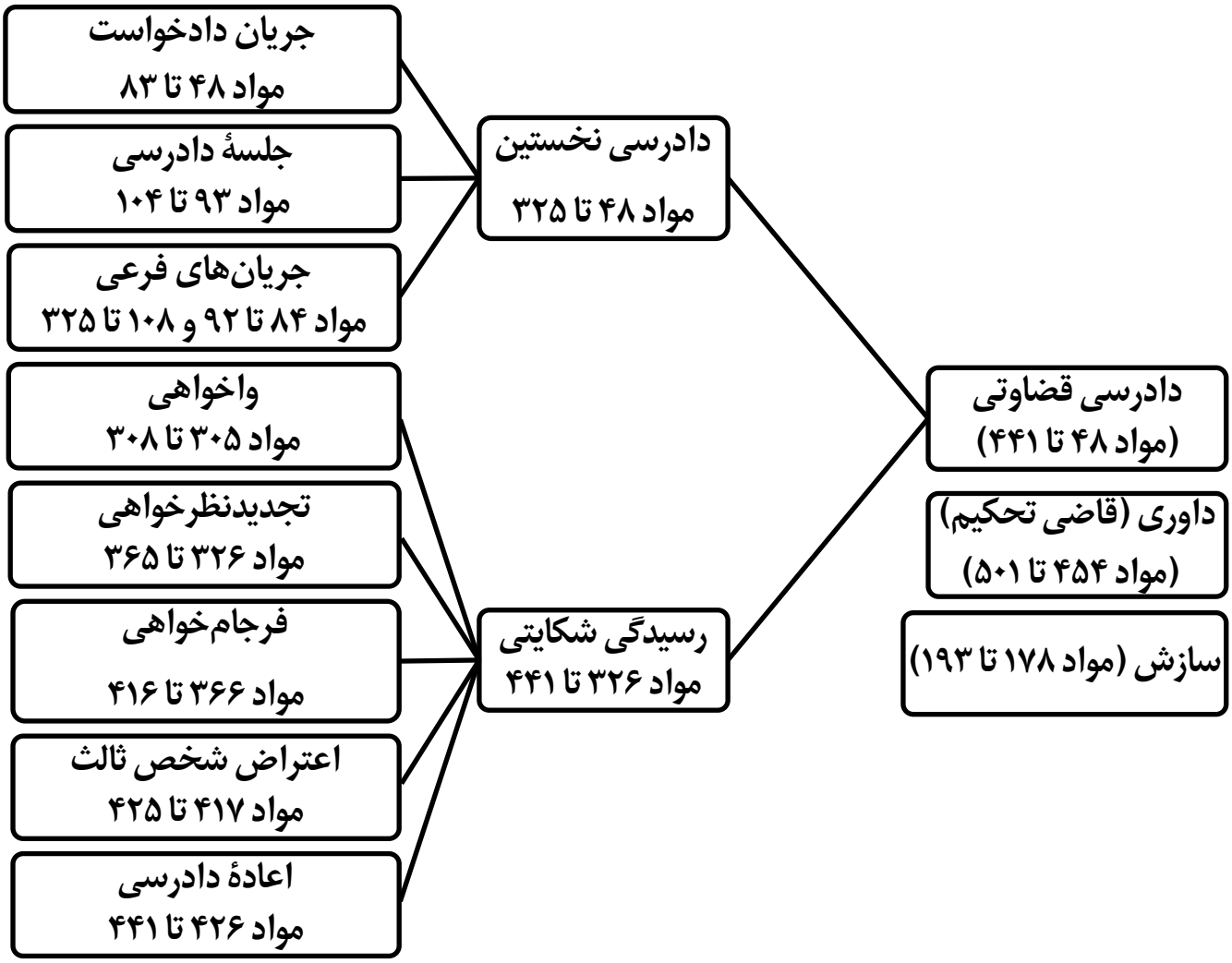

سه راه دادرسی:

راه اوّل

- در **جریان دادخواست** با موضوعاتی چون موارد ذیل مواجه‌ایم:

۱. شرایط دادخواست
۲. بهای خواسته
۳. ابلاغ
٤. ایرادات
٥. توقیف دادخواست
٦. قرار ردّ دادخواست
۷. عدم پذیرش دادخواست

✓ ما در مرحلهٔ **جریان دادخواست** با خود دادخواست سر و کار داریم و هنوز **جریان دادرسی** شروع نشده است.

- در جریان **دادرسی** با موضوعاتی چون موارد ذیل مواجه‌ایم:
  ۱. جلسهٔ دادرسی
  ۲. توقیف دادرسی
  ۳. قرار ردّ دعوا
  ٤. عدم استماع دعوا
  ✓ این دو جریان نباید با هم خَلط شود.
- جریان‌های فرعی ذیل که جریان‌های اصلی را تکمیل می‌کند:
  ۱. تأمین خواسته (مواد ۱۰۸ تا ۱۲۰)
  ۲. دستور موقت (مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵)
  ۳. دعاوی طاری (ورود ثالث، جلب ثالث، تقابل و اضافی) (مواد ۱۳۰ تا ۱٤۳)
  ٤. دعاوی تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت (مواد ۱۵۷ تا ۱۷۸)
  ۵. دلایل (مواد ۱۹٤ تا ۲۹٤)

راه دوّم

راه دوّم داوری است (قاضیِ تحکیم) راه دیگری است که چه قبل از دادرسیِ قضاوتی، چه در اثنای و چه بعد از دادرسی می‌توان به آن مراجعه کرد.

داوری یا مراجعه به قاضی تحکیم چه قبل از دادرسی قضاوتی و چه در اثنا دادرسی قضاوتی حتی در دیوان عالی کشور (البته اگر پرونده در دیوان عالی کشور باشد، ارجاع به داوری مستقیم توسط دیوان نخواهد بود، بلکه دیوان پرونده را برای ارجاع به داوری به دادگاه صادرکنندهٔ رأیِ موردِ فرجام ارسال می‌دارد. مادهٔ ٤۹٤ ق.آ.د.م) همین طور بعد از دادرسی فراهم است.

رأی داوری همانند آراء محاکم دادگستری مشمول قانون اجرای احکام مدنی بوده و توسط واحد اجرای احکام دادگستری اجرا می‌شود.

مقدماتش با دادرسی متفاوت است ولی اجرایش یکی است.

راه سوم

یکی دیگر از راه‌های ستاندن حق به تجویز مواد ۱۷۸ تا ۱۹۳ ق.آ.د.م «سازش بین طرفین» می‌باشد که در هر مرحله از دادرسی و چه بسا قبل از آن و یا بعد از آن و به اَشکال مختلفِ رسمی و یا عادی در دادگاه یا خارج از دادگاه به عمل می‌آید و همانند داوری در نهایت از حیث اجراء مشمول اجراء احکام دادگستری می‌باشد.

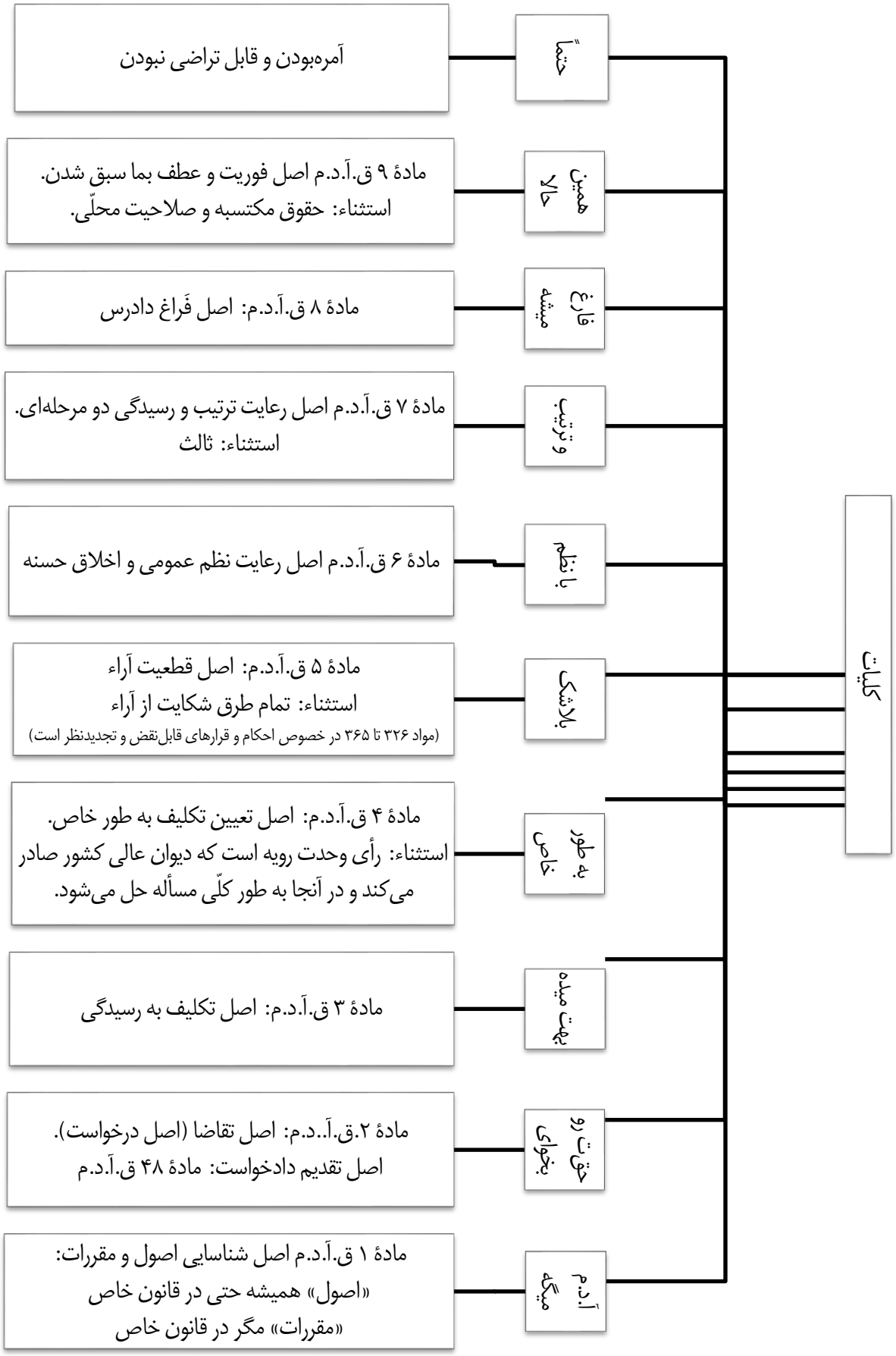

آ.د.م میگه حقّت رو بخوای بهت میده به طور خاص بلاشک با نظم و ترتیب فارغ میشه همین حالا حتماً

تحلیل مواد ۱ تا ۹ قانون آیین دادرسی مدنی

مادهٔ ۱ ق.آ.د.م

- ✓ قانون امور حسبی یک قانون خاص است و **مقرراتِ** خاص دارد. هم شکلی و هم ماهوی است. در قانون امور حسبی ابتدا ق.آ.د.م حاکم نیست در صورت سکوتِ قانونِ امورِ حسبی یا ارجاع آن به قانون آیین دادرسی مدنی، مطابق قانونِ اخیرالذکر عمل می‌شود. مادهٔ ۲ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ گفته: «رسیدگی به امور حسبی تابع **مقررات** این باب می‌باشد مگر آنکه خلاف آن مقرر شده باشد».
- ✓ امور بازرگانی: در حال حاضر چون آیین دادرسی تجاری نداریم، ابتدائاً و مستقیماً آیین دادرسی مدنی حاکم است، بر خلاف امور حسبی.
- ✓ دادگاه انقلاب: دادگاه انقلاب این شبهه را ایجاد نکند که کیفری است، «موضوع» مهم است نه «دادگاه». هرجا موضوع «مدنی» باشد، باید از آیین دادرسی مدنی بهره ببریم، همچنین در صورتی که امر غیرکیفری در هیچ قانونی تعیین تکلیف نشده بود، آیین دادرسی مدنی استفاده می‌شود.
- ✓ در امور حقوقی (مدنی و تجاری) علاوه بر **اصول**، **مقرراتِ** آیین دادرسی مدنی نیز حاکم است، ولو اینکه در مرجع غیرحقوقی باشد و در مراجع حقوقی خاص، صرفاً **اصولِ** آیین دادرسی مدنی حاکم است و نه **مقرراتِ** آن، مگر اینکه به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع شده یا هیچ پیش‌بینی‌ای نشده باشد، مثل مادهٔ ۲ قانون امور حسبی، مادهٔ ۱۷ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲، مادهٔ ۱۲۲ قانون دیوان عدالت اداری، مادهٔ ۸ قانون حمایت خانواده، موضوع دعوای تصرف مادهٔ ۱۷۷ ق.آ.د.م، سازش مادهٔ ۱۹۳ ق.آ.د.م، داوری مادهٔ ٤٧٧ ق.آ.د.م.

آیین دادرسی		مدنی	تجاری	دادگاه صلح	امور حسبی	خانواده	دیوان	تصرف	سازش	داوری
	اصول	+	+	+	+	+	+	+	+	+
	مقررات	+	+	+	−	−	−	−	−	−

مادهٔ ۲ ق.آ.د.م

- ✓ رسیدگی به هر دعوای حقوقی مستلزم درخواستِ (تقاضای)
  ۱. ذی‌نفع
  ۲. ذی‌سمت
  ۳. دارای اهلیت

می‌باشد، یعنی اصولاً دعوا به تقاضای متقاضی‌ای که اهلیت، سمت و نفع داشته باشد، به عمل می‌آید.

- ✓ اشخاصِ حقیقیِ اصیل دو شرط دارند، ولی اشخاصِ حقیقیِ غیراصیل به طور کلّی باید سه شرط داشته باشند، زیرا در اشخاصِ حقیقیِ اصیل، سِمَت مُستَغرَق در نفع شده است. وقتی این سه تا شرط جمع شود: تازه «متقاضی» می‌شود.
- ✓ تقاضا:
  - کتبی: دادخواست (اصل): «مادهٔ ٤٨ ق.آ.د.م»
  - شفاهی: درخواست (استثناء): هر جا قرار است که قرار صادر شود مانند: دستور موقت، تأمین دلیل، تأمین خواسته، تأمین اتباع، تأمین دعوای واهی.
- ✓ «درخواست» به مفهوم عام یعنی «تقاضا» و به مفهوم خاص آن «دادخواست» است.
- ✓ اصل بر تقاضا به شکل دادخواست است.
- ✓ درخواست شفاهی است و ضمانت‌اجرا ندارد، ولی دادخواست کتبی است و فرم چاپی مخصوص دارد و ضمانت اجرا نیز دارد.
- ✓ ضمانت‌اجراهای دادخواست شامل درخواست نمی‌شود.

- ✓ اصل مذکور در مادهٔ ۲ ق.آ.د.م تحت عنوان اصل درخواست و تقاضا در سؤالات تحلیلی مثل ارشد هیچ استثنایی ندارد و همه‌جا باید درخواست باشد، حتی در مواردی که دادگاه رأساً اقدام می‌کند.
- ✓ اما در سؤالاتِ نص‌محور مثل وکالت هر جا در قانون از عبارت «خود به خود»، «رأساً» یا «به دستور دادگاه» استفاده شده باشد، استثنای مادهٔ ۲ ق.آ.د.م بوده و نیاز به درخواست ندارد. مثل مواد: ۳۲۱ تا ۳۲٤ و ۱۱۸ ق.آ.د.م که در قرار تأمین خواسته و دستور موقت، دادگاه رأساً اقدام می‌کند. (در مواردی که ذکر شد نه به طور کلّی)
- ✓ اساساً در قانون‌خوانی، به ۳ حالت باید دقّت شود که بسیار «تست‌خیز» و «محلّ توجّه» هستند!

۱. «قاعده» + «حتی»، «ولو اینکه»، «با وجود اینکه»: اگه بعدِ قاعده‌ای که گفت این سه تا رو به کار بُرد می‌خواد ادامهٔ قاعده رو بگه در واقع می‌خواد تأکید بر اجرای قاعده کنه.

۲. «قاعده» + «مگر»، «اما»، «ولی»، «الا»، «به‌جز»: اگه بعدِ قاعده‌ای که گفت این پنج تا رو به کار بُرد می‌خواد استثنای قاعده رو بگه.

۳. «قاعده» + «در صورتی که»، «اگر»، «زمانی که»، «وقتی که»، «به شرط»: اگه بعدِ قاعده‌ای که گفت این چند تا رو به کار بُرد می‌خواد شرط اجرای قاعده رو بگه.

- مثال ۱: دادگاهِ صالح برای رسیدگی به اصل دعوا، صالح به رسیدگی در مورد تأمین خواسته است، ولو اینکه/حتی اگر موضوع خارج از حوزهٔ اصل دادگاه باشد.
- مثال ۲: کلیهٔ دیون در حکم منقول است، ولو اینکه راجع به غیرمنقول باشد، مگر اینکه راجع به خسارات و اجرت‌المثل باشد + تعهد به تسلیم و تعهد به انتقال غیرمنقول.

مادهٔ ۳ ق.آ.د.م

- ✓ اصل: تکلیف رسیدگی (ضمانت اجرا: ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی تعزیرات مصوب ۱۳۷۵ و بند ۵ ماده ۱٦ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰)
- ✓ استثناء: امتناع از رسیدگی

همیشه نقطهٔ مقابل تکلیف، «اختیار» نیست؛ گاهی نقطهٔ مقابلِ تکلیف، «امتناع» است.

استثنائات اصل تکلیف رسیدگی:

- تبصرهٔ مادهٔ ۳، در صورتی که قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند، باید با صدور «قرار امتناع از رسیدگی» از رسیدگی امتناع کند. در این حالت، پرونده به شعبهٔ دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد.
- مواد ۹۱ و ۹۲، در صورتی که قاضی با یکی از جهات مندرج در مادهٔ ۹۱ ق.آ.د.م مواجه شود، باید با صدور «قرار امتناع از رسیدگی» از رسیدگی امتناع کند.
  - ✓ برای امتناع از رسیدگی، نوع دعوا اعم از مالی یا غیرمالی و ... تفاوتی ندارد.
  - ✓ دو شرطِ مجتهدبودن قاضی و خلاف شرع‌بودن قانون باید توأم باشد، پس:
    - قاضی غیرمجتهد + قانونِ خلاف شرع: رسیدگی
    - قاضی مجتهد + پروندهٔ خلاف شرع: رسیدگی
    - قاضی مجتهد + قانونِ خلاف شرع: امتناع از رسیدگی

- ✓ فتاوی و منابع در صورتی معتبر و ملاکند که قانون نباشد، اگر قانون باشد، منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر، رفرنس نمی‌شوند.
  - قانون حاکم است، حتی اگر منابع فقهی خلاف آن باشد.
  - قانون حاکم است، مگر اینکه قانون مجمل باشد یا اصلاً نباشد.
  - در صورتی منابع فقهی حاکم‌اند که قانون مجمل باشد یا اصلاً نباشد.

- چنانچه قاضی مجتهد باشد، و قانونِ حاکم بر دعوا را خلاف شرع بداند، کدام مورد صحیح است؟

غلط: فقط در دعاوی غیرمالی می‌تواند از رسیدگی امتناع کند.

غلط: باید از رسیدگی امتناع کند، مگر دعوای مطروحه راجع به اصل نکاح یا طلاق باشد.

صحیح: باید از رسیدگی امتناع کند، حتی اگر دعوای مطروحه راجع به اصل نکاح یا طلاق باشد.

غلط: می‌تواند از رسیدگی امتناع کند و نوع دعوا أثری ندارد.

مادهٔ ٤ ق.آ.د.م

به موجب مادهٔ ٤ ق.آ.د.م اصل بر تعیین تکلیف هر دعوا به طور خاص است، که نباید با تکلیف به رسیدگی جداگانه خَلط شود، چرا که دادرس می‌تواند، به چند دعوا به طور توأمان رسیدگی کند و اصل، تکلیف بر رسیدگیِ جداگانه نیست، بلکه اصل بر این است که باید مستندات قانونی جداگانه توسط دادرس برای هر دعوا تعیین شود.

تعیین تکلیف را به طور خاص می‌گویند، نه تعیین تکلیف به صورت جداگانه.

- ✓ نکتهٔ مادهٔ ٤ ق.آ.د.م: «رأی وحدت رویه» استثناءِ مادهٔ ٤ هست که به موجب مواد ٤٧١ و ٤٧٣ ق.آ.د.ک وقتی صادر می‌شود که:
  - اختلاف در تفسیرِ قانون بین دو مرجع ناشی از استنباط متفاوت از قوانین باشد و موجب صدور آرای مختلف شود.
  - هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان یا معاون وی تشکیل می‌شود.
  - رسمیت جلسه حداقل با حضور سه‌چهارم قضات دیوان عالی کشور خواهد بود.
  - رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کلّ کشور می‌توانند درخواست تشکیل جلسهٔ هیأت عمومی را کنند و اطلاع آنها از آرای مغایر توسط هر ذی‌نفعی از جمله وکلای دادگستری می‌تواند باشد.
- ✓ هر ذی‌نفعی، طرفین دعوا نیز می‌باشند.
- ✓ رأی وحدت رویه با رأی ایجاد رویه خَلط نشود.
  - ۲ تا رأی مغایر با حضور سه‌چهارم قضات دیوان عالی کشور سبب صدور رأی وحدت رویه می‌شود. «مادهٔ ٤٧١ قانون آیین دادرسی کیفری»
  - ٥ تا رأی مشابه با حضور دوسوم قضات هیأت عمومی دیوان عدالت اداری سبب صدور رأی ایجاد رویه می‌شود. «مواد ۱۲و ۹۰ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰»
- ✓ ما دو تا دیوان داریم: ۱ـ دیوان عالی کشور ۲ـ دیوان عدالت اداری؛ دیوان عالی از دیوان عدالت بالاتر است.

مادهٔ ٥ ق.آ.د.م

درست است که به موجب مادهٔ ٥ ق.آ.د.م اصل بر قطعیت آراء و استثناء بر قابلیت شکایت آنها است؛ اما به نظر می‌رسد مقصود از اصلِ قطعیت مربوط به دادگاه‌های تجدیدنظر است و به نوعی، اصل بر عدمِ قطعیتِ آراءِ بدوی و استثناء بر قطعیت آنها است یا به عبارت دیگر، اصل بر قطعیتِ آراءِ تجدیدنظر و استثناء بر عدم قطعیت آنها است. اگه گیج شدید عِب نداره! این جوری یاد بگیرید: «آرای دادگاه‌ها قطعی است مگر به موجب قانون (قانون آ.د.م یا سایر قوانین)، قابل‌نقض یا قابل‌تجدیدنظر باشد.»

مادهٔ ٦ ق.آ.د.م

اصل رعایت نظم عمومی (قوانین آمرهٔ مدونه) و اخلاق حسنه (قوانین آمرهٔ غیرمدونه) بدون هیچ استثنایی در هر دادرسی است که باید رعایت شود.

- ✓ منظور از نظم عمومی، قوانین آمره است. قوانین مخیره یا تکمیلی مخالفتی با نظم عمومی ندارند.

مادهٔ ۷ ق.آ.د.م

اصل رعایت ترتیب و رسیدگی دو مرحله‌ای

- ✓ یعنی اصل بر رسیدگی اولیه و در مرحلهٔ پایین است و بعد رسیدگی در مرحلهٔ بالاتر (تجدیدنظر، فرجام) می‌باشد.

- ✓ استثناء: ثالث چه به صورت ورود ثالث، چه به صورت جلب ثالث و چه به صورت معترض ثالث می‌تواند ابتدا و مستقیماً در مرحلهٔ بالاتر داخل در رسیدگی شود.
- ✓ نظم و ترتیب در مراحل رسیدگی برای طرفین دعوا است، نه برای ثالث.
- ✓ با نظم و ترتیب برای خودی‌ها (طرفین دعوا)
- ✓ با نظم و بی‌ترتیب برای غریبه‌ها (ثالث)

مادهٔ ۸ ق.آ.د.م

- ✓ اصل بر فَراغِ دادرس است،
- ✓ استثنائات این اصل:
  - در تمام شکایت‌های عدولی که عبارت است از: واخواهی، اعادهٔ دادرسی و اعتراض ثالث همان قاضی دوباره رسیدگی می‌کند و می‌تواند از رأی سابقش عدول نماید.
  - در موارد رفع ابهام و اجمال و سهو قلم، خود همان قاضی مجاز به رفع این موارد است.

مادهٔ ۹ ق.آ.د.م

به موجب این ماده اصل بر فوریت قانون جدید و عطف بماسبق‌شدن آن است، مگر در خصوص حقوق مکتسبه (یعنی هر حقِّ اعتراضی) و همین‌طور در خصوص صلاحیت‌های محلّی.

که در این دو حالت استثنایی، قانون جدید اثر فوری نداشته و عطف بماسبق نمی‌شود و همان قانون سابق اجرا می‌شود، مگر اینکه همین ۲ حالت استثنایی خلاف شرع شناخته شده باشد که در این صورت باز هم همان قانون جدید حاکم است.

مادهٔ ۱۰ ق.آ.د.م

اصل بر صلاحیت دادگاه‌ها است (عمومی و انقلاب یک عبارت مطلق است) اعم از اینکه حقوقی باشد یا کیفری و استثناء بر صلاحیت دادگاه‌های اختصاصی است. برای نمونه می‌توان به دعاوی قابل‌طرح در دیوان عدالت اداری، هیأت حلّ اختلاف مالیاتی، کمیسیون رسیدگی به اختلافات گمرکی، ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها، تأمین اجتماعی و هیأت‌های حلّ اختلاف موضوع قانون کار و هیأت یا مراجع حلّ اختلاف بین وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی (از جمله اختلافات موضوع مادهٔ ۱۱ لایحهٔ قانونی نحوهٔ خرید و تملّک اراضی مورد نیاز دولت برای طرح‌های عمرانی و نظامی مصوب ۱۳۵۸/۱۱/۱۷ شورای انقلاب اسلامی و یا تصویب‌نامهٔ شمارهٔ ۲۱۲۷۶۷/ت ۳۷۵۵۰ ک مورخ ۱۳۸۶ مصوب وزیران عضو کمیسیون لوایح دولت تحت عنوان آیین‌نامهٔ چگونگی رفع اختلاف بین دستگاه‌های اجرایی از طریق ساز و کارهای داخلی قوهٔ مجریه) و همچنین قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲ که رسیدگی به پاره‌ای از دعاوی را در صلاحیت «دادگاه صلح» قرار داده است، اشاره کرد.

یه بخشنامه سال ۹۸ رییس محترم قوهٔ قضاییه ابلاغ کردند که منطبق با قواعد مربوط به صلاحیت نیست در این بخشنامه آمده: «... در کلیهٔ اختلافات و دعاوی خانوادگی و دیگر دعاوی مدنی: الف ـ با ترغیب متقاضی رسیدگی به سازش و نظر موافق وی، پرونده ابتدا در شورای حل اختلاف مطرح می‌شود تا در صورت حصول سازش، وفق مقررات اقدام شود. ب ـ در صورت مراجعه به دادگاه‌ها، مقام ارجاع **قبل از ارجاع پرونده به شعبه و ثبت آن**، با لحاظ ماده ۱۱ قانون شوراهای حل اختلاف و با توجّه به کیفیت دعوی یا اختلاف و امکان حل و فصل آن از طریق صلح و سازش، پرونده را به شورای حل اختلاف ارجاع می‌کند.» خیلی این بخشنامه برای آزمون‌های حقوقی مورد توجه قرار نمی‌گیره چون اساساً صلاحیت مراجع به موجب قانون تعیین می‌شود و این بخشنامه هم مانع از ارجاعِ نهاییِ پرونده به مرجعِ صالح نیست هرچند که آن را با تأخیر مواجه می‌سازد؛ امّا با تصویب قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲ و با توجه به مادهٔ ۱۵ این قانون در کلیه اختلافات و دعاوی خانوادگی که به طور مستقیم در مرجع قضایی طرح می‌شود، مقام رسیدگی‌کننده و اجراکننده و همچنین مقام ارجاع قبل از ارجاع پرونده به شعبه و ثبت آن، پس از اتخاذ تصمیم در خصوص امور فوری، می‌توانند حسب مورد با توجه به کیفیت موضوع و امکان حل و فصل آن از طریق صلح و سازش پرونده را با ذکر دلیل به شورا ارجاع نمایند.

اصل آمره بودن (دکترین)

استثناء: صلاحیت محلی

بر اساس دکترین آیین دادرسی مدنی و از آن جایی که یک آیین دادرسی مدنی یک قانون شکلی است، اصل بر آمره‌بودن مقررات آیین دادرسی مدنی است؛ یعنی اولاً خلاف آن قابل تراضی نیست و ثانیاً نیاز به ایراد ندارد، یعنی در صورت تشخیص، دادگاه رأساً به آن رسیدگی می‌کند.

تعریف آیین دادرسی مدنی:

حقوقی که قانونگذار در مقررات مختلف برای اشخاص پیش‌بینی نموده معمولاً مورد تضییع و انکار قرار نمی‌گیرد و بنابراین اختلافی به وجود نمی‌آید. اشخاص، روزانه بارها حقوق دیگران را محترم داشته و از تجاوز به آن خودداری می‌نمایند. مثلاً: مبلغِ چکِ صادرشده، از بانک دریافت می‌شود، سرقتی صورت نمی‌گیرد و ... . معمولاً حقوق اشخاص مورد احترام قرار گرفته و از انکار یا تجاوز به آن خودداری می‌شود. تضییعِ حقِّ دیگران و یا انکارِ آن، اگر چه ممنوع است، اما جز در مواردی که تصریح شده باشد، ممنوعیت همراه با مجازات نبوده و بنابراین جرم شمرده نمی‌شود. در این صورت، مدّعیِ حق، درصورتی‌که برای احقاق یا شناسایی حقِّ خود مایل به اقدام قانونی باشد، باید در مراجع صالحهٔ قضاوتیِ حقوقی، علیه فاعل اقامهٔ دعوا نماید. در این‌صورت چون «اختلاف حقوقی» به معنای اعم «مدنی» است، خواهان در مقام اقامهٔ دعوا و تعقیب آن، خوانده در مقام دفاع و مرجع صالح در مقام رسیدگی و صدور رأی اصول و قواعدی را باید رعایت نمایند که «آیین دادرسی مدنی» نامیده می‌شود؛ اما در مواردی قانونگذار تضییع و انکارِ حقوقِ دیگران را به قید مجازات ممنوع کرده و جرم شمرده است. برای مثال تجاوز به ملک دیگران، سرقت و صدور چک بلامحل نه تنها ممنوع است بلکه این ممنوعیت، ضمانت اجرای کیفری دارد بدین معنا که متجاوز، سارق یا صادرکنندهٔ چک افزون بر اینکه ملزم به جبران خسارت است مستحقِّ مجازات نیز می‌باشد؛ بنابراین در اینجا اختلاف حقوقی به مفهوم اعم «کیفری» است و در نتیجه دارندهٔ حق می‌تواند با طرح شکایت کیفری علیه متجاوز، سارق یا صادرکنندهٔ چک در مراجع صالحه اقدام نماید. اصول و قواعدی که طرفین شکایت و مرجع صالح در این خصوص باید رعایت نمایند «آیین دادرسی کیفری» خوانده می‌شود. مطابق مادهٔ ۱ قانون آیین دادرسی کیفری: «آیین دادرسی کیفری مجموعه مقررات و قواعدی است که برای کشف جرم، تعقیب متهم، تحقیقات مقدماتی، میانجیگری، صلح میان طرفین، نحوهٔ رسیدگی، صدور رأی، طرق اعتراض به آراء، اجرای آراء، تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضایی و ضابطان دادگستری و رعایت حقوق متهم، بزه‌دیده و جامعه وضع می‌شود.» البته باید دو نکته را در نظر داشت: ۱- سایر ترتیبات و قواعد ابلاغ احضاریه و دیگر اوراق قضایی بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی صورت می‌گیرد؛ ۲- متضرر از جرم برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم باید مقررات آیین دادرسی مدنی را نیز رعایت کند.

در مواردی تضییع یا انکارِ حقوقِ دیگران توسط دولت یا تشکیلات عمومی غیردولتی (مثلاً شهرداری‌ها) از جمله به ادّعای واهیِ حقّی که قانونگذار از این حیث، به آنها داده، صورت می‌گیرد: در این حالت چون اختلاف حقوقی به مفهوم اعم «اداری» شمرده می‌شود مدعیِّ حق در مقام طرح شکایت و طرف مقابل در مقام پاسخ به آن و مرجع صالح در مقام صدور رأی، اصول و قواعدی را باید رعایت نماید که «آیین دادرسی اداری» خوانده می‌شود. آیین دادرسی اداری در «قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲/۳/۲۵ اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰» آمده است اما با این حال، ماده ۱۲۲ آن قانون اشعار داشته: «مقررات مربوط به ردِّ دادرس و نحوهٔ ابلاغ اوراق، آراء و تصمیمات دیوان و وکالت و سایر موارد سکوت در این قانون به ترتیبی است که در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) و قانون اجرای احکام مدنی مقرر شده است.»

پس جمع‌بندی:

تعریف آیین دادرسی مدنی: «آیین دادرسی» مجموعه تشریفاتی است که از طریق آنها **مشکل حقوقی** (به مفهوم اعم) برای رسیدن به راه حلّی حقوقی (به مفهوم اعم)، به مرجعی قضاوتی تسلیم می‌گردد.

اگر مشکل حقوقی (به مفهوم اعم)، مدنی باشد، خواهان، خوانده و مرجع صالح باید:	• اصول و قواعدی را باید رعایت کنند که «آیین دادرسی مدنی» نامیده می شود
اگر مشکل حقوقی (به مفهوم اعم)، کیفری باشد، طرفین شکایت و مرجع صالح باید:	• اصول و قواعدی را باید رعایت کنند که «آیین دادرسی کیفری» نامیده می شود
اگر مشکل حقوقی (به مفهوم اعم)، اداری تلقی شود، مدعی حق در مقام طرح «شکایت» و طرف مقابل و مرجع صالح باید:	• اصول و قواعدی را باید رعایت کنند که «آیین دادرسی اداری» نامیده می شود

مادهٔ یک قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی: «آیین دادرسی مدنی، مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیهٔ دعاوی مدنی و بازرگانی در دادگاه‌های عمومی، انقلاب، تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن می‌باشند به کار می‌رود.» با توجّه به این تعریف، موضوع مطالعه در این قانون، اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و دعاوی مدنی و بازرگانی به کار می‌رود. در حقیقت اصول و مقرراتی که برای کشف و تحقیقِ جرائم و تعقیبِ مجرمان و نحوهٔ رسیدگی و صدور رأی و تجدیدنظر و اجرای احکام کیفری و تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضایی در امور کیفری وضع شده است. موضوع قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۹۲) است و البته همانطور که گفتیم مطالبهٔ ضرر و زیان و رسیدگی به آن مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است. طبق مادهٔ ۱۵ قانونِ یادشده، «پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت، زیان‌دیده از جرم می‌تواند تصویر یا رونوشتِ مُصَدَّقِ تمامِ ادله و مدارک خود را جهت پیوست به پرونده به مرجع تعقیب تسلیم کند و تا قبل از اعلام ختم دادرسی، دادخواست ضرر و زیان خود را تسلیم دادگاه کند. مطالبهٔ ضرر و زیان و رسیدگی به آن، مستلزم رعایت تشریفات آیین‌دادرسی مدنی است.» از جمله تشریفات آغازین دعوا در آیین دادرسی مدنی، تقدیم دادخواست و پرداخت هزینهٔ دادرسی است؛ البته در چند جرم خاص، برای کمک به جبرانِ خسارتِ بزه‌دیده، قانونگذار دادگاهِ کیفری را مکلف نموده که خود حکم به جبران خسارت وی صادر نماید، بدون اینکه در این موارد نیازی به تقدیم دادخواست و پرداخت هزینهٔ دادرسی از طرف او باشد، مانند جرائم کلاهبرداری، سرقت و اختلاس که ردِّ مال در آنها پیش‌بینی شده؛ جرائمِ حَرق (سوزاندن) و تخریب که تأدیهٔ خساراتِ وارده مقرر گردیده؛ و جرائم تصرف عدوانی، مزاحمت و ممانعت از حق که در آنها حسب مورد رفع تصرف یا رفع مزاحمت یا ممانعت از حق یا اعادهٔ وضع به حالت سابق پیش‌بینی شده است. در جرائم خیانت در امانت و صدور چک بلامحل، تقدیم دادخواست و پرداخت هزینهٔ دادرسی مانند سایر جرائم الزامی است.

قلمرو آیین دادرسی مدنی از حیث موضوع: آیین دادرسی مدنی در رسیدگی دادگاه‌ها به موضوعات ذیل جاری است: (مادهٔ ۱ ق.آ.د.م)

۱. **امور حسبی:** امور حسبی، همان امور غیرترافعی است؛ یعنی، اموری که محاکم به آنها رسیدگی می‌کنند؛ درحالی‌که ممکن است اختلافی بین افراد وجود نداشته باشد؛ مانند نصب امین برای غایب مفقودالاثر، مهر و موم تَرَکه.

۲. **دعاوی مدنی:** دعاوی ناشی از اختلافات حاصل از روابط خصوصی اشخاص با یکدیگر، مانند دعاوی قراردادی یا دعاوی خانوادگی یا دعاوی راجع به مطالبهٔ وجه.

۳. **دعاوی بازرگانی (دعاوی تجاری):** منظور دعاوی ناشی از اَعمال تجاری، یعنی دعاوی ناشی از اَعمال مذکور در مواد ۲ و ۳ قانون تجارت است. البته دعاوی بازرگانی نیز زیرمجموعهٔ دعاوی مدنی است.

٤. **ضرر و زیان ناشی از جرم:** پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت، متضرر از جرم می‌تواند ادله و تصویر مدارک استنادی خود را به مرجع تعقیب (دادسرا یا دادگاه جزایی) ارائه کند و تا قبل از اعلام ختم دادرسی، ضرر و زیان ناشی از جرم را به‌وسیلهٔ تقدیم دادخواست مطالبه کند. گرچه رسیدگی به ضرر و زیان ناشی از جرم، از همان دادگاه جزایی که به اصل جرم رسیدگی می‌کند، خواسته می‌شود؛ اما رسیدگی دادگاه جزایی به دادخواست ضرر و زیان ناشی از جرم، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است (مادهٔ ۱۵ ق.آد.ک).

میزان تبعیت امور حسبی از آیین دادرسی مدنی: در خصوص رسیدگی به امور حسبی توجّه داشته باشید که:

۱. رسیدگی به این امور، تابع قانون خاصّی به نام قانون امور حسبی (مصوب ۱۳۱۹/٤/۲) است. با توجّه به اینکه این قانون، قانونی خاص است، رسیدگی به امور حسبی، در وهلهٔ اوّل تابع این قانون است، نه تابع قانون آیین دادرسی مدنی.

۲. رسیدگی به امور حسبی، در دو حالت، طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی به عمل می‌آید که عبارت است از:

- در مواردی که قانون امور حسبی، ما را به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع داده است.
- در مواردی که قانون امور حسبی ساکت است.

قلمرو آیین دادرسی مدنی از حیث مراجع رسیدگی‌کننده: مراجعی که مکلف به رعایت قواعد آیین دادرسی مدنی هستند:

۱. دادگاه‌های عمومی

۲. دادگاه‌های انقلاب: البته دادگاه انقلاب فقط در یک مورد دارای صلاحیت رسیدگی به امور مدنی است و آن‌یک‌مورد رسیدگی به دعاوی راجع به اصل ٤۹ قانون اساسی است. البته در هر دادگاه انقلاب، یک یا چند شعبه به دعاوی راجع به اصل ٤۹ قانون اساسی اختصاص می‌یابند (مادهٔ ۳ قانون نحوهٔ اجرای اصل ٤۹ قانون اساسی). دادگاه‌های انقلاب اسلامی به جرایمی که در اصل چهل و نهم قانون اساسی و قانون حدود صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های انقلاب مصوب یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ مجلس شورای اسلامی معیّن شده رسیدگی می‌نمایند و صلاحیت آنها نسبت به صلاحیت دادگاه‌های عمومی دادگستری اعم از حقوقی و کیفری از نوع **صلاحیت ذاتی** است. احکام صادره از دادگاه‌های انقلاب در بعضی موارد علاوه بر جنبهٔ کیفری و مجازات مرتکب **واجد جنبهٔ حقوقی** هم می‌باشد و **اموال** نامشروع او را نیز شامل می‌شود. در چنین موردی هر نوع ادّعای حقّی که

از طرف اشخاص حقیقی یا حقوقی **نسبت به این اموال** عنوان شود ولو به ادّعای خارج‌بودن آن مال از دارایی نامشروع مَحکومٌ‌عَلَیه باشد رسیدگی آن بر حسب شکایت شاکی و طبق ماده ۸ و تبصره ماده ۵ قانون نحوهٔ اجرای اصل چهل و نهم قانون اساسی مصوب ۱۷ مردادماه ۱۳۶۳ با دادگاهِ [انقلاب] صادرکنندهٔ حکم می‌باشد و دادگاه انقلاب پس از رسیدگی اگر صحّت ادّعا را تشخیص دهد بر طبق ذیل اصل چهل و نهم قانون اساسی مال را به صاحبش رد می‌کند، والّا به بیت‌المال می‌دهد. رأی وحدت رویهٔ شماره ۵۸۱ - سال ۱۳۷۱ رسیدگی به ادّعای اشخاص حقیقی یا حقوقی را نسبت به اموالی که دادگاه‌های انقلاب نامشروع شناخته و مصادره نموده‌اند در صلاحیت همین دادگاه‌ها دانسته است.

۳. دادگاه‌های تجدیدنظر
٤. دیوان عالی کشور
٥. سایر مراجعی که به‌موجب قانون موظف به رعایت قانون آیین دادرسی مدنی‌اند. البته سایر مراجع مکلف به رعایت قواعد آیین دادرسی مدنی نیستند؛ مگر آنکه در قانون خاص، چنین تکلیفی برایشان مقرر شده باشد؛ مانند:

- مادهٔ ۱۷ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲، رسیدگی قاضی دادگاه صلح را از حیث اصول و قواعد (آیین دادرسی و ترتیبات رسیدگی، صدور رأی و اجرای احکام) تابع قانون آیین دادرسی مدنی دانسته است.
- مادهٔ ۸ قانون حمایت خانواده (مصوب ۱۳۹۱) رسیدگی دادگاه خانواده را به موجب تقدیم دادخواست می‌داند. البته رسیدگی دادگاه خانواده را مشمول سایر تشریفات ق.آ.د.م ندانسته است.
- شیوهٔ رسیدگی در دیوان عدالت اداری، تابع قانون خاصی، به نام قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲/۳/۲۵ اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰ است؛ اما در موارد ردِّ دادرس، شیوهٔ ابلاغ، وکالت و در سایرِ مواردِ سکوتِ قانونِ مزبور، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است.
- ابلاغ آرای هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری، طبق قواعد ابلاغ در آیین دادرسی مدنی به عمل می‌آید. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ٤ قانون رسیدگی به تخلفات اداری مصوب ۱۳۷۲)

در نتیجه، آیین دادرسی مدنی نه تنها در دعاوی حقوقی، موضوع پرونده‌های حقوقی بلکه در طرح، دفاع و رسیدگی به جنبهٔ حقوقی امور کیفری نیز علی‌الاصول، باید رعایت شود. البته در مواردی قانونگذار بر قاعدهٔ مزبور استثنائاتی وارد نموده است در حقیقت علاوه بر محکومیت به پرداخت دیه در حقِّ مجنیٌ‌عَلیه که به هر حال جنبهٔ مدنی نیز دارد در جرایمی مانند سرقت[۱]، تصرف عدوانی[۲] و ... ، چون به موجب این نصوص دادگاه ضمن صدور حکم باید در هر حالت نسبت به حقِّ متضرر از جرم نیز رسیدگی و حکم صادر نماید متضرر از جرم برای احقاق حقِّ خصوصیِ خویش تکلیفی به تقدیم دادخواست در پروندهٔ کیفری نداشته و بنابراین دعوای حقوقی به معنای اخص و در نتیجه رعایت آیین دادرسی مدنی در این قبیل موارد مطرح نمی‌شود.

اگرچه آیین دادرسی اداری در مقررات ایران تعریف نشده اما می‌توان گفت که آیین دادرسی اداری مجموعهٔ اصول و قواعدی است که «شاکی» (به تعبیر قانون دیوان عدالت اداری) در مقام «طرح شکایت» در مراجع اداری و «طرف شکایت» در مقام پاسخ به شکایت و مرجع اداری در مقام رسیدگی، صدور رأی و اجرای آن باید رعایت نماید.

رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی در رسیدگی به آن دسته از امور مدنی باید لازم باشد که رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامهٔ دعوا بوده و امور «ترافعی» خوانده می‌شود؛ بنابراین رسیدگی به امور «حسبی» اصولاً نمی‌بایست مشمول این مقررات شود؛ اما در ایران، پس از لازم‌الاجرا شدن ق.آ.د.م و با توجّه به مادهٔ ۲ قانون امور حسبی، رسیدگی به امور حسبی نیز تابع تشریفات مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی است بدین معنا که در هر مورد که در قانون امور حسبی به قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع شده، مقررات قانون آ.د.م لازم‌الرعایه است در سایر موارد ترتیبات خاص مقرر در قانون امور حسبی به عنوان قانون خاص الزامی است.

در حال حاضر نیز رسیدگی به دعاوی بازرگانی جز در مواردی که ترتیبِ خاص تعیین شده باشد به صراحتِ قانون آیین دارسی مدنی برابر این قانون به عمل می‌آید.

پرسش این است که آیا می‌توان قانون آیین دادرسی مدنی را به عنوان «حقوق عامّ» آیین دادرسی در امور غیرکیفری به شمار آورده و بنابراین در رسیدگی به تمام امور حقوقی، به مفهوم اعم و در تمام مراجع قضاوتی، چنانچه ترتیبی خاص پیش‌بینی نشده باشد، آن را لازم‌الرّعایه دانست؟ در ایران و مخصوصاً با توجّه به نصِّ مادهٔ ۱ ق.آ.د.م **که رعایت این قانون در سایر مراجع را موکول به تصریح قانونی نموده** پاسخ به پرسش مزبور می‌تواند منفی به

---

[۱] مادهٔ ۶۶۷ قانون تعزیرات (مصوب ۱۳۷۵): در کلیهٔ موارد سرقت و ربودن اموال مذکور در این فصل دادگاه علاوه بر مجازات تعیین‌شده سارق یا رباینده را به ردّ عین و در صورت فقدان عین به ردّ مثل یا قیمت مال مسروقه یا ربوده شده و جبران خسارت وارده محکوم خواهد نمود.

[۲] مادهٔ ۶۹۲ قانون تعزیرات (مصوب ۱۳۷۵): هر گاه کسی ملک دیگری را به قهر و غلبه تصرف کند علاوه بر رفع تجاوز به حبس از سه ماه تا یک سال محکوم خواهد شد.

نظر برسد در عین حال چنانچه برای رسیدگی به امر غیرکیفری در مرجعی قضایی، ترتیب خاصّی، جزئاً یا کلاً پیش‌بینی نشده باشد، اقدام بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی بر اقدامی که مستند قانونی نداشته یا مستند به قانون دیگری است پذیرفتنی‌تر است.

- با توجه به تعریف مندرج در «ماده ۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب کتاب اول – در امور مدنی» موضوع مطالعه در این کتاب، اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و دعاوی مدنی و بازرگانی به کار می‌رود.
- متضرر از جرم، علی‌الاصول، می‌تواند برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم و احقاق حقّ خصوصی خود، دعوای مدنی را در دادگاهی که به جنبه کیفری امر رسیدگی می‌نماید اقامه نماید. «مطالبهٔ ضرر و زیان مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی می‌باشد.»
- در مواردی قانونگذار بر قاعدهٔ مزبور استثنائاتی وارد نموده است. علاوه بر محکومیت به پرداخت دیه در حقّ مجنیٌ‌عَلیه، که به هر حال جنبه مدنی نیز دارد، در جرائمی مانند سرقت (مادهٔ ۶۶۷ قانون تعزیرات)، تصرّف عدوانی (مادهٔ ۶۹۲ قانون تعزیرات) و ... چون به موجب این نصوص، دادگاه، ضمن صدور حکم باید در هر حال نسبت به حق متضرّر از جرم نیز رسیدگی و حکم صادر نماید؛ متضرر از جرم، برای احقاق حق خصوصی خویش تکلیفی به تقدیم دادخواست در پرونده کیفری ندارد.
- با توجّه به مادهٔ ۱ ق.آ.د.م تشریفات آیین دادرسی مدنی در هر مورد که در قانون امور حسبی به قانون آ.د.م ارجاع شده، مقررات این قانون لازم‌الرّعایه است و در سایر موارد ترتیبات خاص مقرر در قانون امور حسبی به عنوان قانون خاص الزامی است.
- آیین دادرسی در دیوان عدالت اداری نیز اکنون در ق.ت.آ.د.ع.ا. پیش‌بینی شده است که موارد سکوت بسیار زیادی دارد امّا به صراحت مادّهٔ ۱۲۲ قانون یادشده «... موارد سکوت در این قانون به ترتیبی است که در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) و قانون اجرای احکام مدنی مقرّر شده است».

فایدهٔ آیین دادرسی مدنی (= تضمینِ احقاقِ حقوقِ تعیین‌کننده): پیش‌بینیِ آن دسته از قواعد و مقرراتِ حقوقی که حقوق و تعهداتِ اشخاص و حدود آن را تعیین می‌نماید (حقوقِ تعیین‌کننده) به تنهایی نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای عدالت و انصاف باشد و تدوین مقررات دادرسی به مفهوم اعم کلمه (حقوق تضمین‌کننده) می‌تواند متمم آن شمرده شود. در حقیقت آیین دادرسی ضمانت اجرای حقوقی را که اشخاص دارند و در مقرراتِ «تعیین‌کننده» پیش‌بینی شده است، برعهده دارد؛ در نتیجه، هدف آیین دادرسی تضمین احقاق حقوق مزبور است.

اگرچه کمال مطلوب، جامعه‌ای است در آن حقوق اشخاص، به اختیار، محترم شمرده شده و بتوان مراجع قضاوتی و بنابراین اجرای آیین دادرسی را به حدّاقل کاهش داد؛ اما در عین حال باید راه‌هایی پیش‌بینی شود که مقررات به اشخاصی که به آن تَن در نمی‌دهد به نیروی قانون تحمیل شود تا دسترسی به مراجع صالح برای آنانی که قربانی نقض مقررات می‌شوند، برای احقاق حقوقشان امکان‌پذیر گردد.

در حقیقت پیش‌بینی احکام و آثار مالکیت بر اَعیان منقول و غیرمنقول (حقوق مالک و ...)؛ عقود بیع (حقّ خریدار در تحویل گرفتن مبیع و ...) و اجاره (حقّ مالک در تخلیه و ...) و رهن و حواله و شرکت و سایر حقوق و تعهدات اشخاص، در صورتی می‌تواند مؤثّر باشد که وسایل اجرایی این حقوق و تکالیف هر جا مورد احترم قرار نگرفت پیش‌بینی شده باشد؛ در غیر این صورت، صاحبان نفوذ و قدرت ممکن است از ادای حق و انجام تکالیف در برابر ضعیفان خودداری کرده و آنها را از رسیدن به حقوق خویش محروم نماید و در نتیجه، تدوینِ مقرراتِ تعیین‌کنندهٔ حقوق در آن موارد بی‌اثر گردد.

آیین دادرسی مدنی با پیش‌بینیِ محاکم و حقِّ مراجعهٔ مدّعیانِ حق به آنها، صلاحیت و اقتداری کم و بیش استثنایی در رسیدگی و صدور حکم و اجرای آن به محاکم داده است تا بتوانند قانونی یا غیرقانونی بودن در هر موقعیتی را بررسی نموده و عملی نمودن و اجرای حقوق را (هر جا مورد مناقشه قرار گرفت) فراهم کنند؛ بنابراین آیین دادرسی، استحکام‌بخشِ حقوق و همچنین راهی است که الزاماً برای اجرای حق، در موردی که حق، مورد مناقشه قرار می‌گیرد، باید برگزیده شود و در نتیجه، «حقوق تضمین‌کننده» به شمار می‌رود.

گفته شد در مواردی که تجاوز یا انکار به قید مجازات ممنوع شده باشد می‌توان با طرح شکایت کیفری درخواست رسیدگی و احقاق حق نمود؛ اما در این صورت نیز جز در موارد استثنایی، باید برای احقاق حق، اقامهٔ دعوا گردیده و آیین دادرسی مدنی رعایت شود. افزون بر آن حتی در صورت وقوع جرم (برای نمونه جرم صدور چک بلامحل) متضرر از جرم می‌تواند از شکایت کیفری چشم‌پوشی کرده و برای مطالبهٔ وجه چک، دعوای حقوقی اقامه نماید. در هر حال «حقوق تضمین‌کننده» به گونه‌ای باید تدوین شود که با اطمینان، تأثیر و سرعتی بیشتر، «حقوق تعیین‌کننده» را تضمین نماید تا اشخاص به اداء و شناسایی حقوق دیگران ترغیب شوند. امروزه به روشنی احراز گردیده که در حقوق، همه چیز، آیین دادرسی است.

محتوای آیین دادسی: اصول و مقرراتی که در ایران آیین دادرسی مدنی به مفهوم اعمِّ واژه، خوانده می‌شود از یک سو شامل آنهایی است که تشکیل مراجع مختلف قضاوتی اعمّ از قضایی (حقوقی و کیفری) و اداری را پیش‌بینی کرده و سازمان و ترکیب آن را مشخص می‌سازد. بررسی این دسته از اصول و مقررات مستلزم بررسی «قوانین مربوط به سازمان قضاوتی ایران» می‌باشد. دسته‌های مختلف مراجع قضاوتی، سازمان و تشکیلات آنها، سلسه مراتب و ارتباط آنها با یکدیگر، مقررات استخدامی و انتظامی قضات و همچنین بررسی اشخاص وابسته به دادگستری، موضوع مقرراتی است که مقررات «سازمان قضاوتی» نامیده می‌شود.

قوانین آیین دارسی مدنی، از سوی دیگر، شامل آنهایی است که صلاحیت مراجع قضاوتی را پیش‌بینی می‌نماید. این دسته از اصول و مقررات، «قوانین مربوط به صلاحیت» خوانده می‌شود. این مقررات خود به دو دسته تقسیم می‌شود: مقررات صلاحیت ذاتی که مراجع قضاوتی را با توجّه به صنف، نوع و درجهٔ آن‌ها مشخص می‌نماید و مقررات صلاحیت نِسبی (محلّی) که در مواردی مطرح می‌شود که با توجّه به مقررات مربوط به صلاحیت ذاتی، مرجع صالح از حیث صنف، نوع و درجهٔ مشخص گردیده و می‌بایست از بین مراجعی که از یک صنف، نوع و درجه در کشور وجود دارند، یکی را انتخاب نمود.

بالاخره دستهٔ سوم از قوانینِ آیینِ دادرسیِ مدنی شامل اصول، قواعد و مقرراتی است که شیوهٔ تنظیم دادخواست، ابلاغ آن، ارائهٔ دلایل، رسیدگی به دعوا، صدور حکم، طرق شکایت از آرای دادگاه‌ها و اجرای آنها را پیش‌بینی نموده‌اند که به آنها «قوانین آیین دادرسی مدنی به معنای اخص» گفته می‌شود.

محتوای آ.د.م: ۱- قواعد مربوط به مراجع قضاوتی؛ ۲- قواعد مربوط به صلاحیت؛ ۳- قواعد مربوط به آ.د.م به معنای اخص.

- **فایده آیین دادرسی مدنی**: آیین دادرسی مدنی، ضمانت اجرای حقوقی را بر عهده دارد که در مقررات تعیین‌کننده برای اشخاص پیش‌بینی شده است؛ در نتیجه هدف آیین دادرسی مدنی، تضمین احقاق حقوق مزبور است.
- **آیین دادرسی و سایر طُرُق اجرای حق**: در صورت تضییع یا انکار حق، نباید پنداشت که آیین دادرسی تنها وسیلهٔ در این جهت است. در حقیقت، در حقوق ما کماکان حباب‌هایی از دادگستری خصوصی ملاحظه می‌شود. علاوه بر این راه های دیگری برای احقاق حق، غیر از مراجعه به قاضی، وجود دارد که از آن جمله می‌توان تنظیم سند لازم‌الاجرا، داوری و سازش را ذکر نمود.
- **محتوای آیین دادرسی مدنی**: اصول و مقرراتی که در ایران آیین دادرسی مدنی به مفهوم اعم کلمه، خوانده می‌شود:

۱) قوانین مربوط به سازمان‌های قضاوتی: دسته‌های مختلف مراجع قضاوتی، سازمان و تشکیلات آنها، سلسله مراتب آنها، سلسله مراتب و ارتباط آنها با یکدیگر، مقررات استخدامی و انتظامی قضات و همچنین بررسی اشخاص وابسته به دادگستری موضوع مقرراتی است که مقررات «سازمان‌های قضاوتی» نامیده می‌شود.

۲) قوانین مربوط به صلاحیت: این مقررات خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: مقررات صلاحیت ذاتی، مراجع قضاوتی را با توجّه به صنف، نوع و درجه آنها مشخص می‌نمایند و مقررات صلاحیت نسبی در مواردی مطرح می‌شود که با توجه به مقررات مربوط به صلاحیت ذاتی، مرجع صالح از حیث صنف، نوع و درجه مشخص گردیده و باید از بین مراجعی که از یک صنف، نوع و درجه در کشور وجود دارند یکی را انتخاب نمود.

۳) قوانین آیین دادرسی به معنای اخص: شامل اصول و قواعد و مقرراتی است که شیوهٔ تنظیم دادخواست، ابلاغ آن، ارائهٔ دلایل، رسیدگی به دعوا، صدور حکم، طرق شکایت از آرای دادگاه‌ها و اجرای آنها را پیش‌بینی نموده است.

ویژگی‌های قوانین آ.د.م: آ.د.م با دو ویژگیِ **آمره** و **تشریفاتی** بودن مشخص می‌شود. این دو ویژگی اگرچه از هم متمایز هستند اما در پیوند با یکدیگر می‌باشند. در حقیقت تشریفاتی بودن این مقررات برای حمایت اصحاب دعوا در برابر خودکامگی قاضی و به عنوان تضمینِ آزادیِ دفاعِ اصحابِ دعوا است و بدین مفهوم که از یک سو، امری یا تخییری‌بودن آن‌ها باید مورد بررسی قرار گیرد. از سوی دیگر، اگرچه موضوع اجرای این مقررات در مکان، یعنی شمول آنها به تمامی اشخاصی که در محاکم ایران در دعوا دخالت دارند با لحاظ استثنائات، روشن به نظر می‌رسد اما کیفیت اجرای این مقررات در زمان بهتر است مورد مطالعه قرار گیرد.

سؤال: آیا قوانین آیین دادرسی مدنی از قوانین آمره محسوب می‌شوند و یا مخیّره شمرده می‌شوند؟ شاید ابتدائاً به نظر برسد که آیین دادرسی مدنی دارای ویژگیِ آمره باشد اما ویژگیِ امریِ آیین دادرسی مدنی که به واسطهٔ دخالت نظم عمومی تفسیر می‌شود، در عین حال، تمام مقرراتِ آیین دادرسی مدنی را دربرنمی‌گیرد؛ پس بهتر است ویژگیِ امری یا تخییری بودن، در سه دسته از مقرراتِ آیین دادرسی مدنی به تفکیک بررسی شود:

مقررات مربوط به سازمان‌های قضاوتی: آن دسته از مقررات آیین دادرسی که مربوط به سازمان‌های قضاوتی می‌باشد از قوانین آمره شمرده می‌شود.

مقررات مربوط به صلاحیت: آن دسته از مقررات آیین دادرسی مدنی که مربوط به صلاحیت ذاتی مراجع می‌باشد از قوانین آمره شمرده می‌شوند؛ اما مقررات ناظر به صلاحیتِ نِسبیِ دادگاه‌ها، علی‌الاصول، در شمار قوانین مخیّره‌اند (اصحاب دعوا در توافق بر خلافِ آن باید مخیّر باشند).

مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص: این مقررات اصولاً، از قوانین آمره شمرده می‌شوند و بنابراین توافق خلاف آنها مؤثر نمی‌باشد. برای مثال مهلت تجدیدنظر نسبت به حکم دادگاه عمومی در حال حاضر برای اشخاص مقیم ایران ۲۰ روز است؛ بنابراین هر چند، شخصی که حکم دادگاه علیه او صادر شده می‌تواند نسبت به حکم صادره درخواست تجدیدنظر ننمایید، اما در صورتی که به این امر تمایل داشته باشد، مکلف است ظرف مهلت مقرر درخواست خود را تقدیم دارد؛ بنابراین چنانچه دادخواست تجدیدنظر خارج از مهلت قانونی تقدیم گردید ولو طرفِ مقابل اعتراض ننموده و یا حتی راضی باشد مرجع صالح به همان علّت قرارِ ردِّ دادخواست را صادر و اعلام می‌نماید.

سؤال: آیا قوانین آیین دادرسی مدنی عطف به ماسبق می‌گردند یا اثر آنها مانند سایر قوانین، اصولاً نسبت به آتیه است؟ اثر قانون به استناد مادهٔ ٤ قانون مدنی نسبت به آتیه است و نسبت به ماقبل خود اثر ندارد مگر اینکه در قانون، مقررات خاصی نسبت به این موضوع پیش‌بینی شده باشد این اصل، استثنائات دیگری نیز داد که در دروس حقوق مدنی[۳] بررسی گردیده است. مقررات آیین دادرسی ممکن است به عنوان مستثنیات مادهٔ ٤ قانون مدنی به شمار رود. مقررات دادرسی که عمدتاً شکلی می‌باشند شاید، به نظر برسد که بر خلاف مقررات ماهوی (قانون مدنی، قانون تجارت و ...)، باید عطف به ماسبق شوند، در عین حال، بر این اصل استثنایی عنوان می‌گردد و آن، برخورد با حقوق مکتسبهٔ اشخاص است. در عین حال، اجرای این دستورالعملِ عام باید با ظرافت انجام گیرد و بهتر است اِعمالِ آن در سه دسته مقررات آیین دادرسی مدنی، به تفکیک مورد بررسی قرار گیرد.

مقررات مربوط به سازمان‌های قضاوتی: قوانین سازمان‌های قضاوتی عطف به سبق می‌گردنند یا بنابر دیدگاه دیگری به علّت اثر فوری قوانین، شامل دعاوی مطروحه نیز می‌گردند (مانند اینکه در جریان رسیدگی به دعاوی، قانونی لازم‌الاجرا شود که به تعداد قضاوت دادگاهی را از ۲ به ۳ نفر یا ۱ نفر تغییر دهد.)

مقررات مربوط به صلاحیت: قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی عطف به ماسبق می‌شوند یا بر حسب نظر فوق به علّتِ اثرِ فوریِ قوانین شامل دعاوی مطروحه نیز می‌گردند (مانند اینکه دعوایی در صلاحیت دادگاه انقلاب و در این دادگاه مطرح باشد و به موجب قانونی که در جریان رسیدگی تصویب می‌شود، در صلاحیت دادگاه عمومی قرار گیرد) اما قوانین مربوط به صلاحیت نِسبی اصولاً عطف به ماسبق نمی‌گردد مگر اینکه در خودِ این قوانین یا قانون دیگری، ترتیبِ غیر از این مقرر شود.

مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص: قوانین آیین دادرسی به معنای اخص اصولاً اثر فوری داشته و عطف به ماسبق می‌گردند مگر در مواردی که عطف به ماسبق نمودن آنها، به حقوقِ مکتسبهٔ افراد خلل وارد آورد. برای مثال، چنانچه به موجب قانون جدید، قابلیت شکایت از حکمی زایل شود این قانون عطف‌به‌ماسبق نگردیده و بنابراین شامل احکامی که در زمان لازم‌الاجرا شدن قانون قدیم صادر شده نمی‌گردد. در حقیقیت، با صدور حکم، حقِّ شکایت از حکم را محکومٌ‌عَلیه به دست آورده و قانونِ لاحِق (بعدی) نمی‌تواند به کیفیتی اجرا شود که موجب سلب این حق گردد. روشن است که اجرای این قاعده نیز در صورتی مجاز می‌باشد که قانونگذار خلافِ آن را پیش‌بینی نکرده باشد.

اما پرسش این است که چنانچه در زمان مطرح بودن امر در دیوان عالی کشور، یکی از مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص، لازم‌الاجرا گردد که در زمانِ صدورِ رأیِ فرجام‌خواسته لازم‌الاجرا نبوده، این مرجع در اجرای آن چه تکلیفی دارد؟ در پاسخ باید گفت که چون دیوان عالی کشور اختلاف را مورد قضاوت قرار نمی‌دهد بلکه رأیِ فرجام‌خواسته را با توجّه به مقررات لازم‌الاجرای زمان صدور آن، مورد قضاوت قرار می‌دهد، بنابراین مقرراتِ لاحِق (بعدی)، در دیوان عالی کشور مورد عنایت قرار نمی‌گیرد؛ اما چناچه رأی نقض شود، دادگاه مرجوعٌ‌اِلیه مکلف به اجرای مقررات جدید، با شرایطِ مطالعه‌شده، خواهد بود.

---

[۳] جهت دریافت جزوهٔ کامل حقوق مدنی به وب‌سایت **www.mollakarimi.ir** مراجعه فرمایید. ضمناً جهت دریافت جزواتِ کاملِ حقوق تجارت، آیین دادرسی کیفری، اصول فقه و حقوق جزا به کانال تلگرام @OmidMollakarimi مراجعه کنید.

- مقررات مربوط به سازمان قضاوتی: قوانین سازمان قضاوتی عطف به ماسبق می‌گردند یا بنا به قول دیگری، به علّت اثر فوری قوانین، شامل دعاوی مطروحه می‌گردند.
- مقررات مربوط به صلاحیت: قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی عطف به ماسبق می‌شوند یا بر حسب نظر فوق، به علت اثر فوری قوانین، شامل دعاوی مطروحه می‌گردند. اما قوانین مربوط به صلاحیت نسبی، اصولاً عطف به ماسبق نمی‌گردند، مگر اینکه در خود این قوانین یا قانون دیگری ترتیبی غیر از این مقرر شود.
- مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص: قوانین آیین دادرسی به معنای اخص، اصولاً، اثر فوری داشته و عطف به ماسبق می‌گردند مگر در مواردی که عطف به ماسبق نمودن آنها، به حقوق مکتسبهٔ افراد خلل وارد آورد.

اوصاف آیین دادرسی مدنی:

اوصاف و مقررات آیین دادرسی مدنی:

۱. عام است؛ یعنی علی‌الاصول در تمام دعاوی مدنی حکم فرماست.
۲. در تمام مراحل مختلف رسیدگی، اعم از بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور لازم‌الرعایه است.
۳. از قوانین شکلی است که تبعیت از آنها الزامی است.
٤. تخطی از آنها علی‌الاصول باعث خدشه و نقض رأی می‌شود؛ مگر در مواردی که در خود قانون ذکرشده باشد.
٥. مقررات مربوط به اجرای احکام مدنی در تعریف آیین دادرسی مدنی نمی‌گنجد؛ بلکه در مبحث اجرای احکام مدنی مطالعه می‌شود.

قاعدهٔ فَراغ دادرس: فارغ‌شدن یا راحت‌شدن یا خلاص‌شدنِ قاضی بدین معنی است که پس از آنکه او در خصوص پرونده‌ای اقدام به صدور رأی می‌کند، رسیدگی مجدد به پرونده و تغییر رأی یا اصلاحِ آن توسط همان دادگاه امکان‌پذیر نیست؛ جز در استثنائات ذیل:

۱. رسیدگی مجدد به موجبِ طرقِ قانونیِ اعتراض به رأی (واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث) که از شیوه‌های عدولی شکایت از رأی است؛ یعنی قاضی ممکن است در نتیجهٔ رسیدگی مجدد از نظر قبلی خویش عدول کند.
۲. تصحیح موارد سهو قلم؛
۳. رفع اجمال و ابهام از رأی صادره؛
٤. صدور قرارهای تأمینی، مانند قرار تأمین خواسته (تأدیهٔ محکومٌ‌بِه) یا دستور موقت؛
٥. حلّ اختلافات ناشی از اجرای حکم، مانند رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی موضوع مواد ١٤٦ و ١٤٧ قانون اجرای احکام مدنی.

ترتیب رسیدگی قضات به دعوا: قضات موظف‌اند طبق ترتیب ذیل به دعاوی رسیدگی کنند و نمی‌توانند به بهانهٔ سکوت، نقض، اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی و صدور رأی امتناع ورزند. این ترتیب به شرح ذیل است:

۱. **قانون:** حتی اگر قاضی در شناخت امور شرعی، صاحب‌نظر (اصطلاحاً مجتهد) باشد، بازهم باید در مقام رسیدگی به دعاوی، رأی خود را مستند به قانون صادر کند.
۲. **منابع معتبر اسلامی:** در صورت اجمال، ابهام، سکوت یا تعارض قوانین، قاضی باید با استناد به منابع معتبر اسلامی؛ یعنی، قرآن و سنت حکم مقتضی را صادر کند.
۳. **فتوای معتبر:** اگر قاضی از منابع معتبر اسلامی حکمی نیافت، باید با استناد به فتاوای معتبر حکم مقتضی را صادر کند.
٤. **اصول حقوقی:** اگر قاضی از فتاوای معتبر هم حکمی نیابد، باید با استناد به اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم مقتضی صادر کند؛ مانند اصل صحت عقود، اصل برائت، اصل عدم، اصل لزوم وفای به عهد و ...

تکلیف پرونده در صورت اعتقاد قاضی به مخالفت قانون با شرع: اگر قاضی، قانون حاکم بر موضوع را خلاف شرع بداند، باید به نحو ذیل عمل

کند:

۱. **اگر قاضی مجتهد نباشد:** باید طبق قانون رأی دهد.
۲. **اگر قاضی مجتهد باشد:** این قاضی می‌تواند از رسیدگی خودداری کند و به نحو ذیل عمل کند:
   - قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند.
   - پرونده جهت ارجاع به شعبهٔ هم‌عرض به نزد رئیس حوزه قضائی فرستاده می‌شود.

ضمانت اجرای امتناع قاضی از رسیدگی به پرونده:

۱. اگر شکایت و تظلُّمی مطابق شرایط قانونی در نزد قاضی اقامه شود و با وجود اینکه رسیدگی به آن از وظایف اوست، به هر عذر و بهانه، گرچه به عذر سکوت یا اجمال یا تعارض قوانین، از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند یا صدور حکم را برخلاف قوانین به تأخیر اندازد، بار اوّل، از شش ماه تا یک سال و در صورت تکرار به انفصال دائم از قضاوت محکوم می‌شود.
۲. این قاضی علاوه بر محکومیت کیفری، به تأدیهٔ خسارت وارده نیز محکوم می‌شود (مادهٔ ۵۹۷ «کتاب تعزیرات» قانون مجازات اسلامی).

تکلیف صدور رأی به طور خاص:

۱. دادگاه‌ها باید به طور خاص در هر دعوا تعیین تکلیف کنند.
۲. دادگاه‌ها نباید به صورت عام و کلّی، رأی صادر کنند؛ به‌عبارت‌دیگر، محاکم نمی‌توانند قانونگذاری کنند.
۳. تنها استثناء صدور رأی به صورت عام، صدور رأی وحدت رویه است. رأی وحدت رویه توسط دو هیأت عمومی صادر می‌شود:
   - رأی وحدت رویه توسط هیأت عمومی دیوان عالی کشور صادر می‌شود.
   - رأی وحدت رویه توسط هیأت عمومی دیوان عدالت اداری صادر می‌شود.

رأی وحدت رویهٔ دیوان عالی کشور: اگر بین محاکم در تفسیر یک قانون اختلاف‌نظر حاصل شود، دیوان عالی کشور اقدام به صدور رأی وحدت رویه می‌کند. صدور رأی وحدت رویه منوط به دو شرط است:

۱. بین محاکم، چه تالی و چه عالی، در تفسیر یک قانون اختلاف‌نظر حاصل شود.
۲. رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کلِّ کشور از این اختلاف مطّلع شوند.

طریقهٔ صدور رأی وحدت رویه در دیوان عالی کشور:

۱. متن ماده ٤٧١ قانون آیین دادرسی کیفری: «هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلفی صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کلِّ کشور، به هر طریق که آگاه شوند، **مکلفند** نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. هر یک از قضاتِ شعب دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها یا دادستان‌ها یا وکلای دادگستری نیز **می‌توانند** با ذکر دلیل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کلِّ کشور، نظر هیأت عمومی را دربارهٔ موضوع درخواست کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کلِّ کشور یا نمایندهٔ او و حداقل سه چهارم روساء و مستشاران و اعضای معاون تمام شعب تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعبِ دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است؛ اما نسبت به رأیِ قطعی‌شده بی‌اثر است. در صورتی که رأی، اجراء نشده یا در حال اجراء باشد و مطابق رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به جهاتی مساعد به حال محکومٌ‌عَلیه باشد، رأی هیأت عمومی نسبت به آراء مذکور قابل تسرّی است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می‌شود.»
۲. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان یا یکی از معاونین او تشکیل می‌شود نام دیگر هیأت عمومی دیوان عالی کشور، هیأت عمومی رأی وحدت رویه است.
۳. رؤسا، مستشاران و معاونین شعب دیوان در این هیأت حضور دارند. صرف‌نظر از آنکه موضوع مورد بحث حقوقی باشد یا کیفری (و یا حتی امور حسبی) قضات تمام شعب می‌توانند در هیأت حاضر شوند.
٤. هیأت با حضور حداقل سه‌چهارم قضات دیوان رسمیت می‌یابد.
٥. دادستان کلِّ کشور یا نمایندهٔ او در هیأت حضور دارد و نظر مشورتی خود را بیان می‌کند اما حقِّ رأی ندارند.
٦. نظر اکثریت هیأت عمومی، رأی وحدت رویه نام دارد و مانند قانون برای تمام شعب دیوان و محاکم لازم‌الاتباع است.
۷. در حال حاضر بنا بر مادهٔ ۴۷۳ ق.آ.د.ک رأی وحدت رویه فقط به موجب قانون لاحِق یا رأی وحدت رویهٔ لاحِق قابل‌فسخ است.

موارد صدور رأی وحدت رویه در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر در موارد مشابه، آرای **متعارض** از یک یا چند شعبهٔ دیوان عدالت صادر شده باشد. در بند ۲ مادهٔ ۱۲ قانون دیوان عدالت اداری به چنین رأیی، «رأی وحدت رویه» گفته شده است.

۲. اگر در موضوع واحد، حداقل پنج رأی **مشابه** از دو یا چند شعبهٔ دیوان صادر شده باشد. البته به عبارتِ دقیقِ کلمه، در بند ۳ مادهٔ ۱۲ قانون دیوان عدالت اداری به چنین رأیی، «رأی ایجاد رویه» گفته شده است، نه «رأی وحدت رویه»؛ اما شیوهٔ صدور و اوصاف و آثار چنین رأیی، همانند رأی وحدت رویه است. پس:

- صدور رأی **وحدت** رویه: در موارد مشابه که **آراء متعارض** از شعب دیوان صادر شده باشد.
- صدور رأی **ایجاد** رویه: که در موضوع واحد، **آراء مشابه متعدد** از شعب دیوان صادر شده باشد.

طریقهٔ صدور رأی وحدت رویه در دیوان عدالت اداری: در خصوص رأی وحدت رویه در دیوان عدالت اداری قواعد ذیل حاکم است:

۱. هیأت عمومی دیوان عدالت اداری متشکّل از رئیس، معاونین قضایی، رؤسای هیأت‌های تخصصی و رؤسا و مستشاران شعب تجدیدنظر و رؤسای شعب بدوی می‌باشد که با حضور دوسوم اعضاء رسمیّت می‌یابد قضات صادرکنندهٔ دادنامه‌ها با داشتن حقِّ رأی می‌توانند در جلسات هیأت عمومی شرکت نمایند. (مادهٔ ۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۲. سایر قضات دیوان و یا کارشناسان امر می‌توانندحسب مورد با دعوت رئیسِ دیوان یا رئیس هیأت تخصصی، بدون داشتن حقِّ رأی در جلسات هیأت عمومی شرکت کنند و در صورت لزوم نظرات خود را ارائه نمایند. (تبصرهٔ مادهٔ ۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۳. ریاست هیأت عمومی دیوان عدالت اداری با رئیس دیوان عدالت اداری یا یکی از معاونین قضایی او با انتخاب وی می‌باشد. (مادهٔ ۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

٤. اثرِ آرای وحدت رویه مذکور نسبت به آینده است و موجب نقض آرای سابق نیست. رأی وحدت رویه، اثر قهقرایی ندارد؛ یعنی نسبت به دعاوی که رسیدگی به آنها خاتمه یافته، اِعمال نمی‌شود؛ اما در مورد احکامی که در هیأت عمومی مطرح و غیر صحیح تشخیص داده‌شده، شخص ذی‌نفع، ظرف یک ماه از تاریخ درج رأی وحدت رویه در روزنامهٔ رسمی، حق تجدیدنظرخواهی را دارد. در این صورت، پرونده به شعبهٔ تجدیدنظری که قبلاً در پرونده دخالت نداشته، ارجاع می‌شود و شعبهٔ مذکور موظف به رسیدگی و صدور رأی بر طبق رأی وحدت رویهٔ مزبور است. (مادهٔ ۸۹ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۵. اگر آرای هیأت عمومی دیوان از سوی رئیس قوهٔ قضائیه خلاف موازین شرع تشخیص داده شود، هیأت عمومی با توجه به نظر رئیس قوهٔ قضائیه تجدیدنظر می‌کند. (مادهٔ ۹٤ قانون دیوان عدالت اداری)

٦. اگر رئیس قوّهٔ قضائیه یا رئیس دیوان یا بیست نفر از اعضای هیأت عمومی، هر یک از آرای هیأت عمومی یا آرای قطعی هیأت‌های تخصصی را اشتباه یا مغایر قانون تشخیص دهند، رئیس دیوان موضوع را جهت رسیدگی مجدد به هیأت عمومی ارجاع می دهد. در صورتی که هیأت عمومی رأی صادره را اشتباه یا مغایر قانون تشخیص دهد، نسبت به نقض آن و صدور رأی صحیح اقدام می‌کند.. (مادهٔ ۹۱ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

بررسی اثر فوری قواعد آیین دادرسی مدنی: همانطور که بالاتر گفتیم، قواعد آیین دادرسی مدنی مانند سایر قواعد شکلی علی‌الاصول دارای اثر فوری است در این خصوص، تفکیک زیر قابل‌توجّه است:

۱. قواعد سازمان قضاوتی اثر فوری دارد.

۲. قواعد صلاحیت ذاتی اثر فوری دارد.

۳. قواعد صلاحیت نِسبی اثر فوری ندارد.

٤. قواعد آ.د.م به معنای اخص، اثر فوری دارد؛ مگر اینکه این اثر فوری ناقض حقوق مکتسبهٔ اشخاص باشد برای مثال اگر بعد از ابلاغ رأی، قانون جدید مهلت تجدیدنظرخواهی را از ۲۰ روز به ۱۰ روز کاهش دهد، این امر موجب کاهش مهلت تجدیدنظرخواهی نسبت به رأیِ ابلاغ‌شده نیست؛ زیرا این امر خلاف حقِّ مکتسبهٔ شخصِ محکومٌ‌عَلیه است همچنین اگر قانون جدید مهلت تجدیدنظرخواهی را از ۲۰ به ۳۰ روز افزایش دهد بازهم قانون جدید نسبت به رأیِ ابلاغ‌شده مؤثر نیست زیرا إعمال آن نسبت به رأی ابلاغ‌شده و افزودن بر مهلت تجدیدنظرخواهی محکومٌ‌عَلیه، خلاف حقِّ مکتسبهٔ محکومٌ‌لَه است.

۵. البته قانونگذار ممکن است نسبت به قانون خاصی خلاف موارد فوق را مقرر کند. برای مثال، ممکن است در قانونی که باید اثر فوری داشته باشد، چنین مقرر شود که قانون اثر فوری نداشته و نسبت به پرونده‌های جاری إعمال نشود.

تا الان، مقدمهٔ آیین دادرسی مدنی یک را گفتیم. حال، واردِ آن چهار بخشی می‌شویم که در چارتِ ابتدای جزوه گفتیم:

بخش اول: مراجع قضاوتی ایران

بعد از ذکر مقدمهٔ فوق، نخستین بخشی که در این جزوه، مورد بررسی قرار می‌گیرد «مراجع قضاوتی ایران» است. منظور از عبارت «مراجع قضاوتی» کلّیهٔ مراجعی است که به موجب قانون، تشکیل شده و به دعاوی، جرائم و اموری که در صلاحیت آنهاست رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نمایند. نخستین موضوعی که در رجوع به مراجع صالح مورد توجّه قرار می‌گیرد، تعیین و تشخیص مرجعی است که در رسیدگی به امر موردنظر، صالح است. صلاحیتِ مرجع، برای خودِ مرجع نیز اصولاً، از اموری است که قبل از ورود در ماهیت باید مورد عنایت قرار گیرد. برای تعیین و تشخیص صلاحیت مراجع، قبل از هر چیز، می‌بایست مراجعی که برای رسیدگی به دعاوی و امور حقوقی تشکیل شده‌اند شناخته شوند. در این ارتباط سازمان قضاوتی ایران مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. منظور از «سازمان قضاوتی ایران» واحدهایی است که با همکاری دوایر و اشخاص وابسته به آنها، به دعاوی، جرائم و امور داخل در

- منظور از واژه «سازمان قضاوتی» کلیهٔ مراجعی است که به موجب قانون تشکیل شده و به دعاوی، جرایم و اموری که در صلاحیت آنهاست رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نمایند.
- مراجع قضایی تنها شامل مراجع (کیفری و حقوقی) نمی‌شود بلکه مراجع اداری را نیز در بر می‌گیرد. برای مثال مراجع انتظامی قضات، وکلا، کارشناسان و هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری در این زمره شمار می‌آیند.
- به موجب اصل ۱۵۹ ق.ا. «مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است. تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است.»

صلاحیتِ خود، رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نماید و بنابراین هم مراجع قضایی و هم مراجع اداری را در برمی‌گیرد.

مراجع عمومی و صلاحیت آنها:

با توجّه به «قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب» (مصوب ۱۳۷۳) و آیین‌نامهٔ اجرایی آن و نیز «قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب» (مصوب ۱۳۸۱) و آیین‌نامه‌های مربوط و سایر مقررات مراجع عمومی را می‌توان به دادگاه‌های نخستین و دادگاه‌های تجدیدنظر بخش نمود.

دادگاه‌های نخستین و صلاحیت آنها: دادگاه‌های عمومی که علی‌القاعده در مرحلهٔ نخستین به دعاوی و شکایات و امور داخل در صلاحیت خود رسیدگی می‌نمایند.

دادگاه عمومی حقوقی

الف. سازمان: دادگاه عمومی در محل‌هایی که رییس قوهٔ قضاییه تشخیص می‌دهد تشکیل می‌گردد و تعیین قلمرو محلّی و تعداد شعب آن با مقام مزبور است. تخصیص شعب به حقوقی و جزایی در هر حوزهٔ قضایی با مقام مزبور یا مقامات مجاز از طرف وی می‌باشد. دادگاه‌های عمومیِ حقوقی با حضور رییس شعبه **یا** دادرس علی‌البدل تشکیل می‌شود؛ بنابراین در دادگاه عمومی قاعدهٔ وحدت قاضی حکم‌فرما است. تمامی اقدامات و تحقیقات به وسیلهٔ رییس یا دادرس علی‌البدل انجام گردیده و تصمیم‌گیری قاضی و اختیارات رییس دادگاه در رسیدگی به پرونده و ترتیب رسیدگی هیچ‌گونه تفاوتی با اختیارات و ترتیب رسیدگیِ دادرس علی‌البدل ندارد. علی‌الاصول دادرس علی‌البدل در صورتی در دادگاه با ابلاغ رییس کلِّ دادگاه حضور یافته و انجام وظیفه می‌نماید که رییس دادگاه معذوریت داشته و غایب باشد اما انجام وظیفهٔ هم‌زمان هر دو مقام مزبور در دادگاهِ واحد منع قانونی ندارد ولی در این صورت پرونده‌ها توزیع گردیده و هر یک در پروندهٔ مورد رسیدگی کلیهٔ اختیارات و وظایفِ مندرجِ مزبور را خواهد داشت. بر اساس قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۷ در معیت هر شعبهٔ دادگاهِ عمومی، دفترِ دادگاه قرار دارد هر دفتر دارای مدیری است که تحت ریاست و مسؤولیتِ رییسِ شعبه بوده و به تعداد لازم، تحت ریاست خود، کارمند، دفتر نویس و ... دارد. البته باید توجّه داشت که علی‌القاعده، هیچ تفاوتی بین دامنهٔ صلاحیت دادگاه‌های عمومیِ واقع در حوزه‌های قضایی مختلف، اعم از اینکه در نقاط معیّنی از شهرهای بزرگ، در مراکز بخش، شهرستان و استان تشکیل شود وجود ندارد (برای نمونه

همان دعاوی و اموری که در صلاحیت دادگاه اراک است در صلاحیت دادگاه خمین نیز می‌باشد). بر اساس تبصرهٔ مادهٔ ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی «حوزهٔ قضایی عبارت است از قلمرو یک بخش یا شهرستان که دادگاه در آن واقع است. تقسیم‌بندیِ حوزهٔ قضایی به واحدهایی از قبیل مجتمع یا ناحیه تغییری در صلاحیتِ عامّ دادگاهِ مستقر در آن نمی‌دهد».

چنانچه در مرکز بخش یا شهرستانی دادگاه عمومی تشکیل نشده باشد، یعنی آن بخش یا شهرستان، دادگاه نداشته باشد رسیدگی به امور قضایی مربوط به آن محل، در خصوص بخش، با **نزدیک‌ترین دادگاه همان استان** و در خصوص شهرستان، با **نزدیک‌ترین حوزهٔ قضایی شهرستان تابع همان استان** می‌باشد.

رییسِ شعبهٔ اوّلِ دادگاهِ عمومیِ حوزهٔ قضاییِ مستقر در مرکز بخش، بر شعب دیگر **نظارت و ریاست اداری** دارد و دفتر شعبهٔ اوّل، دفترِ کلِّ دادگاه است. رییسِ شعبهٔ اوّلِ دادگاهِ عمومیِ بخش، رئیس حوزهٔ قضایی بخش و رئیس دادگاه‌های عمومی بخش بوده و بر دادگاه‌های عمومی مستقر در آن بخش، نظارت و ریاست اداری دارد.

- رییسِ شعبهٔ اوّلِ دادگاهِ عمومیِ شهرستان در غیر مرکز استان، رییس **دادگستری** آن شهرستان است و بر کلیهٔ دادگاه‌ها و دادسراهای مربوط و همچنین دادگاه‌های مستقر در بخش، **نظارت و ریاست اداری** دارد و دفتر شعبهٔ اوّل، دفترِ کلِّ دادگاهِ عمومیِ شهرستان است.
- رییسِ شعبهٔ اوّلِ دادگاهِ عمومیِ شهرستانِ مرکزِ استان، رییسِ کلِّ **دادگاه‌های** شهرستان است؛ اما رییس کلّ دادگستری استان، رییسِ شعبهٔ اوّلِ دادگاهِ تجدیدنظرِ همان استان است و بر دادگاه‌های تجدیدنظر، کیفری استان و کلّیهٔ دادگستری‌ها، دادگاه‌ها و دادسراهای آن استان **نظارت و ریاست اداری** دارد.

نکته: در شهرستان‌های مرکز استان نیز رئیس شعبهٔ اوّلِ دادگاهِ عمومیِ شهرستان، رئیسِ کلِّ **دادگاه‌های** آن شهرستان است و نه رئیس **دادگستریِ** آن شهرستان. در شهرستان‌های مرکز استان، رئیسِ دادگستریِ شهرستان نداریم یعنی مثلاً رئیسِ دادگستریِ شهرستانِ تهران که مرکز استان است نداریم اما رئیسِ دادگستریِ شهرستانِ دماوند که مرکز استان نیست داریم.

رییس کلّ دادگاه‌های شهرستان مرکز استان، با تصویب رییس قوهٔ قضاییه می‌تواند تمام یا بخشی از اختیارات خود را در خصوص دادگاه‌های انقلاب به رییس شعبهٔ اوّلِ این دادگاه واگذار نماید و در این صورت، رییس شعبهٔ اوّلِ دادگاهِ انقلاب در سِمَتِ معاونِ وی انجام وظیفه می‌نماید.

رؤسای کلّ دادگستری‌های استان و شهرستان و همچنین سرپرستان حوزه‌های قضاییِ نقاطِ معیّنی از شهرهای بزرگ می‌تواند با تصویب رییس قوهٔ قضاییه به تعداد لازم معاون داشته باشد.

ب. قلمرو (محلّی): حوزهٔ قضایی عبارت است از «قلمروی یک بخش یا شهرستان» که دادگاه در آن واقع است. مَقَرّ دادگاه نیز «شهری» است که دادگاه در آن قرار دارد. تقسیم‌بندی یک حوزهٔ قضایی به واحدهایی مانند مجتمع یا ناحیه تغییری در صلاحیتِ عامّ دادگاهِ مستقر در آن نمی‌دهد. مادهٔ ۲ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مقرر می‌دارد که تأسیس دادگاه‌های عمومی در هر حوزهٔ قضایی و «تعیین قلمرو محلّی» آن به تشخیص رییس قوهٔ قضاییه خواهد بود. رییس قوهٔ قضاییه نمی‌تواند محدودهٔ حوزهٔ قضایی را بدون توجّه به ضوابط و مقررات تصمیمات کشوری تعیین نماید؛ اما می‌تواند قلمرو محلّیِ دادگاهِ عمومی را که در نقطه‌ای از شهر تأسیس می‌گردد، تعیین نماید ولی این امر، نافیِ صلاحیتِ عامّ دادگاه نخواهد بود؛ بنابراین قلمرو محلّیِ دادگاهِ عمومی ممکن است بخش، شهرستان، یا با قید مزبور، نقاطی معیّنی از شهرهای بزرگ باشد که به ترتیب بررسی می‌گردد.

قلمرو (محلّی) و مقرّ دادگاه عمومی بخش: قلمرو محلّیِ دادگاهِ عمومیِ بخش، قسمتی از خاک ایران می‌باشد که با رعایت ضوابط و مقررات تقسیمات کشوری بر این واحد از تقسیمات کشوری یعنی بخش منطبق است.

قلمرو (محلّی) و مقرّ دادگاه عمومی شهرستان: قلمرو دادگاه عمومی شهرستان قسمتی از خاک ایران است که با رعایت ضوابط و مقررات تقسیمات کشوری بر این واحد از تقسیمات کشوری یعنی شهرستان، انطباق دارد.

تشکیل دادگاه عمومی در شهرستان که می‌بایست در مرکز آن باشد نیز با صلاحدید رییس قوهٔ قضاییه است. چنانچه در شهرستانی دادگاه عمومی تشکیل نشده باشد رسیدگی به دعاوی، جرائم و امور مربوط به آن با حوزهٔ قضایی نزدیک‌ترین شهرستان تابع همان استان است. حوزهٔ قضایی دادگاه عمومی هر شهرستان تا مرز حوزهٔ قضایی شهرستان‌های هم‌جوار وسعت می‌یابد؛ البته در صورت تشکیل دادگاه عمومی در بخش یا بخش‌هایی از شهرستان، حوزهٔ قضاییِ دادگاهِ عمومیِ مرکزِ شهرستان با مرزِ حوزهٔ قضاییِ دادگاه یا دادگاه‌های عمومیِ بخشِ همان شهرستان نیز محدود می‌شود.

در شهرستان مرکز استان نیز دادگاه عمومی تشکیل می‌گردد که این دادگاه نیز با دادگاه عمومی مرکز سایر شهرستان‌ها و مرکز بخش‌ها هیچ‌گونه تفاوتی از حیث سازمان و صلاحیت ندارد. قلمرو (محلّی) این دادگاه‌ها نیز با توجّه به ضوابط مزبور تعیین می‌شود. در حال حاضر حوزه قضایی تهران یا برخی از شهرهای بزرگ دیگر، به دو یا چند واحد تقسیم شده‌اند که «مجتمع» یا «ناحیه» گفته می‌شود.

موضوعی که باید مورد توجّه قرار گیرد این است که حوزه‌های قضایی دادگاه‌های عمومی که در هر یک از نقاط ایران تأسیس شده، اعم از مراکز بخش یا

شهرستان، از دیگر متمایز بوده و خواهان باید، با توجه به مقررات موادِّ ۱۱ به بعدِ ق.آ.د.م و سایر مقررات مربوط به صلاحیت محلّی دادگاه، حوزه‌ای را که صلاحیت محلّی دارد انتخاب نماید؛ بنابراین دعوا چنانچه در صلاحیتِ دادگاهِ محلِ اقامتِ خوانده باشد، باید در دادگاهِ مستقر در حوزه‌ای اقامه شود که خوانده در آن مقیم است و چنانچه خواهان، دعوا را در دادگاهِ حوزهٔ قضاییِ دیگری اقامه کند که با توجّه به ضوابط معیارهای گفته‌شده صالح نباشد، خوانده می‌تواند ایراد عدم صلاحیت نماید.

پ. صلاحیت:

اصل: صلاحیتِ دادگاه‌های عمومیِ حقوقی، عام و اصل بر آن است؛ بدین معنا که صلاحیت رسیدگی به کلیهٔ دعاوی و امور حقوقی را دارد مگر آنهایی که در صلاحیت مراجع دیگر قرار گرفته باشد (مادهٔ ۱۰ ق.آ.د.م) و در نتیجه، لزومی ندارد که دادگاه عمومی در رأیی که صادر می‌کند به قانونی که رسیدگی به آن دعوا، شکایت یا امرِ خاص را در صلاحیت مرجع مزبور قرار داده استناد نماید؛ مگر اینکه به صلاحیت دادگاه ایراد شده باشد که در این صورت دادگاه مکلف است در رأی صادره، ابتدا ایراد عدم صلاحیت را اگر وارد نباشد، به طور مستند و مستدل رد نماید. البته صلاحیت دادگاه عمومی تا آنجا وسعت و شمول دارد که قانونگذار رسیدگی به دعوا، شکایت یا امری را در صلاحیت مرجع دیگری قرار نداده باشد. **استثنائات**: چنانچه رسیدگی به امری صراحتاً به موجب قانون در صلاحیت مرجع دیگری قرار گرفته باشد از صلاحیتِ عامِّ دادگاه‌های عمومی خارج است. برای مثال دعوای اِفرازِ ملکی که جریانِ ثبتیِ آن خاتمه یافته در صلاحیّتِ ادارهٔ ثبتِ محلِّ وقوع ملک است که مرجعی اختصاصی می‌باشد و بنابراین از صلاحیتِ دادگاهِ عمومی خارج است.

- «حوزه قضایی عبارت است از قلمرو یک بخش یا شهرستان که دادگاه در آن واقع است. تقسیم‌بندی حوزه قضایی به واحدهایی از قبیل مجتمع یا ناحیه، تغییری در صلاحیتِ عامِ دادگاه مستقر در آن نمی‌دهد.»
- «تأسیس دادگاه‌های عمومی در هر حوزه قضایی و تعیین قلمرو محلی و تعداد شعب دادگاه‌های مزبور به تشخیص رییس قوه قضاییه است.»
- قلمرو و مقر دادگاه عمومی بخش: قلمرو دادگاه عمومی بخش با رعایت ضوابط تقسیمات کشوری منطبق است.
- قلمرو و مقر دادگاه عمومی شهرستان: قلمرو دادگاه عمومی شهرستان نیز با رعایت ضوابط تقسیمات کشوری منطبق است. دادگاه عمومی شهرستان بایستی در مرکز آن شهرستان با صلاحدید رئیس قوه قضاییه باشد اما چنانچه در شهرستانی دادگاه عمومی تشکیل نشده باشد رسیدگی به دعاوی به نزدیک ترین شهرستان تابع آن استان صورت می‌پذیرد.
- قلمرو و مقر دادگاه عمومی شهرستان مرکز استان: این دادگاه نیز با دادگاه عمومی شهرستان یا بخش هیچگونه تفاوتی از حیث سازمان و صلاحیت ندارد. قلمرو این دادگاه‌ها نیز با توجه به ضوابط تعیین می گردد .
- قلمرو حزوه قضایی تهران و برخی کلان شهرها: در حال حاضر حوزه ی قضایی تهران و برخی شهرهای بزرگ به دو یا چند واحد تقسیم شده‌اند که به آن مجتمع یا ناحیه گفته می‌شوند.

- مراجع عمومی به مراجعی گفته می‌شود که صلاحیت رسیدگی به تمام امور قضایی را داشته باشند مگر اینکه قانون استثنا کرده باشد.
- به موجب ماده ۱ ق.ت.د.ع.ا. «به منظور رسیدگی و حلّ و فصل کلیهٔ دعاوی مستقیم به قاضی و ایجاد مرجع قضایی واحد، دادگاه‌هایی با صلاحیت عام تشکیل می‌شوند.»
- با تأسیس دادگاه عمومی در هر حوزهٔ قضایی رسیدگی به کلیهٔ امور مدنی، جزایی و امور حسبیه در صلاحیت دادگاه مزبور قرار گرفت، مگر اینکه رسیدگی به موجب قانون به مرجع دیگری واگذار شده باشد.
- دادگاه عمومی به تشخیص رئیس قوه قضاییه، تشکیل می‌گردد و تعیین قلمرو محلّی و تعداد شعب آن با مقام مزبور است. دادگاه عمومی حقوقی با حضور رئیس شعبه یا دادرس علی البدل تشکیل می‌شود. اختیارات رئیس دادگاه در رسیدگی به پرونده و ترتیب رسیدگی، هیچ‌گونه تفاوتی با دادرس علی‌البدل ندارد، حتی انجام وظیفه همزمان هر دو مقام در دادگاه، منع قانونی ندارد؛ ولی در این صورت، پرونده‌ها توزیع گردیده و هر یک، در پروندهٔ مورد رسیدگی، کلیهٔ اختیارات و وظایف مربوطه را خواهند داشت.

- دادگاه عمومی حقوقی صلاحیت رسیدگی نخسین به دعاوی و امور حقوقی (غیر کیفری) را دارد مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری را تعیین کرده باشد.
- صلاحیت دادگاه عمومی (حقوقی)، عام است مگر قانون مرجع دیگری را مشخص کرده باشد؛ برای مثال دعوای افراز ملکی که جریان ثبتی آن خاتمه یافته در صلاحیت ادارهٔ ثبت محلّ وقوع ملک است که مرجعی اختصاصی می‌باشد و از صلاحیت دادگاه عمومی خارج است.
- دادگاه کیفری دو: به موجب مادهٔ ۳۰۱ «قانون آیین دادرسی کیفری»: دادگاه کیفری دو صلاحیت رسیدگی به تمام جرائم را دارد، مگر آنچه به موجب قانون در صلاحیت مرجع دیگری باشد. دادگاه کیفری دو دادگاهی عمومی بوده و اصل بر این است که صلاحیت رسیدگی به هر جرمی را دارد، مگر اینکه رسیدگی به جرمی معین در صلاحیت دادگاه دیگری قرار گرفته باشد.

دادگاه تجدیدنظر استان و صلاحیت آن: در مرکز هر استان، به منظور تجدیدنظر در آرای قابل تجدیدنظر صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب و مستقر در حوزهٔ آن استان، دادگاه تجدیدنظر به تعداد مورد نیاز، مرکّب از یک رییس و دو عضوِ مستشار تشکیل می‌گردد. جلسهٔ تشکیل دادگاه تجدیدنظر با حضور دو عضو رسمیت یافته و پس از رسیدگی، رأی اکثریت که به وسیلهٔ رییس یا عضو مستشار انشاء می‌شود قطعی و لازم‌الاجرا خواهد بود. دادگاه تجدیدنظر استان در صورتی که تراکم کار ایجاب نماید می‌تواند بیش از یک شعبه داشته باشد که در این صورت رییس شعبهٔ اوّل، طبق اصول کلّی، ریاست دادگاه تجدیدنظر مرکز استان را عهده‌دار و دفتر شعبهٔ اوّل، دفتر کل است. هر دادگاهِ استان و هر یک از شعبِ آن دارای یک نفر مدیر دفتر است که تحت

ریاست و مسؤولیتِ رییسِ شعبه بوده و به تعداد لازم تحت ریاست خود، کارمند، دفترنویس و ... دارد. باید توجّه داشت که در مرکز هر استان و چنانچه رییس قوهٔ قضاییه تشخیص دهد در سایر مناطق کشور، دادگاه انقلاب تشکیل می‌شود این مرجع از مراجع اختصاصی شمرده می‌شود.

رئیس کلّ دادگستری استان:

۱. رئیس شعبهٔ اوّل دادگاه تجدیدنظر استان، رئیس‌کلّ دادگستری استان است.
۲. رئیس کلّ دادگستری استان، رئیس دادگاه‌های تجدیدنظر و رئیس دادگاه‌های کیفری استان نیز هست.
۳. او بر تمام دادگاه‌ها و دادسراهای آن استان **نظارت و ریاست اداری** دارد. توجّه داشته باشید که نظارت و ریاست رئیس کلّ دادگستری استان بر دادگاه‌ها و دادسراهای آن استان، صِرفاً از حیث اداری است، نه قضایی؛ یعنی او حقّی بر دخالت در روند رسیدگی به پرونده‌ها و تأثیرگذاری در صدور رأی در دعاوی ندارد.

مراجع اختصاصی و صلاحیت آنها:

محاکم اختصاصی آن است که به هیچ امری حقّ رسیدگی ندارد غیر از آنچه قانون صراحتاً اجازه داده است. مفهوم مراجع اختصاصی در برابر مراجع عمومی مُعَرِفِ مراجعی است که تنها صلاحیت رسیدگی به امور و یا محاکمهٔ اشخاصی را دارند که قانونگذار صراحتاً مشخص نموده است. این تفکر که رسیدگی به برخی از جرائم آگاهی‌های ویژه‌ای را ایجاب می‌نماید و از این نظر، مستلزم وجود مراجع خاص با آیین دادرسی ویژه می‌باشد، اگرچه در بسیاری از کشورها طرفدارانی دارد اما در کشورهایی نیز تشکیل دادگاه‌های اختصاصی کیفری با مخالفت‌های جدّی روبه‌رو می‌باشد زیرا علمای حقوق بر این عقیده‌اند که این مراجع تحت نفوذ حکومت قرار گرفته و بنابراین احتمال زیادی وجود دارد که حقوق متهم چنانکه باید، تأمین نگردد.

در حال حاضر «مراجع اختصاصی» در برابر «مراجع عمومی» تنها به اموری رسیدگی می‌نمایند که صراحتاً در صلاحیت آنها قرار گرفته است. با توجّه به اینکه اصل بر صلاحیت مراجع عمومی بوده و صلاحیت مراجع اختصاصی استثنا شمرده می‌شود مقرراتِ مربوط به مواردِ صلاحیتِ مراجعِ اختصاصی می‌بایست در موضعِ نص تفسیر گردیده و هرگاه تردید شود که رسیدگی به امر معیّنی در صلاحیت مرجع عمومی یا اختصاصی است، باید مرجع عمومی را صالح دانست. علاوه بر این، مرجع اختصاصی در تمام آرایی که صادر می‌نماید باید نصّی که رسیدگی به موضوع را در صلاحیت آن قرار داده مورد استناد قرار دهد حتی اگر ایراد عدم صلاحیت نشده باشد.

پس مراجع اختصاصی؛

- مراجعی است که به حکم قانون تشکیل شده و تنها صلاحیت رسیدگی به دعاوی دارند که قانون برای آنها مشخص کرده است. اصل بر صلاحیت مراجع عمومی است و صلاحیت مراجع اختصاصی استثنا شمرده می‌شود.
- مرجع اختصاصی در تمام رأی‌هایی که صادر می‌نماید باید نصی که رسیدگی به موضوع را در صلاحیت آنها قرار داده مورد استناد قرار دهد، حتی اگر ایراد عدم صلاحیت نشده باشد.
- مراجع استثنایی (اختصاصی) حقوقی را با توجه به وابستگی آنها به دادگستری می‌توان تقسیم نمود. مراجع اختصاصی حقوقیِ دادگستری، مراجعی است که نصب و عزل قضات یا اعضای آن، کلّاً، در صلاحیت قوّهٔ قضاییّه باشد. مراجع اختصاصی حقوقیِ غیردادگستری، آنهایی است که نصب و عزل «قضات» آنها کلاً یا جزئاً به عهدهٔ قوهٔ مجریه بوده و از صلاحیت قوهٔ قضاییه خارج است.

مراجع اختصاصی حقوقی به شرح زیر است:

دادگاه خانواده: دادگاه خانواده تا پیش از تصویب و لازم‌الاجرا شدن قانون حمایت خانواده (مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱) از دادگاه‌های حقوقیِ عمومی به شمار

می‌رفت؛ در واقع قبلاً به موجب ماده واحدهٔ قانون اختصاص تعدادی از دادگاه‌های موجود به دادگاه‌های موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی، در حوزهٔ قضایی شهرستان، شعبی از دادگاه عمومی، رسیدگی به دعاوی و اموری را که در صلاحیت دادگاه خانواده قرار داشت را عهده‌دار بودند. اکنون دادگاه خانواده دادگاهی اختصاصی است زیرا از یک سو برابر مادهٔ ۱ آن «به منظور رسیدگی به امور و دعاوی خانوادگی، قوهٔ قضاییه موظف است ظرف ۳ سال از تاریخ تصویب این قانون در کلیهٔ حوزه‌های قضاییِ شهرستان به تعداد کافی شعبهٔ دادگاه خانواده تشکیل دهد. تشکیل این دادگاه در حوزه‌های قضایی بخش به تناسب امکانات به تشخیص رییس قوهٔ قضاییه موکول است.» از سوی دیگر، در مادهٔ ٤ همان قانون، دعاوی و اموری که در صلاحیت دادگاه خانواده است شمارش شده است. همچنین ترکیب دادگاه خانواده با دادگاه عمومی یکسان نیست زیرا این دادگاه با حضور رییس یا دادرس علی‌البدل **و قاضیِ مشاورِ زن** تشکیل می‌شود که باید دست کم دارای ٤ سال سابقهٔ خدمت قضایی باشند؛ همچنین رسیدگی در این دادگاه بدون رعایت آ.د.م انجام می‌شود. همانطور که گفتیم، دادگاه خانواده با حضور رییس یا دادرس علی‌البدل و قاضی مشاور زن تشکیل می‌شود. قضات دادگاه خانواده از جمله قاضی مشاور باید متأهل و دارای حداقل ٤ سال سابقهٔ خدمت قضایی باشد.

به موجب مادهٔ ٤ قانون حمایت خانواده رسیدگی به امور و دعاوی زیر در صلاحیت دادگاه خانواده است: ۱. نامزدی و خسارات ناشی از برهم زدن آن؛ ۲. نکاح دائم، موقت و اذن در نکاح؛ ۳. شروط ضمن عقد نکاح؛ ٤. ازدواج مجدد؛ ٥. جهزیه؛ ٦. مَهریه؛ ۷. نفقه؛ ۸. تمکین و نشوز؛ ۹. طلاق، رجوع، فسخ، انفساخ نکاح، بذل مدّت و انقضای آن؛ ۱۰. حضانت و ملاقات طفل؛ ۱۱. نَسَب؛ ۱۲. رشد، حجر و رفع آن؛ ۱۳. ولایت قهری، قیمومت، امور مربوط به ناظر و امین اموال محجوران و وِصایت در امور مربوط به آنان؛ ١٤ نفقهٔ اقارب؛ ۱٥. امور راجع به غایب مفقودالاثر (موت فرضی)؛ ١٦. سرپرستی کودکان بی‌سرپرست؛ ۱۷. اهدای جنین؛ ۱۸. تغییر جنسیت.

رسیدگی به دعاوی خانوادگی در صورت عدم تشکیل دادگاه خانواده: اگر در مکانی دادگاه خانواده تشکیل نشده باشد، به نحو ذیل عمل می‌شود:

۱. **اگر «حوزهٔ قضائیِ شهرستان» فاقد دادگاه خانواده باشد:** دادگاه عمومی حقوقی آن شهرستان به امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند.
۲. **اگر «حوزهٔ قضایی بخش» فاقد دادگاه خانواده باشد:** دادگاه عمومی بخش به امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند؛ مگر دعاوی راجع به **اصل نکاح** (دائم یا موقت، رجوع) و **انحلال آن** (اعم از طلاق، فسخ، انفساخ نکاح، بذل مدّت، انقضای مدت) که باید در دادگاه خانواده نزدیک‌ترین حوزهٔ قضایی رسیدگی شود.

صلاحیت محلّی در رسیدگی به دعاوی خانوادگی: در خصوص دعاوی خانوادگی قواعد خاصی دربارهٔ صلاحیت وجود دارد که با قواعد مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی تفاوت ناچیزی دارد این قواعد به شرح ذیل است:

۱. اگر «مرد» خواهان باشد باید از قواعد عام آیین دادرسی تبعیت کند و برای طرح دعوای خود به دادگاه اقامتگاه خوانده (اقامتگاه زوجه) مراجعه کند.
۲. اگر «زن» خواهان باشد به نحو ذیل عمل می‌شود:

- **اگر دعوای زن دعوای مطالبهٔ مهریهٔ غیرمنقول باشد:** دعوا، غیرمنقول و در صلاحیتِ دادگاهِ محلِّ وقوعِ ملک است.
- **اگر دعوای زن، سایر دعاوی (مانند شروط ضمن عقد، طلاق، مَهریهٔ منقول، نفقه و ...) باشد:** این دعاوی، منقول است. در این دعاوی، زن مُخَیَّر است که هر یک از دادگاه‌های محلِّ اقامتِ خوانده (زوج) یا محلِّ سکونتِ خود را برای طرح دعوا برگزیند. امکان طرح دعوا، در محلِّ سکونتِ خواهان (زوجه)، خلاف قواعد آیین دادرسی مدنی است البته اگر یکی از این حوزه‌ها، دارای دادگاه خانواده و دیگری فاقد دادگاه خانواده باشد، به نظر می‌رسد که زن مکلف به طرح دعوا در همان حوزه است که دارای دادگاه خانواده است.

نکته: توجّه داشته باشید که در دعاوی اصل نکاح و بطلان نکاح، تابع بند فوق نیست؛ زیرا در این دعاوی، اصل رابطهٔ زوجیت مرد و زن، مورد اختلاف است. در دعوای نامزدی و خسارات ناشی از برهم زدن آن نیز همین قاعدهٔ حاکم است زیرا در دوران نامزدی، زن و مرد، زوجین تلقی نمی‌شوند و بنابراین این دو دعوا از حیث صلاحیت تابع قواعد آیین دادرسی مدنی است.

نکته: آنچه در خصوص صلاحیت بیان شد، در خصوص **دعاوی فی‌مابین زوجین** است. سایر دعاوی و اموری که در صلاحیت دادگاه خانواده است، مانند نفقهٔ اقارب، نَسَب، رشد، حجر، اثبات نکاح، بطلان نکاح و مطالبهٔ خسارات ناشی از بر هم خوردن نامزدی، از حیث صلاحیت محلّی تابع قواعد آیین دادرسی مدنی است؛ چراکه مطابق مادهٔ ۱۲ قانون حمایت خانواده «در دعاوی و امور خانوادگیِ **مربوط به زوجین**، زوجه می‌تواند در دادگاه محلِّ اقامتِ خوانده یا محلِّ سکونتِ خود اقامهٔ دعوا کند مگر در موردی که خواسته، مطالبهٔ مَهریهٔ غیرمنقول باشد.»

صلاحیت محلّی دادگاه خانواده، وقتی یکی از زوجین مقیم خارج از کشور باشد: اگر یکی از زوجین، مقیم خارج از کشور باشد، در خصوص صلاحیت محلّی به نحو ذیل عمل می‌شود:

۱. دادگاهِ محلِّ اقامتِ طرفی که در ایران اقامت دارد، صالح است.

۲. اگر هر دو نفرِ زوجین مقیم خارج از کشور باشند؛ ولی یکی از آنان در ایران، محلِّ سکونتِ موقت داشته باشد، دادگاهِ محلِّ سکونتِ فردِ ساکن در ایران صالح است.

۳. اگر هر دو نفر زوجین مقیم خارج از کشور باشند و هر دو در ایران محلِّ سکونتِ موقت داشته باشند، دادگاهِ محلِّ سکونتِ موقتِ زوجه، صالح است.

٤. اگر هر دو مقیم خارج از کشور باشند و هیچ‌یک از زوجین، در ایران سکونت نداشته باشند، دادگاه شهرستان تهران، صالح است؛ مگر آنکه زوجین توافق کنند که دعوا در محلِّ دیگری طرح شود.

امر مطروحه در دادگاه خانواده: اگر زوجین، دعاوی موضوع صلاحیت دادگاه خانواده را علیه یکدیگر، در حوزه‌های قضائی متعدد مطرح کرده باشند، به نحو ذیل عمل می‌شود:

۱. دادگاهی که دادخواستِ مقدّم به آن داده شده، صلاحیت رسیدگی را دارد.

۲. اگر دو یا چند دادخواست، در یک روز تسلیم شده باشد، دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به دعوای زوجه را دارد، به همهٔ دعاوی رسیدگی می‌کند.

جایگاه قانون آیین دادرسی مدنی در دادگاه خانواده:

۱. رسیدگی در دادگاه خانواده، مانند دادگاه‌های عمومی مستلزم تقدیم دادخواست است.

۲. قانونگذار، رعایت تشریفات ق.آ.د.م را، جز دادخواست و شیوهٔ ابلاغ، در دادگاه خانواده لازم ندانسته است.

۳. البته آنچه در دادگاه خانواده لازم‌الرعایه نیست، **تشریفات آیین دادرسی مدنی** است اما باید **قواعد کلّی آیین دادرسی مدنی** مانند اقسام ابلاغ (واقعی و قانونی)، قواعد صدور قرار تأمین خواسته، روش‌های اعتراض به رأی، ایرادات، دعاوی طاری و ... را در دادگاه خانواده لازم‌الرعایه دانست؛ بنابراین، دادگاه خانواده از حیث قواعد دادرسی، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است؛ اما از حیث تشریفات تابع این قانون نیست.

اعسار از تأدیه هزینه دارسی در دادگاه خانواده:

۱. نیازمند تقدیم دادخواست اعسار و طرح دعوای اعسار نیست؛ بلکه دادگاه می‌تواند پس از احراز عدم تَمَکُّنِ مالی و با توجّه به اوضاع و احوال، شخص را از هزینه‌های دادرسی شخص را معاف کند یا آنکه تأدیه هزینه‌ها را به زمان اجرای حکم موکول کند.

۲. این معافیت منوط به معرفی دو شاهد و تنظیم استشهادیه با رعایت تشریفات مقرر در ماده ۵۰۶ ق.آ.د.م نیست؛ بلکه ممکن است با توجّه به اوضاع و احوال و قرائن موجود برای قاضی اثبات شود.

۳. اعسار مقرر در این قانون موجب معافیت شخص از هزینهٔ دادرسی، حق‌الزحمهٔ کارشناس، حق‌الزحمهٔ داوری و سایر هزینه‌ها است.

٤. به نظر می‌رسد که اعسارِ مقرر در این ماده موجب معافیت از سپردن خسارت احتمالی جهت صدور قرار تأمین خواسته نشود. چون خسارت احتمالی در شمار هزینه‌ها محسوب نمی‌شود؛ بلکه نوعی امانت سپاری (تودیع) وجه است که در صورت پیروزی در دعوا، بعداً قابل استرداد است.

۵. در صورت عدم تَمَکُّن، اگر شخصی درخواست کند، در صورتی که دادگاه مقتضی بداند، برای او وکیل معاضدتی تعیین می‌کند.

٦. همچنین اگر تعیین وکیل الزامی باشد، چه شخص غیرمتمکن درخواست کند و چه درخواست نکند دادگاه برای او وکیل معاضدتی تعیین می‌کند البته علی‌رغم این مقررهٔ قانونی در دعاوی خانوادگی هیچ مورد پیش‌بینی نشده که تعیین وکیل الزامی باشد.

۷. افراد تحت پوشش کمیته امداد و مددجویان سازمان بهزیستی از تأدیهٔ هزینهٔ دادرسی معاف‌اند؛ بدون آنکه لازم باشد اعسار ایشان اثبات شود؛ چرا که شمول خدمات کمیتهٔ امداد و سازمان بهزیستی برای آنها قرینهٔ محکمی بر عدم تَمَکُّنِ ایشان است.

قواعد ابلاغ در دادگاه خانواده:

۱. تشریفات و نحوهٔ ابلاغ در دادگاه خانواده، تابع مقررات ق.آ.د.م است

۲. اگر طرفین دعوا، طریق دیگری را از قبیل پست، نمابر، پیام تلفنی و پست الکترونیک را برای ابلاغ به دادگاه اعلام کنند، دادگاه می‌تواند ابلاغ را به آن طریق انجام دهد.

۳. درهرصورت احراز صحت ابلاغ با دادگاه است.

٤. اگر خواهان، خوانده را مجهول‌المکان معرفی کند، باید آخرین اقامتگاه او را نیز به دادگاه اعلام کند. دادگاه دراین‌باره اقدام به تحقیق می‌کند. اگر اظهار خواهان مبنی بر مجهول‌المکان‌بودنِ خوانده، صحیح باشد، ابلاغ از طریق نشر آگهی به عمل می‌آید در غیر این صورت، اگر دادگاه اقامتگاه خوانده را بیابد، اوراق را به همان آدرسی که یافته است ابلاغ می‌کند.

دستور موقت در دادگاه خانواده: در دادگاه خانواده، دستور موقت از قواعد خاصی پیروی می‌کند و تابع قواعد مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی نیست. این قواعد عبارت است از:

۱. دادگاه می‌تواند قبل از صدور رأی در خصوص اصل دعوا، در اموری مانند حضانت و ملاقات طفل و نفقهٔ زن و محجور که تعیین تکلیف در آنها فوریت

دارد، اقدام به صدور دستور موقت کند.

۲. موارد فوق‌الذکر جهت صدور دستور موقت تمثیلی است و حصری نیست.

۳. صدور این دستور موقت، برخلاف دستور موقت مقرر در ق.آ.د.م. نیازمند سپردن تأمین نیست.

٤. اجرای این دستور برخلاف دستور موقت مقرر در ق.آ.د.م. نیازمند تأیید رئیس حوزهٔ قضایی نیست.

٥. این دستور موقت مقیّد به زمان است؛ یعنی اگر دادگاه ظرف شش ماه راجع به اصل دعوا اتخاذ تصمیم نکند، دستور موقت لغو و از آن رفع اثر می‌شود، مگر دادگاه مجدداً دستور موقت صادر کند.

تأمین خواسته در دادگاه خانواده

۱. در این مورد، قواعد خاصی بیان نشده و در نتیجه، همان قواعد مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص تأمین خواسته (مواد ۱۰۸ تا ۱۲۹ ق.آد.م.) در دادگاه‌های خانواده نیز الزامی است.

۲. در قانون حمایت خانواده فقط یک مقرره در خصوص قرار تأمین خواسته وجود دارد که این مقرره، در قانون آیین دادرسی مدنی وجود ندارد و آن اینکه در دعاوی مالیِ موضوعِ قانونِ حمایتِ خانواده محکومٌ‌لَه بعد از صدور حکم قطعی و تا زمانی که رأی اجرا نشده، می‌تواند از دادگاهی که حکم بدوی را صادر کرده است، جهت تأمین محکومٌ‌بِه درخواست تأمین خواسته کند.

۳. بعد از صدور حکم قطعی، تقاضای تأمین خواسته از سپردن خسارات احتمالی معاف است؛ چراکه موضوع تأمین خواسته در این فرض مستند به سند رسمی (حکم قطعی) و مشمول بند «الف» ماده ۱۰۸ ق.آد.م. است.

صلح و سازش در دادگاه خانواده

۱. طرفین می‌توانند در دادگاه خانواده طبق قواعد حاکم بر سازشِ دعاوی (مواد ۱۷۸ تا ۱۹۳ ق.آ.د.م)، اقدام به صلح و سازش کنند.

۲. در صورت درخواست زوجین یا یکی از آنها، دادگاه می‌تواند برای فراهم‌کردن فرصت صلح و سازش، جلسهٔ دادرسی را حداکثر تا دو بار به تأخیر اندازد. (مادهٔ ۱۰ قانون حمایت خانواده)

۳. در اختلافات و دعاوی خانوادگی که به‌طور مستقیم در مرجع قضائی طرح می‌شود، مقام رسیدگی‌کننده و اجراکننده و همچنین مقام ارجاع قبل از ارجاع پرونده به شعبه و ثبت آن، پس از اتخاذ تصمیم در خصوص امور فوری، می‌توانند حسب مورد با توجه به کیفیت موضوع و امکان حل و فصل آن از طریق صلح و سازش پرونده را با ذکر دلیل به شورای حل اختلاف ارجاع نمایند. (مادهٔ ۱۵ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)

٤. تمام آنچه درباره صلح و سازش در دعاوی خانوادگی بیان شد فقط نسبت به آن دسته از دعاوی امکان‌پذیر است که قابل سازش باشند، اختلافات ناظر به اثبات اصل نکاح، بطلان نکاح و اثبات نَسَب، به دلیل آنکه ناظر به امور غیرمالی و غیرقابل‌اسقاط هستند، قابل صلح و سازش نیستند. در موضوعات رشد، حجر، ولایت قهری، قیمومت، نصب امین، امور راجع به غایب مفقودالاثر، سرپرستی کودکان بی‌سرپرست و اهدای جنین نیز به دلیل جنبهٔ حِسبی و حمایتی موضوع، صلح و سازش امکان‌پذیر نیست.

اجرای آرای دادگاه خانواده:

۱. اجرای آرای دادگاه خانواده نیز مانند سایر محاکم، مشروط به قطعیت رأی است.

۲. اما در این خصوص، باید به این نکته توجّه داشت که اجرای حکم طلاق، وقتی طلاق به درخواست زوجه است، علاوه بر قطعیت، نیازمندِ نهایی‌شدنِ حکم نیز هست؛ یعنی باید حکم صادره علاوه بر آنکه قابل‌واخواهی و تجدیدنظر نیست، قابل فرجام نیز نباشد.

اگر ایرانیان مقیم خارج از کشور، امور و دعاویِ خانوادگیِ خود را در محاکم و مراجع صالح محلِّ اقامت خویش مطرح کنند، احکام این محاکم یا مراجع در صورتی که در ایران اجرا می‌شود که دادگاه صالح ایرانی این احکام را بررسی و حکمی مبنی بر تنفیذ آنها صادر کند.

تفاوت حکم طلاق و گواهی عدم امکان سازش زوجین:

۱. اگر مرد از دادگاه درخواست طلاق کند یا آنکه طلاق با توافق زوجین (خلع یا مبارات) باشد، در این صورت گواهی عدم امکان سازش صادر می‌شود. ثبت طلاق به موجب **گواهی عدم سازش** منوط به قطعیت آن است.

مدّت اعتبار گواهی عدم امکان سازش برای تسلیم به دفتر رسمی ازدواج و طلاق سه ماه پس از تاریخ ابلاغ رأی قطعی یا قطعی‌شدن رأی است.

۲. در مواردی که زن از دادگاه درخواست طلاق می‌کند، قاضی باید احراز کند که آیا شرایط طلاق فراهم است یا خیر و در نتیجه قاضی حکم طلاق صادر می‌کند. ثبت طلاق به موجب **حکم طلاق** منوط به نهایی‌شدن حکم صادره است.

مدّت اعتبار حکم طلاق برای تسلیم به دفتر رسمی ازدواج و طلاق شش ماه پس از تاریخ ابلاغ رأی فرجامی یا انقضای مهلت فرجام‌خواهی است.

- در دعاوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین، زوجه می‌تواند در دادگاه محل اقامت خوانده یا محل سکونت خود اقامه دعوی کند مگر در موردی که خواسته، مطالبه مهریهٔ غیرمنقول باشد.
- رسیدگی در دادگاه خانواده با تقدیم دادخواست و بدون رعایت سایر تشریفات آیین دادرسی مدنی انجام می‌شود.
- صرفاً در این دادگاه، هرگاه خواهان خوانده را مجهول‌المکان معرفی کند، باید آخرین اقامتگاه او را به دادگاه اعلام کند. دادگاه به طرق مقتضی در این باره تحقیق و تصمیم‌گیری می‌کند.
- در این دادگاه، در صورت عدم تمکن مالی هریک از اصحاب دعوی دادگاه می‌تواند پس از احراز مراتب و با توجه به اوضاع و احوال، وی را از پرداخت هزینهٔ دادرسی، حق‌الزحمه کارشناسی، حق‌الزحمه داوری و سایر هزینه‌ها معاف یا پرداخت آنها را به زمان اجرای حکم موکول کند. همچنین در صورت اقتضاء ضرورت یا وجود الزام قانونی دایر بر داشتن وکیل، دادگاه حسب مورد رأساً یا به درخواست فرد فاقد تمکن مالی وکیل معاضدتی تعیین می‌کند.
- دادگاه خانواده با حضور رئیس یا دادرس علی‌البدل و قاضی مشاور زن تشکیل می‌گردد. قاضی مشاور باید ظرف سه روز از ختم دادرسی به طور مکتوب و مستدل در مورد موضوع دعوی اظهارنظر و مراتب را در پرونده درج کند. قاضی انشاکنندهٔ رأی باید در دادنامه به نظر قاضی مشاور اشاره و چنانچه با نظر وی مخالف باشد با ذکر دلیل نظریه وی را رد کند.

دادگاه انقلاب: دادگاه انقلاب در مرکز هر استان و به تشخیص رییس قوهٔ قضاییه در حوزهٔ قضایی شهرستان‌ها تشکیل می‌شود. این دادگاه دارای رییس و دو مستشار است و با دو عضو رسمیت می‌یابد. صلاحیت این دادگاه در مادهٔ ۳۰۳ ق.آ.د.ک پیش‌بینی شده است که از جمله عبارت‌اند از: جرائمِ علیهِ امنیتِ داخلی و خارجی، محاربه و افساد فی‌الارض و ...

اگرچه صلاحیت دادگاه انقلاب در امور کیفری است اما با توجّه به رأی وحدت رویهٔ اصلاحی شمارهٔ ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲ دیوان عالی کشور در خصوص صلاحیت دادگاه انقلاب در رسیدگی به دعاوی مربوط به اموال مصادره‌شده، دادگاه مزبور به دعاوی و امور حقوقیِ خاصِّ مورد اشاره نیز رسیدگی می‌نماید. در عین حال، این مرجع را باید از مراجع کیفری به شمار آورد.

دادگاه انقلاب:

۱. دادگاه انقلاب در دو مکان تشکیل می‌شود:
   - در مرکز هر استان؛
   - در سایر مناطقی که رئیس قوهٔ قضاییه ضرورت بداند.
۲. دادگاه انقلاب در شمار مراجع استثنائی است.
۳. صلاحیت دادگاه انقلاب از قرار ذیل است (مادهٔ ۳۰۳ ق.آ.د.ک):

- جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی، محاربه و إفساد فی‌الأرض، بَغی، تبانی و اجتماع علیه جمهوری اسلامی ایران یا اقدام مسلحانه یا احراق، تخریب و اتلاف اموال به منظور مقابل با نظام؛
- توهین به مقام بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران و مقام رهبری؛
- تمام جرائم مربوط به مواد مخدر، روان‌گردان و پیش‌سازهای آن و قاچاق اسلحه، مهمات و اقلام و مواد تحت کنترل؛
- سایر مواردی که به موجب قوانین خاص در صلاحیت این دادگاه است، مانند رسیدگی به جرائم مذکور در قانون مجازات اخلال‌گران در نظام اقتصادی کشور (مصوب ۱۳۶۹).
- اکثر صلاحیت‌های دادگاه انقلاب در امور جزایی است. تنها صلاحیت حقوقی این دادگاه، رسیدگی به دعاوی مربوط به اصل ۴۹ ق.اساسی است؛ یعنی صلاحیت حقوقی این دادگاه رسیدگی به دعاوی مبنی بر مصادرهٔ اموال نامشروع و اعتراض به مصادره‌های صورت گرفته است.
- دادگاه انقلاب در مواردی از یک قاضی و در مواردی از سه قاضی (یک رئیس و دو مستشار) برخوردار است. (مادهٔ ۲۹۷ ق.آ.د.ک)
- مرجع تجدیدنظر از آرای قابل تجدیدنظر دادگاه انقلاب، دادگاه تجدیدنظر استان است.

- صلاحیت دادگاه انقلاب، عمدتاً در امور کیفری است. امّا از یک طرف، نظر به صلاحیت این دادگاه در رسیدگی به دعاوی مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی و از طرف دیگر با توجه به رأی وحدت رویهٔ اصلاحی شمارهٔ ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲ دیوان عالی کشور، در خصوص صلاحیت دادگاه انقلاب در رسیدگی به دعاوی مربوط به اموال مصادره شده، دادگاه مزبور به دعاوی و امور حقوقی خاص نیز رسیدگی می‌کند.

قانون شوراهای حلّ اختلاف: قانون شوراهای حلّ اختلاف در ۲۲ شهریور ۱۴۰۲ به تصویب رسید و در ۱۵ آبان ۱۴۰۲ به تأیید شورای نگهبان رسید. مطابق قانون پس از تأیید شورای نگهبان و انتشار در روزنامهٔ رسمی لازم‌الاجراست؛ در خصوص «قانون شوراهای حلّ اختلاف» چند نکته قابل ذکر است:

- ✓ عنوان قانون «شوراهای حلّ اختلاف» است، در حالی که بحث اصلی قانون، در خصوص دادگاهی جدیدالتأسیس تحت عنوان «دادگاه صلح» است که نشانی از آن در عنوان قانون مشاهده نمی‌شود.
- ✓ اطلاقِ «دادگاه صلح» به این مرجع واجد ایراد است؛ زیرا که در قانون جدید، دادگاه صلح همانند دادگاه عمومی حقوقی به دعاوی رسیدگی می‌کند و تکلیفی در خصوص انجام صلح و سازش ندارد و وظیفهٔ صلح و سازش بر عهدهٔ شورای حل اختلاف می‌باشد.
- ✓ به موجب مادهٔ ٤١ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲؛ پس از تشکیل دادگاه صلح، قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹٤/۹/۱٦ نسخ صریح می‌شود.

شورای حلّ اختلاف: شورای حلّ اختلاف مرجعی اختصاصی «به‌منظور حلّ اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی، زیر نظر قوه قضاییه و با شرایط مقرر در این قانون تشکیل می‌گردند.» (مادهٔ ۱ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)

ویژگی‌های شورای حلّ اختلاف: شورای حلّ اختلاف مطابق قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲، دارای ویژگی‌های زیر است:

- ✓ شورای حلّ اختلاف یک مرجع غیردادگستری (غیرقضایی) است؛ زیرا ممکن است اعضای رسیدگی‌کننده پایهٔ قضایی نداشته باشند.
- ✓ حوزه فعالیت شوراها تابع حوزه قضائی بخش یا شهرستان مربوط است. (مادهٔ ۳ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)
- ✓ شوراهای حلّ اختلاف ممکن است در شهر یا در صورت لزوم در روستا تشکیل شود. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۳ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)
- ✓ شورای حلّ اختلاف رسیدگی قضایی نمی‌کند و صرفاً برای ایجاد صلح و سازش اقدام می‌کند. (مادهٔ ۱٤ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)

شوراهای حلّ اختلاف تخصّصی: شوراهای حلّ اختلاف تخصّصی در ۲ مورد قابل تشکیل است: (تبصرهٔ ۳ مادهٔ ۳ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)

- ✓ برای رسیدگی به امور فنّی و صنفی در دعاوی و شکایات فی‌مابین اصناف، «شوراهای حل اختلاف تخصصی» قابل تشکیل است.
- ✓ برای رسیدگی به امور و دعاوی مربوط به احوال شخصیه فی‌مابین اقلیت‌های دینی موضوع اصل سیزدهم (۱۳) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به ترتیب مقرر در این قانون، شوراهای حل اختلاف تخصصی قابل تشکیل است که تشکیل این شوراها مانع از مراجعه اقلیت‌های دینی مذکور به دیگر شوراهای همان حوزه قضایی نیست. (بر خلاف بند فوق که در صورت تشکیل شوراهای حلّ اختلاف تخصّصی، دعاوی مزبور در سایر شوراها قابل رسیدگی نیست)

ترکیب اعضای شورا حلّ اختلاف: در رابطه با ترکیب و تشکیل جلسات اعضای شورای حلّ اختلاف، نکات زیر قابل توجه است: (مادهٔ ٥ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)

- ✓ هر شعبهٔ شورا دارای رئیس، یک نفر عضو اصلی و حسب مورد یک نفر عضو علی‌البدل است.
- ✓ اعضای شورای دارای پایهٔ قضایی نیستند.

- ✓ جلسات شورا با حضور دو نفر رسمیت می‌یابد.
- ✓ در هر حوزه قضایی، حسب مورد تعدادی عضو علی‌البدل تعیین می‌شود که در صورت غیبت رئیس شعبهٔ شورا یا عضو اصلی یا در صورت عدم وحدت نظر دو عضو شورا به دستور رئیس شورای حوزه قضایی مربوط، عضو علی‌البدل، جایگزین یا اضافه می‌شود.
- ✓ از مهم‌ترین شرایط اعضای شورای که در مادهٔ ٦ ذکر شده است این است که اعضای شورا در شهرها باید دارای «حداقل مدرک تحصیلی کارشناسی یا سطح دو حوزه علمیه» و در روستاها «مدرک تحصیلی دیپلم و بالاتر» داشته باشند.

صلاحیت شورای حلّ اختلاف: شوراهای حلّ اختلاف در ۲ مورد صلاحیت صلح و سازش دارند:

۱. **صلاحیت شورای حلّ اختلاف برای اقدام جهت حصول سازش بین طرفین، به درخواست مدّعی:** شوراها در موارد زیر حسب مورد با درخواست خواهان یا مدعی خصوصی یا شاکی صرفاً برای صلح و سازش اقدام می‌نمایند: (مواد ۱۳ و ۱٤ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)

۱. کلیهٔ امور مدنی و حقوقی،
۲. کلیهٔ جرائم قابل گذشت.
۳. جنبهٔ خصوصی جرائم غیرقابل گذشت،

- در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:
  - ✓ صرف‌نظر از مبلغ ریالی پرونده و بهای خواسته، شورای حلّ اختلاف برای صلح و سازش صلاحیت عام دارد.
  - ✓ اگر رسیدگی شورا با درخواست یکی از طرفین صورت پذیرد و طرف دیگر تا پایان جلسهٔ اول عدم تمایل خود را برای رسیدگی در شورا اعلام نماید؛ شورا درخواست سازش را بایگانی و طرفین را به مرجع صالح راهنمایی می‌کند. (تبصرهٔ مادهٔ ۱۳ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)
  - ✓ گزارش اصلاحی صادره از شورای حلّ اختلاف، همانند گزارش اصلاحی محاکم رأی نیست و نیاز به ابلاغ ندارد.

۲. **صلاحیت شورای حلّ اختلاف برای اقدام جهت حصول سازش بین طرفین، به موجب ارجاع سایر مراجع غیر از دادگاه صلح:** سایر مراجع غیر از دادگاه صلح ممکن است پرونده‌های ذیل را جهت حصول سازش به شورا ارجاع دهند:

۱. در کلیه جرائم قابل گذشت به استثنای مواردی که متهم، متواری یا مجهول‌المکان است،
۲. اختلافات و دعاوی خانوادگی
۳. سایر دعاوی مدنی و حقوقی

- در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:
  - ✓ ارجاع پرونده به شورا ممکن است توسط یکی از این اشخاص انجام شود:
    ۱ـ مقام رسیدگی‌کننده اعمّ از قاضی دادگاه یا دادسرا
    ۲ـ مقام اجراکنندهٔ حکم؛ یعنی قاضی اجرای احکام اعمّ از دادرس اجرای احکام مدنی یا دادیار اجرای احکام کیفری
    ۳ـ مقام ارجاع‌دهندهٔ پرونده تا قبل از ارجاع پرونده به شعبه و ثبت آن
  - ✓ ارجاع پرونده به شورا با توجه به کیفیت، موضوع و امکان حل و فصل آن از طریق سازش، به تشخیص مقامات فوق و اختیاری است.
  - ✓ مقامات فوق قبل از ارجاع پرونده به شورا، باید از عدم مخالفت طرفین پرونده با ارجاع پرونده به شورا اطمینان حاصل کنند.
  - ✓ شورا نیز قبل از رسیدگی به پرونده، طرف یا طرفین را از حق مخالفت با ارجاع پرونده به شورا مطلع می‌کند، پس حتّی در صورت ارجاع دعوا به شورا، هر یک از طرفین می‌تواند با این ارجاع مخالفت کند و درخواست کند که پرونده به دادگاه بازگشت داده شود.
  - ✓ ارجاع پرونده به شورا، با لحاظ ترتیبات لازم برای حفظ ادلهٔ جرم، جلوگیری از فرار متّهم، رعایت حقوق شاکی، نظم عمومی و انجام تحقیقات لازم به عمل می‌آید.

۳. **صلاحیت شورای حلّ اختلاف برای اقدام جهت حصول سازش بین طرفین، به موجب ارجاع دادگاه صلح:** دادگاه صلح با رضایت طرفین، پرونده را جهت حصول سازش به عضو یا اعضای شورای حلّ اختلاف که در دادگاه صلح مستقرند، یا شعبهٔ شورای حلّ اختلاف یا میانجی‌گری ارجاع می‌دهد. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)

- ✓ پرونده به مدت حداکثر دو ماه در این مرحله می‌ماند، اگر ظرف این مدت موضوع منتهی به سازش شود، مراتب صورت‌جلسه و جهت اتخاذ تصمیم به قاضی دادگاه صلح اعلام می‌شود تا طبق مقررات اقدام کند.

✓ در صورت عدم حصول سازش، قاضی دادگاه صلح مطابق قانون، به موضوع رسیدگی کرده و مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

تصمیم و اقدام شورای حلّ اختلاف:

۱. **حصول سازش: تنظیم گزارش اصلاحی:** شورا پس از دعوت خوانده یا مشتکیٰ‌عنه نسبت به تشکیل جلسه، اقدام و در صورت حصول سازش میان طرفین، مبادرت به صدور گزارش اصلاحی می‌کند:

- **حصول سازش بین طرفین، به درخواست مدّعی:** پرونده در شورا بایگانی می‌گردد.
- **حصول سازش بین طرفین، به موجب ارجاع سایر مراجع غیر از دادگاه صلح:** نتیجه به همراه تصویری از گزارش اصلاحی به مرجع قضایی ارسال می‌شود تا مرجع مزبور نسبت به مختومه کردن پرونده با دستور اداری اقدام کند.

— در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:

✓ اگر توافق و سازش طرفین متضمن حقوق یا تعهداتی باشد، این حقوق و تعهدات به طور صریح و مشخص همراه با نحوه و زمان اجرای آنها در گزارش اصلاحی قید می‌شود. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

✓ اگر طرفین، سازش خود را منوط به نظر کارشناس مرضی‌الطرفین، داور یا میانجی کرده باشند، شورا ضمن ارجاع امر به ایشان، نظریه اشخاص مذکور را اخذ و در صورت عدم مغایرت نظرات ایشان با قوانین و مقررات و التزام طرفین به آن، مفاد آن را در گزارش اصلاحی منعکس می‌کند. نظرات اشخاص مذکور بدون انعکاس در گزارش اصلاحی قابلیت اجرا ندارد. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

✓ در تمامی دعاوی مالی که از سوی محاکم برای سازش به شورا ارجاع شده‌اند، در صورت حصول سازش، نصف هزینهٔ دادرسی پرداختی خواهان به او بازگردانده می‌شود. (تبصرهٔ ۳ مادهٔ ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

✓ رئیس شورا شخصاً یا از طریق یکی از اعضا، علاوه بر رسیدگی به دلایل طرفین، می‌تواند مطابق ضوابط قانونی اقدام به تحقیق محلی یا معاینهٔ محل را انجام دهد. (مادهٔ ۲۳ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

۲. **عدم حصول سازش: بایگانی پرونده:** درصورتی‌که شورا با برگزاری حداقل دو جلسه ظرف سه ماه موفق به ایجاد صلح و سازش بین طرفین نشود، پرونده در شورا بایگانی می‌گردد:

- **عدم حصول سازش بین طرفین، به درخواست مدّعی:** پرونده به مرجع قضایی صالح ارسال می‌گردد،
- **عدم حصول سازش بین طرفین، به موجب ارجاع سایر مراجع غیر از دادگاه صلح:** گزارش اقدامات خود و نتیجهٔ آن را به دادگاه ارسال می‌کند.

موارد خارج از صلاحیت شورای حلّ اختلاف: دعاوی زیر حتی با توافق طرفین قابل طرح در شورا نیست: (مادهٔ ۱۱ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

۱. اختلاف در اصل نکاح، اصل طلاق، بطلان نکاح، فسخ و انفساخ نکاح، بذل مدت و انقضای آن، رجوع، نسب، ولایت قهری و قیمومت؛ در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:

✓ منظور از اختلاف در اصل نکاح، دعاوی اثبات زوجیت است؛ یعنی شورای حلّ اختلاف نمی‌تواند به دعاوی راجع به صحّت و بطلان نکاح رسیدگی کند.

✓ منظور از اینکه دعوای اصل طلاق در شورای حلّ اختلاف قابل طرح نیست، یعنی شورای حلّ اختلاف نمی‌تواند حکم طلاق صادر کند، امّا می‌تواند با توافق طرفین با ارجاع دادگاه خانواده برای حلّ اختلافات زوجین و پیشگیری از طلاق و صلح و سازش بین زوجین اقدام کند.

✓ منظور از دعاوی نسب، دعاوی اثبات نسب و نفی وَلَد است.

۲. اختلاف در اصل وقفیت و وصیت و تولیت

۳. دعاوی راجع به حجر و ورشکستگی؛ البته باید توجه داشت که:

✓ دعوای اثبات ورشکستگی یا درخواست صدور حکم حجر در شورای حلّ اختلاف و دادگاه صلح قابل طرح نیست، امّا دعاوی علیه محجورین و ورشکستگان در شورا قابل طرح است.

✓ دعوای اثبات رشد در صلاحیت دادگاه صلح است.

٤. دعاوی راجع به وجوه و اموال عمومی و دولتی و انفال؛ در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:

✓ عبارت «اموال عمومی» شامل اموال عمومی غیردولتی مانند اموال کلیهٔ مؤسّسات یا نهادهای عمومی غیردولتی موضوع مادهٔ ۳ قانون

خدمات کشوری است.

۵. اموری که به‌موجب قوانین دیگر در صلاحیت مراجع اختصاصی یا مراجع قانونی غیر دادگستری می‌باشد.

٦. رسیدگی به دعاوی غیرمنقول فاقد سند رسمی از صلاحیت شورا خارج و در صلاحیت مرجع قضایی است. (تبصرهٔ ٤ مادهٔ ۲۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)

۷. اختلافی که یک طرف آن دستگاه دولتی یا عمومی باشد، قابل طرح در شورا نیست؛ زیرا شورا فقط برای سازش بین اشخاص حقیقی یا اشخاص حقوقی خصوصی تشکیل می‌شود. (مادهٔ ۱ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)

دادگاه صلح: دادگاهی صلح تحت‌نظارت قوهٔ قضاییه تشکیل می‌شود و به برخی از امور حقوقی و کیفری جزئی رسیدگی می‌کند. دادگاه صلح دارای ویژگی‌های زیر است:

- ✓ دادگاه صلح در حوزهٔ قضایی بخش یا شهرستان تشکیل می‌شود. البته در حوزهٔ قضایی بخش ممکن است دادگاه صلح تشکیل نشود و دادگاه بخش، همان وظایف و اختیارات و صلاحیت‌های دادگاه صلح را بر عهده داشته باشد. (مادهٔ ٤ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)
- ✓ دادگاه صلح تحت نظارت رئیس حوزهٔ قضایی (رئیس شعبهٔ اول دادگاه عمومی) اداره می‌شوند.
- ✓ دادگاه صلح با حضور رئیس یا دادرس علی‌البدل تشکیل می‌شود. (مادهٔ ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)
- ✓ چون عضو رسیدگی‌کنندهٔ این دادگاه دارای پایهٔ قضایی است، جزء مراجع دادگستری است.
- ✓ دادگاه صلح می‌تواند در ساعات غیر اداری و روزهای تعطیل هم به دعاوی رسیدگی کند. (تبصرهٔ ۳ مادهٔ ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)
- ✓ ممکن است دادگاه صلح در محل شورای حلّ اختلاف مستقر باشد. (تبصرهٔ ۳ مادهٔ ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)

صلاحیت دادگاه صلح: رسیدگی و صدور رأی در موضوعات زیر در صلاحیت‌های دادگاه صلح است: (مادهٔ ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲)

۱. دعاوی مالی تا نصاب یک میلیارد (۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال؛ معادل یک صد میلیون (۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰) تومان؛ در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:
   - ✓ در این مورد، تفاوتی بین دعاوی منقول و غیرمنقول نیست، هر دو دسته از این دعاوی تا نصاب فوق در صلاحیت دادگاه صلح است.
   - ✓ رئیس قوه قضائیه می‌تواند نصاب مزبور را هر سه سال یک بار با رعایت تناسب تغییر شاخص سالانه که از سوی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌شود، تعدیل کند.

۲. دعاوی سه‌گانهٔ تصرّف: ۱ـ تصرف عدوانی، ۲ـ ممانعت از حق و ۳ـ ممانعت؛ در این خصوص نکتهٔ ذیل قابل توجه است:
   - ✓ جنبهٔ کیفری دعاوی سه‌گانهٔ تصرّف در صلاحیت محاکم صلح نیست.

۳. دعاوی راجع به جهیزیه، مهریه و نفقه تا نصاب یک میلیارد (۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال؛ معادل یک صد میلیون (۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰) تومان؛ در صلاحیت دادگاه صلح است؛ مگر اینکه دادگاه خانواده در قالب صدور حکم طلاق یا گواهی عدم امکان سازش راجع به جهیزیه، مهریه و نفقه تعیین تکلیف کرده باشد.

٤. تمام دعاوی و درخواست‌های مربوط به تخلیه عین مستأجره به‌جز دعاوی مربوط به سرقفلی و حق کسب یا پیشه یا تجارت؛ در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:
   - ✓ هم صدور دستور تخلیه و هم صدور حکم تخلیه در صلاحیت دادگاه صلح است، مگر آنکه موضوع دعوا مربوط به سرقفلی یا حق کسب و پیشه باشد.
   - ✓ در صورت جمع سه شرط، برای تخلیهٔ عین مستأجره، **دستور تخلیه** صادر می‌شود، نه **حکم تخلیه**؛ این سه شرط عبارت است از: (مواد ۲ و ۳ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۷٦)
     ۱ـ عقد اجاره تابع قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۷٦ باشد،
     ۲ـ مدّت اجاره منقضی شده باشد،
     ۳ـ اجاره‌نامه در سند رسمی یا در سند عادی با امضای دو شاهد تنظیم شده باشد.
   - ✓ برای صدور دستور تخلیه طبق بند فوق، جلسهٔ دادرسی تشکیل نمی‌شود و نیازی به دعوت از طرفین نیست. دستور تخلیه قابل تجدیدنظر

نیست و اجرای آن به صورت فوری و بدون نیاز به صدور اجرائیه به عمل می‌آید.

- ✓ در صورت فقدان هر یک از سه شرط بند فوق، یعنی سه شرط فوق که برای صدور دستور تخلیه لازم است موجود نباشد، برای تخلیهٔ عین مستأجره باید طرح دعوا کرد که در این صورت جلسهٔ رسیدگی تشکیل و حکم تخلیه(نه دستور تخلیه) صادر می‌شود و این حکم بعد از قطعیت و صدور اجرائیه قابل اجرا است. مثال فقدان سه شرط برای صدور حکم تخلیه: عقد اجاره تابع قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵٦ باشد، عقد اجاره ه صورت شفاهی منعقد شده باشد، عقد اجاره در سند عادی بدون امضای شاهد تنظیم شده باشد. تخلیهٔ عین مستأجره به دلیل فسخ یا انفساخ اجاره، قبل از انقضای مدت اجاره صورت گیرد.
- ✓ اگر علّت درخواست تخلیه، فسخ اجاره باشد با توجه به اینکه احراز فسخ در صلاحیت دادگاه صلح نیست، برای احراز فسخ باید به دادگاه عمومی رجوع کرد.
- ✓ با توجه به اینکه دستور تخلیه بدون دعوت از مستأجر صادر می‌شود، مستأجر می‌تواند نسبت به آن اعتراض کند. این اعتراض با نام «ابطال دستور تخلیه»، ممکن است بر مبنای اموری مانند تمدید مدّت اجاره، یا جعلی بودن اجاره‌نامه باشد.
- ✓ با توجه به اطلاق بند ٤ مادهٔ ۱۲ قانون شورای حلّ اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲ که دعاوی راجع به تخلیه را در صلاحیت دادگاه صلح دانسته، علاوه بر دعوای تخلیهٔ عین مستأجره و درخواست صدور دستور تخلیهٔ عین مستأجره، دعوای ابطال دستور تخلیه نیز در صلاحیت دادگاه صلح است.

۵. دعوای تعدیل اجاره‌بها؛ منظور دعاوی تعدیل اجاره‌بها است که طبق مادهٔ ٤ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵٦صادر می‌شود.
٦. اعسار از پرداخت محکومٌ‌به اگر دادگاه صلح نسبت به اصل دعوی رسیدگی کرده باشد.
۷. حصر ورثه، **تحریر ترکه**، مهر و موم و رفع آن؛ البته باید توجه داشت که:
- ✓ دعوای **تقسیم ترکه** در صلاحیت دادگاه عمومی است.
- ✓ صرفاً صدور گواهی حصر وراثت در صلاحیت دادگاه صلح است، امّا اعتراض به گواهی حصر وراثت یا درخواست ابطال آن در صلاحیت دادگاه عمومی است. اعتراض به گواهی حصر وراثت ممکن است، از جانب شخصی طرح شود که خود را در شمار ورّاث می‌داند، امّا نام او در بین ورّاث درج نشده است، یا آنکه شخص ذی‌نفعی مدّعی باشد که نام شخصی در گواهی حصر وراثت درج شده است، در حالی که در شمار ورّاث نیست.
- ✓ صدور گواهی حصر وراثت در صلاحیت شورای حل اختلاف است، امّا اگر به این درخواست اعتراض شود، ادامهٔ رسیدگی در دادگاه به عمل می‌آید و دادگاه حکم حصر وراثت صادر می‌کند. (مادهٔ ۳٦۲ قانون امور حسبی)

۸. تأمین دلیل؛
۹. تقاضای سازش موضوع مادهٔ (۱۸٦) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱
۱۰. کلیه جرائم غیر عمدی ناشی از کار یا تصادفات رانندگی؛ در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:
- ✓ هم جنبهٔ عمومی و هم جنبهٔ خصوصی ناشی از این جرائم در صلاحیت دادگاه صلح است.
- ✓ جرائم غیرعمدی ناشی از کار، مانند این که کارفرما لوازم ایمنی را در کارگاه فراهم نکند و همین امر موجب ورود آسیب بدنی به کارگران شود.

۱۱. جرائم عمدی تعزیری مستوجب مجازات درجه هفت و هشت؛ در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:
- ✓ اگر یک جرم تعزیری درجهٔ هفت و هشت مستوجب مجازات‌های غیرنقدی مانند شلّاق یا حبس نیز باشد، در دادگاه صلح قابل رسیدگی است.
- ✓ این جرائم مستقیم و بدون کیفرخواست در دادگاه صلح رسیدگی می‌شوند.

۱۲. دعاوی اصلاح شناسنامه، استرداد شناسنامه، الزام به صدور شناسنامه، تصحیح و تغییر نام.
۱۳. دعوای اصلاح مشخصات مدرک تحصیلی به‌استثنای مواردی که در صلاحیت دیوان عدالت اداری است؛ مانند آنکه در مدرک تحصیلی شخص فارغ‌التحصیل از یک دانشگاه غیردولتی،معدّل به طور صحیح درج نشده باشد.
۱٤. دعوای الزام به اخذ پایان کار
۱۵. دعوای **اثبات رشد**، در این خصوص نکتهٔ ذیل قابل توجه است:
- ✓ دعوای **اثبات حجر**، در صلاحیت دادگاه خانواده است. (مادهٔ ٤ قانون حمایت خانواده)، امّا دعوای اثبات رشد در صلاحیت دادگاه صلح

است.

قواعد صلاحیت در شورای حلّ اختلاف و دادگاه صلح

- ✓ شوراهای حلّ اختلاف و دادگاه صلح، از حیث صلاحیت محلّی تابع قانون آیین دادرسی مدنی هستند.
- ✓ حوزهٔ صلاحیت محلّی هر دادگاه صلح، تابع حوزهٔ قضایی بخش یا شهرستانی است که آن شورا در آنجا تشکیل شده است.

حلّ اختلاف در صلاحیت دادگاه‌های صلح: (تبصرهٔ ٤ مادهٔ ١١ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ١٤٠٢/٦/٢٢):

- ✓ حلّ اختلاف در صلاحیت بین دادگاه صلح واقع در حوزه‌های قضایی یک استان همچنین حلّ اختلاف بین دادگاه صلح یک استان با دادسراها یا دادگاه‌های حقوقی و کیفری در آن استان با دادگاه تجدیدنظر آن استان است؛ برای مثال اگر بین دادگاه صلح شهرستان گلپایگان و دادگاه صلح شهرستان خمینی شهر اختلاف در صلاحیت حاصل شود دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان، مرجع حلّ اختلاف در صلاحیت است؛ این حکم، خلاف قاعده‌ای است که حل اختلاف در صلاحیت ذاتی را با دیوان عالی کشور می‌داند..
- ✓ حلّ اختلاف بین دادگاه‌های صلح واقع در دو استان همچنین حلّ اختلاف بین دادگاه صلح یک استان با دادسراها یا دادگاه‌های حقوقی و کیفری استان دیگر با شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استانی است که مرجع قضایی واقع در آن استان آخرین قرار عدم صلاحیت را صادر کرده است. برای مثال اگر دادگاه صلح شهرستان گلپایگان (واقع در استان اصفهان) با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به دادگاه صلح شهرستان طالقان (واقع در استان البرز) ارسال کند و دادگاه صلح طالقان این قرار عدم صلاحیت را نپذیرد. شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان البرز، مرجع حلّ اختلاف در صلاحیت است؛ در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:
  - این حکم، خلاف قاعده‌ای است که حل اختلاف در صلاحیت ذاتی را با دیوان عالی کشور می‌داند.
  - در این حالت شعبه‌ای هم که قرار است حل اختلاف کند تعیین شده است (شعبه اول دادگاه تجدیدنظر) در سایر قواعد حل اختلاف در صلاحیت شعبه‌ای که قرار است حل اختلاف نماید تعیین نشده است.
- ✓ اگر دادگاه صلح با اعتقاد به صلاحیت مراجع غیرقضایی (غیردادگستری) مانند هیأت نظارت ثبت استان و هیأت تشخیص ادارهٔ کار از خود نفی صلاحیت کند، پرونده را برای تعیین مرجع صالح به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال می‌کند. در این حالت، دادگاه صلح پرونده را مستقیماً به دادگاه تجدیدنظر ارسال می‌کند؛ نه به مرجع غیر دادگستری. دادگاه تجدیدنظر استان مرجع صالح را تشخیص می‌دهد و تشخیص آن دادگاه لازم‌الاتباع است.
- ✓ سایر قواعد حلّ اختلاف در صلاحیت دادگاه‌های صلح، تابع عمومات است. برای مثال حل اختلاف در صلاحیت بین دادگاه صلح با محاکم نظامی یا انقلاب با خانواده یا دیوان عدالت اداری از آن جهت که در شمار موارد فوق نیست و در قانون شوراهای حل اختلاف تعیین تکلیف نشده است و از آن جهت که نوعی اختلاف در صلاحیت ذاتی است توسط دیوان عالی کشور انجام می‌شود. (مادهٔ ١٧ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ١٤٠٢/٦/٢٢)

قواعد ابلاغ و احضاریه در دادگاه صلح:

١. رسیدگی در دادگاه صلح مستلزم رعایت قواعد ابلاغ و احضاریه، مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی و قانون آیین دادرسی کیفری است.
٢. با وجود این، اگر خوانده یا مشتکیٰ‌عنه، علی‌رغم دعوت یا احضار وی، در جلسهٔ رسیدگی حاضر نشود و لایحه نیز ارسال نکند، باید وفق مقررات آیین دادرسی مدنی و آیین‌دادرسی کیفری، اخطاریه برای او ارسال و ابلاغ شود.

قواعد رسیدگی در شورای حلّ اختلاف و دادگاه صلح

- ✓ رسیدگی در شورای حلّ اختلاف به درخواست سازش، مستلزم درخواست متقاضی است. (مادهٔ ١٦ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ١٤٠٢/٦/٢٢)
- ✓ درخواست رسیدگی در شورای حلّ اختلاف به امر سازش ممکن است کتبی یا شفاهی باشد. (مادهٔ ١٦ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ١٤٠٢/٦/٢٢)
- ✓ درخواست شفاهی در صورت‌مجلس درج و به امضای متقاضی می‌رسد. رسیدگی به درخواست‌های شفاهی نیز منوط به پرداخت هزینهٔ دادرسی مربوطه است. (مادهٔ ١٦ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ١٤٠٢/٦/٢٢)
- ✓ درخواست رسیدگی به صلح و سازش در شورای حلّ اختلاف باید متضمن موارد زیر باشد: (مادهٔ ١٦ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب

(۱۴۰۲/۶/۲۲)

- نام نام خانوادگی، نام پدر، نام شخص حقوقی، شناسه ملی و اقامتگاه طرفین؛
- موضوع خواسته، درخواست یا شکایت؛
- تقویم خواسته در دعاوی مالی؛
- دلایل و مستندات درخواست یا شکایت

✓ در مواردی که قانون شوراهای حلّ اختلاف ساکت است آیین دادرسی و ترتیب رسیدگی و صدور رأی و اجرای احکام دادگاه صلح حسب مورد تابع قوانین و مقررات حاکم بر محاکم حقوقی و کیفری است. یعنی در پرونده‌های حقوقی قواعد حاکم در محاکم حقوقی و در پرونده‌های کیفری قواعد حاکم در محاکم کیفری رعایت می‌شود. (مادهٔ ۱۷ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)؛ بنابراین مقررات راجع به دادخواست، صلاحیت، نحوهٔ ابلاغ، حق دفاع، حق حضور در دادرسی، تعیین وقت جلسه دادرسی، اعتراض به بهای خواسته، رسیدگی به دلایل صدور رأی، واخواهی، تجدید نظر و مانند آن در دادگاه صلح، لازم‌الرعایه است.

✓ با توجه به بند فوق، رسیدگی در دادگاه صلح مستلزم طرح دعوی و تقدیم دادخواست با رعایت شرایط مندرج در قانون آیین دادرسی مدنی است.

✓ طرفین می‌توانند وکیل معرفی کنند. وکالت در دادگاه صلح نیازمند پروانه وکالت است، اما برای سازش در شورای حلّ اختلاف می‌توان به سایر اشخاص غیر از وکلای دادگستری نیز وکالت داد. (مادهٔ ۱۸ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

✓ با توجه به تبعیت دادگاه صلح از قواعد آیین دادرسی دادگاه صلح می‌توانند در حیطهٔ صلاحیت خود دستور موقت یا تأمین خواسته صادر کنند.

✓ در صورت استرداد دادخواست یا دعوی از سوی خواهان با مدعی خصوصی در شورا، شورا اقدام به بایگانی پرونده می‌کند (چه پرونده ابتدا در شورا طرح شده باشد یا از سوی مرجع قضایی به شورا ارسال شده باشد) اگر پرونده از دادگاه به شورا ارجاع شده باشد، مراتب به آن دادگاه نیز اعلام می‌شود. (مادهٔ ۲۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

✓ با توجه به تبعیت رسیدگی در دادگاه صلح از آیین دادرسی مدنی (مادهٔ ۱۷) اگر در گزارش اصلاحی یا تصمیمات دادگاه صلح سهو قلمی باشد. مانند اشتباه در محاسبه یا کم و زیاد شدن کلمه‌ای تصحیح گزارش اصلاحی با آن تصمیم توسط همان دادگاه رأساً یا به درخواست هر طرف به عمل می‌آید و تا زمانی ممکن است که از آن تجدیدنظرخواهی نشده باشد. (ماده ۳۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی) گزارش یا تصمیم تصحیح‌شده به طرفین ابلاغ می‌شود و تسلیم آن بدون الصاق گزارش یا تصمیم تصحیح‌شده ممنوع است. (مادهٔ ۲۴ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

هزینه دادرسی در شورای حل اختلاف و دادگاه صلح: (مادهٔ ۱۹ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

✓ هزینه دادرسی دادگاه صلح مانند هزینه دادرسی سایر محاکم (محاکم عمومی) است. پس تفاوتی بین طرح دعوی یا شکایت در محاکم صلح و سایر محاکم وجود ندارد.

✓ هزینه رسیدگی در شوراهای حلّ اختلاف در موارد درخواست رسیدگی به صلح و سازش، به ترتیب زیر است:
- نسبت به امور کیفری و دعاوی حقوقی غیر مالی، معادل هزینه طرح در محاکم دادگستری است.
- نسبت به دعاوی حقوقی مالی، معادل ۵۰ درصد هزینه طرح در محاکم دادگستری است.

✓ هزینه رسیدگی در شوراهای حلّ اختلاف در موارد ارجاع پرونده از دادگاه برای سازش، به ترتیب زیر است:
- اگر در دادگاه هزینهٔ دادرسی اصل دعوی پرداخت شده باشد، هزینهٔ مجدد دریافت نمی‌شود.
- اگر در دادگاه هزینهٔ دادرسی اصل دعوی پرداخت نشده باشد، هزینهٔ رسیدگی سازش طبق بند فوق دریافت می‌شود.

راه‌های شکایت از آرای دادگاه‌های صلح

تجدیدنظرخواهی آرای دادگاه‌های صلح: اصل بر قطعیت آرای دادگاه صلح است؛ جز در مواردی که در قانون، قابل تجدیدنظر دانسته شده است، در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است: (مادهٔ ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

✓ در مواردی که آرایِ این دادگاه قابل تجدیدنظر است مرجعِ تجدیدنظرخواهی، دادگاه تجدید نظر استان است.

✓ مهلتِ تجدیدنظرخواهی، شیوهٔ تصمیم‌گیری دادگاهِ تجدیدنظر و سایر مقررات رسیدگی، حسب مورد تابع قانون آیین دادرسی مدنی و قانون آیین دادرسی کیفری است.

- ✓ در مواردی که آرای دادگاه صلح قابل تجدیدنظرخواهی است هم احکام و هم قرارهای صادره از دادگاه صلح، قابل تجدیدنظرخواهی است. منظور از قرارهای قابل تجدیدنظرخواهی قرارهای قاطع است. بنابراین قرار عدم صلاحیت صادره از شورای حل اختلاف قابل تجدیدنظرخواهی نیست.
- ✓ در خصوص تخلیهٔ عین مستأجره اگر شورای حلّ اختلاف حکم تخلیه صادر کند، این حکم قابل تجدیدنظرخواهی است. اما اگر شورای حلّ اختلاف صرفاً دستور تخلیه صادر کند، این دستور قابل تجدیدنظرخواهی نیست؛ زیرا رأی نمی‌باشد؛ بلکه یک دستور است و صرفاً می توان دعوای ابطال آن را طرح نمود.

آرای قابل تجدیدنظرخواهی دادگاه‌های صلح: آرای صادرهٔ زیر از دادگاه صلح قابل تجدیدنظرخواهی است: (تبصرهٔ ۵ مادهٔ ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

۱. دعاوی مالی که خواسته آن تا نصاب یک میلیارد (۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال؛ معادل یک صد میلیون (۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰) تومان باشد در صلاحیت دادگاه صلح است. اگر خواسته تا پانصد میلیون (۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال؛ معادل پنجاه میلیون (۵۰/۰۰۰/۰۰۰) تومان باشد، رای قطعی است و اگر بیش از آن باشد رأی قابل تجدیدنظرخواهی است

۲. دعاوی جهیزیه مهریه و نفقه که خواسته آن تا یک میلیارد (۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال؛ معادل یک صد میلیون (۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰) تومان باشد. در صلاحیت دادگاه صلح و صرف نظر از مبلغ آن رأی صادره قابل تجدیدنظرخواهی است. چه خواسته تا پانصد میلیون (۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال (پنجاه میلیون تومان باشد یا بیشتر از آن)

۳. آرای صادره در دعاوی سه‌گانهٔ تصرّف قابل تجدیدنظرخواهی است.

٤. احکام تخلیهٔ عین مستاجره و تعدیل اجاره‌بها قابل تجدیدنظرخواهی است.

۵. اگر اصل دعوای مطروحه در دادگاه صلح قابل تجدیدنظر باشد، رأیِ صادره در اعسار از محکومٌ‌به آن دعوی نیز قابل تجدیدنظرخواهی است و اگر اصل دعوی قابل تجدیدنظرخواهی نباشد، رأی صادره در اعسار از محکومٌ‌به آن پرونده نیز قابل تجدیدنظرخواهی نیست.

٦. جرائم غیرعمدی ناشی از کار و جرایم غیرعمدی ناشی از تصادفات رانندگی نسبت به دیه یا أرش، درصورتی‌که میزان یا جمع آن‌ها بیش از یک دهم دیه کامل یا معادل آن باشد.

۷. جرائم غیرعمدی ناشی از کار و جرایم غیرعمدی ناشی از تصادفات رانندگی، اگر مجازات قانونی آن درجهٔ ۶ یا بیشتر باشد قابل تجدیدنظرخواهی است و اگر کمتر از درجهٔ ۶ باشد (درجات ۷ و ۸) قطعی است. در این خصوص باید توجه داشت که مجازات قانونی ملاک است نه مجازات مندرج در رأیِ صادره.

۸. در جرائم عمدی تعزیری که مجازات قانونی آن جرم حبس درجه ۷ باشد رأی قابل تجدیدنظرخواهی است؛ در غیر این صورت رأی صادره قطعی است. در این خصوص نیز مانند بند قبلی مجازات قانونی ملاک است؛ نه مجازات مندرج در رأیِ صادره.

- ✓ تصمیمات و آرای دادگاه صلح در پرونده‌های حصر ورثه، تحریر ترکه، مهر و موم ترکه و رفع آن، تقاضای سازش، اصلاح شناسنامه، استرداد شناسنامه، اصلاح مشخصات مدرک تحصیلی، الزام به اخذ پایان کار، اثبات رشد، الزام به صدور شناسنامه، تصحیح نام و تغییر نام **قطعی** و **غیرقابل تجدیدنظرخواهی** است.

واخواهی آرای دادگاه‌های صلح: اگر آرای دادگاه صلح به صورت غیابی باشد. در همان دادگاه طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی و قانون آیین دادرسی کیفری قابل واخواهی است. (مادهٔ ۱۷ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲) تعریف حکم غیابی در دادگاه صلح منطبق بر همان تعریف مندرج در مادهٔ ۳۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی است.

فرجام‌خواهی آرای دادگاه‌های صلح: قانون شورای حلّ اختلاف دربارهٔ فرجام‌خواهی از آرای دادگاه صلح ساکت است؛ بنابراین مطابق مادهٔ ۱۷ قانون شوراهای حلّ اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲ فرجام‌خواهی از این آراء تابع مقررات آیین دادرسی مدنی و مانند آرای محاکم عمومی است. از همین رو در پرونده‌هایی که خواسته دعوی بیش از بیست میلیون (۲۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال؛ معادل دو میلیون (۲/۰۰۰/۰۰۰) تومان باشد. در صورتی که تجدیدنظرخواهی صورت نگیرد رأی صادره قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور است. در این خصوص لازم به ذکر است که این سکوت قانون شورای حلّ اختلاف در مورد فرجام‌خواهی آرای صادره از دادگاه صلح موجب نتایج نامعقولی می‌شود؛ برای مثال در یک پرونده که

در دادگاه صلح با خواسته ۴۰ میلیون تومان مطرح می‌شود رأی صادره قابل تجدیدنظرخواهی نیست. اما به دلیل سکوت قانون و تبعیت از قانون آیین دادرسی مدنی مطابق مادهٔ ۱۷ قانون شورای حلّ اختلاف، رأی صادره قابل فرجام‌خواهی خواهد بود؛ به عبارت دیگر رأیی که قابل تجدیدنظرخواهی نیست قابل فرجام‌خواهی خواهد بود. با توجه به اینکه دیوان عالی کشور مرجعی عالی‌تر از دادگاه تجدیدنظر است، معقول نیست پرونده‌ای که به دلیل سبکی موضوع قابل تجدیدنظرخواهی نیست. قابل فرجام‌خواهی باشد.

اعتراض ثالث آرای دادگاه‌های صلح: آرای دادگاه صلح در همان دادگاه صلح، مطابق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی و قانون آیین دادرسی کیفری قابل اعتراض ثالث است؛ امّا اگر رأی دادگاه صلح مورد تجدیدنظرخواهی واقع شده و در دادگاه تجدیدنظر استان قطعیت یافته باشد مرجعِ رسیدگی به اعتراض ثالث همان دادگاه تجدیدنظر استان است؛ زیرا آخرین مرجعی که پرونده در آنجا مورد رسیدگی واقع‌شده دادگاه تجدیدنظر بوده است.

اعادهٔ دادرسی آرای دادگاه‌های صلح: آرای دادگاه صلح در همان دادگاه صلح مطابق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی و قانون آیین دادرسی کیفری قابل اعادهٔ دادرسی است؛ امّا اگر رأی دادگاه صلح مورد تجدیدنظرخواهی واقع شده و در دادگاه تجدیدنظر استان قطعیت یافته باشد مرجع رسیدگی به اعادهٔ دادرسی همان دادگاه تجدیدنظر استان است؛ زیرا آخرین مرجعی که پرونده در آنجا مورد رسیدگی واقع شده دادگاه تجدیدنظر بوده است. البته برای اعادهٔ دادرسی نسبت به آرای کیفری محاکم صلح، باید از دیوان عالی کشور تجویز اعادهٔ دادرسی را بخواهیم تا پس از تجویز دیوان عالی کشور، پرونده برای اعادهٔ دادرسی به شعبه هم‌عرض ارسال شود.

- ✓ گزارش اصلاحی شورای حل اختلاف قابل اعتراض نیست و قطعی است؛ مگر آنکه ادعای بطلان یا فسخ گزارش اصلاحی طرح شود.

شکایت از تصمیمات شوراهای حل اختلاف

- ✓ در حال حاضر شورای حل اختلاف هیچ رایی صادر نمی کند و صلاحیت رسیدگی به هیچ پرونده ای را ندارد و صلاحیت شورای حل اختلاف صرفاً در امر سازش است. (مادهٔ ۱۴ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲) بنابراین اعتراض به تصمیمات شورای حل اختلاف بی معنی است.
- ✓ علی‌رغم بند فوق در مادهٔ ۲۵ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲ تصمیمات شورا را هم از جانب طرفین و هم از جانب ثالث قابل اعتراض در دادگاه صلح دانسته است، این مقرره اشتباه است زیرا طبق مادهٔ ۱۴ قانون شورای حلّ اختلاف، شورای حلّ اختلاف غیر از تلاش برای سازش دادن طرفین اختلاف اقدامی انجام نمی‌دهد و تصمیمی اتخاذ نمی‌کند که قابل اعتراض باشد. البته می‌توان این ماده را این گونه تفسیر کرد که تصمیمات اداری شورا قابل اعتراض در محاکم صلح است.
- ✓ مطابق مادهٔ ۲۵ قانون شورای حلّ اختلاف اگر یکی از طرفین یا شخص ثالث به تصمیم شورا اعتراض کند. دادگاه صلحِ همان حوزهٔ قضایی به موضوع رسیدگی می‌کند و اگر تصمیم مزبور را نقض کند خودش رأساً به پرونده رسیدگی و رأی صادر می‌کند.

اعتراض به گزارش اصلاحی تنظیمی در شورای حل اختلاف

- ✓ گزارش اصلاحی رأی نیست؛ بلکه مفاد توافق طرفین است که توسطّ اعضای شورا، صورت‌برداری و نوشته شده است؛ بنابراین طرق شکایت از رأی، مانند واخواهی، تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی و اعادهٔ دادرسی نسبت به آن قابل اِعمال نیست. (تبصرهٔ مادهٔ ۲۵ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)
- ✓ اگر گزارش اصلاحی، خلاف حقوق ثالث باشد، شخص ثالث می‌تواند دعوای بطلان آن را اقامه کند و اعلام بطلان آن را به دلیل مخالفت با حقوقش و به دلیل فضولی بودن بخواهد. این دعوی (دعوای اعلام بطلان گزارش اصلاحی) با دعوای اعتراض ثالث نسبت به آرای محاکم متفاوت است اعتراض ثالث نسبت به آرای محاکم در دادگاه صادر کنندهٔ رای قطعی به عمل می‌آید که ممکن است دادگاه تجدیدنظر باشد؛ امّا اعلام بطلان گزارش اصلاحی، دعوایی اصلی است که همیشه باید در دادگاه بدوی اقامه شود. با وجود این در ماده ۲۵ قانون شورای حلّ اختلاف از اعتراض ثالث به گزارش اصلاحی سخن گفته شده است که باید آن را حمل بر تسامح نمود و بگوییم که منظور آن، همان پرونده‌های اعلام بطلان گزارش اصلاحی است طبق مادهٔ مزبور اعتراض ثالث به گزارش اصلاحی تنظیمی در شورا در صلاحیت دادگاه صلح دانسته شده است.

- ✓ طبق مادّ ۲۵ قانون شورای حلّ اختلاف، اگر شخص ثالث به گزارش اصلاحی تنظیمی در شورا اعتراض کند. دادگاهِ صلح همان حوزهٔ قضایی به موضوع رسیدگی می‌کند و اگر گزارش اصلاحی مزبور را نقض کند خودش راساً به پرونده رسیدگی و رأی صادر می‌کند. این مقرر از این حیث اشتباه است که اگر به گزارش اصلاحی اعتراض شود و نقض آن درخواست شود، مرجع مزبور صرفاً باید گزارش اصلاحی مورد اعتراض را نقض کند؛ نه آنکه خودش رأساً به موضوع اختلاف رسیدگی کند و رأی صادر کند.
- ✓ اگر در گزارش اصلاحی شرایط صحت قرارداد رعایت نشده باشد هر طرف می‌تواند دعوای اعلام بطلان آن را اقامه کند و اگر موجبات فسخ قرارداد در گزارش اصلاحی وجود داشته باشد. هر طرف می‌تواند به عنوان یک طرف قرارداد آن را فسخ کند و سپس دعوای تأیید فسخ آن را اقامه کند، برای مثال اگر یک طرف از اجرای تعهدات و شروط مندرج در گزارش اصلاحی خودداری نماید طرف دیگر می‌تواند با رعایت شرایط قانونی به استناد خیار تخلف از شرط، گزارش اصلاحی را فسخ کند.
- ✓ اگر یک طرف مدّعی عدم تطابق گزارش اصلاحی با توافق صورت گرفته باشد می‌تواند به گزارش اصلاحی اعتراض کند در این صورت با دستور دادگاه صلح اجرای گزارش اصلاحی متوقف می‌شود و در همان دادگاه صلح به اعتراض رسیدگی می‌شود. (تبصره مادهٔ ۲۵ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

اجرای احکام صادره از محاکم صلح (مادهٔ ۱۷ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

- ✓ اجرای احکام مدنی صادره از محاکم صلح تابع قوانین حاکم بر اجرای آرای سایر محاکی مانند قانون اجرای احکام مدنی و قانون نحوهٔ اجرای محکومیت‌های مالی است.
- ✓ اجرای احکام کیفری صادره از محاکم صلح تابع قوانین حاکم بر اجرای آرای سایر محاکم، مانند مقررات اجرای احکام کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری است.

اجرای گزارش اصلاحی تنظیمی از شورای حل اختلاف (مواد ۲۶ و ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲)

- ✓ اجرای گزارش اصلاحی تنظیمی در شورا، منوط به تأیید قاضی دادگاه صلح است.
- ✓ اجرای گزارش اصلاحی شورا تابع قوانین حاکم بر اجرای آرای سایر محاکم، مانند قانون اجرای احکام مدنی و قانون نحوهٔ اجرای محکومیت‌های مالی است.
- ✓ در دو صورت متعهدِ گزارش اصلاحی از پرداخت حق‌الاجرا کلاً یا جزئاً معاف می‌شود:
  - اگر قبل از صدور دستور اجرا گزارش اصلاحی را اجرا کند یا از طرف مقابل رضایت بگیرد. از پرداخت نیم‌عُشر اجرایی معاف می‌شود.
  - اگر ظرف یک ماه از ابلاغ اخطاریه (اجرائیه) گزارش اصلاحی را اجرا کند یا از طرف مقابل رضایت بگیرد از پرداخت نصف نیم‌عُشر اجرایی معاف می‌شود.

مراجع اختصاصی حقوقی غیر دادگستری: این دسته از مراجع آنهایی است که نصب و عزل «قضات» آنها کلاً یا جزئاً به عهدهٔ قوهٔ مجریه بوده و از صلاحیت قوهٔ قضاییه خارج است. مراجع پیش‌بینی‌شده در قانون کار، مرجع ثبتی و ... از این جمله‌اند که به ترتیب بررسی می‌شوند:

مراجع پیش‌بینی‌شده در قانون کار: در قانون کار «هیأت تشخیص» و «هیأت حلّ اختلاف» پیش‌بینی شده که به اختلاف کارگر و کارفرما رسیدگی نماید. چون طرفینِ اختلاف، اشخاص خصوصی‌اند باید از مراجع قضایی شمرده می‌شوند. در عین حال، به علّت آثار مهمّی که تنظیم روابط کارگر و کارفرما بر جامعه دارد مقررات حاکم بر این روابط در حقوق عمومی بررسی می‌شود بنابراین مراجعِ حلّ اختلاف از این زاویه، می‌تواند از مراجع اداری شمرده شود.

- با توجّه به آثاری که تنظیم روابط کارگر و کارفرما و شیوهٔ حل اختلاف آنها بر کلّ اجتماع دارد و نیز این امر که آرای قطعی صادره از مراجع حلّ اختلاف کارگر و کارفرما به موجب بند ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲، قابل رسیدگی شکلی در دیوان است.
- اختلافات فردی بین کارفرما و کارگر یا کارآموز که ناشی از اجرای قانون کار و سایر مقررات کار، قراردادهای فردی و پیمان‌های دسته جمعی کار باشد، چنانچه از طریق سازش مستقیم بین کارفرما و کارگر و یا نمایندگان آنها حل نشود، به هیئت تشخیص ارجاع می‌شود.
- وظیفه اصلی هیئت حلّ اختلاف استان، رسیدگی به اعتراضاتی است که نسبت به آرای قابل اعتراض هیئت تشخیص به عمل می‌آید.

مراجع ثبتی: مراجعی است که در ادارات ثبت و به موجب مقررات ثبتی تشکیل گردیده و به نوعی رسیدگی به اختلافات را عهده‌دار می‌باشند.

ادارهٔ ثبت: چون ادارهٔ ثبت صلاحیت رسیدگی به دسته‌ای از دعاوی افراد را دارد، می‌توان آن را در این خصوص، از مراجع قضایی به شمار آورد. مهم‌ترین صلاحیت ادارهٔ ثبت رسیدگی به دعوای اِفرازِ اموالِ غیرمنقول است. دعوای افراز، دعوای شریکِ مالِ مشترکی است که به علّتِ عدمِ تراضیِ شریکِ (یا شرکاءِ) دیگر بر تقسیم، درخواست تقسیم یا مشخص و جدانمودن سهم خود از سهم یا سهام شریکِ (یا شرکاءِ) دیگر می‌نماید. به موجب «قانون افراز و فروش املاک مشاع» (مصوب ۱۳۵۷)، دعوای اِفرازِ املاکِ مُشاعی که جریانِ ثبتیِ آن خاتمه یافته باشد، در صلاحیت ادارهٔ ثبتِ اسناد و املاکِ محلِّ وقوعِ ملک است.

چنانچه ملک به موجبِ تصمیمِ قطعیت‌یافتهٔ ادارهٔ ثبت، غیر قابل افراز تشخیص گردد، دادگاه عمومی، به درخواست هر یک از شرکاء، دستور فروش ملک بر وفق مقررات قانون اجرای احکام مدنی مربوط به فروش اموال غیرمنقول، اقدام می‌نماید.

سایر مراجع ثبتی: در ادارهٔ ثبت به موجب مقررات ثبتی مقامات و مراجع دیگری رسیدگی به برخی اختلافات را به عهده دارند که از آن جمله می‌توان هیأت حلّ اختلاف ثبت، رییسِ ادارهٔ ثبت و هیأت نظارت و شورای عالی ثبت را نام برد.

مراجع اختصاصی کیفری: به مراجعی گفته می‌شود که تنها صلاحیت رسیدگی به آن دسته از جرایمی را دارا می‌باشند که قانوگذار صراحتاً در صلاحیت آنها قرار داده است. در قانون آ.د.ک (مصوب ۱۳۹۲) دادگاه انقلاب، دادگاه اطفال و نوجوانان و دادگاه نظامی نیز زیر عنوان دادگاه‌های کیفری آورده شده است. این دادگاه‌ها، دادگاه‌های اختصاصیِ کیفری به شمار می‌رود دادگاه ویژهٔ روحانیت نیز از مراجعِ اختصاصیِ کیفری است که به حیات خود ادامه می‌دهد.

دیوان عالی کشور: به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویهٔ قضایی و انجام مسؤولیت‌هایی که طبق قانون به آن محوّل می‌شود؛ بر اساس ضوابطی که رییس قوهٔ قضاییه تعیین می‌کند تشکیل می‌گردد.

سازمان دیوان عالی کشور: قانونگذار در دیوان عالی کشور از همان ابتدا دو قسمت را پیش‌بینی نمود. قسمت شعب که در ابتدا از دو اطاق (شعبه) که یکی از آنها حقوقی و دیگری جزایی بود تشکیل گردیده و دیگری قسمت پارکهٔ (یا دادسرای) دیوان تمیز که در ابتدا مرکب از مدّعیِ عمومیِ کل (دادستان کلّ کشور) و یک نفر معاون او موسوم به وکیلِ عمومیِ محکمهٔ تمیز بود. در حال حاضر نیز می‌توان قسمتِ شعب دیوان عالی کشور را از دادسرای آن تفکیک و بررسی نمود.

الف. قسمت شعب: دیوان عالی کشور در اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پیش‌بینی گردید. شعب دیوان عالی کشور با دو عضو رسمیت دارند. یکی از آنها رییس و دیگری قاضی مستشار است. البته دیوان عالی کشور به تعداد لازم، عضو معاون دارد که می‌توانند وظایف مستشار یا رئیس را برعهده گیرند. هر یک از اعضای شعبه باید به تشخیص ریاست قوهٔ قضاییه، یا مجتهد باشد و یا ۱۰ سال تمام در درس خارج شرکت نموده و یا

دارای ۱۰ سابقهٔ کار قضایی و یا وکالت بوده و کاملاً به قوانینِ مدوّنِ اسلامی آشنا باشد. دیوان عالی کشور در تهران مستقر است. تعداد شعب دیوان به اندازهٔ نیاز خواهد بود. رییس شعبهٔ اوّل، رییس دیوان عالی کشور می‌باشد که تقسیم و ارجاع پرونده‌ها به شعب مختلف دیوان عالی کشور به دستور او یا رییس یکی از شعب دیگر، به تعیین او، انجام می‌گیرد. رییس دیوان عالی کشور، طبق اصل ۱۶۲ قانون اساسی باید مجتهدِ عادل و آگاه به امور قضایی باشد و رییس قوه قضاییه او را برای مدّت ۵ سال با مشورت قضات دیوان عالی کشور، انتخاب می‌کند. معمول‌ترین وظیفهٔ دیوان که رسیدگی به درخواست‌های فرجام نسبت به آرای صادره از دادگاه‌ها در امور حقوقی و کیفری است، توسط شعب دیوان عالی کشور، صورت می‌گیرد.

ب. هیأت‌های عمومی: با توجّه به اینکه قضات در استنباط از قانون و اتخاذ نظر آزاد می‌باشند اما ممکن است در موضوعات مشابه اختلاف آرایی مشاهده گردد که صَرف‌نظر از مخدوش‌نمودن اعتبار قوهٔ قضاییه، مردم را نیز در تشخیص حقوق و تکالیف خود سر در گم می‌نماید، برای پرهیز از این قبیل موضوعات با نظر رئیس دیوان یا دادستان کلِّ کشور هیأت عمومی، رأیِ واحدی اتخاذ می‌نماید که در حکم قانون و برای تمام محاکم لازم‌الاتباع می‌باشد.

ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) اشعار داشته است: «هرگاه از شعب مختلف دیوان‌عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلفی صادر شود، رییس دیوان عالی کشور یا دادستان کلِّ کشور، به هر طریق که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. هر یک از قضات شعب دیوان‌عالی کشور یا دادگاه‌ها یا دادستان‌ها یا وکلای دادگستری نیز می‌توانند با ذکر دلیل از طریق رییس دیوان عالی کشور یا دادستان کلِّ کشور، نظر هیأت عمومی را دربارهٔ موضوع درخواست کنند. هیأت عمومی دیوان‌عالی کشور به ریاست رییس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کلِّ کشور یا نمایندهٔ او و حداقل سه چهارم رؤسا و مستشاران و اعضای معاون تمام شعب تشکیل می‌شود تا موضوعِ موردِ اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیرِ آن لازم‌الاتباع است؛ اما نسبت به رأی قطعی‌شده بی‌اثر است. درصورتی‌که رأی، اجراء نشده یا در حال اجراء باشد و مطابق رأی وحدت رویهٔ هیأت عمومی دیوان‌عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به جهاتی مساعد به حال محکومٌ‌عَلیه باشد، رأی هیأت عمومی نسبت به آراء مذکور قابل تسری است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می‌شود.» و نکتهٔ مهمّی که مادهٔ ۴۷۳ ق.آ.د.ک به آن اشاره داشته این است که: «آراءِ وحدتِ رویهٔ هیأتِ عمومیِ دیوانِ عالیِ کشور، فقط به موجب قانون یا رأی وحدت رویهٔ مؤخری که مطابق مادهٔ ۴۷۱ این قانون صادر می‌شود، قابل تغییر است.»

هیأت عمومی شعب حقوقی: این هیأت مرکب از رؤسا و مستشاران شعب حقوقی دیوان می‌باشند و بر اساس مادهٔ ٤٠٨ ق.آ.د.م. «در صورتی که پس از نقض حکمِ فرجام‌خواسته در دیوان عالی کشور، دادگاه با ذکر استدلال، طبق رأی اوّلیه، اقدام به صدورِ رأیِ اصراری نماید و این رأی، موردِ درخواستِ رسیدگیِ فرجامی واقع شود، شعبهٔ دیوان عالی کشور در صورت پذیرش استدلال، رأی دادگاه را ابرام، در غیر این صورت، پرونده در هیأت عمومی شعب حقوقی مطرح و چنانچه نظر شعبهٔ دیوان عالی کشور مورد ابرام قرار گرفت حکم صادره نقض و پرونده به شعبهٔ دیگری ارجاع خواهد شد. دادگاه مرجوعٌ‌الیه طبق استدلال هیأت عمومی دیوان عالی کشور حکم مقتضی صادر می‌نماید.»

دادسرای دیوان عالی کشور (دادسرای کل):

در معیّت دیوان عالی کشور، دادسرای کلِّ کشور وجود دارد که ریاست آن را دادستانِ کلِّ کشور به عهده دارد؛ که به موجب اصل ۱۶۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران باید مجتهدِ عادل و آگاه به امور قضایی باشد و رییس قوهٔ قضاییه با مشورت قضات دیوان عالی کشور او را برای مدّت ۵ سال به این سِمَت منصوب می‌کند. دادسرای کل، افزون بر دادستان کل، از تعدادی معاون و دادیار تشکیل شده که زیر نظر او، در واقع، بخشی از وظایف او را انجام می‌دهند. دادسرای کل، دارای یک مدیر دفتر کل و به تعداد لازم کارمند اداری است که انجام امور اداری را عهده‌دار می‌باشند. به موجب مادهٔ ۲۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری «دادستان کلِّ کشور بر کلّیهٔ دادسراهای عمومی و انقلاب و نظامی نظارت دارد و به منظور حسن اجرای قوانین و ایجاد هماهنگی بین دادسراها می‌تواند اقدام به بازرسی کند و تذکرات و دستورهای لازم را خطاب به مراجع قضایی مذکور صادر نماید ...»

وظایف دیوان عالی کشور: وظایف دیوان عالی کشور، بر اساس اصل ۱۶۱ قانون اساسی و قوانین مربوط، به شرح ذیل است:

۱. نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم: یکی از وظایف دیوان عالی کشور، نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم است. این وظیفه که وظیفهٔ اصلی و مهم‌ترین وظیفهٔ آن است از طریق نقض و اِبرامِ آرای صادره از دادگاه‌ها انجام و اِعمال می‌گردد.

۲. ایجاد وحدت رویهٔ قضایی: در اجرای مادهٔ ۲۷۰ ق.آ.د.ک، به منظور ایجاد وحدت رویهٔ قضایی، هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشکیل شده و اقدام به صدور رأی وحدت رویه می‌نماید که این رأی در صورتی که مطابق شرع باشد (مخالف شرع نباشد) برای کلیهٔ شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

اختیارات و وظایف دادسرا در امور غیرجزایی:

در امور غیر جزایی نیز در برخی موارد دادسرا به عنوان طرفِ اصلیِ دعوا انجام وظیفه می‌نماید که در زیر به آنها اشاره می‌شود. اختیارات و وظایف دادسرا در امور ترافعی به قرار زیر است: اقامهٔ دعوای ورشکستگی علیه تاجر، اعتراض به درخواست انحصار وراثت متوفّایی که بلاوارث است، درخواست نصب و عزل قیم و ضمِّ ناظر و امین، درخواست اعلام ادامهٔ وضعیتِ حجرِ صغیرِ بالغ‌شده، درخواست تعیین امین برای جنین، درخواست تعیین امین برای ادارهٔ اموالِ غایبِ مفقودالاثر، ادارهٔ اموالی که به مصارف عمومی اختصاص داده شده و مدیر نداشته باشد و ...

دیوان عدالت اداری

دیوان عدالت اداری را می‌توان تنها مرجع عمومی اداری و در عین حال، عالی‌ترین مرجع اداری ایران دانست. دیوان عدالت اداری در حقیقت از یک طرف مرجع عمومی اداری و تنها مرجع عمومی اداری است؛ زیرا اگرچه مراجع اداری دیگری نیز در ایران تشکیل گردیده‌اند که به امور داخل در صلاحیت خود رسیدگی و رأی صادر می‌نمایند اما آنها را باید مراجع اختصاصی (استثنائی) اداری به شمار آورد. آرای صادره از مراجع اختصاصی اداری قابل شکایت شکلی و قانونی در دیوان عدالت اداری است و بنابراین مرجع مزبور، در عین حال عالی‌ترین مرجع اداری ایران است.

دیوان عدالت اداری، به موجب قانون دیوان عدالت اداری ۱۳۹۲/۳/۲۵ اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰، یکی از مراجع رسیدگی‌کننده به دعاوی مردم علیه دستگاه‌های دولتی و عمومی است که دارای اوصاف ذیل است:

۱. دیوان عدالت مرجع رسیدگی‌کننده به شکایات و اعتراضات مردم نسبت به موارد ذیل است:
   - دستگاه‌های دولتی و عمومی؛
   - کارکنان دستگاه‌های دولتی و عمومی؛
   - آیین‌نامه‌ها و مصوبات دستگاه‌های دولتی و عمومی، از حیث مخالفت با قانون یا شرع یا خروج از حدودِ اختیاراتِ مقامِ تصویب‌کننده.

۲. دیوان عدالت اداری عالی‌ترین مرجع رسیدگی‌کنندهٔ اداری و تنها مرجع عمومی اداری است.
۳. دیوان عدالت اداری در تهران مستقر است، اما برای تسهیل دسترسی مردم، در استان‌ها، دارای دفاتر استانی است. (مواد ۲ و ٦ قانون دیوان عدالت اداری)
٤. دیوان عدالت اداری متشکّل از شعب بدوی، تجدیدنظر، هیئت عمومی و هیئت‌های تخصصی می‌باشد.
٥. تشکیلات قضایی، اداری و تعداد شعب دیوان و سازماندهی آنها در قالب معاونت‌های تخصصی با پیشنهاد رئیس دیوان و تصویب رئیس قوّهٔ قضاییه تعیین می‌شود. (مادهٔ ۲ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)
٦. شیوه رسیدگی در دیوان عدالت اداری، تابع قانون خاصی، به نام «قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲/۳/۲۵ اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰» است؛ اما در موارد ذیل، تابع قانون آیین دادرسی مدنی و قانون اجرای احکام مدنی است: (مادهٔ ۱۲۲ قانون دیوان عدالت اداری)
   - رد دادرس؛
   - ابلاغ اوراق، آرا و تصمیمات دیوان؛
   - وکالت؛
   - در کلیهٔ مواردی که قانون خاص دیوان، ساکت است.
۷. دارای واحد اجرای احکام است که زیر نظر رئیس دیوان عدالت یا معاون وی، اداره می‌شود. در این واحد، دادرسان اجرای احکام، اجرای وظیفه می‌کنند. (مادهٔ ۹ قانون دیوان عدالت اداری)

انواع شعب دیوان عدالت اداری: دیوان عدالت اداری دارای شعب بدوی و تجدیدنظر است:

۱. **شعب بدوی:** هر شعبهٔ بدوی دیوان، از یک رئیس یا دادرسان علی‌البدل تشکیل می‌شود. (مادهٔ ۳ قانون دیوان عدالت اداری)
   — تعداد شعب بدوی و تجدیدنظر دیوان، توسط رئیس قوه قضائیه تعیین می‌شود. (مادهٔ ۲ قانون دیوان عدالت اداری)
   — آرای شعب بدوی، در شعبهٔ تجدیدنظر قابل شکایت است.
۲. **شعب تجدیدنظر:** هر شعبهٔ تجدیدنظر از یک رئیس و دو مستشار تشکیل می‌شود. (مادهٔ ۳ قانون دیوان عدالت اداری)
   — در صورت عدم حضور رئیس، ادارهٔ شعبهٔ بر عهدهٔ عضو مستشاری است که سابقهٔ قضایی بیشتری دارد. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۳ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)
   — شعبهٔ تجدیدنظر با حضور دو عضو رسمیت می‌یابد و ملاک صدور رأی، نظر اکثریت است.
   — آرای شعب تجدیدنظر دیوان، قطعی است.
   — اگر جلسهٔ شعبهٔ تجدیدنظر با حضور دو عضو رسمیت یابد و هنگام صدور رأی اختلاف حاصل شود، یک عضو مستشار توسط رئیس دیوان به آنان اضافه می‌شود. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۳ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

رئیس دیوان عدالت اداری: (مادهٔ ٥ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۱. رئیس دیوان، بر تمام قسمت‌های دیوان ریاست اداری و نظارت دارد.
۲. ریاست شعبهٔ اول تجدیدنظر دیوان را بر عهدهٔ دارد.
۳. می‌تواند از بین معاونین قضایی یک نفر را به عنوان معاون اول انتخاب کند.
٤. رئیس دیوان می‌تواند وظایف و اختیارات خود (به غیر از اختیارات خاص و غیرقابل تفویض) را، حسب مورد در امور قضایی به معاونین قضایی و در امور غیرقضایی به هر یک از معاونین خود تفویض نماید. (تبصرهٔ مادهٔ ٥ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

دفاتر استانی دیوان عدالت اداری: دفاتر اداری دیوان عدالت باید در محلِّ دادگستری و دفاتر بازرسی کلّ کشور در هر یک از مراکز استان‌ها تأسیس شود. این دفاتر وظایف ذیل را بر عهده دارند: (مادهٔ ٦ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. ثبت دادخواست و درخواست‌های شاکیان؛
۲. راهنمای مراجعان؛
۳. ابلاغ نسخه دوّم شکایت یا رأیِ صادرشده از سوی دیوان در حوزهٔ مربوط به آن دفتر؛
٤. انجام دستورات واحد اجرای احکام دیوان در حوزهٔ مربوطه به آن دفتر.

نظریهٔ مشورتی در دیوان عدالت اداری: دیوان می‌تواند جهت اعلام نظر در امور تخصصی، حسب مورد از کارشناسانی در رشته‌های مختلف که دارای مدرک کارشناسی با حداقل ده سال سابقه یا دارای حداقل مدرک کارشناسی ارشد با حداقل پنج سال سابقه در رشته مورد نیاز می‌باشند، استفاده

کند؛ در این مورد باید توجه داشت که: (مادهٔ ۷ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۱. استفاده از این کارشناسان، برای دیوان تعهد استخدامی ایجاد نمی‌کند.

۲. اگر به تشخیص رئیس دیوان، موضوعات جدیدی مطرح و مورد شکایت قرار گیرد که پیش‌بینی می‌شود اشخاص متعدّد دیگری نیز شکایت مشابه آن را مطرح نمایند یا دارای ابعاد گستردهٔ اداری یا اجتماعی باشد، موضوع هم‌زمان با ارجاع به شعب، به گروهی از کارشناسان متخصص یا هیئت تخصصی مربوط جهت بررسی مقدماتی و ارائه نظریه مشورتی ارجاع می‌شود تا حداکثر ظرف یک ماه اعلام نظر نمایند. (تبصرهٔ مادهٔ ۷ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۳. بعد از اعلام نظر ایشان، شعب رسیدگی‌کننده با ملاحظهٔ نظریهٔ مشورتیِ مذکور نسبت به صدور رأی اقدام می‌کنند.

٤. تا قبل از انقضای مهلت یک ماهه مزبور، شعب نباید در پرونده‌های مربوط، رأی صادر کنند.؛ امّا در صورت عدم اعلام نظریهٔ مشورتی در مهلت مقرّر، شعب می‌توانند رأی صادر کنند. (تبصرهٔ مادهٔ ۷ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۵. نظریهٔ مزبور مشورتی است و لازم‌الاتباع نیست.

صلاحیت در دیوان عدالت اداری: در دیوان عدالت اداری دو نوع صلاحیت داریم:

۱. صلاحیت شعب دیوان؛

۲. صلاحیت هیئت عمومی دیوان.

صلاحیت شعب دیوان عدالت اداری: صلاحیت این شعب، عبارت است از رسیدگی به شکایات و تَظَلُّمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به: (مادهٔ ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. تصمیمات اقدامات واحدهای دولتی، اعمّ از وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی و شهرداری‌ها و سازمان تأمین اجتماعی و تشکیلات و نهادهای انقلابی و مؤسسات وابسته به آنها؛

۲. تصمیمات و اقدامات مأموران واحدهای مذکور در بند فوق در امور راجع به وظایف آنها؛

۳. رسیدگی به اعتراضات و شکایات از آراء و تصمیمات قطعی مراجع اداری، مانند هیأت‌های رسیدگی به تخلّفات اداری و کمیسیون‌هایی مانند کمیسیون‌های مالیاتی، هیأت حلّ اختلاف کارگر و کارفرما، کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها، منحصراً از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با قانون. این صلاحیت فقط اختصاص به شعب تجدیدنظر دیوان عدالت اداری دارد.

٤. رسیدگی به شکایات قضات و مشمولان قانون مدیریت خدمات کشوری و سایر مستخدمان واحدها و مؤسسات مذکور در بند ۱ و مستخدمان مؤسّساتی که شمول این قانون نسبت به آنها محتاج ذکر نام است، اعم از لشکری و کشوری از حیث تضییع حقوق استخدامی.

موارد خارج از صلاحیّت شعب دیوان عدالت اداری:

۱. دعاوی که ناشی از إعمال حاکمیت و وظایف دستگاه‌های دولتی نباشد، از صلاحیت دیوان خارج و در مراجع قضایی، مانند دادگاه عمومی قابل‌رسیدگی است. برای مثال، دعاوی ذیل از صلاحیت دیوان خارج است و در محاکم عمومی، قابل‌رسیدگی است:
   - دعاوی مستند به قرارداد؛
   - دعاوی مطالبهٔ وجه؛
   - دعاوی مستند به اسناد تجاری؛
   - دعاوی سه‌گانهٔ تصرف؛
   - دعوای خلع ید.

۲. رسیدگی به اختلافات فی‌مابین دستگاه‌های دولتی و عمومی با یکدیگر، از صلاحیت دیوان خارج است و در دادگاه عمومی به عمل می‌آید.

۱. رسیدگی به دعاوی مطالبه خسارت از صلاحیت دیوان عدالت اداری خارج و در صلاحیت دادگاه عمومی است. البته در مواردی که مطالبه خسارت ناشی از تخلّف در اجرای وظایف قانونی و اختصاصی یا ترک فعل از انجام وظایف مذکور از سوی واحدهای دولتی یا دستگاه‌های مذکور در بندهای (۱) و (۲) این ماده و مأمورین واحدها و دستگاه‌های یادشده باشد، موضوع در دیوان عدالت اداری مطرح و شعبهٔ دیوان ضمن رسیدگی به احراز وقوع تخلّف نسبت به اصل مطالبهٔ خسارت و تعیین خسارت وارده، اقدام و حکم مقتضی صادر می‌نماید. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۳. تصمیمات و آرای دادگاه‌ها و سایر مراجع قضایی دادگستری و نظامی و دادگاه‌های انتظامی قضات و نیروهای مسلح، قابل شکایت در دیوان عدالت اداری نیست. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری)

٤. در مواردی که دولت و دستگاه‌های اجرایی زمینی را برای طرح‌های عمومی و عمرانی تملّک می‌کنند، مالکِ قبلیِ زمین برای الزام دولت و دستگاه‌های اجرایی به پرداخت بهای ملک نیاز به رجوع به دیوان عدالت اداری ندارد و به دادگاه عمومی مراجعه می‌کند. رأی وحدت رویهٔ شمارهٔ ۷٤۷ مورخ ۱۳۹٤/۱۰/۲۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در این مورد چنین بیان داشته است: «نظر به اینکه یکی از شرایط برقراری مسئولیت مدنی، وجود تقصیر است، لذا در اینگونه موارد به عنوان مقدمهٔ صدور حکم به جبران خسارت، باید وجود تقصیر و تخلف و ورود خسارت احراز گردد و سپس دادگاه میزان خسارت را تشخیص دهد و حکم به جبران آن صادر نماید که احراز تخلف مؤسسات و اشخاص مذکور در بندهای ۱ و ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، بر اساس تبصرهٔ مادهٔ مرقوم بر عهدهٔ دیوان است. بدیهی است در مواردی که مالکان اراضی تصرف و تملک‌شده از سوی شهرداری، بهای آن اراضی را مطالبه می‌کنند بدون اینکه مدعی تخلّف و نقض قانون از سوی شهرداری در اقداماتی که انجام داده، باشند دعوی موضوعاً از شمول مقررات بندهای ۱ و ۲ و تبصره ۱ بند ۳ ماده ۱۰ قانون یاد شده خارج است و دادگاه باید به دعوی رسیدگی و حکم مقتضی صادر نماید.»

رسیدگی به اختلافات قراردادی در دیوان عدالت اداری: (تبصرهٔ ۳ مادهٔ ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۱. شکایت از دستگاه‌های اجرایی در خصوص قراردادها به دو دسته تقسیم می‌شود:
۱/۱. دعاوی ناشی از وقوع تخلّف و عدم رعایت قوانین و مقرّرات در مراحل انعقاد قرارداد: در صلاحیت دیوان عدالت اداری است.
۱/۲. دعاوی ناشی از اجرای قراردا: در صلاحیت دیوان عدالت اداری نیست، در صلاحیت محاکم دادگستری است.
۲. مطالبهٔ خسارات قراردادی ناشی از عدم اجرای تعهدات قراردادی در صلاحیت دیوان نیست، در صلاحیت محاکم دادگستری است.

صدور قرار عدم صلاحیت در شعب دیوان عدالت اداری: (مادهٔ ٤۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۱. اگر رسیدگی به شکایت، در صلاحیت سایر مراجع قضایی باشد، شعبهٔ دیوان با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع مذکور ارسال و مراتب را به شاکی اعلام می‌کند. در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:
— قرار عدم صلاحیت، قطعی است و قابل اعتراض نیست.
— مرجع قضایی مزبور مکلف به تبعیت از نظر دیوان عدالت اداری نیست.
— مرجع حلّ اختلاف در صلاحیت بین شعب دیوان و سایر مراجع قضایی، دیوان عالی کشور است. در این خصوص به این ترتیب عمل می‌شود که شعبهٔ رسیدگی‌کننده در دیوان عالی کشور پس از أخذ نظر مشورتی نمایندهٔ قضایی رئیس دیوان که از بین قضات دیوان عدالت اداری انتخاب می‌شود، در موضوع، اتخاذ تصمیم می‌کند. نماینده مذکور مکلف است ظرف یک‌ماه از زمان درخواست، نظر مشورتی خود را اعلام کند. در صورت عدم اعلام نظر مشورتی، شعبه دیوان عالی کشور مجاز به اتخاذ تصمیم است. (تبصرهٔ مادهٔ ۱٤ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۲. اگر شعبهٔ دیوان عدالت، موضوع را در صلاحیت مراجع غیر قضایی (اداری) بداند، قرار ردِّ شکایت، صادر و شاکی را به مرجع صالح دلالت می‌کند. (مادهٔ ٤۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰) از آنجا که دیوان عدالت اداری، عالی‌ترین مرجع اداری است، سایر مراجع غیرقضایی، مکلّف به تبعین از نظر دیوان هستند.

قرار اناطه در دیوان عدالت اداری: (مادهٔ ۵۰ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. اگر رسیدگی دیوان، منوط به اثبات امری باشد که در صلاحیت مرجع دیگری است، قرار اناطه صادر می‌شود.
۲. مراتب صدور قرار اناطه، به طرفین ابلاغ می‌شود.
۳. این قرار اناطه قابل اعتراض نیست
٤. ذی‌نفع باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ اخطاریّهٔ دیوان، به مرجع صالح مراجعه و گواهی دفتر مرجع مزبور را مبنی بر طرح موضوع، به دیوان تسلیم کند. در غیر این صورت، دیوان به رسیدگی خود ادامه می‌دهد و تصمیم مقتضی را اتخاذ می‌کند.
✓ قرار اناطه در قانون آیین دادرسی مدنی همین اوصاف را دارد، امّا نیاز به ابلاغ ندارد. (مادهٔ ۱۹ ق.آ.د.م) برخلاف قرار اناطهٔ صادره از دیوان عدالت اداری که صدور آن به طرفین ابلاغ می‌شود.

فرایند طرح شکایت در دیوان عدالت اداری: (مادهٔ ۱٦ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. رسیدگی در شعب دیوان، مستلزم تقدیم دادخواست است.
۲. تاریخ ثبت دادخواست در هر یک از موارد زیر، تاریخ تقدیم دادخواست است: (مادهٔ ۲۳ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰):
— دبیرخانهٔ مرکزی دیوان

- دفاتر استانی دیوان
- سامانه‌های الکترونیکی قضایی

۳. دبیرخانهٔ دیوان یا دفاتر استانی آن، دادخواست‌های واصل‌شده را به ترتیبِ وصول، ثبت کرده و رسیدی مشتمل بر شماره و تاریخ ثبت، نام شاکی و طرف شکایت، به دادخواست‌دهنده می‌دهند. (مادهٔ ۲٤ قانون دیوان عدالت اداری)

٤. اگر موردی حاکی از طرح قبلی شکایت وجود داشته باشد، دبیرخانهٔ دیوان مکلّف است مشخصات آن را به برگهٔ دادخواست ضمیمه کند. (مادهٔ ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری)

۵. دادخواست‌های ثبت‌شده توسط رئیس دیوان یا معاون وی به شعب ارجاع می‌شود. (مادهٔ ۲٦ قانون دیوان عدالت اداری)

٦. پس از ارجاع دادخواست به شعبه، مدیر دفترِ شعبهٔ مرجوعٌ‌إلیه، آن را از حیث شرایط شکلی بررسی می‌کند. در صورت کامل بودن دادخواست یا کامل شدن آن، بلافاصله دادخواست و ضمائم را به نظر قاضی شعبه می‌رساند. (مادهٔ ۲۹ قانون دیوان عدالت اداری)

۷. اگر قاضی شعبهٔ دیوان، اولاً: دیوان عدالت اداری را صالح به رسیدگی بداند و ثانیاً: پرونده را کامل بداند، دستوری مبنی بر ارسال یک نسخه از دادخواست و ضمائم آن را به طرف شکایت صادر می‌کند (مادهٔ ۲۹ قانون دیوان عدالت اداری)

۸. اگر محتوای شکایت، حاوی مطالبی علیه شخص ثالث نیز باشد، این امر مانع رسیدگی شعبه به پرونده نیست. (مادهٔ ٤۲ قانون دیوان عدالت اداری)

۹. موضوع شکایت باید صریح و منجّز باشد. در صورت وجود ابهام، به تشخیص شعبه، مراتب طی اخطاریه‌ای به شاکی اعلام می‌شود و شاکی مکلّف است ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه، نسبت به رفعِ ابهام اقدام کند. در غیر این صورت، شعبه نسبت به قسمت مبهم، قرار ابطال دادخواست صادر می‌کند. (مادهٔ ۳۳ قانون دیوان عدالت اداری)

مرور زمان طرح دعوی در دیوان عدالت اداری: تصمیمات دستگاه‌های مندرج در مادهٔ ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری و مأمورین آنها ظرف مهلت‌هایی زیر در دیوان عدالت اداری قابل شکایت است: (مادهٔ ۱٦ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. مهلت طرح دعوی در دیوان عدالت اداری از قرار ذیل است: (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۱٦ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)
   - برای اشخاص مقیم داخل: ظرف شش ماه از تاریخ ابلاغ
   - برای اشخاص مقیم خارج: ظرف یک سال از تاریخ ابلاغ

۲. اگر شخص ذی‌نفع، معاذیر قانونی یا شرعی (برای مثال سفر حج واجب) داشته باشد، مدت زمان معذرویت به مهلت‌های فوق اضافه می‌شود. (تبصرهٔ ۳ مادهٔ ۱٦ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۳. دستگاه‌ها و مأمورینی که تصمیمات آنها قابل شکایت در دیوان عدالت اداری است، باید هر گونه تصمیم و اقدام قطعی خود را که در مورد اشخاص ذی‌نفع اتخاذ می‌کنند به آنها ابلاغ کنند. (تبصرهٔ ٤ مادهٔ ۱٦ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

٤. در مواردی که اشخاص ذی نفع تقاضای انجام امر اداری یا خودداری از انجام آن را دارند، ابتدا باید تقاضای خود را به دستگاه مربوط ارائه دهند و آن دستگاه مکلّف است ضمن ثبتِ درخواست و ارائهٔ رسید، حداکثر ظرف سه ماه به صورت کتبی پاسخ قطعی را (نفیاً یا اثباتاً) به ذی نفع ابلاغ نماید، مگر اینکه در سایر قوانین ظرف زمانی معینی برای پاسخگویی دستگاه‌ها و مأمورین مذکور مشخص شده باشد یا فوریت موضوع، اقتضایِ زمان کوتاه‌تری را داشته باشد. (تبصرهٔ ٤ مادهٔ ۱٦ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۵. چنانچه با انقضای مهلت مذکور، آن دستگاه از ابلاغ پاسخ مقتضی خودداری نماید، ذی‌نفع می‌تواند با رعایت مواعد مذکور در در بند ۱ فوق از زمان انقضای مهلت پاسخ و معاذیر قانونی یا شرعی، در دیوان طرح شکایت کند. (تبصرهٔ ٤ مادهٔ ۱٦ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

٦. اعلام به دستگاه طبق بند ٤ فوق، مقدمهٔ طرح دعوی در دیوان عدالت اداری است و در صورت عدم رعایت آن ، دعوای مطروحه در دیوان عدالت اداری قابل رسیدی نیست.

۷. عدم پاسخگویی و استنکاف از ثبتِ درخواست و ارائهٔ رسید به اشخاص متقاضی، تخلّف اداری محسوب می شود و چنانچه شاکی خواستهٔ خود را از طریق اظهارنامه قانونی یا طرق قابل اثبات دیگری به دستگاه ذی‌ربط ارسال نموده باشد، مبدأ محاسبهٔ مهلت مقرر، از زمان وصول این درخواست می‌باشد. (تبصرهٔ ٤ مادهٔ ۱٦ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۸. تصمیمات و اقدامات دستگاه‌ها و مأموران که قبل از لازم‌الاجرا شدن این قانون به ذی‌نفع ابلاغ یا اعلام شده و یا وی به هر نحوی از آن اطلاع یافته و تا تاریخ مذکور نسبت به آن تصمیم یا اقدام در دیوان طرح شکایت ننموده است، ظرف شش ماه از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون، قابل شکایت در دیوان می‌باشد. در صورتی که احراز شود شخص ذی‌نفع، معاذیر قانونی یا شرعی داشته است، مدت زمان معذوریت به مهلت مذکور در این تبصره، اضافه می‌شود. (تبصرهٔ ۵ مادهٔ ۱٦ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

شرایط دادخواست دیوان عدالت اداری: در دادخواستی که به دیوان عدالت اداری تقدیم می‌شود، شرایط ذیل باید لحاظ شود: (مادهٔ ۱۸ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. تنظیم دادخواست به زبان فارسی؛

۲. تنظیم دادخواست روی برگه‌های مخصوص.

- پرونده‌هایی که با صدور قرار عدم صلاحیت، از مراجع قضایی دیگر به دیوان ارسال می‌شود، نیاز به تقدیم دادخواست و پرداخت هزینهٔ دادرسی ندارد.

۳. درج مشخصات شاکی در دادخواست، متشکل از:

- نام و نام خانوادگی، نام پدر، تاریخ تولد، کد ملّی، شغل، تابعیت و اقامتگاه برای اشخاص حقیقی؛
- نام، شماره ثبت، اقامتگاه اصلی (مرکز اداره) و شمارهٔ تلفن برای اشخاص حقوقی؛
- شاکی می‌تواند علاوه بر نشانی پستی، نشانی پست الکترونیکی یا شمارهٔ تلفن همراه یا نمابر خود را برای ابلاغ اوراق اعلام کند که در این صورت، امرِ ابلاغ به یکی از طرق مزبور کافی است.

٤. درج مشخصات طرف شکایت، متشکّل از:

- نام و نام خانوادگی، سِمَت و نشانی دقیق محلّ کار مأمور دولت در صورت امکان؛
- نام کامل دستگاه طرف شکایت.

۵. درج نام و نام خانوادگی و اقامتگاه قائم‌مقام و یا نمایندهٔ شاکی، مانند وکیل، در صورت تقدیم دادخواست توسط آنان؛

٦. درج موضوع شکایت (خواسته)؛

۷. بیان شرح شکایت؛

۸. امضا یا اثرانگشت دادخواست‌دهنده

- اگر دادخواست‌دهنده، شخص حقوقی باشد، علاوه بر امضای مدیر یا مدیران، مُهر شخص حقوقی نیز لازم است.

۹. ضمیمه‌کردن تصویر یا رونوشت گواهی‌شدهٔ سند مُثبِتِ سِمَتِ دادخواست‌دهنده، در مواردی که دادخواست توسط نماینده تقدیم شده است؛ (مادهٔ ۲۲ قانون دیوان عدالت اداری)

۱۰. پرداخت هزینهٔ دادرسی؛(مادهٔ ۱۹ قانون دیوان عدالت اداری)

۱۱. ضمیمه‌کردن رونوشت یا تصویر خوانا و گواهی‌شدهٔ اسناد و مدارکِ مورد استناد به دادخواست. (مادهٔ ۲۰ قانون دیوان عدالت اداری)

- تصویر یا رونوشت مدارک باید به‌وسیلهٔ دبیرخانهٔ دیوان یا دفاتر شعب دیوان یا دفاتر استانی دیوان و یا دفاتر دادگاه‌های عمومی یا دفاتر اسناد رسمی یا وکیل شاکی یا واحدهای دولتی و عمومی تصدیق شود؛ یعنی مطابقت آن با اصل، گواهی شود.
- اگر رونوشت یا تصویر سند، خارج از کشور تهیه شده باشد، مطابقت آن با اصل، باید در دفتر یکی از سفارتخانه‌ها یا کنسولگری‌ها یا دفاتر نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران، گواهی شود.
- در مواردی که تصدیق اسناد و مدارک مربوط به واحدهای دولتی و عمومی ممکن نباشد و یا اینکه اساساً شاکی نتواند تصویری از آنها ارائه کند، دیوان مکلف به پذیرش دادخواست است و باید تصویر مُصدِّق اسناد را از دستگاه مربوطه مطالبه کند.

۱۲. ضمیمه‌کردن ترجمهٔ رسمی اسناد خارجی. (مادهٔ ۲۱ قانون دیوان عدالت اداری)

- اگر سند به زبان فارسی نباشد، علاوه بر تصویر یا رونوشت گواهی‌شده، ترجمهٔ گواهی‌شدهٔ آن نیز باید پیوست شود.
- صحت ترجمه و مطابقت تصویر یا رونوشت با اصل، باید به وسیله مترجمان رسمی یا سفارتخانه‌ها یا کنسولگری‌ها یا دفاتر نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور، گواهی شود.

۱۳. تقدیم دادخواست و ضمائم آن، به تعداد طرف شکایت به اضافهٔ یک نسخه. (مادهٔ ۲۳ قانون دیوان عدالت اداری)

ضمانت اجرای شرایط دادخواست دیوان عدالت اداری: ضمانت‌اجرای شرایط دادخواست دیوان عدالت اداری به شرح ذیل است: (مادهٔ ۲۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۱. اگر دادخواست، فاقد نام و نام خانوادگی شاکی یا اقامتگاه وی باشد، به موجب قرار مدیر دفتر شعبه، رد می‌شود.

- این قرار قطعی است. صدور آن، مانع طرح مجدّد شکایت نیست.
- اگر طرح دعوای مجدّد، مستلزم رعایت مهلت مشخصی باشد، مهلت آن، از زمان اطلاع شاکی از صدور این قرار، محاسبه می‌شود.

- گرچه قانونگذار، درج نام پدر، تاریخ تولد، کد ملّی، شغل و تابعیت را در خصوص شخص حقیقی و درج شماره ثبت و شماره تلفن تماس را در خصوص شخص حقوقی لازم دانسته؛ اما برای فقدان آن ضمانت اجرایی بیان نکرده است.

۲. در صورت عدم رعایت سایر شرایط فوق، به شرح ذیل عمل می‌شود:

- مدیر دفتر شعبه، ظرف دو روز، نقائص دادخواست را به‌وسیلهٔ اخطاریّه، به طور مستقیم یا از طریق دفاتر استانی یا ابلاغ الکترونیکی به شاکی اعلام می‌کند.
- دادخواست‌دهنده باید ظرف ده روز از تاریخِ ابلاغِ اخطارِ رفعِ نقص، نقائص را رفع کند.
- اگر دادخواست‌دهنده در مهلت مذکور اقدام به رفع نقص نکند، دادخواست به موجب قرار مدیر دفتر یا جانشین او، رد می‌شود.
- این قرار به شاکی ابلاغ می‌شود و ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل‌اعتراض در همان شعبهٔ دیوان است.
- رسیدگی به اعتراض نسبت به ردّ دادخواست، توسط قاضی شعبه انجام می‌شود.
- پس از صدور رأی توسط قاضی، مراتب توسط مدیر دفتر شعبه به معترض ابلاغ می‌شود.
- تصمیم قاضی شعبه در این خصوص، قطعی است.
- ردّ دادخواست، مانع طرح مجدد شکایت نیست.
- اگر طرحِ شکایت مجدد مستلزم رعایت زمان مشخص باشد، باقیماندهٔ مهلت مقرّر، حسب مورد از زمان قطعیتِ قرار مدیر دفتر یا ابلاغ رأی قاضی، محاسبه می‌شود.

شاکی در دیوان عدالت اداری: علاوه بر اینکه اشخاص ذی‌نفع یا نماینده یا قائم‌مقام ایشان می‌تواند در دیوان عدالت اداری شکایت نماید، اشخاص ذیل نیز از حق شکایت در دیوان عدالت اداری در حیطهٔ صلاحیت آن دیوان برخوردارند. (مادهٔ ۱۷ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. دادستانی کل کشور، سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات کشور در حدود اختیارات قانونی خود، صلاحیت طرح شکایت نسبت به موضوعاتی که متضمن تضییع حقوق عمومی است، دارند؛ (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۱۷ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱۴۰۲/۲/۱۰) در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:
   - این مراجع از پرداخت هزینهٔ دادرسی معاف‌اند.
   - این مراجع حقِّ تجدیدنظرخواهی دارند.
   - رسیدگی به شکایات این مراجع، با رعایت مصادیق اهم لازم‌الرعایه خارج از نوبت انجام می‌شود.

۲. سازمان‌های مردم نهادی که موضوع فعالیت آنها طبق اساسنامه مربوط، در زمینه حمایت از حقوق عامه از قبیل امر به معروف و نهی از منکر و موضوعات محیط زیستی، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حمایت از حقوق شهروندی است، می‌توانند در خصوص موضوعات تخصصی مرتبط با فعالیت خود، نسبت به غیرقانونی بودن تصمیمات و اقدامات یا خودداری از انجام وظیفه که متضمن تضییع حقوق عمومی است در دیوان طرح شکایت کنند. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۱۷ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱۴۰۲/۲/۱۰) این مراجع حقِّ تجدیدنظرخواهی دارند؛ امّا برخلاف مورد بالا از هزینهٔ دادرسی معاف نیستند

۳. به منظور حفظ حقوق عامه در حدود صلاحیت دیوان عدالت اداری، رئیس دیوان عدالت اداری یا یکی از معاونان قضایی او به انتخاب وی عهده‌دار طرح برخی شکایات در دیوان عدالت اداری هستند (مادهٔ ۱۲۰ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰):
   - طرح شکایت نزد شعب دیوان از اقدامات و تصمیماتی که موجب تضییع حقوق عامّه می‌شود و حسب مورد تجدیدنظرخواهی نسبت به آرائ مذکور. در این خصوص پرداخت هزینهٔ دادرسی و رعایت تشریفات مواعد قانونی طرح شکایت لازم نیست.
   - شناسایی آیین‌نامه‌ها، مقرّرات و سایر نظامات ناظر بر حقوق عامّه که به دلایل مندرج در مادهٔ ۱۲ قانون دیوان عدالت اداری قابل ابطال‌اند و درخواست ابطال آنها از هیأت عمومی دیوان. بدین منظور دستگاه‌های اجرایی مکلفند یک نسخه ازمصوّبات، آیین‌نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌های خود را ظرف یک ماه پس از وضع یا صدور، در پایگاه الکترونیکی دیوان قرار دهند. خودداری از اجرای این تکلیف از سوی دستگاه‌های مذکور، تخلّف اداری محسوب می‌شود.

قواعد نمایندگی در دیوان عدالت اداری:

۱. ممکن است نمایندهٔ شاکی، مانند ولی، وکیل یا مدیر شرکت، دادخواست را تقدیم کند. (مادهٔ ۲۲ قانون دیوان عدالت اداری)

۲. وکالت در دیوان، تابع ق.آ.د.م و نیازمند برخورداری از پروانهٔ وکالت دادگستری است. (مادهٔ ۱۲۲ قانون دیوان عدالت اداری)

۳. اگر شاکیان یک پرونده بیش از پنج نفر باشند، می‌توانند در دادخواست، نماینده‌ای را از میان خود جهت امرِ ابلاغ و اخطار، به شعبهٔ دیوان معرفی

کنند. در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:

- نمایندهٔ مزبور لازم نیست که وکیل دادگستری باشد.
- نمایندگی این شخص محدود به امرِ ابلاغ و اخطار است و برای سایر امور نمایندگی ندارد.

٤. دستگاه‌های عمومی و دولتی می‌توانند برای دفاع در دیوان، از وکیل دادگستری یا کارمندان ادارهٔ حقوقی یا نمایندهٔ حقوقی استفاده کنند.

طرح دعاوی متعدد به موجب یک دادخواست در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر به موجب یک دادخواست، شکایات متعدد مطرح شود که با یکدیگر ارتباط نداشته باشد و شعبه نتواند ضمن یک دادرسی به آنها رسیدگی کند، شکایات مطرح‌شده را به صورت جداگانه رسیدگی می‌کند و نسبت به آنچه صلاحیت ندارد، قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند. (مادهٔ ۳۱ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰) که به ترتیب ذیل عمل می‌شود:

- ظرف پنج روز به موجب صدور اخطاریه، لزوم تفکیک دادخواست به شاکی یا شاکیان اعلام می‌شود.
- شاکی یا شاکیان از تاریخ ابلاغِ اخطاریه، ده روز فرصت تفکیک یا تعیین موضوع را دارند.
- در صورت عدم تفکیک یا تعیین موضوعِ مورد شکایت، مدیر دفتر شعبه قرار ردِّ دادخواست را صادر می‌کند.
- این قرار مانع طرح مجدّد شکایت نیست.
- اگر طرحِ مجدّد شکایت مستلزم رعایت زمان مشخّص باشد، باقی‌ماندهٔ مهلت مقرّر، از زمانِ ابلاغ قرار مدیر دفتر محاسبه می‌شود.

۲. اگر اشخاص متعدِد، شکایت‌های خود را به موجب یک دادخواست مطرح کنند، اگر شکایات مزبور منشأ و مبنای واحد داشته باشد، شعبهٔ دیوان نسبت به همهٔ موارد ضمن یک دادرسی، اتخاذ تصمیم می‌کند. در غیر این صورت، شکایات ایشان را تفکیک و جداگانه رسیدگی می‌کند. (مادهٔ ۳۲ قانون دیوان عدالت اداری)

رسیدگی توأمان در دیوان عدالت اداری: شکایات مطروحه در دیوان که به تشخیص رئیس دیوان دارای موضوع واحد یا مرتبط باشد، در یک شعبه رسیدگی می‌شود و اگر به چند شعبه ارجاع شده باشد، به همه پرونده‌ها در شعبه‌ای که سِبقِ ارجاع دارد رسیدگی می‌شود؛ چه اصحاب این پرونده‌ها یکسان باشند و چه یکسان نباشند. (مادهٔ ۵۱ قانون دیوان عدالت اداری)

توقیف دادرسی در دیوان عدالت اداری: (مادهٔ ۵۲ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. اگر شعبهٔ دیوان از فوت یا محجور شدن شاکی یا زوالِ سِمَتِ نمایندهٔ او مطّلع شود تا تعیین و معرفی وِرّاث متوفّیٰ یا قیّم محجور یا نمایندهٔ جدید، قرار توقیف دادرسی صادر می‌کند.

۲. مراتب توقف دادرسی، به نشانی شاکی اعلام می‌شود.

رسیدگی فوری در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر نسبت به پرونده‌ای دستور موقت صادر شود، شعبهٔ دیوان موظّف است نسبت به اصل دعوی خارج از نوبت رسیدگی و رأی مقتضی صادر نماید. (مادهٔ ۳۷ قانون دیوان عدالت اداری)

۲. در صورت ضرورت، به تشخیص رئیس دیوان یا رئیس شعبهٔ مرجوعٌ‌إلیه، به پرونده‌های مطروحه در شعب دیوان، اعم از بدوی و تجدیدنظر، خارج از نوبت رسیدگی می‌شود. (مادهٔ ٤۷ قانون دیوان عدالت اداری)

۳. در صورتی که رئیس قوه قضاییه یا رئیس دیوان رأی قطعی شعب دیوان را خلاف بیّن شرع یا قانون تشخیص دهند، رئیس دیوان فقط برای یک‌بار با ذکر دلیل پرونده را برای رسیدگی ماهوی و صدور رای به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌نماید شعبهٔ مذکور مکلّف است خارج از نوبت به پرونده رسیدگی و رأی مقتضی را صادر کند. رای صادرشده قطعی است. (مادهٔ ۷۹ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

٤. چنانچه مصوبه‌ای در هیأت عمومی ابطال شود، پس از ابلاغ رأی به طرفِ شکایت یا انتشار در روزنامهٔ رسمی، رعایت مفاد آن برای مرجعِ طرفِ شکایت و سایر مراجع و مقامات مسؤول این قانون الزامی است. هر گاه مراجع و مقامات مذکور مصوبهٔ جدیدی تحت هر عنوانی مغایر با مفاد رأی مذکور تصویب کنند، به درخواست رئیس دیوان موضوع به صورت خارج از نوبت و فقط با دعوت از نمایندهٔ مرجع صدور مصوبه جدید، در هیأت صادرکننده رأی قبلی، رسیدگی و از تاریخ تصویب ابطال می‌شود. (مادهٔ ۹۲ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

شیوهٔ پاسخ خوانده در دیوان عدالت اداری: (مادهٔ ۳۰ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. دیوان مکلف به تشکیل جلسه دادرسی نیست؛ بلکه رسیدگی در دیوان، اصولاً غیرحضوری و از طریق تبادل لوایح انجام می‌شود.

۲. در صورت جلب ثالث یا ورود ثالث در دیوان، باز هم شعبهٔ رسیدگی‌کننده مکلّف به تشکیل جلسه نیست.

۳. طرفِ شکایت موظّف است ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، نسبت به ارسال پاسخ اقدام کنند.

٤. عدمِ وصولِ پاسخ، مانع رسیدگی نیست.

٥. اگر طرف شکایت، بدون عذر موجّه، از دادن پاسخ در موعد مقرر در این ماده خودداری کند، شعبهٔ رسیدگی‌کننده، متخلّف را به سه ماه تا یک سال انفصال از خدمت محکوم می‌کند. این حکم ظرف ۲۰ روز، قابل تجدیدنظر در شعب تجدیدنظر است.

أخذ توضیح در دیوان عدالت اداری: (مادهٔ ٤٣ قانون دیوان عدالت اداری)

١. اگرچه در دیوان تشکیل جلسه لازم نیست؛ اما شعبهٔ دیوان می‌تواند هر یک از طرفین یا هر دو طرف را برای ادای توضیح دعوت کند.

٢. اگر علی‌رغم درخواست شعبهٔ دیوان، شاکی برای ادای توضیح حاضر نشود یا از ادای توضیحات استنکاف کند، شعبهٔ دیوان با ملاحظهٔ محتویات پرونده، رأی صادر می‌کند و اگر اتخاذ تصمیم ماهوی ممکن نشود، قرار ابطال دادخواست صادر می‌شود.

٣. اگر طرف شکایت، یک شخص حقیقی باشد و پس از احضار، بدون عذر موجّه، از حضور جهت ادای توضیح خودداری کند، شعبه او را جلب می‌کند یا به انفصال موقت از خدمات دولتی به مدّت یک ماه تا یک سال محکوم می‌کند.

٤. عدم تعیین نماینده توسط طرفِ شکایت یا عدم حضور شخص معرفی‌شده در مهلت اعلام‌شده از سوی شعبهٔ دیوان برای بیان توضیح، موجب انفصال موقت از خدمات دولتی از دو ماه تا یک سال است.

٥. اگر هر یک از طرفین پرونده، اخذ توضیح از هر شخص حقیقی یا حقوقی را درخواست کند و شعبهٔ دیوان نیز آن را مؤثّر در کشف حقیقت بداند، نسبت به اخذ توضیح اقدام می‌کند. شعبهٔ دیوان می‌تواند رأساً نیز نسبت به اخذ توضیح از سایر اشخاص اقدام کند. (مادهٔ ٥٦ قانون دیوان عدالت اداری)

انجام تحقیقات در دیوان عدالت اداری: (مادهٔ ٤١ قانون دیوان عدالت اداری)

١. شعبهٔ دیوان می‌تواند برای کشفِ حقیقت هرگونه تحقیقی یا اقدامی را که لازم بداند، انجام دهد.

٢. شعبهٔ دیوان می‌تواند انجام تحقیقات را از منابع ذیل درخواست کند:

- ضابطین قضایی؛
- سایر مراجع اداری؛
- مراجع قضایی.

✓ توجّه داشته باشید که در دیوان از مقام اعطای نیابت، می‌تواند قواعد صلاحیت ذاتی را نادیده بگیرد و درنتیجه، به دادگاه‌های عمومی نیابت دهد.

٣. ضابطین و مراجع مزبور مکلف‌اند ظرف مهلتی که شعبهٔ دیوان تعیین می‌کند، تحقیقات و اقدامات درخواستی را انجام دهند. تخلف از این ماده، حسب مورد مستلزم مجازات اداری (در خصوص ضابطین) یا انتظامی (در خصوص مقامات قضایی مستنکف از اجرای نیابت) است.

درخواست سند دیوان عدالت اداری از دستگاه‌های دولتی یا عمومی: (مادهٔ ٤٤ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ١٤٠٢/٢/١٠)

١. در صورت درخواست رئیس دیوان یا هر یک از شعب دیوان، کلیه واحدهای دولتی، شهرداری‌ها و سایر مؤسسات عمومی و ماموران آن‌ها مکلفند نسبت به ارسال اسناد و پرونده‌های مورد مطالبه، اقدام کنند.

٢. مهلت ایشان برای ارسال این اسناد و پرونده‌ها، یک ماه از تاریخ ابلاغ است.

٣. اگر ارسال اسناد ممکن نباشد، باید دلایل آن را به دیوان اعلام کنند.

٤. در صورت موجّه ندانستن دلایل توسط دیوان و مطالبهٔ مجدّد و امتناع از ارسال ظرف یک ماه، مستنکف، به حکم شعبه به انفصال موقت از خدمات دولتی از یک ماه تا یک سال یا کسر یک‌سوم حقوق و مزایا به مدت سه ماه تا یک سال محکوم می‌شود

٥. حکم فوق ظرف بیست روز قابل تجدیدنظر در شعب تجدیدنظر است.

٦. این امر حسبِ مورد مانع اختیار دیوان برای اقدام مقتضی در جهت دست‌یابی به دلایل و مدارک مورد نیاز یا صدور رأی طبق مدارک و قرائن موجود در پرونده نیست.

٧. شعبهٔ دیوان مکلف است علاوه بر موارد مذکور در این ماده به مراتب امتناع مسئول مربوطه از انجام وظایف قانونی را جهت تعقیب کیفری به مرجع قضایی صالح اعلام کند.

٨. مطالبهٔ اسناد طبقه‌بندی‌شده مطابق مقررات مربوطه صورت می‌گیرد.

اصلاح خواسته در دیوان عدالت اداری: (مادهٔ ٤٩ قانون دیوان عدالت اداری)

١. شاکی می‌تواند قبل از صدور رأی، خواستهٔ خود را اصلاح کند.

٢. قبول تقاضای اصلاح خواسته، قبل از ارسال دادخواست و ضمائم آن برای طرف شکایت، بدون محدودیت خاصی پذیرفته است.

٣. قبول تقاضای اصلاح خواسته، بعد از ارسال دادخواست و ضمائم آن برای طرف شکایت، مشروط بر این است که به تشخیص شعبه، ماهیتِ خواسته

تغییر نکند و شعبه بتواند بدون نیاز به ارسال مجدد دادخواست، بر اساس دادخواست اصلاح‌شده، رأی صادر کند.

قرار ردّ شکایت به دلیل ایرادات شکلی: در صورت احراز هر یک از ایرادات ذیل، شعبهٔ دیوان حتی قبل از ارسال دادخواست و ضمائم به طرف شکایت، قرار ردّ شکایت صادر می‌کند: (مادهٔ ۵۳ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. ایراد عدم اهلیّت شاکی برای طرح شکایت یا ایراد عدم سِمَت شاکی برای طرح شکایت؛ منظور از عدم سِمَت؛ یعنی شخصی که از جانب شاکی اقدام به طرح دعوی کرده است، از او نمایندگی ندارد. (اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۲. ایراد عدم ذی‌نفعی شاکی؛ توجّه داشته باشید که شکایت باید توسط شخص ذی‌نفع یا قائم‌مقام یا نمایندهٔ وی، طرح شده باشد.

۳. ایراد عدم توجّه شکایت به طرف مقابل؛

٤. ایراد طرح شکایت خارج از موعد قانونی؛

۵. ایراد امر مختومه؛ یعنی آنکه شکایتِ طرح‌شده از حیث موضوع، قبلاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا، قائم‌مقام آنان هستند، رسیدگی و حکم قطعی صادر شده باشد؛

٦. ایراد منتفی‌شدن موجبات رسیدگی به شکایت.

استرداد دادخواست یا شکایت در دیوان عدالت اداری:

۱. استرداد دادخواست قبل از وصول پاسخ طرف شکایت: در این صورت، شعبه، قرار ابطال دادخواست صادر می‌کند و شاکی می‌تواند درخواست خود را مجدداً طرح کند. (مادهٔ ٤۵ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۲. استرداد دادخواست بعد از وصول پاسخ طرف شکایت: در این صورت، شعبه، قرار ابطال دادخواست صادر می‌کند و شاکی نمی‌تواند درخواست خود را مجدداً طرح کند. (مادهٔ ٤٦ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۳. صرف‌نظر کردن کلی از شکایت قبل از صدور رأی: در این صورت، ، قرار سقوط شکایت صادر می‌شود، با صدور این قرار، آن شکایت مجدّدا قابل طرح نیست.(مادهٔ ٤٦ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

٤. استرداد دادخواست تجدیدنظر توسط تجدیدنظرخواه یا انصراف از تجدیدنظرخواهی: در این صورت قرار سقوط تجدیدنظرخواهی صادر می‌شود که با صدور این قرار مجدّدا تجدیدنظرخواهی قابل طرح نیست. (مادهٔ ٤٦ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

دعاوی طاری در دیوان عدالت اداری:

۱. **دعوای جلب ثالث:** در دیوان عدالت اداری، جلب ثالث از جانب طرفین پرونده، مجاز است. (مادهٔ ٥٤ قانون دیوان عدالت اداری) در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:

— اگر شاکی بخواهد جلب ثالث کند، می‌تواند ضمن دادخواست اصلی یا به موجب دادخواست جداگانه، حداکثر ظرف ۳۰ روز پس از ثبت دادخواست اصلی، تقاضای خود را تسلیم کند.

— اگر طرف شکایت، بخواهد جلب ثالث کند، می‌تواند ضمن پاسخ کتبی به اصل شکایت، دادخواست جلب ثالث تقدیم کند.

— دستگاه‌های دولتی نمی‌توانند در دیوان عدالت اداری طرح دعوی کنند، امّا استثنائاً در صورتی که خواندهٔ دعوا در دیوان عدالت اداری دستگاه دولتی باشد، می‌تواند جلب ثالث کند.

— شعبهٔ دیوان، تصویری از دادخواست، لوایح و مستنداتِ طرفین را برای شخص ثالث می‌فرستد.

۲. **دعوای ورود ثالث:** در دیوان، ورود ثالث مجاز است. (مادهٔ ۵۵ قانون دیوان عدالت اداری) در این خصوص نکات ذیل قابل توجه است:

— ورود ثالث، ممکن است بدین نحو باشد که شخص ثالثی در موضوع پروندهٔ مطروحه در شعبهٔ دیوان، برای خود، مستقلاً حقّی قائل باشد (ورود ثالث اصلی) یا خود را در مُحِق‌شدن یکی از طرفین، ذی‌نفع بداند (ورود ثالث تَبَعی).

— وارد ثالث می‌تواند تا قبل از ختم دادرسی، با تقدیم دادخواست، وارد دعوا شود.

— شعبهٔ دیوان پس از ارسال دادخواست، برای طرفین دعوا و وصول پاسخ آنان، اقدام به صدور رأی می‌کند.

— اگر پس از صدور رأی در مرحلهٔ بدوی، دادخواست ورود ثالث واصل گردد، در صورتی که رأی صادره مورد تجدیدنظرخواهی قرار گیرد، دادخواست مذکور به همراه پروندهٔ اصلیبه شعبهٔ تجدیدنظر ارسال و در غیر این صورت قرار ردِّ دادخواست ورود ثالث صادر می‌شود.

۳. **دعوای متقابل:** در دیوان، طرح دعوای متقابل امکان‌پذیر نیست؛ زیرا دیوان، مرجعِ تظلماتِ مردم علیه دستگاه‌های دولتی و عمومی است؛ درحالی‌که در دعوای متقابل، دستگاه‌های مزبور علیه مردم طرح دعوا می‌کنند. اگر دستگاه‌های دولتی بخواهد علیه شخصی طرح دعوا کنند، باید به دادگاه عمومی مراجعه کنند.

صدور دستور موقت در دیوان عدالت اداری:

۱. اگر شاکی مدعی شود که اقدامات یا تصمیمات یا آرای قطعی یا خودداری از انجام وظیفه از سوی طرف شکایت سبب ورود خسارتی می گردد که جبران آن غیرممکن یا متعسر است، می تواند تقاضای صدور دستور موقت کند. (مادهٔ ۳٤ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۲. موضوع دستور موقت، ممکن است حسب مورد یکی از دو چیز باشد: (مادهٔ ۳۵ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

— توقف موقّتی اجرای اقدامات، تصمیمات و آرای مورد شکایت

— انجام موقّتی وظیفه

۳. درخواست دستور موقّت در دیوان عدالت اداری قبل از طرح دعوای اصلی پیش‌بینی نشده است؛ (مادهٔ ۳٤ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰) بنابراین درخواست دستور موقت در دیوان عدالت اداری به دو شکل امکان‌پذیر است:

— ضمن طرح شکایت اصلی؛

— پس از طرح شکایت اصلی و در جریان رسیدگی به آن.

٤. در خصوص درخواست دستور موقت پس از طرح شکایت اصلی، نکات ذیل قابل‌توجه است:

— درخواست دستور موقت تا قبل از صدور رأی، قابل‌طرح است. (مادهٔ ۳٤ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

— درخواست دستور موقت، هم از شعبهٔ بدوی و هم از شعبهٔ تجدیدنظر امکان‌پذیر است. اگر پرونده در مرحلهٔ تجدیدنظر باشد، این درخواست باید از شعبهٔ تجدیدنظر انجام شود. (مادهٔ ۷۳ قانون دیوان عدالت اداری)

— مرجع رسیدگی به تقاضای صدور دستور موقت، شعبه‌ای است که به اصل دعوا رسیدگی می‌کند. (مادهٔ ۳۵ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۵. درخواست صدور دستور موقت، نیازمند پرداخت هزینهٔ دادرسی نیست. (مادهٔ ۳٤ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

٦. صدور دستور موقت، نیازمند پرداخت تأمین نیست. (مادهٔ ۳٤ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۷. صدور دستور موقت منوط به احراز ضرورت و فوریتِ موضوع توسط شعبهٔ رسیدگی‌کننده است. (مادهٔ ۳۵ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۸. دستور موقت به طرفین اختلاف، ابلاغ می‌شود. (مادهٔ ۳۸ قانون دیوان عدالت اداری)

۹. رد تقاضای دستور موقت، به شاکی ابلاغ می‌شود؛ اما به طرف شکایت ابلاغ نمی‌شود. (مادهٔ ۳۸ قانون دیوان عدالت اداری)

۱۰. دستور موقت یا رد درخواست دستور موقت، قابل‌اعتراض نیست.

۱۱. در صورت صدور دستور موقت، شعبهٔ دیوان موظف است نسبت به اصل دعوا، خارج از نوبت رسیدگی و رأی مقتضی صادر کند. در این خصوص، مدیر دفتر شعبه، مکلف است پرونده را به فوریت به نظر شعبه برساند و شعبه، موظف به اتخاذ تصمیم فوری است. (مادهٔ ۳۷ قانون دیوان عدالت اداری)

اجرای دستور موقّت صادره از دیوان عدالت اداری

۱. اجرای دستور موقت صادره از شعب دیوان منوط به تأیید رئیس دیوان است که حداکثر ظرف یک هفته از زمان وصول باید نظر خود را اعلام نماید. در صورت عدم اظهارنظر در مهلت مذکور دستور موقت صادره لازم‌الاجراء است. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۵ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۲. در صورت استنکاف مأمورین دولتی یا عمومی از اِعمال دستور موقّت، مرجع صادرکنندهٔ دستور موقت (حسب مورد شعبهٔ دیوان یا رئیس هیأت تخصصی) متخلف را به انفصال از خدمت به مدت شش ماه تا یک سال و جبران خسارت وارده محکوم می‌نماید. این حکم ظرف بیست روز قابل تجدیدنظر در شعب تجدیدنظر است. (مادهٔ ۳۹ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

لغو دستور موقت صادره از دیوان عدالت اداری

۱. دستور موقت صادر از دیوان عدالت اداری در دو حالت لغو می‌شود:

a. در صورت ردّ شکایت یا صدور قرار سقوط شکایت یا صدور قرار ابطال یا رد دادخواست اصلی و یا حکم به عدم ابطال مصوبه و قطعیت رأی صادره، دستور موقت نیز لغو می‌شود؛ بنابراین برای لغو دستور موقت، منتظر قطعیت رأی می‌مانیم. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۵ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

b. در صورت حصول دلایلی مبنی بر عدم ضرورت ادامه اجرای دستور موقت، مرجع رسیدگی‌کننده به اصل دعوا با موافقت رئیس دیوان نسبت به لغو آن اقدام می‌نماید. (مادهٔ ٤۰ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)، در این حالت لغو دستور موقت نیاز به موافقت رئیس دیوان عدالت اداری دارد.

۲. لغو دستور موقت نیاز به درخواست ندارد و ممکن است رأساً انجام شود. (مادهٔ ٤٠ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۳. مرجع لغو دستور موقت، همان شعبه‌ای است که به اصل دعوا رسیدگی می‌کند؛ بنابراین، اگر دستور موقت در شعبهٔ بدوی صادرشده باشد؛ اما پرونده، در حال حاضر در شعبهٔ تجدیدنظر باشد، لغو دستور موقت با شعبهٔ تجدیدنظر است. (مادهٔ ٤٠ قانون دیوان عدالت اداری)؛ بنابراین اگر در مرحلهٔ بدوی دستور موقت صادر شده باشد و رأی نیز به نفع خواهان نیز بوده باشد، ممکن است شعبهٔ تجدیدنظر آن را لغو کند. (مادهٔ ۷۳ قانون دیوان عدالت اداری)

٤. لغو دستور موقت، به طرفین اختلاف، ابلاغ می‌شود. (مادهٔ ۳۸ قانون دیوان عدالت اداری)

٥. لغو دستور موقت، قابل‌اعتراض نیست.

دستور موقّت دربارهٔ درخواست‌های ابطال مصوبّات دولتی: (مادهٔ ۳٦ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۱. در مواردی که ضمن درخواست ابطال مصوّبات از هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، تقاضای صدور دستور موقّت شده باشد، تصمیم‌گیری دربارهٔ این تقاضا با رئیس و در غیاب وی نائب رئیس هیأت تخصصی مربوطه است.

۲. در صورت صدور دستور موقّت، پرونده در هیأت تخصصی و هیأت عمومی خارج از نوبت رسیدگی می‌شود.

۳. صدور دستور موقّت بستگی به آن دارد که رئیس هیأت تخصصی، آن موضوع را واجد فوریّت و ضرورت بداند یا خیر؛ بنابراین او در صدور دستور موقّت الزام ندارد.

٤. در صورت حصول دلایل مبنی بر عدم ضرورت ادامهٔ اجرای دستور موقّت مرجع رسیدگی‌کننده که اصل پرونده در آنجاست (حسب مورد هیأت تخصصی یا هیأت عمومی) با موافقت رئیس دیوان نسبت به لغو آن اقدام می‌نماید.

شیوه اعتراض به آرای مراجع اداری در دیوان عدالت اداری:

۱. شکایات و اعتراضات اشخاص حقیقی و حقوقی اعم از عمومی و خصوصی از آراء و تصمیمات مراجع اختصاصی اداری مستقیماً در شعب تجدیدنظر مطرح و مورد رسیدگی قرار می‌گیرد، رأی شعبهٔ تجدیدنظر قطعی است. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۳ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰): در این خصوص باید به استثنای ذیل توجه داشت:

— آرای قطعی هیأت‌های بدوی، تجدیدنظر و عالی انتظامی نظام پزشکی ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر استان ذی‌ربط است. (تبصرهٔ الحاقی به مادهٔ ٤٠ قانون سازمان نظام پزشکی جمهوری اسلامی ایران الحاقی ۱۳۸٤) معترض اعتراض خود را به دفتر هیأت صادرکنندهٔ رأی قطعی تسلیم و رسید دریافت می‌کند و دفترِ آن هیأت ظرف یک هفته پرونده را به دفتر کل دادگاه‌های تجدیدنظر ارسال می‌کند. (مادهٔ ۱۰٥ آیین رسیدگی دادسراها و هیأت‌های انتظامی سازمان نظام پزشکی جمهوری اسلامی ایران) بنابراین مرجعِ اعتراض به این آراء دیوان عدالت اداری نیست.

۲. مقصود از مراجع اختصاصی اداری، کلیهٔ مراجع و هیأت هایی است که به موجب قانون، خارج از مراجع قضایی تشکیل می‌شوند و اقدام به رسیدگی به اختلافات، تخلفات و شکایاتی می کنند که در صلاحیت آنها قرار داده شده است؛ مانند هیأت‌های رسیدگی به تخلّفات اداری، کمیسیون‌های مواد (۹۹) و (۱۰۰) قانون شهرداری، هیأت‌های حل اختلاف مالیاتی، هیأت‌های حل اختلاف کارگر و کارفرما و کمیسیون‌ها و هیأت‌هایی که به موجب قانون تشخیص موضوعاتی از قبیل صلاحیت‌های علمی، تخصّصی، امنیتی و گزینشی به عهدهٔ آنهاست. (تبصرهٔ ۳ مادهٔ ۳ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۳. در مواردی که به موجب قانون یا مصوبه‌ای لازم‌الاجراء، تشخیص موضوعاتی از قبیل صلاحیت‌های علمی، تخصصی، امنیتی و گزینشی به عهدهٔ کمیسیون یا هیأت‌هایی واگذار شده باشد، شعب دیوان فقط از جهت رعایت ضوابط قانونی و تطبیق موضوع و فرآیند بررسی آن بر اساس قانون یا مصوبه رسیدگی می‌کنند و در صورت شکایتِ شاکی از حیث تشخیص موضوع، شعبهٔ رسیدگی‌کننده موظف است حسب مورد پس از ارجاع پرونده به هیأت کارشناسی تخصّصی ذی‌ربط که توسط شعبه تعیین می‌گردد با کسب نظر آنان، مبادرت به انشاء رأی نماید. (مادهٔ ٦٤ قانون دیوان عدالت اداری)

٤. مهلت اعتراض، برای اشخاص مقیم داخل کشور سه ماه و برای افراد مقیم خارج از کشور شش ماه از تاریخ ابلاغ رأی یا تصمیم قطعی مرجع مربوط است. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۱٦ قانون دیوان عدالت اداری)

٥. مراجع مزبور مکلف‌اند در رأی یا تصمیم خود تصریح کنند که رأی یا تصمیم آنها ظرف مدت مزبور، در دیوان قابل‌اعتراض است. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۱٦ قانون دیوان عدالت اداری)

٦. اگر یک دستگاه دولتی یا عمومی بخواهد به آرای صادره از مراجع اداری اعتراض کند، باید مانند سایرین این اعتراض به دیوان عدالت اداری تقدیم

کند. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۳ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۷. در مواردی که ابلاغ واقعی نبوده و ذی‌نفع، مدّعیِ عدمِ اطلاع از آن باشد، شعبهٔ دیوان ابتدا به این ادعا رسیدگی می‌کند. اگر آن را صحیح دانست، به اصل اعتراض رسیدگی می‌کند. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۱۶ قانون دیوان عدالت اداری)

۸. چنانچه اجرای این آراء مربوط به بخش غیردولتی بوده یا مستلزم انجام عملیات اجرایی در بخش غیردولتی باشدف از حیث تشریفات اجرای رأی، شرایط صدور اجراییه، عملیات اجرایی و مرجع اجرای حکم تابع مقرّرات حاکم بر اجرای آرای هیأت‌ها و کمیسیون‌های مذکور می‌باشد و در سایر موارد تابع مقرّرات مربوط به نحوهٔ اجرای احکام این قانون است. (مادهٔ ۶۳ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

تصمیمات دیوان عدالت اداری نسبت به آرای مراجع اداری: در دیوان عدالت اداری در خصوص اعتراض به آرای مراجع اداری به شرح ذیل عمل می‌شود: (مادهٔ ۶۳ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۱. اگر رأی واجد ایراد قانونی نباشد آن را تأیید می‌کند.

۲. اگر رأی دارای اشتباه یا نقصی باشد که به اساس رأی لطمه وارد نکند، ضمن اصلاح رأی، آن را ابرام می‌کند.

۳. اگر موجبی برای رسیدگی در مراجع مذکور وجود نداشته باشد یا موضوعِ موردِ رسیدگی منتفی شده باشد یا از مصادیق تخلّف نباشد، مبادرت به نقضِ بلاارجاع می‌کند.

۴. اگر شعبهٔ دیوان تشخیص دهد که مرجع رسیدگی‌کننده (صادرکنندهٔ رأی مورد اعتراض) صلاحیت رسیدگی نداشته، رأی را نقض و ضمن تعیین مرجع صالح، مرجع رسیدگی‌کننده را مؤظّف می‌کند موضوع را ظرف مدّت یک هفته به مرجع دارای صلاحیت ارسال کند.

۵. اگر شعبهٔ دیوان نقص تحقیقات و یا ایراد شکلی یا ماهوی مؤثّری در رأی صادره مشاهده کند، به ترتیب ذیل عمل می‌شود:

— با ذکر تمام جهات و دلایل قانونی، رأی صادره را نقض و موضوع را جهت رسیدگی مجدّد به آن مرجع اعلام می‌کند.

— مرجع مذکور مکلف است با رعایت مفاد رأی شعبه دیوان حداکثر ظرف دو ماه نسبت به اتخاذ تصمیم یا صدور رأی اقدام کند.

— عدم رعایت مهلت مقرر در بند فوق و یا عدم رعایت مفاد رأی دیوان در تصمیم بعدی از سوی مرجع طرف شکایت موضوع این ماده، چنانچه مستند به عذر موجه یا دلایل قانونی نباشد موجب اِعمال مجازات مستنکف مطابق ماده (۱۱۲) این قانون نسبت به اعضای مؤثر در مخالفت با حکم دیوان می‌شود. تخلّف مستنکف با ارجاع رئیس دیوان در شعبهٔ صادرکننده رأی قطعی دیوان رسیدگی می‌شود. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۶۳ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

— در صورت شکایت مجدد شاکی، پرونده به شعبه صادرکننده رأی قطعی در دیوان ارجاع می‌شود. در این صورت، اگر شعبه دیوان رأی صادره را صحیح تشخیص دهد آن را تأیید می‌کند و در صورتی که رأی صادره را بر خلاف قوانین و مقررات بداند آن را نقض و رأی مقتضی صادر می‌کند.

— اگر شعبهٔ دیوان نظر کارشناس را لازم بداند، از نظر کارشناسان رسمی دادگستری یا متخصصان و مشاوران دیوان عدالت اداری استفاده می‌کند.

صدور رأی در دیوان عدالت اداری:

۱. شعبهٔ دیوان پس از رسیدگی و تکمیل تحقیقات، ختم رسیدگی را اعلام و ظرف یک هفته مبادرت به انشای رأی می‌کند. (مادهٔ ۵۸ قانون دیوان عدالت اداری)

۲. شعب دیوان مکلفند در مورد هر شکایت، به طور خاص و مُنجّز تعیین تکلیف نمایند و نباید به صورت عام، کلی و یا مشروط، حکم صادر کنند. (مادهٔ ۶۰ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۳. دادنامه باید حاوی نکات زیر باشد: (مادهٔ ۵۹ قانون دیوان عدالت اداری)

- **مقدّمهٔ رأی:** متشکّل از تاریخ، شمارهٔ دادنامه، شماره پروندهٔ، مشخصات شاکی و قائم‌مقام یا نمایندهٔ او با قید اقامتگاه، مشخصات طرف شکایت، وکیل یا نمایندهٔ قانونی او با قید اقامتگاه موضوع شکایت و خواسته.
- **اسباب موجّهه:** متضمّن خلاصهٔ دعوا و دفاع خوانده، تحقیقات انجام‌شده و اشاره به نظریهٔ مشاور (اگر پرونده مشاور ارجاع شده باشد)، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی و تصریح به اعلام ختم رسیدگی.
- **منطوق یا نتیجه رأی؛**
- **امضای رئیس یا دادرس علی‌البدل و مُهر شعبه**

۴. شعبهٔ دیوان پس از صدور رأی مکلّف است آن را به طرفین ابلاغ کند. دادنامه بعد از صدور ثبت می‌شود و رونوشت آن ظرف ۵ روز برای ابلاغ به طرفین ارسال می‌شود. (مواد ۶۱ و ۱۰۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۵. ابلاغ آرای دیوان می‌تواند به یکی از طرق زیر صورت گیرد: (مادهٔ ۶۲ قانون دیوان عدالت اداری)

- به صورت حضوری در دفتر شعبه؛
- از طریق سامانه‌های الکترونیک ابلاغ قضایی؛
- از طریق پست الکترونیک یا نمابر، به تقاضای قبلی طرفین برای استفاده از این روش ابلاغ؛
- از طریق دفاتر استانی دیوان؛
- به‌وسیلهٔ دادگستری محل اقامت؛

٦. صدور حکم اصلاحی، رفعِ ابهام و اشکال، دستور اجرای حکم به انفصال مستنکف و هرگونه اقدامی که مستلزم تصمیم‌گیری مجدد است، بر عهدهٔ شعبهٔ صادرکننده رأی قطعی است. (مواد ٧٦ و ١٥ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ١٤٠٢/٢/١٠)

فرایند تجدیدنظرخواهی در دیوان عدالت اداری:

١. کلیّهٔ آرای شعب بدوی دیوان عدالت اداری، قابل تجدیدنظرخواهی در شعب تجدیدنظر است. (مادهٔ ٦٥ قانون دیوان عدالت اداری)
٢. مهلت تجدیدنظرخواهی برای اشخاص مقیم ایران، بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از ایران، دو ماه از تاریخ ابلاغ است. (مادهٔ ٦٥ قانون دیوان عدالت اداری)
٣. دادخواست تجدیدنظر توسط رئیس دیوان به یکی از شعب تجدیدنظر ارجاع می‌شود. (مادهٔ ٦٦ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ١٤٠٢/٢/١٠)
٤. شعبهٔ تجدیدنظر با حضور دو عضو رسمیت می‌یابد و ملاک صدور رأی، نظر اکثریت است. (مادهٔ ٣ قانون دیوان عدالت اداری)
٥. اگر جلسهٔ شعبه تجدیدنظر با حضور دو عضو تشکیل شود و هنگام صدور رای بین ایشان اختلاف شود، یک قاضی از سایر شعب به عنوان عضو مستشار توسط رئیس دیوان به آنان اضافه می‌شود تا نظر اکثریت به عنوان رأی صادر شود. (تبصرهٔ ١ مادهٔ ٣ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ١٤٠٢/٢/١٠)
٦. اگر رأی بر مبنای اتفاق‌نظر نباشد، نظر اقلیت نیز در پیش‌نویس رأی درج می‌شود و به امضای آنان می‌رسد و در پرونده بایگانی می‌شود. (مادهٔ ٧٧ قانون دیوان عدالت اداری)
٧. مقرراتی که در مرحله بدوی رعایت می‌شود در مرحلهٔ تجدیدنظر نیز جاری است، مگر این‌که به موجب قانون ترتیب دیگری مقررشده باشد. (مادهٔ ٧٨ قانون دیوان عدالت اداری)

شرایط دادخواست تجدیدنظر در دیوان عدالت اداری: دادخواست تجدیدنظر باید روی برگ‌های مخصوص نوشته شود و حاوی موارد زیر باشد: (مادهٔ ٦٧ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ١٤٠٢/٢/١٠)

١. مشخصات و اقامتگاه تجدیدنظرخواه؛
٢. مشخصات و اقامتگاه تجدیدنظرخوانده؛
٣. شماره و تاریخ صدور رأی تجدیدنظرخواسته؛
٤. شعبه صادرکنندهٔ رأی تجدیدنظرخواسته؛
٥. دلایل و جهات تجدیدنظرخواهی؛

ضمانت اجرای شرایط دادخواست تجدیدنظر در دیوان عدالت اداری:

١. اگر دادخواست تجدیدنظر، فاقد مشخصات تجدیدنظرخواه یا اقامتگاه او باشد، پس از انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی، دادخواست به موجب قرار مدیر دفتر شعبهٔ تجدیدنظر، رد می‌شود. این قرار قطعی است.(مادهٔ ٦٨ قانون دیوان عدالت اداری)
٢. در صورت عدم رعایت سایر شرایط فوق، به شرح ذیل عمل می‌شود: (مواد ٦٨ و ٢٨ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ١٤٠٢/٢/١٠):
   - مدیر دفتر شعبهٔ تجدیدنظر، ظرف دو روز نقایص دادخواست را به وسیلهٔ اخطاریه، به دادخواست‌دهندهٔ تجدیدنظر اعلام می‌کند.
   - دادخواست‌دهنده، ده روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه، فرصتِ رفعِ نقص دارد.
   - اگر دادخواست‌دهنده در مهلت مذکور رفعِ نقص نکند، دادخواست به موجب قرار مدیر دفتر شعبهٔ تجدیدنظر یا جانشین رد می‌شود.
   - این قرار به شاکی ابلاغ می‌شود و ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ قابل‌اعتراض در همان شعبهٔ تجدیدنظر است.
   - پس از صدور رأی توسط قاضی، مراتب توسط مدیر دفتر شعبه به معترض ابلاغ می‌شود.
   - تصمیم شعبه در این خصوص، قطعی است.

تبادل دادخواست در دیوان عدالت اداری : (تبصرهٔ مادهٔ ٦٧ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ١٤٠٢/٢/١٠):

١. پس از ارجاع پرونده به شعبهٔ تجدیدنظر، مدیر دفتر در صورت کامل بودن پرونده آن را به نظر قاضی شعبه می‌رساند.

۲. رئیس و در غیاب وی، مستشار شعبه در صورت تکمیل بودن دادخواست و ضمایم آن دستور تبادل آن را صادر می‌کند.

۳. اگر آرای مورد اعتراض شعب بدوی دیوان از نوع قرار رد باشد و یا مستند به رأی وحدت رویه و یا ایجاد رویه صادر شده باشد، شعبهٔ تجدیدنظر بدون انجام تبادل، نسبت به رسیدگی و صدور رأی اقدام می‌کند.

تصمیمات نسبت به دادخواست تجدیدنظر دیوان عدالت اداری:

۱. اگر دادخواست تجدیدنظر خارج از مهلت مقرر تسلیم‌شده باشد، شعبهٔ تجدیدنظر قرار رد دادخواست را صادر می‌کند. (مادهٔ ٦٨ قانون دیوان عدالت اداری)

۲. عدم رعایت شرایط قانونی دادخواست بدوی و یا عدم رفع نقص آن در موعد مقرر قانونی در مرحلهٔ بدوی، موجب نقض رأی در مرحلهٔ تجدیدنظر نیست. در این موارد شعبه تجدیدنظر خطاب به دادخواست‌دهندهٔ بدوی اخطارِ رفعِ نقص صادر می‌کند. اگر وی ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، نسبت به رفع نقص اقدام نکند، رأی بدوی، نقض و قرار رد دعوای بدوی صادر می‌شود. (مادهٔ ٦٩ قانون دیوان عدالت اداری)

۳. اگر سِمَت دادخواست‌دهندهٔ بدوی محرز نباشد، رأی بدوی نقض و قرار رد دعوا بدوی صادر می‌شود. (مادهٔ ٦٩ قانون دیوان عدالت اداری)

٤. اگر شعبهٔ تجدیدنظر در رأی بدوی غیر از سهو قلم؛ یعنی اشتباهاتی از قبیل اعداد، ارقام، مشخصات طرفین و یا ازقلم‌افتادگی در آن قسمت از خواسته که به اثبات رسیده، اِشکال دیگری ملاحظه نکند، ضمن تصحیح رأی، آن را تأیید می‌کند. (مادهٔ ۷۰ قانون دیوان عدالت اداری)

۵. اگر شعبهٔ تجدیدنظر قرار مورد تجدیدنظرخواهی را مطابق با قانون نداند و آن را مطابق با هیچ یکاز موارد صدور قرار رد تشخیص ندهد، در این صورت قرار را نقض و پرونده را برای رسیدگی ماهوی به شعبهٔ صادرکنندهٔ قرار، اعاده می‌کند. (مادهٔ ۷۲ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)
در این خصوص باید توجه داشت که، شعبهٔ بدوی مکلّف به تبعیت از رأی شعبهٔ تجدیدنظر است؛ امّا اگر امر جدیدی حادث شود که امکان رسیدگی ماهوی فراهم نباشد، می‌تواند مجدّداً رار مقتضی را صادر کند. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۷۲ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

٦. اگر شعبهٔ تجدیدنظر، حکم مورد تجدیدنظرخواهی را نقض کند، خود رأی مقتضی را صادر می‌کند. (مادهٔ ۷۱ قانون دیوان عدالت اداری)

۷. اگر شعبهٔ تجدیدنظر، شکایت را در صلاحیت دیوان عدالت اداری نداند، رأی را نقض و پرونده و به ترتیب زیر عمل می‌کند:

— اگر پرونده را در صلاحیت مراجع قضایی بداند: پرونده را به آن مرجع می‌فرستد. (مادهٔ ٤۸ و تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۷۲ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

— اگر پرونده را در صلاحیت مراجع غیرقضایی بداند: قرار ردِّ شکایت صادر و شاکی را به مرجع صالح دلالت می‌کند. (مادهٔ ٤۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

اعلام اشتباه توسط قاضی دیون عدالت اداری: اعلام اشتباه هم ممکن است توسط شعبهٔ بدوی (اگر از آن پرونده تجدیدنظرخواهی نشده باشد) و هم توسط شعب تجدیدنظر دیوان انجام شود:

۱. اگر قاضی شعبهٔ بدوی از اشتباه شکلی و حکمی خود آگاه شود و پرونده به هر علتی به شعبهٔ تجدیدنظر نرفته باشد، با ذکر دلیل، پرونده را از طریق رئیس دیوان به شعبهٔ تجدیدنظر می‌فرستد. شعبهٔ تجدیدنظر با توجه به دلیل ابرازی و در صورت وارد دانستن اشتباه، رأی بدوی را نقض و به ترتیب ذیل عمل می‌کند (مادهٔ ۷٤ قانون دیوان عدالت اداری):

— **اگر رأی صادره به‌صورت قرار باشد:** پرونده را جهت ادامهٔ رسیدگی، به همان شعبهٔ بدوی اعاده می‌کند.

— **اگر رأی صادره به‌صورت حکم باشد:** شعبهٔ تجدیدنظر اقدام به رسیدگی ماهوی می‌کند.

۲. اگر حداقل یک قاضی از دو قاضی و یا دو قاضی از سه قاضی صادرکنندهٔ رأی در شعبهٔ تجدیدنظر، پی به اشتباه شکلی یا ماهوی خود ببرند، مراتب را با ذکر دلیل به رئیس دیوان اعلام می‌کنند. رئیس دیوان پرونده را جهت رسیدگی و صدور رأی به شعبهٔ هم‌عرض ارجاع می‌دهد. (مادهٔ ۷۵ قانون دیوان عدالت اداری)

۳. شبیه قواعد مقرر در بند دو بند فوق سابقاً به موجب مادهٔ ۳۲۶ ق.آ.د.م در محاکم عمومی نیز امکان‌پذیر بود؛ اما در حال حاضر، آن ماده، نسخ شده است.

٤. صدور حکم اصلاحی در مورد سهو قلم یا اشتباه محاسبه و یا رفع ابهام، توسط شعبهٔ صادرکنندهٔ رأی انجام می‌شود و مشمول تشریفات فوق نیست. (مادهٔ ۷٦ قانون دیوان عدالت اداری)

۵. اگر رئیس قوهٔآ قضائیه یا رئیس دیوان، رأی قطعی شعب دیوان را خلاف بیّن شرع یا قانون تشخیص دهند، رئیس دیوان فقط برای یک‌بار با ذکر دلیل ، به نحوه عمل می‌کند: (مادهٔ ۷۹ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

— **اگر رأی مزبور از شعبهٔ تجدیدنظر صادرشده باشد:** پرونده را برای رسیدگی ماهوی و صدور رأی به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌دهد. رأی

صادره قطعی است.

— **اگر رأی مزبور از شعبهٔ بدوی صادرشده باشد: (از آن تجدیدنظرخواهی نشده باشد):** پرونده برای صدور رأی به شعبهٔ تجدیدنظر ارجاع می‌شود. رأی صادره قطعی است.

٦. شعبهٔ تجدیدنظر که پرونده برای رسیدگی مجدّد به آنجا ارسال شده، خارج از نوبت به پرونده رسیدگی و رأی مقتضی صادر می‌کند. (مادهٔ ۷۹ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

توقف اجرای آرای دیوان عدالت اداری به دلیل اعلام اشتباه: در این خصوص با دو حالت مواجهیم:

۱. اگر اعلام اشتباه ناشی از آن باشد که رئیس قوهٔ قضاییه یا رئیس دیوان، رأی را خلاف بیّن شرع ا قانون بداند: اجرای حکم تا صدور رأ ی مجدّد، متوقّف می‌شود. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۷۹ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۲. اگر اعلام اشتباه توسط خودِ قضات صادرکنندهٔ رأی به عمل آید: شعبه‌ای که رسیدگی مجدّد به آن شعبه ارجاع شده، مکلّف است در صورت احراز ضرورت، دستور توقّف اجرای حکمِ موردِ رسیدگی را صادر کند. (مادهٔ ۱۰۳ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

اعتراض ثالث به آرای دیوان عدالت اداری: (مادهٔ ۵۷ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۱. اگر آرای شعب دیوان به حقوق شخص ثالثی، خلل وارد کند که در شما اصحاب دعوا نبوده است، او می‌تواند نسبت به رأی، اعتراض ثالث کند.

۲. مهلت اعتراض ثالث، ظرف دو ماه از تاریخ اطّلاع از حکم است. اگر احراز شود که ثالث، معاذیر قانونی یا شرعی داشته است مدّت زمان معذوریت به مهلت دو ماههٔ مذکور در این ماده اضافه می‌شود. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۵۷ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۳. این اعتراض به طرفیت محکومٌ‌له و محکومٌ‌علیه رأی مورد اعتراض اقامه می‌شود.

٤. این اعتراض در شعبه‌ای رسیدگی می‌شود که رأی مورد اعتراض، توسط آن شعبه صادر شده است.

٥. اگر رأی، مربوط به شعبهٔ تجدیدنظر باشد قطعی و اگر از شعبهٔ تجدیدنظر صادر شده باشد، قابل تجدیدنظرخواهی است.

٦. اگر اجرای رأی مورد اعتراض ثالث، موجب ورود خسارت غیرقابل جبران شود؛ شعبهٔ رسیدگی‌کننده به اعتراض ثالث می‌تواند با تقاضای معترض و با موافقت رئیس دیوان، دستور توقّف اجرای حکمِ مورد اعتراض را تا رسیدگی و صدور حکم قطعی صادر کند. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۵۷ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

اعاده دادرسی نسبت به آرای دیوان عدالت اداری:

۱. نسبت به احکام قطعی دیوان عدالت، می‌توان تقاضای اعادهٔ دادرسی کرد. توجه داشته باشید که در دیوان عدالت اداری همانند آیین دادرسی مدنی فقط احکام، قابل اعادهٔ دادرسی‌اند؛ نه قرارها. (مادهٔ ۹۸ قانون دیوان عدالت اداری)

۲. هزینهٔ دادخواست اعادهٔ دادرسی معادل هزینهٔ تجدیدنظرخواهی در شعب دیوان عدالت است. (مادهٔ ۱۰۱ قانون دیوان عدالت اداری)

۳. دادخواست اعادهٔ دادرسی به شعبهٔ صادرکنندهٔ حکم قطعی تقدیم می‌شود و رسیدگی به آن، در صلاحیت شعبهٔ صادرکنندهٔ حکم قطعی است. (مواد ۱۰۰ و ۱۰۲ قانون دیوان عدالت اداری)

٤. شعبهٔ مزبور ابتدا، در مورد قبول یا ردِّ این دادخواست، قرار لازم را صادر می‌کند و در صورت قبول دادخواست، مبادرت به رسیدگی ماهوی می‌کند. (مادهٔ ۱۰۲ قانون دیوان عدالت اداری)

٥. شعبهٔ رسیدگی‌کننده به اعادهٔ دادرسی می‌تواند در صورت احراز ضرورت، دستور توقف اجرای حکم مورد تقاضای اعادهٔ دادرسی را صادر کند. (مادهٔ ۱۰۳ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

٦. اگر دادخواست اعادهٔ دادرسی راجع به قسمتی از حکم باشد، فقط همان قسمت نقض یا اصلاح می‌شود. (مادهٔ ۱۰٤ قانون دیوان عدالت اداری)

۷. اگر جهت دادخواست اعادهٔ دادرسی، مغایرت دو حکم باشد شعبهٔ رسیدگی‌کننده پس از قبول اعادهٔ دادرسی حکم دوم را نقض می‌کند و حکم اول به قوت خود باقی می‌ماند. (مادهٔ ۱۰٤ قانون دیوان عدالت اداری)

۸. حکمی که پس از اعادهٔ دادرسی صادر می‌شود از سایر جهات، مجدداً قابل اعاده دادرسی است؛ اما قابل اعادهٔ دادرسی مجدّد از همان جهتی که یک‌بار اعادهٔ دادرسی صورت گرفته، نیست. (مادهٔ ۱۰۵ قانون دیوان عدالت اداری)

۹. در اعادهٔ دادرسی دعاوی جلب ثالث و ورود ثالث راه ندارد. (مادهٔ ۱۰٦ قانون دیوان عدالت اداری)

جهات اعادهٔ دادرسی: می‌توان به جهات ذیل، دادخواست اعادهٔ دادرسی تقدیم کرد: (مادهٔ ۹۸ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. حکم، خارج از موضوع شکایت صادرشده باشد.

۲. حکم به میزان بیشتر از خواسته صادرشده باشد.

۳. در مفاد حکم، تضاد وجود داشته باشد.

٤. حکم با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن‌که قبلاً توسط همان شعبه یا شعبهٔ دیگر صادرشده است، متعارض باشد، بدون آنکه سبب قانونی موجب این تعارض باشد.

٥. حکم مستند به اسنادی باشد که پس از صدور حکم، جعلی بودن و یا عدم اعتبار آنها به موجب حکم مراجع صالح قانونی ثابت شده باشد. در این خصوص قابل توجه است که:

— در قانون آیین دادرسی مدنی، اثبات بی‌اعتباری یک سند از موجبات اعادهٔ دادرسی دانسته نشده و فقط جعلی بودن یک سند از موجبات اعادهٔ دادرسی دانسته شده است؛ امّا در دیوان عدالت اداری، قانونگذار هم اثبات جعلیّت را از موجبات اعادهٔ دادرسی دانسته و هم اثبات بی‌اعتباری آن سند را. برای مثال مدیر یک دستگاه دولتی در حالی که مدّت مدیریت وی خاتمه یافته، سندی را از جانب آن دستگاه امضا می‌کند و آن اداره به استناد این سند محکوم می‌شود. اگر آن اداره بعداً بتواند ثابت کند که این سند به دلیل عدم امضا توسط مدیران فعلی و امضا شدن توسط مدیر سابق فاقد اعتبار بوده است؛ در این صورت می‌تواند نسبت به رأی صادره از دیوان عدالت اداری که به استنادِ سندِ فاقد اعتبار صادر شده است، تقاضای اعادهٔ دادرسی کند.

٦. پس از صدور حکم، اسناد و دلایلی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست‌کنندهٔ اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و دلایل یادشده در جریان دادرسی در اختیار وی نبوده است.

— در قانون آیین دادرسی مدنی، فقط به دست آمدن اسناد جدید از موجبات اعادهٔ دادرسی دانسته شده است؛ امّا در دیوان عدالت اداری هم به دست آمدن اسناد جدید و هم به دست آمدن هر گونه دلایل جدید از موجبات اعادهٔ دادرسی دانسته شده است.

۷. اگر محکومٌ‌علیه در مقام اجرای احکام قطعی دیوان، به موانع قانونی استناد نماید و یا به جهتی امکان عملی اجرای حکم نباشد و این جهات به تشخیص دادرس اجرای احکام دیوان، موجّه شناخته شود، از موارد اعادهٔ دادرسی تلقی و پرونده به منظور رسیدگی به این جهات به شعبه صادرکنندهٔ رأی قطعی ارجاع می‌گردد. شعبهٔ مزبور در صورت تأیید وجود مانع قانونی و یا عدم امکان اجرای حکم، رأی مقتضی به جبران خسارت و یا تعیین جایگزین محکومٌ‌به صادر می‌نماید. در غیر این صورت قرار ردِّ صادر و پرونده برای ادامهٔ عملیات اجرایی به واحد اجرای احکام دیوان اعاده می‌شود. رأی و یا قرار صادرشده در این مرحله قطعی است. (مادهٔ ۱۱۵ قانون دیوان عدالت اداری)

مهلت تقدیم دادخواست اعادهٔ دادرسی: این مهلت در خصوص جهات فوق، به شرح زیر است: (مادهٔ ۹۹ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. در مورد سه بند اول، بیست روز از تاریخ ابلاغ رأی شعبه؛

۲. مورد سه بند آخر، بیست روز از زمان حصول سبب اعادهٔ دادرسی.

صلاحیّت هیأت عمومی دیوان عدالت اداری: حدود صلاحیّت و وظایف هیأت عمومی دیوان به شرح زیر است: (مادهٔ ۱۲ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. رسیدگی به شکایات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی در خصوص آیین‌نامه‌ها و سایر مصوبات مقررات دولتی و شهرداری‌ها و مؤسسات عمومی غیردولتی در صورت مغایرت با شرع یا قانون و یا عدم صلاحیت مرجع مربوط یا تجاوز یا سوءاستفاده از اختیارات یا تخلف در اجرای قوانین و مقررات یا خودداری از انجام وظایفی که موجب تضییع حقوق اشخاص می‌شود.

۲. صدور رأی وحدت رویه در موارد مشابه که آرای متعارض از شعب دیوان صادر شده باشد.

۳. صدور رأی ایجاد رویه وقتی‌که در موضوع واحد، آرای مشابه متعدد از شعب دیوان صادر شده باشد.

قواعد ابطال مصوّبات دولتی توسط دیوان عدالت اداری:

۱. درخواست ابطال مصوبه ممکن است به دو صورت ذیل طرح شود: (بند ۱ مادهٔ ۱۲ و مادهٔ ۸٦ قانون دیوان عدالت اداری)

— با تقدیم دادخواست توسطّ هر شخص؛

— اگر رئیس قوهٔ قضائیه یا رئیس دیوان، به هر نحو از مغایرت یک مصوبه با شرع یا قانون یا خروج آن از اختیارات مقام تصویب‌کننده مطلع شوند، موظف‌اند موضوع را در هیأت عمومی مطرح و ابطال مصوّبه را درخواست کنند.

۲. مقررات مربوط به تنظیم، ارسال و ثبت دادخواست، در این دادخواست باید رعایت شود. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۸۰ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۳. برای تقدیم دادخواست ابطال مصوبات، نیازی به احراز ذی‌نفعی متقاضی نیست. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۸۰ قانون دیوان عدالت اداری)

٤. دادخواست ابطال مصوبات، از پرداخت هزینهٔ دادرسی معاف است. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۸۰ قانون دیوان عدالت اداری)

۵. دادخواست‌ها توسط رئیس دیوان، به دفتر هیأت عمومی ارجاع می‌شود. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۸۰ قانون دیوان عدالت اداری)

٦. مدیر دفتر هیأت عمومی نسخه‌ای از دادخواست و ضمائم آن را برای مرجع تصویب‌کننده، می‌فرستد. (مادهٔ ۸۳ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۷. مرجع مربوط مکلف است ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، نسبت به ارسال پاسخ اقدام کند. در هر صورت، پس از انقضای مهلت مزبور، هیأت عمومی به موضوع رسیدگی و تصمیم مقتضی را اتخاذ می‌کند. (مادهٔ ۸۳ قانون دیوان عدالت اداری)

۸. اگر مرجع تصویب‌کننده، ظرف مهلت مقرر برای ارسال پاسخ درخواست تمدید وقت کند، رئیس دیوان می‌تواند در صورت ضرورت رسیدگی به پرونده را حداکثر تا سه ماه دیگر به تأخیر اندازد. (تبصرهٔ مادهٔ ۸۳ قانون دیوان عدالت اداری)

۹. موضوع ابطال مصوّبات، ابتدائاً به هیأت‌های تخصصی مرکّب از حداقل پانزده نفر از قضات دیوان ارجاع می‌شود. رسمیّت جلسات هیأت‌های تخصصی، منوط به حضور دوسوم از اعضا است که به ترتیب زیر عمل می‌کنند: (مادهٔ ۸٤ قانون دیوان عدالت اداری)

- اگر نظر اکثریت مطلق هیأت تخصصی برای قبول شکایت و ابطال مصوبه باشد، پرونده به همراه نظریهٔ هیأت، جهت اتخاذ تصمیم به هیأت عمومی ارسال می‌شود.
- اگر نظر سه‌چهارم اعضای هیأت تخصصی یا بیش از آن، بر رد شکایت باشد، رأی به رد شکایت صادر می‌کند. این رأی ظرف بیست روز از تاریخ صدور، از سوی رئیس دیوان یا ده نفر از قضات دیوان، قابل‌اعتراض است. در صورت اعتراض، پرونده در هیأت عمومی مطرح و در آن هیأت اتخاذ تصمیم می‌شود.
- اگر نظر اکثریت مطلق هیأت تخصصی بر قبول شکایت و ابطال مصوبّه باشد؛ پرونده به همراه نظریّهٔ هیأت، جهتِ اتّخاذ تصمیم به هیأت عمومی ارسال می‌شود.
- اگر نظر سه‌چهارم اعضای هیأت تخصّصی یا بیش از آن بر ردِّ شکایت باشد، رأی به ردِّ شکایت صادر می‌شود، این رأی ظرف بیست روز از تاریخ صدور، از سوی رئیس دیوان یا ده نفر از قضات دیوان، ابل اعتراض است. در صورت اعتراض، پرونده در هیأت عمومی مطرح و در آن هیأت اتخاذ تصمیم می‌شود.
- اگر نظر اکثریّت هیأت تخصصی بر ردِّ شکایت باشد؛ امّا این اکثریّت کمتر از سه‌چهارم اعضای هیأت تخصّصی باشند، پرونده هر هیأت عمومی مطرح و در آن هیأت اتخاد تصمیم می‌شود.

۱۰. هیأت عمومی دیوان عدالت اداری متشکّل از رئیس، معاونین قضایی، رؤسای هیأت‌های تخصصی و رؤسا و مستشاران شعب تجدیدنظر و رؤسای شعب بدوی می‌باشد که با حضور دوسوم اعضاء و به ریاست رئیس دیوان یا یکی از معاونین قضایی با انتخاب رئیس دیوان رسمیت می‌یابد و ملاکِ صدورِ رأی در آن، نظر اکثریت اعضای حاضر می‌باشد. (مادهٔ ۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۱۱. سایر قضات دیوان و یا کارشناسان امر حسب مورد با دعوت رئیس دیوان یا رئیس هیأت تخصصی، بدون داشتن حق رأی می‌توانند در جلسات هیأت عمومی یا هیأت تخصصی شرکت کنند و در صورت لزوم نظرات خود را ارائه نمایند. (تبصرهٔ مادهٔ ۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۱۲. هیئت عمومی می‌تواند تمام یا قسمتی از مصوبه را ابطال کند. (مادهٔ ۸۸ قانون دیوان عدالت اداری)

۱۳. مدیر دفتر هیأت عمومی، دادخواست را به نظر رئیس دیوان می‌رساند تا رئیس یا معاون قضایی او بدین ترتیب عمل نمایند که اگر رئیس دیوان، رسیدگی به دادخواست ابطال مصوّبه را موضوعاً منتفی بداند، قرار ردِّ دادخواست صادر می‌کند. این قرار قطعی است؛ برخی از این موارد بدین شرح‌اند: (مواد ۸۲ و ۸۵ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

— استرداد دادخواست از سوی متقاضی
— وجود رأی قبلی دیوان در موضوع شکایت
— اگر موضوع شکایت مشمول عنوان آیین‌نامه‌ها، نظامات و مقرّرات موضوع قانون دیوان عدالت اداری نباشد، از قبیل نظرات مشورتی یا ابلاغیّهٔ مصوبات باشد.
— شکایت از قانون.

۱٤. اگر در مورد شکایت از تصمیمات موردی که در صلاحیت شعب دیوان است (نه هیأت عمومی) به هیأت عمومی ارجاع شده یا توسط شعبهٔ دیوان در مورد شکایت از تصمیمات موردیف قرار عدم صلاحیت به شایستگی رسیدگی در هیأت عمومی صادر شده باشد، پرونده توسط رئیس دیوان به یکی از شعب دیوان ارجاع می شود. در این صورت شعبه مکلف به رسیدگی است. (مادهٔ ۸۵ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

۱۵. در مواردی که ضمن دادخواست ابطال مصوبات از هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، تقاضای صدور دستور موقت شده باشد، تصمیم‌گیری دربارهٔ این تقاضا با رئیس و در غیاب وی نائب رئیس هیأت تخصصی مربوط است. در صورت صدور دستور موقت، پرونده در هیأت تخصصی و هیأت عمومی خارج از نوبت رسیدگی می شود. (مادهٔ ۳۶ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۱۶. اگر مصوبه‌ای در هیأت عمومی ابطال شود، پس از ابلاغ رأی به طرف شکایت یا انتشار در روزنامهٔ رسمی، رعایت مفاد آن برای مرجع طرف شکایت و سایر مراجع و مقامات مسؤول دستگاه‌های مندرج در قانون دیوان عدالت اداری الزامی است. (مادهٔ ۹۲ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۱۷. اگر مراجع و مقامات مذکور در بند فوق، مصوبهٔ جدیدی تحت هر عنوانی مغایر با مفاد رأی هیأت عمومی تصویب کنند، به درخواست رئیس دیوان، موضوع به صورت خارج از نوبت و فقط با دعوت از نمایندهٔ مرجعِ صدورِ مصوبهٔ جدید، در هیأت صادرکنندهٔ رأی قبلی، رسیدگی و از تاریخ تصویب ابطال می‌شود. اگر مصوبهٔ جدید ابطال شود و مشخص گردد وضع آن به جهت عدم تبعیت از مفاد آرای قبلی صادره از سوی هیأت عمومی دیوان بوده است، مقامات و اعضایی که برخلاف رأی دیوان مبادرت به وضع چنین مقرره ای نموده اند، مسؤول جبران خسارات وارده به اشخاص بوده و به عنوان مستنکف شناخته می شوند. (مادهٔ ۹۲ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۱۸. برخلاف آرای وحدت رویه و ایجاد رویهٔ دیوان عدالت اداری که برای محاکم دادگستری لازم‌الاتباع نیست، آرای هیأت‌های تخصصی و هیأت عمومی در ابطال یا عدم ابطال مصوّبات دولتی، در رسیدگی و تصمیم‌گیری مراجع قضایی و اداری، معتبر و ملاک عمل است؛ (مادهٔ ۹۳ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰) بنابراین:

- اگر مصوّبه‌ای در دیوان عدالت اداری ابطال شود، محاکم دادگستری نمی‌توانند به آن مصوّبه استناد کنند.
- اگر دادخواست ابطال مصوّبه‌ای در دیوان عدالت اداری مطرح و در هیأت عمومی رد شود، محاکم دادگستری نمی‌توانند آن مصوّبه را خلاف قانون بدانند و به آن عمل نکنند.

استرداد دادخواست ابطال مصوّبات دولتی در دیوان عدالت اداری (مادهٔ ۸۵ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۱. کسی که دادخواست ابطال مصوّبه را داده است، می‌تواند آن را مسترد نماید. در این صورت اصولاً مصوّبه ابطال نخواهد شد.

۲. اگر دلیل اعتراض به مصوّبه، مغایرت آن با شرع باشد، پس از صدور نظریهٔ شورای نگهبان مبنی بر مغایرت مصوّبه با شرع، تقاضای استرداد دادخواست قابل پذیرش نیست. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۸۴ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۳. در صورت تقاضای استرداد دادخواست، اگر رئیس دیوان مصوّبه را خلاف شرع یا قانون تشخیص دهد، رسیدگی به موضوع با درخواست رئیس دیوان ادامه می‌یابد. (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۸۵ قانون دیوان عدالت اداری الحاقی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

شیوهٔ ابطال مصوّبات دولتی به دلیل مغایرت با شرع: (مادهٔ ۸۷ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۱. اگر مصوّبه‌ای به لحاظ مغایرت با شرع برای رسیدگی مطرح باشد، موضوع برای اظهارنظر بدین ترتیب به شورای نگهبان ارسال می‌شود:

- اگر مصوّبه صرفاً از حیث شرعی مورد شکایت قرار گرفته باشد، رئیس دیوان پس از تبادل دادخواست و دریافتِ پاسخِ طرفِ شکایت ضمن تعیین و تبیین هر یک از مواد و اجزائی که ادعای مغایرت آنها با موازین شرعی شده است، موضوع را به همراه کلیه اسناد و مدارک پرونده جهت اظهارنظر به شورای نگهبان ارسال می‌کند. نظر فقهای شورای نگهبان برای هیأت عمومی یا هیأت تخصصی مربوط لازم‌الاتّباع است و در صورت مغایرت مصوبه با شرع، بلافاصله نسبت به اعلام بطلان مصوّبه اقدام می‌کند.
- اگر مصوّبه ای به لحاظ مغایرت با موازین شرع و هم به دلیل سایر جهات، مورد اعتراض واقع شده باشد، ابتدا موضوع از لحاظ مغایرت مصوبه با جهاتی غیر از مغایرت با موازین شرع، در دیوان مورد رسیدگی قرار می گیرد و دیوان نسبت به آن اتّخاذ تصمیم می‌کند. در صورتی که دیوان، مصوّبه و مفادی که مورد شکایت شرعی قرار گرفته است را به طور کلی ابطال کند و اثر آن را به زمان تصویب تسرّی دهد، موضوع پرونده بدون استعلام از شورای نگهبان مختومه می شود و در سایر موارد، بعد از اظهارنظر دیوان، موضوع به همراه نظر دیوان و اسناد و مدارک پرونده به شورای نگهبان ارسال می گردد و نظری که مطابق ترتیبات مقرر از سوی فقهای شورای نگهبان صادر می شود، ملاک عمل دیوان قرار می گیرد. در این موارد چنانچه مصوّبه از سوی فقهای شورای نگهبان مغایر شرع اعلام شود، هیأت عمومی مطابق نظر فقهای نگهبان بلافاصله نسبت به ابطال مصوّبه اقدام می کند.

۲. در صورتِ عدمِ پاسخِ طرفِ شکایت ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، رئیس دیوان ظرف مهلت دو ماه نسبت به استعلام از شورای نگهبان به ترتیب فوق اقدام می‌کند.

۳. فقهای شورای نگهبان می‌توانند رأساً مغایرت شرعی مصوّبه‌ای را به رئیس دیوان اعلام کنند. در این صورت هیأت عمومی مطابق نظر فقهای شورای

نگهبان نسبت به ابطال مصوّبه اقدام می‌کند.

مصوّبات غیرقابل ابطال در دیوان عدالت اداری: مصوّبات غیرقابل ابطال در دیوان عدالت اداری از قرار ذیل است: (مادهٔ ۱۲ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. تصمیمات قضایی قوّهٔ قضاییه و آیین‌نامه‌ها، بخش‌نامه‌ها و تصمیمات رئیس قوّهٔ قضاییه و مصوّبات و تصمیمات شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان و شورای عالی امنیّت ملّی؛ در این خصوص قابل ذکر است که مصوّبات و بخش‌نامه‌های قوّهٔ قضاییه مانند معاون اوّل، در دیوان عدالت اداری قابل ابطال است.

۲. مصوّبات شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای عالی فضای مجازی در حوزهٔ تحتِ صلاحیت این نهاد قابل ابطال در دیوان عدالت اداری نیست؛ در این خصوص قابل ذکر است که رسیدگی به مصوّبات و تصمیمات زیرمجموعه‌های شورای مذکور در صلاحیّت دیوان عدالت اداری است.

بررسی اثر قهقرایی ابطال مصوبات دولتی در دیوان عدالت: (مادهٔ ۱۳ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. اثرِ ابطال مصوبات، علی‌الاصول از زمان دستور رأی هیأت عمومی است؛ بنابراین، ابطال مصوبات دولتی، اثر قهقرایی ندارد.

۲. در سه مورد ابطال مصوّبات دولتی، اثر قهقرایی دارد؛ یعنی أثرِ آن از زمان تصویب مصوّبه مترتّب می‌شود:

- ابطال مصوّبات خلاف شرع؛
- در مواردی که به‌منظور جلوگیری از تضییع حقوق اشخاص، هیأت عمومی دیوان عدالت، اثر ابطال را از زمان تصویب این مصوبه را مترتب کند.
- اگر بعد از ابطال یک مصوّبه، مراجع و مقامات دولتی، مجدّداً مصوّبهٔ جدیدی مغایر با مفاد رأی هیأت عمومی تصویب کنند، به درخواست رئیس دیوان موضوع به صورت خارج از نوبت و فقط با دعوت از نمایندهٔ مرجع صدور مصوّبه جدید، رسیدگی و از تاریخ تصویب، مصوّبهٔ جدید ابطال می‌شود. (مادهٔ ۹۲ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

شرایط دادخواست ابطال مصوّبات دولتی: در دادخواستی که برای ابطال مصوّبات تقدیم می‌شود، باید رعایت موارد ذیل درج می‌شود:

۱. مشخّصات و اقامتگاه دادخواست‌دهنده؛

۲. مشخّصات مصوّبهٔ موردِ اعتراض؛

۳. حکمِ شرعی یا مواد قانونی که ادّعای مغایرت مصوّبه با آن شده است؛

٤. اگرمصوّبهٔ مورد شکایت، مرکّب از مواد یا بندهای متعدّد باشد، دادخواست‌دهنده باید هر یک از مواد یا اجزایی که ادّعای مغایرت آن را با قانون یا شرع دارد، مشخّص کند.

٥. دلایل و جهات اعتراض از حیث مغایرت مصوبه با شرع یا قانون اساسی یا سایر قوانین یا خروج از اختیارات مرجع تصویب‌کننده؛

٦. امضا یا اثرانگشت دادخواست‌دهنده.

ضمانت اجرای شرایط دادخواست ابطال مصوّبات دولتی: در صورت عدم رعایت شرایط شکلی دادخواست، مدیر دفتر هیأت عمومی به شرح زیر عمل می‌کند: (مادهٔ ۸۱ قانون دیوان عدالت اداری)

۱. در صورت عدم درج مشخصات و اقامتگاه دادخواست‌دهنده، مدیر دفتر هیأت عمومی، ظرف پنج روز، قرار رد درخواست صادر می‌کند. این قرار، قطعی است. (اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۲. در صورت عدم درج امضا یا اثرانگشت دادخواست‌دهنده، به نحوه ذیل عمل می‌شود:

- مدیر دفتر هیأت عمومی، ظرف دو روز نقص طرح دادخواست را به‌وسیلهٔ اخطاریه، به متقاضی اعلام می‌کند.
- دادخواست‌دهنده، ده روز از تاریخ ابلاغِ اخطاریه، فرصتِ رفعِ نقص دارد.
- اگر دادخواست‌دهنده در مهلت مذکور، رفع نقص نکند، دادخواست به‌موجب قرار مدیر دفتر هیأت عمومی یا جانشین او، رد می‌شود.
- این قرار به شاکی ابلاغ می‌شود و ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل‌اعتراض است.

۳. در سایر موارد، مدیر دفتر هیأت عمومی با ذکر جهات نقص، اخطاریه صادر می‌کند و دادخواست‌دهنده مکلّف است ظرف ده روز پس از ابلاغ، نسبت به رفع نقص اقدام کند. در غیر این صورت، قرار ردِّ دادخواست صادر می‌شود. این قرار، قطعی است. (اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

موارد صدور رأی وحدت رویّه در دیوان عدالت اداری

۱. اگر در موارد مشابه، آرای متعارض از یک یا چند شعبهٔ دیوان صادرشده باشد، هیأت عمومی، با صدور رأی وحدت رویه، رفع اختلاف می‌کند. این رأی برای شعب دیوان و سایر مراجع اداری مربوطه در موارد مشابه، لازم‌الاتّباع؛ اما برای محاکم دادگستری لازم‌الاتّباع نیست. (مادهٔ ۸۹ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۲. اگر در خصوص موضوع واحد، حداقل پنج رأی مشابه از دو یا چند شعبهٔ دیوان صادرشده باشد، هیأت عمومی آرای مزبور را در قالب یک «رأی ایجاد رویه» برای همهٔ شعب عمومیت می‌بخشد؛ به عبارت دقیق‌تر، به این رأی، «برای ایجاد رویه» گفته می‌شود؛ نه «رأی وحدت رویه»؛ گرچه دارای همان آثار است. این رأی برای سایر شعب دیوان، ادارات و اشخاص حقیقی و حقوقی مربوط لازم‌الاتّباع است؛ اما برای محاکم دادگستری لازم الرعایّ(مادهٔ ۹۰ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)ه نیست.

طریقهٔ صدور رأی وحدت رویّه و ایجاد رویّه در دیوان عدالت اداری: در خصوص رأی وحدت رویه و رأی ایجاد رویه دیوان عدالت اداری قواعد ذیل حاکم است:

۱. هیأت عمومی دیوان عدالت اداری متشکّل از رئیس، معاونین قضایی، رؤسای هیأت‌های تخصصی و رؤسا و مستشاران شعب تجدیدنظر و رؤسای شعب بدوی می‌باشد که با حضور دوسوم اعضاء رسمیّت می‌یابد قضات صادرکنندهٔ دادنامه‌ها با داشتن حقِّ رأی می‌توانند در جلسات هیأت عمومی شرکت نمایند. (مادهٔ ۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۲. سایر قضات دیوان و یا کارشناسان امر می‌توانندحسب مورد با دعوت رئیسِ دیوان یا رئیس هیأت تخصصی، بدون داشتن حقِّ رأی در جلسات هیأت عمومی شرکت کنند و در صورت لزوم نظرات خود را ارائه نمایند. (تبصرهٔ مادهٔ ۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۳. ریاست هیأت عمومی دیوان عدالت اداری با رئیس دیوان عدالت اداری یا یکی از معاونین قضایی او با انتخاب وی می‌باشد. (مادهٔ ۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

٤. اثرِ آرای وحدت رویه مذکور نسبت به آینده است و موجب نقض آرای سابق نیست. رأی وحدت رویه، اثر قهقرایی ندارد؛ یعنی نسبت به دعاوی که رسیدگی به آنها خاتمه یافته، اِعمال نمی‌شود؛ اما در مورد احکامی که در هیأت عمومی مطرح و غیر صحیح تشخیص داده‌شده، شخص ذی‌نفع، ظرف یک ماه از تاریخ درج رأی وحدت رویه در روزنامهٔ رسمی، حق تجدیدنظرخواهی را دارد. در این صورت، پرونده به شعبهٔ تجدیدنظری که قبلاً در پرونده دخالت نداشته، ارجاع می‌شود و شعبهٔ مذکور موظف به رسیدگی و صدور رأی بر طبق رأی وحدت رویهٔ مزبور است. (مادهٔ ۸۹ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۵. اگر آرای هیأت عمومی دیوان از سوی رئیس قوهٔ قضائیه خلاف موازین شرع تشخیص داده شود، هیأت عمومی با توجه به نظر رئیس قوهٔ قضائیه تجدیدنظر می‌کند. (مادهٔ ۹٤ قانون دیوان عدالت اداری)

٦. اگر رئیس قوّهٔ قضائیه یا رئیس دیوان یا بیست نفر از اعضای هیأت عمومی، هر یک از آرای هیأت عمومی یا آرای قطعی هیأت‌های تخصصی را اشتباه یا مغایر قانون تشخیص دهند، رئیس دیوان موضوع را جهت رسیدگی مجدد به هیأت عمومی ارجاع می دهد. در صورتی که هیأت عمومی رأی صادره را اشتباه یا مغایر قانون تشخیص دهد، نسبت به نقض آن و صدور رأی صحیح اقدام می‌کند.. (مادهٔ ۹۱ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

شیوهٔ تنظیم آرای هیأت عمومی دیوان عدالت اداری

۱. ملاک صدورِ رأی، نظر اکثریت حاضر است. (مادهٔ ۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۲. رأی صادره از هیأت عمومی پس از تنظیم، توسط رئیس دیوان امضاء می‌شود. (مادهٔ ۹۷ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

۳. صدورِ رأی اصلاحی و ابهام از آرا و تصمیمات عمومی دیوان بر عهدهٔ هیأت عمومی و نسبت به آراء و تصمیماتِ هیأت‌های تخصصی بر عهدهٔ خود آن هیأت تخصصی است. (تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۹۷ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

بررسی الزام‌آوری آرای وحدت رویّه و ایجاد رویّه

۱. آرای وحدت رویهٔ دیوان عدالت اداری برای نهادهای زیر در امور مشابه لازم‌الاتّباع است: (مادهٔ ۸۹ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

- شعب دیوان،
- مراجع اداری،
- هیأت‌های تخصصی و هیأت‌های عمومی در مورد رسیدگی به ابطال مصوّبات شعب دیوان؛

۲. آرای ایجاد رویّهٔ دیوان عدالت اداری برای نهادهای زیر در امور مشابه لازم‌الاتّباع است: (مادهٔ ۹۰ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰)

- سایر شعب دیوان عدالت اداری،
- ادارات،
- اشخاص حقیقی و حقوقی مربوطه.

۳. آرای وحدت رویّه و ایجاد رویّهٔ دیوان عدالت اداری برای محاکم قضایی لازم‌الاتّباع نیست.

٤. پس از صدورِ رأی وحدت رویه یا ایجاد رویه در دیوان عدالت اداری، اگر رئیس دیوان تشخیص دهد دستگاه اجرایی ذی‌ربط از اجرای مفاد آن خودداری نموده و این امر منجر به طرح شکایات جدید در دیوان شده است، ابتدا به مقام مسؤول در دستگاه اجرایی اخطار می‌نماید که ظرف مهلت مقرر نسبت به اجرای رأی صادره اقدام نماید و در صورت عدم اقدام، مقام اداری متخلِّف، مستنکف، محسوب و مشمول حکم مقرر در ماده ۱۱۲ قانون دیوان عدالت اداری می‌شود. (مادهٔ ۹۵ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰)

صلاحیت دیوان عدالت اداری:

مراجع اداری اختصاصی

مراجع اداری اختصاصی به مراجعی گفته می‌شود که صلاحیت رسیدگی آنها منحصر به آن دسته از دعاوی علیه دولت و نهادهای کشور است که صراحتاً در صلاحیت آنها قرار گرفته باشد. از مهم‌ترین آن‌ها، مراجع رسیدگی به اختلافات مالیاتی، مراجع رسیدگی به اختلافات گمرکی، مراجع رسیدگی به اختلافات بین مردم و شهرداری و کمیسیون ماده ٥٦ قانون حفاظت از جنگل‌ها و مراتع را می‌توان نام برد در اینجا تنها مراجع پیش‌بینی شده در قانون کار مراجع رسیدگی به اختلافات بین شهرداری و سایر اشخاص بررسی می‌شوند.

مراجع پیش‌بینی شده در قانون کار: این مراجع ماهیتاً در زمرهٔ مراجع قضایی می‌باشند اما معمولاً در بخش مراجع اداری بررسی شوند. اختلافات فردی بین کارفرما و کارگر یا کارآموز که ناشی از اجرای قانون کار و سایر مقررات کار قراردادهای فردی و پیمان‌های دسته جمعیِ کار باشد. چنانچه از طریق سازش مستقیم بین کارفرما و کارگر و یا نمایندگان آنها حل نشود به «هیأت تشخیص» ارجاع می‌شود. هیأت تشخیص از یک نفر نمایندهٔ وزارت کار و امور اجتماعی، یک نفر نمایندهٔ کارگران به انتخاب کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان و یک نفر نمایندهٔ مدیران صنایع به انتخاب کانون انجمن‌های صنفی کارفرمایان استان تشکیل می‌شود و در مرحلهٔ نخستین به اختلاف رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نماید. هیأت حلّ اختلاف (مدیر کلّ کار و امور اجتماعی، فرماندار و رییس دادگستری محل و یا نمایندگان آنان) تشکیل می‌گردد. وظیفهٔ اصلیِ هیأتِ حلّ اختلاف، رسیدگی به اعتراضاتی است که نسبت به آرای قابلِ اعتراضِ هیأتِ تشخیص به عمل می‌آید. رأی هیأت در این مورد قطعی و مانند آرای قطعی‌شدهٔ هیأت تشخیص توسط اجرای احکامّ حوزهٔ قضاییّ محلِّ وقوعِ کارگاهِ مربوط، به مرحلهٔ اجرا گذارده می‌شود. مطابق قانون عدالت اداری، آرای قطعیِ هیأتِ تشخیص و هیأت حلّ اختلاف، توسط اشخاص ذی‌نفع، تنها از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با آنها قابل شکایت در دیوان عدالت اداری می‌باشد.

کمیسیون مادهٔ صد قانون شهرداری: به موجب ماده ۱۰۰ قانون شهرداری که در اسفند ماه ۱۳٤٥ به قانون شهرداری الحاق گردید مالکینِ اراضی و

املاکِ واقع در محدودهٔ شهر یا حریم آن مکلفند قبل از هر اقدام عمرانی یا تفکیک اراضی و شروع ساختمان، از شهرداری پروانه بگیرند. شهرداری می‌تواند از عملیات ساختمانی ساختمان‌های بدون پروانه با مخالف مفاد پروانه اعمّ از اینکه در زمینِ محصور یا غیرمحصور واقع باشد، به وسیلهٔ مأمورین خود جلوگیری نماید. به موجب تبصرهٔ ۱ مادهٔ صد در موارد مزبور که قلع تأسیسات و بناهای احداث‌شده ضرورت داشته باشد به درخواست شهرداری موضوع در کمیسیونی که با توجّه به اصلاحات سال ۱۳۵۲ مرکب از نمایندهٔ وزارت کشور به انتخاب وزیر کشور، یکی از قضات دادگستری به انتخاب رییس قوهٔ قضاییه و یکی از اعضای انجمن شهر (شورای اسلامی شهر) به انتخاب انجمن (شورا) تشکیل می‌شود، مطرح می‌گردد. کمیسیون به موضوع رسیدگی و اقدام به صدور رأی می‌نماید. این رأی ظرف ۱۰ روز قابل شکایت در کمیسیون تجدیدنظر است. در واقع شکایت در شعبهٔ دیگری از کمیسیون ماده ۱۰۰ مورد رسیدگی و صدور رأی قرار می‌گیرد. رأی صادره قطعی و لازم‌الاجرا است. البته به موجب بخش ۲ ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری آرای قطعیِ کمیسیونِ ماده ۱۰۰ نیز قابل تجدیدنظر شکلی و قانونی در دیوان عدالت اداری است.

کمیسیون مقرر در قانون الحاق بند ۳ به مادهٔ ۹۹ قانون شهرداری: بر اساس تبصرهٔ ۲ بند ۳ الحاقی به مادهٔ ۹۹ قانون شهرداری‌ها مصوب اسفند ماه ۱۳۷۲ به منظور جلوگیری از ساخت و سازهای غیرمجاز در خارج از حریم مصوب شهرها و نحوهٔ سیدگی به موارد تخلف کمیسیونی در استانداری‌ها تشکیل خواهد گردید. این کمیسیون حسب مورد و با توجّه به طرح جامع (چناچه طرح جامع تصویب نشده باشد با رعایت ماده ٤ آیین‌نامه مربوط به استفاده از اراضی احداث بنا و تأسیسات در خارج از محدودهٔ قانونی و حریم شهرها مصوب اسفند ماه ۱۳۵۵) نسبت به صدور رأی قلع بنا یا جریمه‌ای معادل ۵۰ تا ۷۰ درصد قیمت روز اعیانی تشکیل شده اقدام می‌نماید. این کمیسیون مرکب از نمایندگان وزارت کشور، قوهٔ قضاییه و وزارت مسکن و شهرسازی می‌باشد. آرای کمیسیون اگرچه صریحاً قید نگردیده است قطعی و لازم الاجرا است اما با توجّه به بخش ۲ ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری آرای این کمیسیون نیز قابل شکایت شکلی و قانونی در دیوان عدالت اداری است.

کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری: به موجب ماده ۷۷ قانون شهرداری، در مواردی که بین مؤدی و شهرداری در خصوص عوارض اختلاف حاصل می‌شود رفع اختلاف در صلاحیت کمیسیونی است که با شرکت نمایندگان وزارت کشور، دادگستری و انجمن شهر (شورای اسلامی شهر) تشکیل می‌شود. رأی کمیسیون، طبق مقررات اجرای اسناد لازم‌الاجرا در اجرای ثبت، بر اساس اجراییه‌ای که مرجع اخیرالذکر صادر می‌نماید، به مورد اجرا گذاشته می‌شود. رأی این کمیسیون نیز با توجه به بخش ۲ ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری قابل شکایت شکلی و قانونی در این مرجع است.

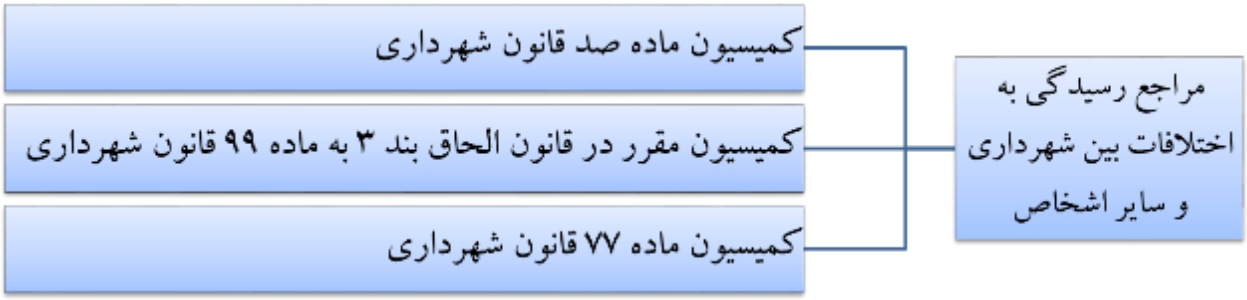

در پایانِ بخش اوّل، چارتِ مراجعی که برای رسیدگی به دعاوی و امور حقوقی تشکیل شده‌اند را جهت دسته‌بندی در ذهنِ شما می‌آوریم:

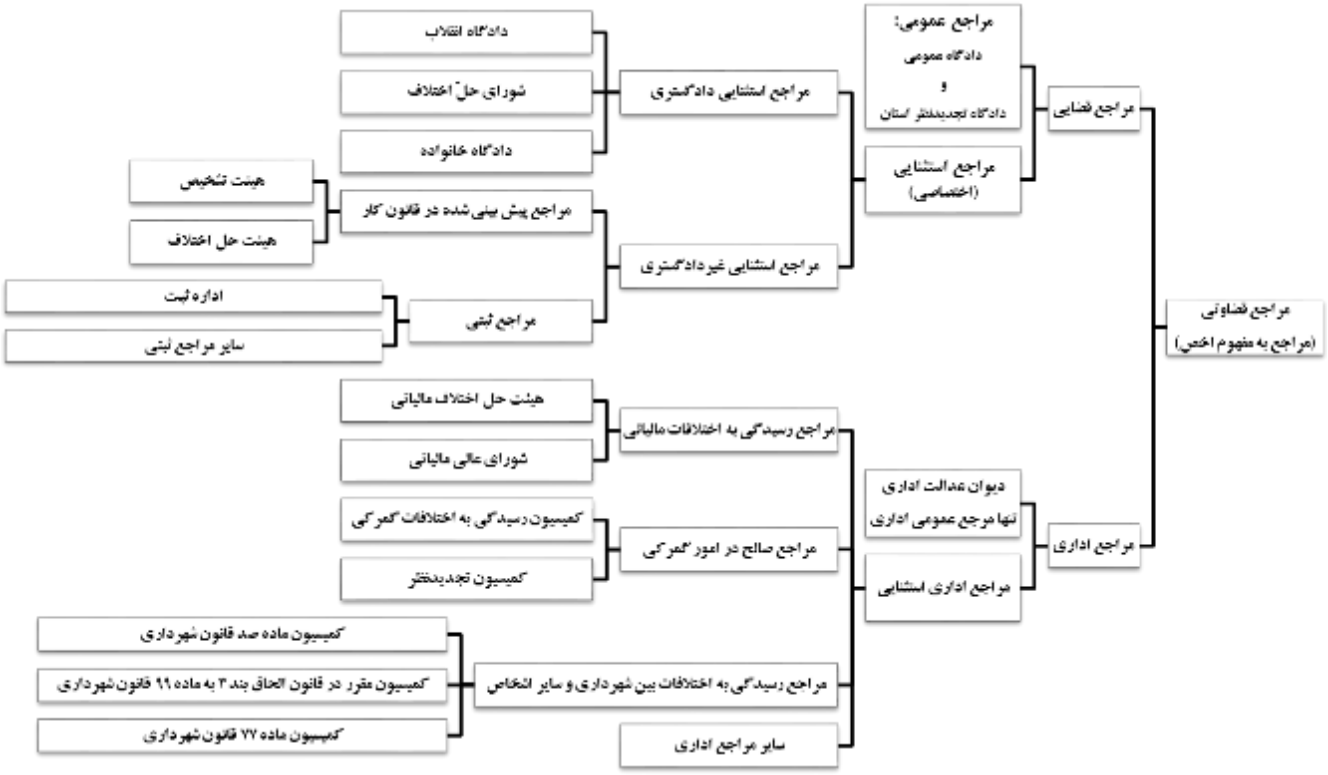

«پایان بخش نخست»

بخش دوم: دعوا

مفهوم دعوا: عبارت «دعوا» در معانی متعددی به‌کاررفته است:

1. **دعوا به معنای اخص:** امکان قانونی رجوع به دادگاه یا به‌عبارت‌دیگر، حق رجوع به دادگاه و حق تظلم‌خواهی در دادگاه را گویند.
2. **دعوا به معنای اعم:** منازعه و اختلافی را گویند که در مرجع رسیدگی‌کننده طرح‌شده و تحت رسیدگی است یا آن‌که رسیدگی به آن خاتمه یافته است؛ به‌عبارت‌دیگر، اختلافی که منجر به تشکیل پروندهٔ قضائی شده است.
3. **ادعا:** در این معنی، عبارت دعوا هرگونه ادعایی را در برمی‌گیرد، حتی اگر این اطلاعات در جریان رسیدگی به یک پرونده طرح شود و موجب تشکیل پروندهٔ جدیدی نشود. برای مثال، اگر در پروندهٔ مطالبهٔ وجه چک خوانده پرداخت وجه چک را ادعا کند، این ادعای او یک دعوا (به معنای ادعا) تلقی می‌شود.

فصل اول: شرایط اقامه دعوا

تمایز بین دعوای خصوصی و عمومی:

دعوای خصوصی: از سوی یکی از طرفین دعوا یا نمایندگان آنها اقامه شده و قابل انتقال، قابل صلح، قابل استرداد، قابل ارجاع به داوری است.

دعوای عمومی: از سوی دادسرا و توسط دادستان اقامه شده و به دلیل نمایندگی از طرف صاحبان (اجتماع) علی‌الاصول غیرقابل انتقال، غیرقابل صلح، غیرقابل استرداد، غیر قابل ارجاع به داوری است.

شرایط اقامه دعوا (یعنی شرایطی که اگر وجود نداشته باشد قاضی می‌گوید: «من رسیدگی نمی‌کنم!» و قرار رد دعوا صادر می‌کند): ۱. ذی‌نفع بودن؛ ۲. داشتن سمت؛ ۳. اهلیت؛ ٤. سایرشرایط.

زوال دعوا: عبارت زوال دعوا در دو مورد به کار می‌رود:

۱. **زوال دعوا به معنای اعم:** منظور از زوال دعوا به معنای اعم، زوال دعوایی است که در حال رسیدگی در محاکم است. برای مثال، ممکن است به دلیلی مانند استرداد دادخواست یا دعوا یا ایرادات خوانده، قراری مانند ابطال دادخواست، رد دعوا یا عدم استماع دعوا صادر شود. در این صورت، دعوا مزبور زایل شده است. زوال دعوا به معنای اعم، مانع طرح دعوا مجدد نیست؛ یعنی مدعی به‌طورکلی حق طرح دعوا را از دست نداده و فقط رسیدگی

به دعوا جاری او خاتمه می‌یابد.

۲. **زوال دعوا به معنای اخص:** منظور از زوال دعوا به معنای اخص، زوال حق طرح دعوا در محاکم است. حق طرح دعوا در موارد ذیل از بین می‌رود؛ به‌عبارت‌دیگر، در این موارد، نه‌تنها به موجب رویدادی که حادث شده، رسیدگی به دعوای فعلی خاتمه می‌یابد؛ حتی راه طرح دعوای مجدد نیز بر مدعی بسته می‌شود. این موارد از قرار ذیل‌اند:

- صرف‌نظر کردن کلی خواهان از دعوا؛
- فوت شخصی که دعوا، قائم به اوست (در دعاوی قائم به شخص): منظور از دعاوی قائم به شخص یا دعاوی شخصیت محور، دعاوی است که امکان رسیدگی به آنها نیازمند حیات خواهان یا خواهان است و هیچ تأثیری در حقوق وراث ایشان ندارد؛ مانند تمکین، طلاق یا اعسار.
- زوال حق اصلی مستند به دعوا، به دلیلی مانند مالکیت مافی‌الذمّه است یا ملی شدن زمین‌هایی که در خصوص آنها بین دو شخص اختلاف است، توافق طرفین دعوا، اعراض از مال یا ابرای بدهکار.

برای مثال، اگر شخصی علیه مدیون طرح دعوا کند و در جریان رسیدگی او را ابراء کند، این ابرا موجب زوال حق طرح دعوا می‌شود. همچنین اگر پدری بابت طلبی علیه فرزند خود طرح دعوا کند و در جریان دارسی، پدر فوت کند، دعوای پدر به میزان سهم فرزند از ترکه، بر مبنای مالکیت مافی‌الذمّه ساقط و زائل می‌شود.

مبحث نخست: نفع و ویژگی‌های آن

خواهان برای اقامهٔ دعوا باید نفع داشته باشد یا این نفع می‌تواند کم یا زیاد یا مادی یا معنوی باشد.

اشخاص نمی‌توانند نقش دادستان ایفاء کنند، مگر اینکه حقِّ خصوصیِ ایشان در پی جرم دیگری ضایع شده باشد. فقط دادستان است که نمایندهٔ کلِّ جامعه است.

در بررسی وجود ذینفعی خواهان باید به این اکتفا شود که «آیا اگر حقِّ اصلی یا ماهویِ ادعایی، علیهِ خوانده اثبات شود، سودی عاید خواهان می‌شود؟» پس ذی‌حق بودن با ذینفع بودن فرق دارد. ممکن است کسی ذینفع باشد ولی ذی‌حق نباشد. (اما بی‌نفع حتماً بی‌حق است)

درخواست تأمین، اقامه دعوا نیست و قیود و الزامات مربوط به ذی‌نفع بودن، در تأمین دلیل وجود ندارد.

مبحث دوم: سمت

سمت داشتن فقط مربوط به موردی است که کسی از دادگاه رسیدگی به امری را درخواست نماید که به وی مربوط نمی‌باشد. پس تصورِ شخصِ ذینفع و در عین حال بی‌سِمَت، غیرممکن است، چراکه در مواردی که رسیدگی به ادعا را خود خواهان درخواست نموده و شخص حقیقی اصیل باشد، مفهوم سِمَت در نفع مُستَغرِق شده و با احراز ذی‌نفعی، نوبت به بررسی سمت نمی‌رسد.

اگر سِمَتِ دادخواست‌دهنده محرز نباشد = قرار رد دعوا

شخصی که در اقامهٔ دعوا مدعیِ داشتنِ سِمَت است، نه تنها باید واقعاً واجد سِمَت یعنی نمایندگی از خواهان باشد، بلکه باید این نوع نمایندگیِ نماینده از اصیل نیز در قانون پیش‌بینی شده باشد.

از نظر دکتر شمس: بین نماینده و قائم‌مقام تفاوت بارزی وجود دارد. (شماره ۵۱۸ – ۵۲۱ جلد ۱ پیشرفته)

مفهوم سمت، قائم‌مقامی و نمایندگی:

- **سِمَت** عنوانی حقوقی است که به شخص اجازه می‌دهد که از دادگاه، رسیدگی به امری را درخواست کند ویا هر عمل و اقدام قانونی را معمول نماید. دادگاه در مقام تشخیص قابلیت قبول یا ردّ دعوا، باید سمت درخواست‌دهنده را در کنار سایر شرایط اقامهٔ دعوا، مورد بررسی قرار داده و در صورت عدم احراز سمتِ شخصی که اقامهٔ دعوا نموده، نسبت به صدور قرار رد دعوا اقدام نماید.
- **قائم‌مقام**، شخصی است که به جانشینی دیگری دارای حقوق و تکالیف او می‌گردد (مانند وارث و مورّث؛ ویا مدیر تصفیهٔ تاجر ورشکسته که در کلیهٔ اختیارات و حقوق مالی تاجر که استفاده از آن، مؤثر در تأدیهٔ دیون او باشد، قائم‌مقام او به شمار می‌رود).
- **نمایندگی** عنوانی است که بر مبنای آن، شخص اقدام به انجام عملی حقوقی به نام شخص دیگر، به حساب او و به منظور تأمین اهداف او می‌نماید (مانند وکیل و موکل). دادگاه در مقام رسیدگی به وجود سمت دادخواست‌دهنده یا هر اقدام‌کنندهٔ دیگری در دادگاه، باید در جستجوی دلیل نمایندگی او از خواهان باشد.

در مواردی که برای گرفتن وکیل حتماً باید به سراغ وکلای دادگستری برویم، اگر وکیلِ عادی (بدون پروانه) بگیریم، اگرچه واقعاً به او وکالت داده باشیم، اما دادگاه در این موارد به علّتِ عدمِ احرازِ سِمَت، دعوا را با قرار صادره محکوم به رد می‌نماید.

دلیلِ نمایندگیِ یک شخص از خواهان علی‌الاصول سندی است که قابل‌انکار نباشد، یعنی سند رسمی یا سند عادی که اعتبار سند رسمی را داشته باشد و یا از انکار مصون ماند.

- نفع: مادهٔ ۲ ق.آ.د.م مقرر می‌دارد: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع ... رسیدگی به دعوا را ... درخواست نموده باشند.» نفع باید حقوقی و مشروع، به وجود آمده و باقی، شخصی و مستقیم باشد. در بررسی وجود این شرط یعنی نفع خواهان، باید به این اکتفا شود که آیا اگر حقّ اصلی یا ماهوی ادعایی علیه خوانده اثبات شود، سودی عاید خواهان خواهد گردید یا خیر؟ در نتیجه چنانچه ذی‌نفعی خواهان یا سایر شرایط اقامهٔ دعوا موجود نباشد، حسب مورد، قرار رد یا عدم استماع دعوا صادر می‌شود.
- سمت: داشتن سمت در مواردی که شخصی به نمایندگی از دیگری، اقامهٔ دعوا می‌نماید، از شرایط اقامهٔ دعوا می‌باشد.

نمایندگی قانونی به مفهوم اعم:

۱. نمایندگی قانونی به مفهوم اخص: پدر و جد پدری (ولایت)، رؤسای سازمان‌ها، وزیر برای وزارتخانه

۲. نمایندگی قضایی (قیمِ صغیر یا مجنون – امینِ عاجز[۴] – امینِ غایب – امینِ جنین)

۳. نمایندگی قراردادی

٤. نمایندگی ایقاعی: اگر شخصی به موجب یک ایقاع نمایندهٔ دیگری شده باشد، او را نمایندهٔ ایقاعی گوییم. برای مثال:

- متولی مال موقوفه نیز یک نمایندهٔ ایقاعی است.
- وصی یک نمایندهٔ ایقاعی است.

وکالت:

وکالت در دعاوی «مواد ۳۱ تا ٤۷ ق.آ.د.م»

- ✓ مفهوم وکالت، شرایط شکلی وکالت: مواد ۳۱ تا ۳٦ ق.آ.د.م
- ✓ حضور یا عدم حضور وکیل و تأثیر آن در جریان دادرسی: مواد ۳۷ تا ٤٤ ق.آ.د.م
- ✓ وکالت و حقِّ شکایت در مرحلهٔ بالاتر: مواد ٤٥ تا ٤۷ ق.آ.د.م

مفهوم و انواع و تعداد وکیل

آنچه که در باب وکالت در آیین دادرسی مدنی مطرح است، وکالت در دادگستری است، یعنی وکیلی که به موجب مادهٔ ۳۳ ق.آ.د.م علاوه بر شرایط وکالت در قانون مدنی (یعنی وجود یک قراردادِ جایز برای اعطاءِ نمایندگی در امور حقوقی ـ نمایندگی قراردادی) باید شرایط خاصی که قوانین راجع به وکالت مثل قانون وکالت ۱۳۱۵، لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری ۱۳۳۳ و قانون کیفیت أخذ پروانهٔ وکالت دادگستری ۱۳۷٦ گفته را دارا باشد.

اصل: حضور اصیل

استثناء: عدم حضور وکیل

[۴] احکامِ امین و عاجز همان احکامِ وکیل و موکل است.

- اصل: وکیل دادگستری: مادهٔ ۳۱ ق.آ.د.م
- استثناء:

غیر وکیل دادگستری

نمایندهٔ حقوقی (پروانهٔ وکالت ندارد): مادهٔ ۳۲ ق.آ.د.م

وکالت اتفاقی (پروانهٔ وکالت ندارد)

نمایندهٔ امور حسبی (پروانهٔ وکالت ندارد) مادهٔ ۱۵ قانون امور حسبی

انواع وکیل

۱. وکیل تعیینی: وکیلی است که به صورت عادی و با پرداخت حقّ‌الوکاله از سوی موکل تعیین می‌شود.
۲. وکیل معاضدتی: وکیلی که از سوی کانون یا دادگاه در امور حقوقی بدون حقّ‌الوکاله تعیین می‌شود.
۳. وکیل تسخیری: وکیلی که از سوی کانون یا دادگاه در امور کیفری بدون حقّ‌الوکاله تعیین می‌شود.

✓ به موجب مادهٔ ۳۲ ق.آ.د.م، نهادهای دولتی یا عمومی غیردولتی، مثل شهرداری‌ها، هلال احمر، کمیتهٔ امداد، بنیاد شهید، بنیاد مسکن، بنیاد مستضعفان، کمیتهٔ المپیک، سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان تأمین اجتماعی و سازمان بورس و ... می‌توانند تحت شرایطی به جای استفاده از وکیل یا علاوه بر آن از نمایندهٔ حقوقی که فاقد پروانهٔ وکالت است استفاده نمایند.

✓ تشخیص شرایط نمایندهٔ حقوقی و إحراز آن به عهدهٔ بالاترین مقام اجرایی آن سازمان است.

✓ به موجب مواد آیین‌نامهٔ صدور جواز وکالت اتفاقی (موقت) مصوب ۱۳۸۸ ریاست قوهٔ قضاییه، هر شخص که دارای معلومات کافی حقوقی باشد، می‌تواند سالی ۳ مرتبه برای خویشان نَسَبی و سَبَبی تا درجهٔ ۲ طبقهٔ ۳، جواز وکالت اتفاقی بگیرند.

✓ به موجب مادهٔ ۱۵ قانون امور حسبی، وکالت در امور حسبی نیاز به پروانهٔ وکالت ندارد.

✓ نمایندهٔ حقوقی جایگاهش در اشخاص حقوقی است، یعنی غالباً این اشخاصِ حقوقی هستند که می‌توانند علاوه بر وکیل، نماینده داشته باشند، البته در مواردی مثل امور حسبی یا اشخاص معلول یا اشخاص خاصی مثل نیروهای مسلح، بسیجی‌ها و پاسدارها نیز می‌توانند به تجویز قوانین خاص از نمایندهٔ حقوقی استفاده کنند.

✓ به موجب مواد ۲۳ و ۳۱ قانون وکالت ۱۳۱۵ دادگاه یا کانون وکلا می‌توانند، وکالت معاضدتی یا تسخیری تعیین نمایند، به نحوی که وکلا موظفند هر سال تا ۳ مورد دعوای حقوقی را معاضدت نمایند.

✓ در امور حقوقی طرفین می‌توانند حداکثر ۲ وکیل، داشته باشند.

تحلیل مادهٔ ۳٤ ق.آ.د.م، تنظیم وکالت‌نامه

- سند رسمی
- سند غیررسمی:
  - تنظیمی در ایران:
    ۱. در دفتر وکیل تنظیم شود: توسط خود وکیل گواهی امضاء می‌شود.
    ۲. در زندان تنظیم شود: رئیس زندان یا معاون وی باید امضا یا یا اثرانگشت موکل را تصدیق نمایند.
    ۳. در جلسهٔ دادرسی تنظیم شود: در صورت‌مجلس قید و به امضای موکل می‌رسد.
  - تنظیمی در خارج: توسط مأموران سیاسی و کنسولی گواهی می‌شود.

✓ مادهٔ ۳٤ با مادهٔ ۳۳۹ ق.آ.د.م خلط نشود، مادهٔ ۳٤ ناظر به تنظیم وکالت‌نامه در زندان است که رئیس زندان یا معاون وی باید امضا یا یا اثرانگشت موکل را تصدیق نمایند، ولی مادهٔ ۳۳۹ ناظر به ثبت دادخواست زندانی است.

✓ با توجّه به تبصرهٔ مادهٔ ۳٤ ق.آ.د.م که به طور مطلق انکار امضاء در هر وکالت‌نامه‌ای را مسموع می‌داند، فارغ از اینکه وکالت‌نامه رسمی باشد یا عادی، فارغ از اینکه مأمور سیاسی یا رئیس زندان آن را گواهی نموده باشد.

مادهٔ ۳۵ ق.آ.د.م: اصل بر وجود اختیار مگر:

- استثنای موکل
- خلاف شرع (حتی در صورت تصریح در وکالت‌نامه)
- سوگند، شهادت، اقرار، لعان و ایلاء (حتی در صورت تصریح در وکالت‌نامه)

✓ دو استثناءِ فوق ۱۰۰ درصد ممنوع هستند، حتی با تصریح در وکالت‌نامه.

✓ استثنائات احتمالی: ۱۴ بند مادهٔ ۳۵ + مادهٔ ۳۶ ق.آ.د.م ممنوعیت آنها ۵۰ درصد است. یعنی علی‌الاصول ممنوع هستند، مگر اینکه در وکالت‌نامه تصریح شوند. اگر تصریح شوند از ممنوعیت درمی‌آیند و مجاز می‌شوند.

- اتیان سوگند ۱۰۰ درصد ممنوع است (تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۳۵ ق.آ.د.م).
- قبول یا رد سوگند ۵۰ درصد (بند ۱۴مادهٔ ۳۵ ق.آ.د.م).
- تقاضای سوگند ـ ارجاع به سوگند: اختیار وکیل بدون نیاز به تصریح.

✓ با توجه به بندهای چهارده‌گانهٔ مادهٔ ۳۵ و مادهٔ ۳۶ ق.آ.د.م در خصوص وکالت در اجرای حکم که بندهایی استثنایی هستند باید در حدود نص تفسیر شوند، پس هر موضوع خارج از آن بندها مثل از ارجاع به کارشناس، دعوای اضافی، تقاضای سوگند و ... مشمولِ اصلِ اختیارِ وکیل بوده و بدون نیاز به تصریح در وکالت‌نامه، وکیل دارای اختیار است.

تحلیل مواد ۳۷ تا ٤٤ ق.آ.د.م

تأثیر موانع وکالت در جریان دادرسی

عزل وکیل «مواد ۳۷ و ۳۸ ق.آ.د.م»: مانع جریان رسیدگی نیست. موکل باید به دادگاه و وکیل معزول اطلاع دهد.

استعفای وکیل «مادهٔ ۳۹ ق.آ.د.م»: جریان دادرسی حداکثر به مدّت یک ماه متوقف می‌شود.

فوت، استعفا، عزل، ممنوع‌شدن، تعلیق یا بازداشت «مادهٔ ٤٠ ق.آ.د.م»: اگر أخذ توضیحی لازم نباشد، جریان دادرسی به تأخیر نمی‌افتد.

✓ تا قبل از اطلاع از عزل وکیل، وکالت پابرجاست. «مادهٔ ۳۸ ق.آ.د.م»
✓ بر خلاف عزل که حتماً باید اطلاع داده شود، استعفا می‌تواند اطلاع داده شود یا اطلاع داده نشود. «مادهٔ ۳۹ ق.آ.د.م»
✓ بر خلاف عزل که مانع جریان دادرسی نیست، در استعفا حداکثر یک ماه دادرسی متوقف می‌شود. «مادهٔ ۳۹ ق.آ.د.م»
✓ در مورد استعفای وکیل، اطلاع به دادگاه اختیاری است، اطلاع به موکل در صورتی که دادخواست تقدیم شده باشد، اجباری است.
✓ اطلاع‌رسانی در عزل مهم‌تر از استعفا است.

- تست: عزل وکیل ...
مانع جریان دادرسی نیست.
حداکثر یک ماه مانع جریان دادرسی است.

✓ چنانچه أخذ توضیح لازم نباشد، مانع جریان دادرسی نیست.
چنانچه أخذ توضیح لازم باشد، مانع جریان دادرسی هست.

نظر به مواد ۳۷ تا ٤٠ ق.آ.د.م در خصوص تأثیر موانع وکالت در جریان دادرسی، ظاهراً تعارضی وجود دارد که برای رفع تعارض می‌توان گفت: در صورت استعفای وکیل به جهت رعایت غبطهٔ موکل، به هر حال یک ماه دادرسی متوقف می‌شود (چه توضیحی بخواهد چه توضیحی نخواهد).

اما در باب عزل وکیل، مادهٔ ۳۷ ق.آ.د.م با مادهٔ ٤٠ ق.آ.د.م باید جمع شده و چنانچه عزل همراه با نیاز به أخذ توضیح (راجع به موضوع دعوا) مانع جریان است و چنانچه أخذ توضیح نخواهد مانع جریان نیست.

با جمع مواد ۳۷ تا ۴۰، باید گفت موضوع عزل در مادهٔ ۳۷ باید با مادهٔ ۴۰ جمع شده و عزل را چنانچه أخذ توضیح لازم نباشد، مانع جریان دادرسی ندانست ولی استعفای مذکور در مادهٔ ۳۹ اولاً با مادهٔ ۴۰ جمع نمی‌شود، یعنی به هر حال یک ماه دادرسی متوقف می‌شود حتی اگر نیاز به أخذ توضیح نباشد. اگر بخواهیم مادهٔ ۳۹ را با مادهٔ ۴۰ جمع کنیم باید بگوییم استعفا حداکثر یک ماه توقف قطعی را در پی دارد؛ اگر أخذ توضیح لازم باشد، بیشتر از یک ماه هم می‌تواند باعث توقف شود.

مادهٔ ۴۱ ق.آ.د.م: وکلا مکلفند در هنگام محاکمه حضور داشته باشند در صورتِ وجودِ معاذیرِ موجه دادگاه فقط برای یک‌بار تجدید می‌شود.

مواد ۳۷ تا ۴۰ اینا رو گفته: مانع + توقف + تأخیر در جلسهٔ دادرسی

مواد ۴۱ تا ۴۴ این رو گفته: تجدید جلسهٔ دادرسی

تأخیر و توقف و مانعِ جریانِ دادرسی‌شدنِ مذکور در مواد ۳۷ تا ۴۰ ناظر به حالتی است که وقت جلسه ابطال و وقت دیگری تعیین می‌شود؛ برای مثال اگر جلسهٔ اوّل بوده پس از مدّتی باز به همان شکل جلسهٔ اوّل برگزار می‌شود، لذا همچنان حقوق اصحاب دعوا در جلسهٔ اوّل پابرجاست. اما تجدید جلسهٔ مذکور در مواد ۴۱ تا ۴۴ ناظر به حالتی است که جلسه برگزار شده ولی به دلایلی مثل وجود معاذیر موجّه یا کمبود وقت، مجدداً جلسهٔ دوم یا سوم تشکیل می‌شود.

با این وجود نظر به مواد ۴۱ و ۴۳ و ۴۴، اصل بر عدم تجدید جلسه است و حتی عزل و استعفا سبب تجدید نمی‌شود، مگر اینکه خود قانون تجویز کرده باشد، مثل معاذیر موجّه که شامل: فوت یکی از بستگان نَسَبی یا سببی تا درجهٔ اوّل طبقهٔ دوم، مرض مانع حرکت، قوهٔقاهره و یا اینکه رویهٔ قضایی مثل کمبود وقت، تجدید جلسه را جایز بشمارد.

تکلیف به حضور در جلسهٔ دادرسی

- ✓ مادهٔ ۴۱ ق.آ.د.م، وکلا مکلف به حضور در جلسهٔ دادرسی هستند و نمی‌توانند لایحه بدهند، مگر در صورت وجود عذر موجّه
- ✓ مادهٔ ۴۴ ق.آ.د.م، وجود دو وکیل
  - انفرادی
  - اطلاقی (یعنی به هیچیک از دو وکیل به طور منفرد حقّ اقدام نداده باشد)
  - اجتماعی: یا حضور هر دو + یا ارسال لایحه توسط هر دو + یا حضور یکی بعلاوهٔ وصول لایحهٔ دیگری
- ✓ در صورت اطلاقی یا اجتماعی‌بودنِ وکلا، تکلیف بر حضور نیست. در این صورت، وکلا بدون وجود معاذیر می‌توانند لایحه ارسال کنند.
- ✓ وکلا یعنی **هر وکیل و یا دو وکیلِ انفرادی** مکلف به حضور هستند، ولی وکلای اجتماعی مختار به حضورند.

وجود حقّ توکیل در وکالت: مادهٔ ۲۹ قانون وکالت: هیچ عذری از وکیل دارای حقّ توکیل برای عدم حضور پذیرفته نیست.

- ✓ نظریهٔ مشورتی: مادهٔ ۲۹ قانون وکالت که هیچ عذری را برای وکیل دارای حقّ توکیل نمی‌پذیرد، ناظر به مادهٔ ۲۸ قانون وکالت است، یعنی فقط در تعدد جلسه ملزم به ارسال وکیل است، والا در صورت وجود معاذیر موجّه همچنان ولو با وجود حقّ توکیل ملزم به ارسال وکیل نیست.
- ✓ اصل بر تکلیف حضور وکیل است، مگر اینکه وجود عذر موجّه یا تعدد جلسه داشته باشد که در این صورت مکلف به حضور نیست، و می‌تواند لایحه ارسال کند. البته امکان ارسال لایحه در حالتی که وکیل حقّ توکیل داشته باشد و با تعدد جلسه مواجه شده باشد، دیگر امکان ارسال لایحه وجود ندارد و باید وکیل دیگری به جای خود ارسال کند.
- ✓ در صورت تداخل اوقات و تعدد جلسه، اگر جلسهٔ حقوقی و کیفری تداخل داشته باشند، جلسهٔ کیفری مقدّم است و در سایر تداخل‌ها که الزام قانونی در هر دو وجود دارد، مثل: جلسهٔ حقوقی و حقوقی، جلسهٔ کیفری و کیفری **به صلاحدید وکیل** حضور در هر کدام کافی است.

وکیل دادگستری ۳ نوع تمبر و هزینه در وکالت‌نامه باید بپردازد:

۱. پنج درصدِ حقّ‌الوکاله به عنوان: «مالیات علی‌الحساب»
۲. یک‌دومِ مالیاتِ علی‌الحساب: «سهم صندوق حمایت وکلا»
۳. یک‌چهارمِ مالیاتِ علی‌الحساب: «سهم کانون»

✓ پرداخت همهٔ این هزینه‌ها به عهدهٔ وکیل است.

در صورتی که وکیلِ دارای حقِّ تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی استعفا دهد (مادهٔ ٤٥ ق.آ.د.م):

- ابلاغ به وکیل + (به فرض اطلاع موکل از استعفا) مهلت تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی از ابلاغ به وکیل شروع می‌شود.
- ابلاغ به موکل + (به فرض عدم اطلاع موکل از استعفا) مهلت تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی از ابلاغ به موکل شروع می‌شود.

✓ نظر به مادهٔ ٤٦ ق.آ.د.م وکیل دارای حقِّ تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی و یا حقِّ توکیل، مستحقّ ابلاغ رأی هست و ابلاغ به او معتبر است (هر چند بعداً استعفا دهد) ولی وکیلی که حقِّ تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی و یا حقِّ توکیل (حقّ تعیین وکیل مجاز در دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور) ندارد، ابلاغ به او غیرمعتبر است.

✓ به موجب تبصرهٔ مادهٔ ٤٧ ق.آ.د.م، در صورت وجود وکیل در دادرسی تمام ابلاغ‌ها باید به وکیل صورت گیرد و مبدأ تمام مهلت‌ها و مواعد نیز از تاریخ ابلاغ به وکیل محسوب می‌شود، مگر در حالت استعفای مادهٔ ٤٥ ق.آ.د.م و یا فوت یا ممنوعیت و یا قوهٔ قاهره مذکور در مادهٔ ٤٧ ق.آ.د.م.

وکالت: اوصاف کلی وکالت به شرح ذیل است:

١. جز در برخی استثنائات، فقط اشخاصی می‌توانند اقدام به وکالت کنند که دارای پروانهٔ رسمی وکالت باشند.
٢. در حال حاضر دو مرجع، پروانهٔ رسمی وکالت صادر می‌کنند که عبارت‌اند از کانون‌های وکلای دادگستری استان‌ها و مرکز مشاوران قوهٔ قضائیه.
٣. برای اقامهٔ دعاوی حقوقی و دفاع در برابر دعاوی حقوقی، برخورداری از وکیل الزامی نیست؛ یعنی اشخاص می‌توانند بالاصاله طرح دعوا کنند یا در برابر دعاوی مطروحه دفاع کنند.
٤. تمام اقدامات وکیل که در خصوص موضوع وکالت و در حدود اختیارات مندرج در وکالت‌نامه انجام می‌دهد، به‌منزلهٔ اقدامات موکل است و نسبت به او مؤثر است.
٥. وکالت عقدی جایز است؛ بنابراین، هر یک از وکیل یا موکل می‌تواند در هر زمان آن را فسخ کند.
٦. وکالت در دیوان عدالت اداری نیز تابع قانون آیین دادرسی مدنی است و در نتیجه، وکالت در دیوان عدالت اداری مستلزم پروانهٔ رسمی وکالت است.
٧. سابقاً اشخاص به نام کارگشایان دادگستری در حرفهٔ وکالت وجود داشتند که می‌توانستند در نزد محاکم صلح به وکالت بپردازند. با توجّه به حذف محاکم صلح از سیستم قضائی ایران، در حال حاضر کارگشایان دادگستری در سیستم وکالتی ایران حضور ندارند.

وکالت در دیوان عالی کشور:

١. وکالت در دیوان عالی کشور مستلزم برخورداری از پروانهٔ وکالت پایهٔ یک است. کارآموزان وکالت و وکلای پایهٔ دو، حقّ وکالت در دیوان عالی کشور ندارند.
٢. وکالت در پرونده‌هایی که مرجع تجدیدنظر از آرای آنها دیوان عالی کشور است، مانند جرائم مستوجب اعدام، مستلزم برخورداری از پروانهٔ وکالت پایهٔ یک است؛ بنابراین کارآموزان وکالت و وکلای پایهٔ دو، حقِّ وکالت در این پرونده‌ها را، حتی در مرحلهٔ بدوی ندارند.
٣. نمایندگان حقوقی دستگاه‌های اجرایی حقِّ حضور و دفاع در دیوان عالی کشور را دارند.
٤. وکیل اتفاقی حقِّ وکالت در دیوان عالی کشور را ندارد.
٥. اشخاصی که به عنوان وکلای دفاتر حمایت قضائی از بسیجیان و ایثارگران وکالت می‌کنند، حقِّ حضور و دفاع در دیوان عالی کشور را دارند.

وکالت بدون نیاز به پروانهٔ وکالت: قبلاً بیان شد که جز در برخی استثنائات، فقط اشخاصی می‌توانند در محاکم اقدام به وکالت کنند که دارای پروانهٔ رسمی وکالت باشند. وکالت در موضوعات و مراجع ذیل نیاز به برخورداری از پروانهٔ رسمی وکالت ندارد:

١. **وکالت در مراجع غیر دادگستری:** مانند ادارهٔ ثبت، هیأت تشخیص ادارهٔ کار، کمیسیون‌های شهرداری، هیأت داوری سازمان بورس و ...
٢. **وکالت در امور حسبی:** بنا بر تبصرهٔ مادهٔ ١٥ قانون امور حسبی در امور حسبی، وکالت مستلزم داشتن پروانهٔ رسمی وکالت نیست.
٣. **وکالت در راستای حمایت قضائی از ایثارگران، بسیجیان، آمران به معروف و ناهیان از منکر:** برای طرح دعوا و دفاع از ایثارگران، بسیجیان، آمران به معروف و ناهیان از منکر، دفاتر حمایت حقوقی و قضائی بسیجیان و ایثارگران تشکیل می‌شود که اشخاص شاغل در آنها بدون نیاز به پروانهٔ وکالت از جانب ایشان طرح دعوا و شکایت و دفاع می‌کنند.
٤. **وکالت اتفاقی:** اشخاصی که دارای دانش حقوقی هستند؛ اما پروانهٔ وکالت ندارند، می‌توانند در هرسال تا سه بار برای اقربای نسبی یا سببی خود تا

درجهٔ دوم از طبقهٔ سوم وکالت کنند. البته این امر منوط به دریافت مجوز وکالت اتفاقی از کانون وکلا است.

وکیل معاضدتی:

۱. اشخاص در دو صورت می‌توانند از وکیل معاضدتی برخوردار شوند:

- در صورت اثبات اعسار شخص از پرداخت هزینهٔ دادرسی و درخواست او، می‌تواند از وکیل معاضدتی برخوردار شود و دادگاه اقدام به معرفی وکیل معاضدتی می‌کند.
- بنا بر مادهٔ ۲٤ قانون وکالت، اشخاصی که قدرت تأدیه حق‌الوکاله را ندارند، می‌توانند از کانون وکلا تقاضای وکیل معاضدتی کنند؛ به‌عبارت‌دیگر، اگر اعسار او اثبات نشده باشد و او برای معرفی وکیل معاضدتی مستقیماً به کانون وکلا مراجعه کند، کانون وکلا بعد از احراز این شرط که وی توان پرداخت حق‌الوکاله را ندارد، وکیل معاضدتی معرفی می‌کند.

۲. وکلا مکلف‌اند در صورت معرفی از سوی کانون وکلا یا معرفی از سوی محاکم، هر سال وکالت تا سه دعوای حقوقی را به عنوان وکالت معاضدتی، بر عهده گیرند.

نحوهٔ تنظیم قرارداد وکالت: قرارداد وکالت برای حضور در محاکم، ممکن است به یکی از طرق ذیل منعقد شود:

۱. به صورت شفاهی: در این صورت، موکل نزد قاضی حاضر شده و به وکیل، وکالت می‌دهد. مراتب در صورت‌مجلس درج و به امضای موکل می‌رسد. صرف امضای موکل کفایت می‌کند و امضای وکیل لازم نیست. دفاعیاتی که وکیل ارائه می‌کند نوعی قبول ضمنی و عملی وکالت توسط اوست.

۲. به‌صورت کتبی: که ممکن است به موجب سند رسمی یا عادی باشد.

تأیید امضای موکل در وکالت‌نامه: اگر وکالت به شکل کتبی و به موجب سند عادی باشد، باید اصالت امضا یا اثرانگشت موکل در وکالت‌نامهٔ او توسط اشخاص ذیل تأیید شود:

۱. **اگر موکل در زندان باشد:** رئیس زندان یا معاون وی تأیید می‌کند.
۲. **اگر موکل در خارج از کشور باشد:** مأمور سیاسی یا کنسولی تأیید می‌کند.
۳. **در سایر موارد:** خود وکیل امضای موکل را تأیید می‌کند.

حدود اختیارات وکیل: وکیل دارای همه گونه اختیارات است، جز اختیارات زیر؛

۱. آنچه موکل استثناء کرده است.
۲. آنچه قابل توکیل نباشد یا به‌عبارت‌دیگر، توکیل در آن خلاف شرع باشد.
۳. موارد مذکور در مواد ۳۵ و ۳٦ ق.آ.د.م مگر خلاف آن در وکالت‌نامه تصریح شود. البته چنین نیست که موارد مذکور در مواد ۳۵ و ۳٦، به‌طور مطلق غیرقابل توکیل باشد؛ بلکه می‌توان در خصوص آنها وکالت داد؛ اما باید در وکالت‌نامه تصریح شود؛ به‌عبارت‌دیگر، یک وکالت مطلق، متضمن این اختیارات نیست، مگر آنکه در وکالت‌نامه تصریح شود.

اختیارات وکیل که باید در وکالت‌نامه تصریح شود:

۱. وکالت راجع به اعتراض به رأی، تجدیدنظر، فرجام‌خواهی و اعادهٔ دادرسی.

- ✓ عبارت «اعتراض به رأی»، تمام طرق اعتراض به رأی را در برمی‌گیرد، مانند اعتراض به رأی غیابی (واخواهی)، اعتراض ثالث، اعتراض به رد دادخواست که به دلیل نقص دادخواست صادرشده است، اعتراض به قرار تأمین خواسته.
- ✓ وکالت در خود اعتراض به رأی، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد؛ اما وکالت در پاسخ به اعتراض به رأی، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد؛ برای مثال وکالت در تجدیدنظرخواهی نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد؛ اما وکالت در پاسخ به تجدیدنظرخواهی نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد. به صِرف اینکه وکیلی از جانب تجدیدنظر خوانده دارای وکالت باشد، می‌تواند در مرحلهٔ تجدیدنظر اعلام وکالت کرده و اقدام به دفاع نماید.
- ✓ عبارت اعتراض به رأی، اعتراض به نظریهٔ کارشناس را دربرنمی‌گیرد؛ زیرا نظر کارشناس، رأی به معنای دقیق کلمه نیست؛ به‌عبارت‌دیگر، اختیار اعتراض به نظر کارشناس، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد.

۲. وکالت در مصالحه و سازش؛
۳. وکالت در جعل، انکار و تردید نسبت به سند طرف و استرداد سند؛
٤. وکالت در تعیین جاعل؛
٥. وکالت در ارجاع دعوا به داوری و تعیین داور؛

٦. وکالت در توکیل؛
٧. وکالت در تعیین مصدِّق و کارشناس.
- در حال حاضر، منظور از مصدِّق همان کارشناس خط و امضا است.
- باید توجه داشت که درخواست ارجاع امر به کارشناس نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد؛ بلکه تعیین کارشناس، مانند حالتی که طرفین دعوا کارشناس مرضی‌الطرفین انتخاب می‌کنند، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد.

٨. وکالت در دعوای خسارت؛
٩. وکالت در استرداد دادخواست یا دعوا؛
١٠. وکالت در جلب شخص ثالث و دفاع از دعوای ثالث؛
١١. وکالت در ورود شخص ثالث و دفاع از دعوای ورود ثالث؛
١٢. وکالت در دعوای متقابل و دفاع در قبال آن.
- هم وکالت در طرح دعوای طاری، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد و هم وکالت در دفاع در برابر دعاوی طاری؛ غیر از دعوای اضافی که وکالت در طرح آن و دفاع در قبال آن، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد.
- افزایش خواسته، تغییر خواسته و تغییر درخواست که در مادهٔ ۹۸ ق.آ.د.م بررسی‌شده است، دعوای طاری تلقی نشده و وکالت در قبال درخواست جدید یا خواسته‌ای که تغییر یافته یا افزایش یافته، نیاز به تصریح در وکالت ندارد.

١٣. وکالت در ادعای اعسار؛
١٤. وکالت در قبول یا رد سوگند؛
١٥. وکالت در درخواست صدور برگ اجرایی (اجراییه) و تعقیب عملیات اجرایی و أخذ محکومٌ‌به و وجوه ایداعی.

امور غیرقابل توکیل: توکیل در مورذیل، خلاف شرع و باطل است:

١. **سوگند:** البته باید توجه داشت که:
- ✓ نفس اتیان سوگند (یادکردن سوگند) قابل توکیل نیست؛ اما استناد به سوگند (درخواست صدور قرار اتیان سوگند)، از وکیل پذیرفته است.
- ✓ اختیار وکیل برای استناد به سوگند، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد. آنچه نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد، قبول یا رد سوگند است.
- ✓ در صورت استناد یک طرف به سوگند قاطع دعوا، طرف مقابل که باید سوگند یاد کند، می‌تواند سوگند را قبول کند یا آنکه آن را رد کند. قبول یا رد سوگند از وکیل پذیرفته است؛ البته به شرط آنکه در وکالت‌نامهٔ او، این اختیار تصریح شده باشد.

٢. **شهادت:** البته باید توجه داشت که:
- ✓ شهادت بر شهادت، به معنای توکیل در امر شهادت نیست.

٣. **اقرار:** البته باید توجه داشت که:
- ✓ اقرار به اصل خواسته (اقرار قاطع دعوا) از وکیل پذیرفته نیست و اساساً قابل توکیل نیست؛ ولی اقرار به مقدمات دعوا (اقرار مقدماتی) از وکیل پذیرفته است و حتی نیاز به تصریح در وکالت‌نامه ندارد.

٤. **لعان:** این عنوان، مرتبط با حقوق مدنی و به معنای آن است که زوج با رعایت تشریفات خاص، زوجه را مرتکب زنا بداند. آثار لعان در خصوص انحلال زوجیت، حرمت نکاح و قطع توارث در حقوق مدنی بررسی می‌شود.

٥. **ایلاء:** ایلاء به معنی سوگند شخص مبنی بر تعهد جهت عدم برقراری رابطهٔ مباشرت با زوجه است.

تعدد وکلا: شخص می‌تواند در دادرسی مدنی تا دو وکیل داشته باشد. در این صورت، طریقهٔ عمل وکلا ممکن است به یکی از طرق ذیل باشد:

١. **منفرداً (بالاستقلال):** هریک به تنهایی حق هر اقدامی در حق موکل دارد.
٢. **مُنضماً (بالاجتماع):** همهٔ اقدامات باید با امضا و اقدام هر دو وکیل صورت گیرد، بدین نحو که:
- ✓ هر دو در جلسهٔ دفاع حاضر شوند و دفاعیاتی یکسان ارائه کنند.
- ✓ هر دو لایحه بفرستند بدین نحو که لایحهٔ آن‌ها واحد باشد یا آنکه مفاد لوایح ایشان یکسان باشد. البته ارسال لایحه توسط وکلای بالاجتماع یا یکی از ایشان ویژهٔ حالتی است که برای عدم حضور در جلسه، عذر موجهی داشته باشند. در غیر این صورت، همان‌طور که بیان خواهد شد وکلا

مکلف‌اند در جلسهٔ دادرسی حاضر شوند و نمی‌توانند صرفاً به لایحه اکتفا کنند.

- ✓ یکی از ایشان لایحه بفرستد و دیگری حاضر شود؛ بدین نحو که مفاد لایحهٔ ارسالی با دفاعیات شفاهی وکیل حاضر یکسان باشد.

۳. **اطلاق (سکوت):** اگر طریقهٔ عمل وکلا مشخص نباشد، اصل بر اجتماع است.

احکام وکالت بالاجتماع:

۱. اگر یکی از وکلا فوت کند، وکالت شخص دیگر زایل می‌شود.
۲. اگر یکی از وکلا در دادگاه حاضر شود و وکیل دیگر حاضر نشود و لایحه نیز ارسال نکرده باشد، وکیلی که حاضرشده نیز، حق دفاع و حق هیچ اقدامی ندارد. حضور او ارتکاب تخلف انتظامی را، در خصوص او منتفی می‌کند.

موانع اعمال وکالت در جریان دادرسی: ممکن است در جریان دادرسی، موانعی پیش آید که مانع از اعمال وکالت وکیل شود. این موانع عبارت است از:

۱. فوت وکیل؛
۲. استعفای وکیل؛
۳. عزل وکیل؛
٤. ممنوع شدن وکیل از وکالت؛ مانند آنکه وکیل از وکالت منفصل شود یا وکیل محجور شود.
٥. تعلیق وکیل؛ مانند آنکه وکیل به دلیل تخلف انتظامی برای مدت موقتی از وکالت معلق شود.
٦. بازداشت وکیل.

تکلیف پرونده در صورت حدوث موانع اعمال وکالت:

۱. در موارد فوق، اگر أخذ توضیح لازم باشد، دادرسی به تأخیر می‌افتد و دادگاه به موکل اخطار می‌کند تا شخصاً یا توسط وکیل جدید برای ادای توضیح حاضر شود. تأخیر دادرسی به معنای آن است که وقت دادرسی که تعیین‌شده، ابطال و وقت دیرتری تعیین شود.
۲. اگر جلسهٔ مقرره، برای أخذ توضیح از وکیل مزبور تعیین نشده باشد و دادگاه، نیاز به أخذ توضیح خاصی از وکیل متوفی یا معزول یا مستعفی یا ممنوع یا ... نداشته باشد، دادرسی به تأخیر نمی‌افتد؛ هرچند که وقت دادرسی به موکل او ابلاغ نشده باشد.
۳. اگر وکیل استعفا دهد، دادگاه علاوه بر آنکه می‌تواند جلسهٔ دادرسی را به تأخیر اندازد، می‌تواند دادرسی را تا یک ماه متوقف کند.
٤. فوت یا حجر موکل و ورشکستگی او در پرونده‌های مالی، نیز موجب زوال وکالت است؛ اما در این صورت، ازآنجاکه وکالت منفسخ و وکیل منعزل می‌شود و دادرسی نیز تا تعیین وراث یا قیم، متوقف می‌شود، با تأخیر دادرسی برای أخذ توضیح از وکیل یا موکل مواجه نیستیم.
٥. با توجه به آنکه اخطاریه وقت دادرسی به وکیل ابلاغ‌شده، در صورت عزل یا استعفای وی، وقت دادرسی را به موکل ابلاغ می‌کنیم؛ اما اگر عزل یا استعفای وکیل در زمانی صورت گیرد که فرصت کافی برای ابلاغ مجدد وقت دادرسی به موکل نباشد، گرچه این عزل یا استعفا پذیرفته است؛ اما نیازی به ابلاغ مجدد وقت دادرسی به موکل و تجدید جلسهٔ دادرسی به این دلیل نیست؛ چرا که نباید عزل یا استعفای وکیل ابزاری برای اطالهٔ دادرسی شود.

عزل وکیل توسط موکل: در صورت عزل وکیل، موکل باید مراتب عزل وکیل را به دو مرجع اطلاع دهد:

۱. **دادگاه:** اگر به دادگاه اطلاع ندهد، هر اقدامی که دادگاه نسبت به وکیل انجام دهد و هر اخطاری که دادگاه برای وکیل ارسال دارد، در حق موکل مؤثر است. بعد از عزل، دادگاه وکیل مزبور را، به عنوان وکیل، به رسمیت نشناخته و اقدامات او را نمی‌پذیرد.
۲. **وکیل:** اگر به وکیل اطلاع ندهد، هر عملی که وکیل انجام می‌دهد، در حق موکل نافذ و مؤثر است.

استعفای وکیل: وکیل می‌تواند در هر زمانی که بخواهد، از وکالت موکل استعفا دهد. در صورت استعفای وکیل، با تکالیف ذیل مواجهیم:

۱. چنانچه وکیل استعفای خود را به دادگاه اعلام کند؛ در این صورت، دادگاه برای موکل او اخطاریه می‌فرستد و استعفای وکیل را به او اطلاع می‌دهد تا موکل شخصاً یا توسط وکیل جدیدی پرونده‌اش را پیگیری کند.
۲. اگر وکیل مستعفی، وکیلی باشد که دادخواست دعوای مطروحه توسط او تقدیم شده، در این صورت، باید استفعای خود را شخصاً به موکلش اطلاع

دهد؛ بنابراین، اگر وکیل مستعفی، وکیلی باشد که دادخواست توسط او تقدیم نشده (مانند وکیل خواهان وقتی در اثنای دادرسی اعلام وکالت می‌کند یا مانند وکیل خوانده) در این صورت، لازم نیست که به موکل خود نیز اطلاع دهد.

۳. تا زمانی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع نداده، دادگاه اوراق قضائی را برای وکیل ارسال و هر اخطاری به وکیل مزبور، در حق موکل نیز مؤثر است؛ حتی اگر وکیل مزبور مراتب استعفا را، به موکل خود اطلاع داده باشد.

حضور وکیل در جلسهٔ دادرسی: در این خصوص، نکات ذیل قابل‌توجه است:

۱. برخی از حقوق‌دانان، قائل به عدم تکلیف وکیل برای حضور در جلسهٔ دادرسی‌اند؛ اما این نظر، با نص صریح مادهٔ ٤١ ق.آ.د.م در تعارض است. بنا بر نص صریح مادهٔ مزبور، حضور وکیل، جز در موارد عذر موجه، در جلسهٔ دادرسی الزامی است. وکیل حق ندارد به ارسال لایحه اکتفا کند، برخلاف اصحاب دعوا که علی‌الاصول حضور ایشان در جلسهٔ دادرسی الزامی نیست.

۲. وکیل در دو صورت می‌تواند در جلسهٔ دادرسی حاضر نشود که این دو صورت عبارت است از اینکه:

- وکیل دارای عذر موجه باشد.
- جلسات دادرسی وکیل، دارای تداخل زمانی باشد.

استفاده از حق توکیل در صورت عدم حضور وکیل: اگر وکیل دارای حق توکیل باشد:

۱. در صورت داشتن عذر موجه: مکلف به استفاده از حق توکیل و فرستادن وکیل دیگری به دادگاه نیست.

۲. اما در صورت تداخل زمانی اوقات دادرسی: مکلف به استفاده از حق توکیل و فرستادن وکیل دیگری به دادگاه می‌باشد.

عدم حضور وکیل در جلسهٔ دادرسی: اگر وکیل در موعد مقرر دادرسی حاضر نشود، با دو حالت ذیل مواجهیم:

۱. **عدم حضور وکیل بدون عذر موجه:** وی ازاین‌جهت، مرتکب تخلف انتظامی شده است.

۲. **عدم حضور وکیل به واسطهٔ عذر موجه:** وی از این جهت، مرتکب تخلف انتظامی نشده است؛ اما اینکه عدم حضور موجب تأخیر دادرسی می‌شود یا خیر، بستگی به آن دارد که:

- **اگر وکیل تا جلسهٔ دادرسی عذر خود را کتباً به اطلاع دادگاه برساند:** جلسهٔ دادرسی به تأخیر می‌افتد (مادهٔ ٤١ ق.آ.د.م از عبارت تجدید جلسه استفاده کرده است که چندان دقیق نیست؛ زیرا تجدید جلسه، ناظر به حالتی است که جلسهٔ دادرسی برگزار شده، ولی به دلیل عدم کفایت زمان یا به دلیل نیاز به أخذ توضیحات بیشتر، قاضی تعیین جلسهٔ دیگری را نیز لازم دانسته است.)
- **اگر وکیل نتواند تا جلسهٔ دادرسی عذر خود را به اطلاع دادگاه برساند:** طبیعی است که جلسه به تأخیر نمی‌افتد.

جهات عذر موجه وکیل: این جهات عبارت است از:

۱. فوت یکی از بستگان نسبی یا سببی تا درجهٔ اول از طبقهٔ دوم.

۲. ابتلا به بیماری که مانع حرکت باشد یا حرکت برای آن بیمار مضر تشخیص داده شود.

۳. حوادث قهری از قبیل سیل و زلزله که مانع از حضور در دادگاه باشد.

٤. وقایع خارج از اختیار وکیل که مانع از حضور وی در دادگاه شود؛ مانند آنکه در روز جلسهٔ دادرسی یکی از بستگان نزدیک وکیل دچار بیماری حاد شود و وکیل ناچار شود که به امور پزشکی وی مشغول شود.

تأخیر جلسه دادرسی در صورت عذر یکی از وکلای متعدد: اگر یکی از طرفین، دو وکیل داشته باشد و یکی از ایشان، به دلیل عذر موجه نتواند در جلسهٔ دادرسی حاضر شود:

۱. **اگر شیوهٔ عملکرد آنها بالاستقلال باشد:** جلسه، بدین علت تجدید نمی‌شود؛ چرا که وکیل دیگر می‌تواند در جلسه حاضر شود و حضور وکیل دیگر کافی است.

۲. **اگر شیوهٔ عملکرد آنها بالاجتماع باشد:** جلسه، تجدید می‌شود؛ چراکه به واسطهٔ عدم حضور یک‌طرف، دفاعیات دیگری نیز استماع نمی‌شود و حضور وکیل دیگر نیز مؤثر نیست.

احکام تأخیر جلسهٔ دادرسی به علت عذر موجه وکیل: بیان شد که عذر موجه وکیل برای عدم حضور در جلسهٔ دادرسی، می‌تواند موجب تجدید جلسه شود. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. این مقرره فقط ویژهٔ وکلاست. عذر موجه اصیل یا سایر نمایندگان، مانند نمایندگان حقوقی ادارات دولتی، موجب تأخیر وقت دادرسی نیست.

۲. اگر وکیل حق توکیل داشته باشد، در صورت داشتن عذر موجه، مکلف به استفاده از حق توکیل نیست و بازهم می‌تواند تقاضای تجدید جلسه را بنماید؛ زیرا ممکن است حادث شدن عذر، چنان غیرمترقبه و آنی باشد که وکیل، فرصت توکیل نیز پیدا نکند.

۳. در صورت تأخیر وقت دادرسی، جلسهٔ بعدی، مجدداً به علت عدم حضور وکیل به تأخیر نمی‌افتد؛ بنابراین، دو جلسهٔ متوالی به دلیل عدم حضور وکیل به تأخیر نمی‌افتد. البته ممکن است جلسات متعددی به علت عذر وکیل به تأخیر افتد به‌شرط آنکه، این جلسات، متوالی نباشد.

٤. به دلیل آنکه وقت جلسهٔ بعد به دلیل عدم حضور وکیل تجدید نمی‌شود، بنابراین، وقت جلسهٔ بعدی به موکل ابلاغ می‌شود تا در صورت بقای عذرموجه وکیل، موکل در دادگاه حاضر شود.

۵. علاوه بر موکل، وقت جلسهٔ بعدی به خود وکیلی که در جلسهٔ قبلی دارای عذر بوده است، نیز ابلاغ می‌شود.

٦. وکیل باید عذر خود را با دلایل آن کتباً به دادگاه اطلاع دهد. بررسی دلایل و موجه دانستن آنها با قاضی دادگاه است.

۷. اگر دراثنای جلسهٔ دادرسی، عذر وکیل به اطلاع دادگاه برسد، دادگاه جلسه را تجدید می‌کند و اگر قبل از جلسه، عذر وکیل به اطلاع دادگاه برسد، جلسه به تأخیر می‌افتد.

تداخل اوقات دادرسی یک وکیل: منظور از تداخل اوقات، آن است که وکیل به دو یا چند دادگاه دعوت شود، به‌نحوی‌که حضور در آنها، قابل‌جمع نباشد؛ مانند آنکه در ساعت ۸ صبح در تهران و در ساعت ۱۰ همان روز در تبریز به جلسهٔ رسیدگی دعوت‌شده باشد. در این صورت، به نحو ذیل عمل می‌شود: (مادهٔ ٤۲ ق.آ.د.م و قانون اصلاح مادهٔ ۲۸ قانون وکالت مصوب ۱۳٤٦)

۱. وکیل در دادگاهی که حضور او طبق قانون آیین دادرسی کیفری یا سایر قوانین الزامی است، باید حاضر شده و به دادگاهی که حضور او الزامی نیست، لایحه ارسال کرده یا در صورت داشتن حق توکیل، وکیل دیگری معرفی کند.

۲. اگر یک پرونده، کیفری و پروندهٔ دیگر حقوقی باشد، حضور در دادگاه رسیدگی‌کننده به امر کیفری به حضور در دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای حقوقی مقدم است.

۳. اگر وکیل به صورت هم‌زمان در دو دادگاه کیفری یا دو دادگاه حقوقی دعوت‌شده باشد، در آن دادگاهی شخصاً حاضر می‌شود که حسب صلاحدید خود، حضور خود را لازم می‌داند و به دادگاه دیگر، لایحه ارسال کرده یا در صورت داشتن حقّ توکیل، وکیل دیگری معرفی می‌کند.

٤. در صورت تداخل اوقات، جلسهٔ دادرسی به دلیل عدم حضور وکیل، تجدید نمی‌شود.

۵. وکیل در صورتی می‌تواند به دلیل تداخل اوقات، به ارسال لایحه اکتفا کند که حقّ توکیل نداشته باشد. در غیر این صورت، بنا بر مادهٔ ۲۹ قانون وکالت مکلف به توکیل است.

حق‌الوکاله:

۱. وکیل مستحق دریافت حق‌الوکاله است.

۲. میزان و نحوهٔ پرداخت حق‌الوکاله، تابع توافق طرفین است.

۳. در موارد سکوت طرفین، میزان و نحوهٔ پرداخت حق‌الوکاله، تابع تعرفه‌ای است که توسط رئیس قوهٔقضائیه تصویب شده است.

٤. تا زمانی که قرارداد وکالت به قوت خود باقی است، عدم پرداخت حق‌الوکاله توسط موکل، تکالیف وکیل را در دفاع از حقوق موکل زایل نمی‌کند.

تعهدات و تشریفات وکالت دادگستری:

۱. تمام تعهداتی که قانون مدنی در خصوص وکلا ذکر شده است، ناظر به وکلای دادگستری نیز هست؛ بنابراین، وکلای دادگستری نیز ملزم به رعایت مواردی چون رعایت حدود اذن موکل و رعایت مصلحت موکل هستند.

۲. همان‌طور که بیان شد، عدم پرداخت حق‌الوکاله توسط موکل، تکالیف وکیل را در دفاع از حقوق موکل زایل نمی‌کند.

۳. بنا بر مادهٔ ۳۲ قانون وکالت (مصوب ۱۳۱۵)، وکلای دادگستری باید قرارداد وکالت را در فرم‌های مخصوص، با موکل خود تنظیم و نسخه‌ای از آن را به دادگاه ارائه کنند.

٤. بر مبنای این قاعدهٔ اصولی که خاص سابق، عام لاحق را تخصیص می‌زند، مادهٔ ۳٤ ق.آ.د.م که از اعلام وکالت به موجب وکالت‌نامهٔ رسمی تنظیمی در دفاتر اسناد رسمی یا انشای وکالت به صورت شفاهی سخن گفته، ناظر به وکالت اشخاصی غیر از وکلای دادگستری است؛ چراکه در برخی مراجع مانند ادارهٔ ثبت یا سایر مراجع غیر دادگستری، وکالت نیازمند داشتن پروانهٔ وکالت دادگستری نیست؛ اما در خصوص وکلای دادگستری، وکالت‌نامه، باید لزوماً در فرم‌های مخصوص این امر باشد.

۵. وکلا باید مطابق مادهٔ ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم، در وکالت‌نامهٔ خود مبلغ دقیق حق‌الوکاله را درج کنند؛ بنابراین، درج عباراتی مانند «طبق تعرفه» یا «طبق توافق» در قسمت مربوطه، صحیح نیست و در چنین مواردی نباید وکالت‌نامهٔ وکیل در دادگاه پذیرفته شود.

٦. وکلای دادگستری باید معادل ٥ درصد حق‌الوکاله را به عنوان مالیات بپردازند و معادل آن تمبر مالیاتی ابطال و بر روی همان نسخه‌ای از وکالت‌نامه که به دادگاه ارائه می‌کنند، الصاق کنند.

۷. معیار محاسبهٔ تمبر مالیاتی وکلا، همان حق‌الوکاله‌ای است که ایشان از موکلشان دریافت کرده‌اند. البته اگر ایشان حق‌الوکاله‌ای کمتر از تعرفه از موکلشان دریافت کرده باشند، معیار محاسبهٔ مالیات، تعرفه خواهد بود؛ به‌عبارت‌دیگر، وکلا نمی‌توانند با بیان این امر که حق‌الوکالهٔ ایشان کمتر از تعرفه بوده، مالیاتی کمتر از میزان تعرفه پرداخت کنند.

۸. وکلا باید یک‌دوم تمبر الصاقی بر روی وکالت‌نامه را به عنوان سهم صندوق حمایت وکلا و کارگشایان دادگستری پرداخت کنند و به میزان یک‌چهارم تمبر الصاقی بر روی وکالت‌نامه را به عنوان سهم کانون وکلا، پرداخت کنند. اگر وکیل، مالیات حق‌الوکاله را پرداخته باشد؛ اما این دو مبلغ (سهم صندوق حمایت و سهم کانون) را نپرداخته باشد، اشکالی به وکالت وکیل مزبور وارد نیست؛ ولی چنین وکیلی مرتکب تخلف انتظامی شده است. البته اشخاصی که از مرکز مشاوران قوهٔ قضائیه، پروانهٔ وکالت دریافت کرده‌اند، در حال حاضر چنین تکلیفی ندارند.

تأثیر تعدد موکلین و تعدد وکلا بر تمبر مالیاتی: در این خصوص، با قواعد دقیقی مواجهیم که برخی محاکم نسبت به آنها توجه کافی ندارند. باید توجه داشت که:

۱. اگر شخصی نسبت به یک دعوا، دارای چند وکیل در امور حقوقی،۲ و در امور کیفری، ۳ وکیل باشد، با دو حالت مواجهیم:

- اگر وکالت ایشان به موجب وکالت‌نامه‌های متعدد باشد: هریک از ایشان باید، جداگانه تمبر مالیاتی ابطال کند. این امر ازآن‌روست که در صورت تعدد وکلا، هریک از ایشان حق‌الوکاله‌ای مستقل از دیگری دریافت می‌کند و بنابراین، باید هر یک از ایشان مالیات این درآمد را بپردازد.

برخی به غلط تبصرهٔ ۳ مادهٔ ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم را ناظر به فرض فوق می‌دانند. این تبصره بیان می‌دارد: «درصورتی‌که پس از ابطال تمبر تعقیب دعوا به وکیل دیگری واگذار شود وکیل جدید مکلف به ابطال تمبر روی وکالت‌نامه مربوط نخواهد بود» درصورتی‌که آن تبصره ناظر به حالتی است که وکیلی وکالت خود را به دیگری تفویض می‌کند.

- اگر وکلای مزبور به موجب یک وکالت‌نامه اعلام وکالت کرده باشند: در این صورت، کافی است که جمعاً یک فقره مالیات پرداخته و یک فقره تمبر مالیاتی ابطال شود؛ چراکه تعدد وکلا در یک وکالت‌نامه، ظهور در آن دارد که ایشان فقط یک فقره حق‌الوکاله دریافت کرده‌اند.

۲. اگرچند شخص نسبت به یک دعوا به یک شخص وکالت دهند، وکیل مزبور باید برای هر یک از ایشان یک فقره تمبر مالیاتی ابطال کند؛ خواه موکلین متعدد به موجب یک وکالت‌نامه به او وکالت داده باشند یا آنکه به موجب وکالت‌نامه‌های متعدد وکالت داده باشند؛ چراکه تعداد موکلین موجب تعدد حق‌الوکاله است و تعدد حق‌الوکاله نیز موجب تعدد تمبر مالیاتی است.

نمایندهٔ حقوقی: اشخاص حقوقی ذیل می‌توانند علاوه بر وکیل دادگستری یا به‌جای وکیل دادگستری، برای اقامه و دفاع در دعاوی، از کارکنان ادارهٔ حقوقی یا کارمندان رسمی خود، با داشتن شرایط مقررهٔ قانونی به عنوان نمایندهٔ حقوقی استفاده کنند. این اشخاص حقوقی عبارت‌اند از:

۱. **وزارتخانه‌های دولتی**

۲. **مؤسسات دولتی:** واحدهای سازمانی دولتی هستند که در قالب وزارتخانه تشکیل نشده‌اند و به موجب قانون، زیر نظر یکی از قوای سه‌گانه ایجاد و اداره می‌شوند، مانند سازمان حفاظت محیط‌زیست یا سایر سازمان‌های دولتی. (مادهٔ ۳ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ٦٦) دانشگاه‌های دولتی، مؤسسه دولتی‌اند و از همین رو می‌توانند نمایندهٔ حقوقی داشته باشند.

۳. **شرکت‌های دولتی:** شرکتی که به حکم دادگاه یا قانون تشکیل‌شده و بیش از نصف سرمایه، متعلق به دولت یا شرکت دولتی دیگری باشد، مانند شرکت ملی نفت ایران. (مادهٔ ٤ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ٦٦)

٤. **مؤسسات عمومی غیردولتی:** مؤسساتی را گویند که طبق قانون تشکیل‌شده و به خدمات عمومی می‌پردازند؛ اما وابسته به دولت محسوب نمی‌شوند، مانند جمعیت هلال‌احمر، کمیته ملی المپیک، شهرداری و ... . در این خصوص توجه داشته باشید که:

- نام این مؤسسات در قانون به نام قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی ذکرشده است.

(مادهٔ ٥ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ٦٦)

- شرکت‌های وابسته به مؤسسات عمومی غیردولتی و شرکت‌های وابسته به نهادهای انقلابی و شرکت‌های وابسته به شهرداری‌ها، به دلیل استقلال شخصیت حقوقی، نمی‌توانند نمایندهٔ حقوقی معرفی کنند.

٥. **نهادهای انقلاب اسلامی، مانند کمیتهٔ امداد یا بنیاد پانزده خرداد:** نهادهای انقلاب اسلامی در شمار مؤسسات غیردولتی تلقی می‌شوند و بنابراین، نیاز به ذکر مجدد آنها در مادهٔ ۳۲ ق.آ.د.م نبود.

٦. **شهرداری‌ها:** شهرداری‌ها در شمار مؤسسات غیردولتی تلقی می‌شوند و بنابراین، نیاز به ذکر مجدد شهرداری‌ها در مادهٔ ۳۲ ق.آ.د.م نبود.

۷. **بانک‌ها:** در این خصوص توجه داشته باشید که:

- گرچه ماده به صورت مطلق آمده است؛ اما نظر اقوی آن است که منظور، بانک‌های دولتی است؛ بنابراین، بانک‌های خصوصی نمی‌توانند از نمایندهٔ حقوقی استفاده کنند.
- صندوق‌های قرض‌الحسنه و مؤسسات مالی و اعتباری نمی‌توانند نمایندهٔ حقوقی معرفی کنند.

۸. **شرکت‌های تعاونی:** بنا بر بند ۹ مادهٔ ۳۷ قانون بخش تعاونی اقتصاد جمهوری اسلامی ایران شرکت‌های تعاونی می‌توانند برای حضور در دادگاه‌ها، نمایندهٔ حقوقی معرفی کنند؛ هرچند که آن نمایندهٔ حقوقی، وکیل دادگستری نباشد.

۹. **دانشگاه‌های غیردولتی:** اعم از دانشگاه آزاد، دانشگاه‌های غیرانتفاعی و ...

اوصاف نمایندهٔ حقوقی: نمایندگان حقوقی باید دارای اوصاف ذیل باشند:

۱. اگر اشخاص حقوقی فوق‌الذکر دارای ادارهٔ حقوقی باشند، می‌توانند از کارمندان ادارهٔ مزبور به عنوان نمایندهٔ حقوقی استفاده کنند. کارمند مزبور ممکن است کارمند رسمی، پیمانی یا قراردادی باشد؛ اما اگر بخواهد از سایر کارمندان خود (غیر از کارمندان ادارهٔ حقوقی) استفاده کنند، کارمند مزبور باید لزوماً کارمند رسمی باشد.

۲. اگر کارمندی که به عنوان نمایندهٔ حقوقی معرفی می‌شود، کارمند ادارهٔ حقوقی نباشد، باید دارای یکی از دو شرط ذیل باشد:

- دارا بودن لیسانس در رشتهٔ حقوق با دو سال سابقهٔ کارآموزی در دفاتر حقوقی دستگاه‌های مربوط.
- دو سال سابقهٔ کار قضائی یا وکالت، به شرط عدم محرومیت از اشتغال به مشاغل قضاوت یا وکالت.

۳. تشخیص صلاحیت نمایندهٔ حقوقی با بالاترین مقام اجرایی آن سازمان یا قائم‌مقام قانونی اوست، نه با قاضی؛ اما اگر برای قاضی محرز شود که شخص مزبور دارای شرایط نمایندگی نیست، نمایندگی او را نمی‌پذیرد.

قلمرو دعاوی در خصوص نمایندهٔ حقوقی: در خصوص اینکه نمایندهٔ حقوقی در چه پرونده‌هایی امکان حضور دارد، باید توجه داشت که:

۱. در کلیهٔ دعاوی مدنی، امکان استفاده از نمایندهٔ حقوقی وجود دارد.

۲. در دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری و دادگاه صلح نیز امکان بهره‌مندی از نمایندهٔ حقوقی وجود دارد.

۳. کارکنان وزارتخانه‌ها، شرکت‌ها، مؤسسات و سازمان‌های دولتی و دستگاه‌هایی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است و نیروهای مسلح (نظامی و انتظامی) یا وراث درجه اول آنان پس از فوت، می‌توانند در دعاوی حقوقی یا جزایی که از انجام وظیفهٔ شغلی آنان ناشی می‌شود یا به نحوی با وظایف ایشان مرتبط است، از کارشناسان حقوقی شاغل در آن دستگاه مربوطه برای ارائه خدمات حقوقی، مانند طرح دعوا و دفاع، استفاده کنند. توجه داشته باشید که این مقرره، کارکنان مؤسسات عمومی غیردولتی را دربرنمی‌گیرد. (قانون حمایت قضائی از کارکنان دولت و پرسنل نیروهای مسلح مصوب ١٣٦٦)

تعداد نمایندگان حقوقی: تعداد نمایندگان حقوقی نیز تابع تعداد وکلاست؛ بنابراین، ادارات دولتی می‌توانند:

۱. برای هر دعوا نهایتاً تا دو نفر را به عنوان نمایندهٔ حقوقی مأمور کنند.

۲. همچنین می‌توانند دو وکیل یا یک وکیل و یک نمایندهٔ حقوقی را برای پرونده مأمور کنند.

حدود اختیارات نمایندگان حقوقی: نمایندگان حقوقی نیز مانند وکلا از تمام اختیارات برای طرح دعوا و دفاع برخوردارند مگر اختیارات ذیل:

۱. قابل توکیل نباشد.

۲. موکل (ادارهٔ دولتی) استثنا کرده باشد.

۳. اختیارات مذکور در ذیل مادهٔ ۳۵ و ٣٦ ق.آ.د.م مگر آنکه آن اختیارات در برگهٔ نمایندگی به نماینده داده‌شده باشد.

حمایت قضائی از ایثارگران، بسیجیان و آمران به معروف:

۱. سپاه پاسداران باید برای حمایت از بسیجیان، رزمندگان و ایثارگران، دفاتر مشاورهٔ حقوقی و قضائی را با هماهنگی قوهٔ قضائیه و وزارت دادگستری تشکیل و اداره نماید. (مادهٔ ۲۰۳ قانون مقررات استخدامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و آیین‌نامهٔ اجرایی آن)
اشخاص مشمول این ماده و خدمات قضائی موضوع این ماده در آیین‌نامهٔ اجرایی آن مشخص‌شده است.

۲. نیروی مقاومت بسیج می‌تواند هنگام برخورد با جرائم مشهود، در صورت عدم حضور ضابطین دیگر یا عدم اقدام به موقع آنها یا اعلام نیاز آنان، به منظور جلوگیری از امحاء آثار جرم و فرار متهم و تهیه و ارسال گزارش به مراجع قضائی اقدامات قضائی لازم را به عمل آورند. توهین، ضرب و شتم یا ایراد جرح نسبت به ایشان در حین انجام‌وظیفه، در حکم توهین و مقابله با ضابطین دادگستری و مأمورین دولتی و انتظامی است. برای حمایت از

حقوق ایشان در این خصوص، دفاتر حمایت و خدمات حقوقی و قضائی بسیجیان در نیروی مقاومت بسیج تشکیل می‌گردد. (مادهٔ ٤ قانون حمایت قضائی از بسیج مصوب ۱۳۷۱)

۳. آمران به معروف و ناهیان از منکر، برای پیگیری جرائمی که در حین انجام عمل، نسبت به ایشان صورت می‌گیرد مشمول حمایت‌های قضائی مقرر در بند فوق هستند (تبصرهٔ مادهٔ ۱۱ قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر مصوب ۱۳۹٤)

مخاطب ابلاغ دادنامه در فرض برخورداری شخص از وکیل:

۱. اگر وکیل حق اعتراض به رأی در مرحلهٔ بعدی را نداشته باشد و برای توکیل در آن مرحله مجاز نباشد: ابلاغ باید به موکل صورت گیرد و مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ به موکل، آغاز می‌شود. در این حالت ابلاغ رأی به وکیل اثری ندارد.

۲. اگر وکیل حق اعتراض به رأی در مرحلهٔ بعدی را داشته باشد یا آنکه برای توکیل در مرحلهٔ بالاتر، مجاز باشد: ابلاغ باید به وکیل صورت گیرد و مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ به وکیل، آغاز می‌شود. در این حالت ابلاغ رأی به موکل اثری ندارد.

زوال سمت وکیلی که حق اعتراض به رأی را در مرحلهٔ بعد را دارد:

۱. اگر وکیلی که حق اعتراض به رأی دارد، قبل از ابلاغ رأی، به هر دلیل مانند عزل، استعفا یا فوت دچار زوال سمت شود؛ بدیهی است که ابلاغ باید به خود موکل صورت گیرد.

۲. اگر وکیلی که حق اعتراض به رأی دارد، بعد از صدور رأی یا در زمان ابلاغ آن استعفا دهد و از رؤیت رأی امتناع کند:
   - رأی به موکل او ابلاغ می‌شود.
   - باوجوداین، تاریخ ابلاغ به وکیل و امتناع او از قبول اوراق، آغاز مهلت تجدیدنظر تلقی می‌شود؛ مگر موکل عدم اطلاع خود را از استعفای وکیل اثبات کند.
   - از طرف دیگر برای آنکه مهلت تجدیدنظر یا فرجام موکل منتفی نشود، دادخواست تجدیدنظر یا فرجام وکیل مستعفی پذیرفته می‌شود، ولی تکمیل آن با شخص اصیل یا وکیل جدید او خواهد بود.

۳. اگر وکیل بعد از ابلاغ رأی، عزل شود یا استعفا دهد، در این صورت، نیاز به ابلاغ مجدد رأی به موکل او نیست و مهلت اعتراض به رأی از همان تاریخ ابلاغ به وکیل محاسبه می‌شود. البته بدیهی است که تجدیدنظرخواهی وکیل مستعفی یا معزول پذیرفته نیست. تجدیدنظرخواهی باید توسط شخص اصیل یا وکیل جدید صورت گیرد؛ اما مهلت اعتراض به رأی، همان مهلت سابق است و مهلت جدیدی برای این امر، داده نمی‌شود، چون دادن مهلت جدید، موجب باز کردن راه تقلب مبنی بر عزل یا استعفای صوری برای ایجاد اطالهٔ دادرسی است.

٤. اگر وکیلی که حق اعتراض به رأی دارد، بعد از ابلاغ رأی و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر یا فرجام با یک مانع قهری مواجه شود، برای مثال، فوت کند یا ممنوع از وکالت شود یا به‌واسطهٔ قوهٔ قهریه (مانند کما) قادر به وکالت نباشد؛ رأی باید مجدداً به موکل او ابلاغ‌شده و مهلت جدیدی برای تجدیدنظر یا فرجام، به موکل داده شود.

نمایندگی اشخاصی مانند وزیر برای وزارتخانه و مدیرِ شرکت از شرکت باید نمایندگی قانونی به مفهوم اخص شمرده شود، لذا نمایندگیِ قراردادی در اقامه دعوا را باید به وکلای دادگستری و نیز نمایندگان حقوقی وزارتخانه‌ها مصرّح در مادهٔ ۳۲، مشاورانِ پروانه‌دارِ حقوقی و نیز موارد منصوصی که شخص می‌تواند نماینده‌های غیرِ وکیلِ دادگستری معرفی نماید، منحصر نمود.

به موجب مادهٔ ۱۲۲ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲/۳/۲۵ اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰، وکالت در دیوان عدالت اداری به ترتیبی است که در ق.آ.د.م مقرر شده و شرایط وکالت در این مرجع با وکالت در دادگاه‌های عمومی تفاوتی ندارد. در عین حال، به موجب ماده ٤۳ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲/۳/۲۵ اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰ طرف شکایت در دیوان عدالت اداری یعنی واحدهای دولتی، شهرداری‌ها، نهادهای انقلابی و ... می‌توانند در دیوان «نماینده» نیز معرفی نمایند؛ بنابراین نمایندهٔ قراردادیِ اصیل می‌تواند حسب مورد وکیل دادگستری، دارندهٔ پروانهٔ مشاورهٔ حقوقی و یا نمایندهٔ حقوقی باشد در مواردی که شخص ملزم به انتخاب وکیل نمی‌باشد، اگر شرایط اخذ وکیل معاضدتی فراهم باشد، می‌تواند از مقررات مربوط بهره‌مند شود (مادهٔ ۵۱۳).

جز در مواردی که در تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۱ آیین‌نامهٔ اجراییِ مادهٔ ۳۲ و ۳۳ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری تصریح شده اقامهٔ دعاوی مدنی و حقوقی و نیز شکایت از آراء و دفاع از آنها در دادگاه‌های دادگستری با دخالت وکیل دادگستری یا مشاوران حقوقی مادهٔ ۱۸۷ قانون برنامهٔ سوم توسعه خواهد بود؛ البته اشخاصی که از مقررات مذکور مستثنی بوده و ملزم به داشتن وکیل نیستند در ماده ۳۳ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری و در قوانین مخصوص، منصوص گردیده‌اند؛ بنابراین مقررات آیین‌نامه در خصوص اشخاصی که داشتن وکیل مستثنی شده‌اند در حدّی معتبر و قابل اجراست که با

قوانین مطابقت داشته باشد.[۵]

- در دعاوی حقوقی و کیفری مطروحه در دادگاه‌های عمومی و انقلاب، وکیل باید از وکلای دادگستری باشد.
- در مواردی که اقدامات وکیل مستلزم پرداخت هزینه‌های قانونی مانند هزینه‌های دادرسی، دستمزد و ... می‌باشد باید موکل را به موقع برای پرداخت هزینه‌ها آگاه کند (بند ٦ ماده ٨٠ آیین‌نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلا دادگستری).
- اهمال: قصور و تقصیر وکیل در انجام وظایف وکالتی عمدتاً مسؤولیت انتظامی برای وی در پی دارد.
- اگر موکل حقّ‌الوکاله را ندهد وظیفهٔ وکیل تا زمانی که وکالت منتفی نشده است باقی است و ربطی به عدم دریافت حقّ‌الوکاله ندارد.

با توجّه به مادهٔ ٤٣ و ٤٠ باید گفت: عزلِ وکیل در صورتی که موجب تجدید جلسه می‌شود که جلسه برای اخذ توضیح مقرر شده باشد؛ در غیر این صورت، دادگاه به این علّت جلسه را تجدید نمی‌کند.

در تفسیر ماده ۳۹ باید گفت: استعفای وکیل اگر چه موجب توقیف دادرسی به مدّت حداکثر یک ماه می‌شود اما در عین حال این توقیف نمی‌تواند با توجّه به مادهٔ ٤٣، تجدید جلسه را موجب شود مگر اینکه جلسهٔ مقرر به لحاظ مادهٔ ٤٠ برای اخذ توضیح از وکیل تعیین شده باشد. استعفای وکیل به منظور اطالهٔ دادرسی تخلف محسوب می‌شود.

علاوه بر مواردی که در حقوق مدنی در خصوص انقضای وکالت گفته شده ممنوع شدن وکیل از وکالت را نیز باید از طرق انقضای وکالت در دعاوی دانست. تعلیق وکیل دادگستری از وکالت و بازداشت او نیز اگرچه موجب انقضای وکالت نمی‌شود اما وکالت وکیل را با مانع قانونی و عملی روبه‌رو می‌کند.

طبق ق.آ.د.م علی‌رغم اینکه استعفای وکیل موجب «توقیف دادرسی» به مدّت یک ماه و آگاه ساختن موکل برای تعقیب دادرسی (شخصاً یا با وکیل جدید) می‌شود (مادهٔ ۳۹) اما فوت و جنون، ممنوع شدن وکیل از وکالت چنین تکلیفی برای دادگاه ایجاد نمی‌کند مگر در مواردی که نیاز به اخذ توضیح باشد.

نمایندگی قانونی	• نمایندگی نسبت به اصیل، **در قانون** به طور مشخص تعیین گردیده و بنابراین ارادهٔ هیچ یک از دو طرف در آن تأثیری ندارد. مانند نمایندگی پدر و جدّ پدری از فرزند که ولایت نامیده می‌شود.
نمایندگی قضایی	• نمایندگی نماینده **به موجب رأی دادگاه** تعیین و اعلام شده باشد. مانند نمایندگیِ قیم از صغیر یا مجنون که تحت قیمومت اوست و همچنین امینِ جنین و امینِ غایبِ مفقود الاثر و امینِ عاجز.
نمایندگی قراردادی	• نمایندگیِ قراردادی در اقامهٔ دعوا را باید به وکلای دادگستری و نیز نمایندگان حقوقی وزارتخانه‌ها، مصرّح در مادهٔ ۳۲ ق.آ.د.م، مشاوران پروانه‌دار حقوقی و نیز موارد منصوصی که شخص می‌تواند نمایندهٔ غیرِ وکیلِ دادگستری معرفی نماید، منحصر نمود.

[۵] آیین‌نامهٔ یادشده به موجب رأی وحدت رویهٔ شمارهٔ ۷۱۴ مورخ ۸۸/۱۲/۱۱ موقوف‌الاجرا گردید.

در صورت **استعفای وکیل** نیز دادرسی به تأخیر نمی‌افتد؛ مگر اینکه دادگاه اخذ توضیحی را لازم بداند؛ اما مادهٔ ۳۹ اشعار می‌دارد: دادرسی حداکثر به مدّت یک ماه متوقف می‌گردد؛ یعنی قاضی در مورد استعفای وکیل، علاوه بر مادهٔ ٤٠ می‌تواند به مادهٔ ۳۹ نیز استناد کند.

- موکل علی‌الاصول، می‌تواند در هر مقطع از مقاطع دادرسی و در هر مرحله وکیل خود را **عزل** نماید. در صورت عزلِ وکیل چنانچه گرفتن توضیحی لازم نباشد، دادرسی به تأخیر نمی‌افتد. البته عزل وکیل، با توجّه به مادهٔ ٤۳ و با لحاظ مادهٔ ٤٠، در صورتی موجب تجدید جلسه می‌باشد که جلسه برای اخذ توضیح مقرر شده باشد، «در غیر این صورت، دادگاه به این علّت جلسه را تجدید نخواهد کرد»
- **استعفای وکیل**، به موجب مادهٔ ٤٠، موجب تأخیر دادرسی نخواهد شد، مگر اینکه دادگاه نیاز به توضیح وکیل داشته باشد که در این صورت، به ترتیبی که گفته شد با لحاظ مادهٔ ٤۳ اقدام می‌شود. به موجب مادهٔ ۳۹ در صورتی که وکیل استعفای خود را به آگاهی دادگاه برساند، دادگاه به موکل اخطار می‌کند که شخصاً یا توسط وکیل جدید، دادرسی را تعقیب نماید و دادرسی تا مراجعهٔ موکل یا وکیلِ جدید حداکثر به مدّت یک ماه متوقف می‌شود.
- ماده ٤١: وکیل باید عذر موجّه خود را کتباً با دلایل برای جلسهٔ دادرسی به دادگاه ارسال کند. اگر دادگاه عذرِ وکیل را موجّه بداند جلسهٔ دادرسی تجدید می‌شود. وقتِ دادرسیِ جلسهٔ بعد و علّتِ تجدیدِ جلسه (عذر موجّه) به موکل نیز ابلاغ می‌گردد. جلسهٔ بعد به دلیل عذرِ موجهِ وکیل قابل‌تجدید نیست.
- ماده ٤۲: در صورتی که وکیل به چند دادگاه هم‌زمان دعوت شود، دادگاه کیفری یا دادگاهی که حضور او به موجب سایر قوانین، الزامی است بر دادگاه حقوقی، مقدّم می‌دارد.
- مهم: ماده ٤٥: اگر وکیل بعد از صدور رأی یا در موقعِ ابلاغِ آن استعفا دهد ابتدای مهلتِ تجدیدنظر و فرجام همچنان از روز ابلاغ به وکیل می‌باشد. اگر وکیلی بعد از صدور رأی استعفا دهد همچنان دادخواستِ تجدیدنظر یا فرجام این وکیل پذیرفته می‌شود ولی برای پیگیریِ آن به موکل وی اخطار می‌گردد.
- ماده ٤٦: وکیل حقّ تجدیدنظر یا فرجام یا تعیین وکیل برای تجدیدنظر یا فرجام را دارد: دادنامه باید به وکیل ابلاغ شود؛ ابلاغ به موکل دارای اثر حقوقی نیست. وکیل حقّ تجدیدنظر یا فرجام یا تعیین وکیل برای تجدیدنظر یا فرجام را ندارد: دادنامه باید به موکل ابلاغ شود.
- ماده ٤۷: اگر وکیل بعد از ابلاغ رأی و قبل از انقضای مهلتِ تجدیدنظر و فرجام عزل شود یا استعفا دهد ابتدای مهلت اعتراض همچنان از تاریخ ابلاغ به وکیل می‌باشد.

نمایندگان حقوقی دستگاه‌های موضوع مادهٔ ۳۲، از حقوقی که مختصِّ وکلای دادگستری است، محروم‌اند (مثل تصدیق رونوشت با اصل).

اگر نمایندهٔ حقوقی با واسطه از سوی رئیس آن دستگاه انتخاب شده باشد (مثلاً از طریق معاون رئیس)، در مرجع قضایی باید سِمَتِ آن واسطه در انتخابِ نمایندهٔ حقوقی نیز محرز و اثبات شود (در همان معرفی‌نامهٔ نمایندهٔ حقوقی).

با توجّه به نصِّ مادهٔ ۱۹۰ ق.آ.د.ک اشخاص مذکور در مادهٔ ۳۲، نمی‌توانند در امور جزایی، «نمایندهٔ حقوقی» معرفی نمایند، بنابراین وزیر، رئیس موسسهٔ، مدیر شرکت دولتی و ... یا باید شخصاً اقدام نموده و یا از خدمت وکیل دادگستری بهره‌مند شود. استفاده از خدمت غیروکیل دادگستری در دادرسی‌ها استثناء و خلاف اصل شمرده می‌شود.

نتیجه: نظر به اینکه در قوانین جدید آیین دادرسی مدنی و کیفری اختیار استفاده از نماینده حقوقی تنها در آ.د.م پیش‌بینی شده، تسریِ آن در امور جزایی، اگر چه معمول، اما بی‌وجه و مردود است.

جمع‌بندی وکالت:

در امور حقوقی، متداعیین حقّ انتخاب و معرفی حداکثر دو نفر وکیل را دارند.

وکیل باید دارای پروانهٔ رسمی وکالت باشد، جز: وکالت در امور حسبی و وکالت اتفاقی.

مادهٔ ۳۲: مؤسساتِ عمومیِ غیردولتی در قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی مشخص شده‌اند. مؤسساتِ عمومیِ غیردولتی مثل: نهادهای انقلاب اسلامی، شهرداری‌ها.

نهادهای مذکور در ماده ۳۲ می‌توانند برای طرح دعوا یا دفاع در دعاوی مطروحه به انتخاب خود از یکی از این اشخاص استفاده کنند: وکیل دادگستری، کارمندان اداره حقوقی خود، کارمندان رسمی با یکی از شرایط مذکور قانون.

ماده ۳۵: اختیارات وکیل، عام است، جز:

- آنچه موکل استثناء کرده باشد.
- آنچه قابل توکیل نباشد = توکیل در آن خلاف شرع است = امور قائم به شخص = سوگند، شهادت، اقرار، لعان، ایلاء
- موارد مذکور در مواد ۳۵ و ۳۶ مگر خلاف آن در وکالتنامه تصریح شده باشد.
- ماده ۳۶: وکیل در دادرسی، در صورتی حقّ درخواست صدور برگ اجرایی و تعقیب عملیات آن و اخذ محکومٌ‌بِه و وجوه ایداعی به نام موکل را خواهد داشت که در وکالتنامه تصریح شده باشد.

دادرسی نخستین «مواد ۴۸ تا ۳۲۵ ق. آ. د. م»

- ✓ به موجب مادهٔ ۴۸ ق.آ.د.م، اقامهٔ دعوا به موجب تقدیم **دادخواست** به دفتر دادگاه به عمل می‌آید.
- ✓ مادهٔ ۲ ق.آ.د.م «درخواست» را به معنای «تقاضا» به کار بُرده است.
- ✓ به موجب مادهٔ ۲ ق.آ.د.م، اصل بر درخواست در دعاوی حقوقی است، از سویی به موجب مادهٔ ۴۸ ق.آ.د.م، طرح، اقامه، تقاضا به موجب دادخواست به عمل می‌آید. آن هم نه‌تنها در رسیدگی نخستین که اصولاً در هر دعوایی چه نخستین، چه شکایتی، چه اصلی، چه طاری همگی با دادخواست به عمل می‌آید.

«هرجا کلمهٔ «دعوا» را دیدی: باید دادخواست بدیم!»

تقدیم دادخواست: دعوا

دعوا:

- ✓ اصلی
  - بدوی
  - شکایتی
    - واخواهی
    - تجدیدنظر
    - فرجام
    - اعاده
    - اعتراض ثالث
- ✓ طاری
  - تقابل

- اضافی
- ورود ثالث
- جلب ثالث

درخواست: خواستهٔ غیر دعوای اصلی، و در بعضی مواقع به صورت شفاهی است و ضمانت‌اجرا ندارد. مثل: تأمین دلیل، تأمین دعوای واهی، تأمین اتباع، دستور موقت، تأمین خواسته، کارشناسی و ... .

- ✓ هر جا قراره حکمی صادر بشه، پس دعوا هست، پس **دادخواست** هست.
- ✓ هر جا قرار قراری صادر بشه، پس دعوا نیست، پس **درخواست** هست.

- تست: زمان دقیق شروع به دعوا عبارت است از ثبت دادخواست در:

دفتر دادگاه

دفتر شعبهٔ اول دادگاه

✓ دفتر کل دادگاه

واحد رایانه دادگاه

- ✓ تشخیص دفتر دادگاه، بسته به نوع دادگاه است، به نحوی که اگر دادگاه فقط یک شعبه بود: دفتر همان دادگاه
- ✓ شعب متعدد (مجتمع قضایی): دفتر شعبهٔ اول (دفتر کل) در رویه بهش میگن واحد ارجاع.

قابلیت اعتراض

غیرقابل اعتراض

غیرقابل اعتراض

ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ خواهان قابل اعتراض است.

دادخواست بدوی

فرم چاپی، فارسی، امضاء
صدر مادهٔ ۵۱
و بند ۷ مادهٔ ۵۱

مشخصات و اقامتگاه خواهان
بند ۱ مادهٔ ۵۱

مشخصات وکیل خواهان: تبصره بند۱
مشخصات و اقامتگاه خوانده: بند ۲
خواسته و بهای آن: بند ۳
درخواست: بند ۵
تعهدات و جهات: بند ۴
ادله و وسایل: بند ۶
الصاق تمبر: بند ۱ مادهٔ ۵۳

جریان دادخواست

عدم پذیرش و ثبت

قرار رد فوری دادخواست

به موجب ۵۳ ق.آ.د.م مهلت ۲ روز برای رفع نقص و در صورت عدم رفع نقص، قرار رد دادخواست صادر می‌شود.

قابلیت اعتراض

غیرقابل اعتراض

غیرقابل اعتراض

ظرف ۱۰ روز از تاریخ الصاق به دیوار دفتر دادگاه قابل اعتراض است

دادخواست‌های واخواهی، اعتراض ثالث و اعادهٔ دادرسی

فرم چاپی، فارسی، امضاء

مشخصات و اقامتگاه واخواه، معترض ثالث و خواهان اعادهٔدادرسی

مشخصات وکیل واخواه، معترض ثالث و خواهان اعادهٔدادرسی
مشخصات و اقامتگاه واخوانده، محکومٌله و محکومٌعلیه در اعتراض ثالث و خواندهٔ اعادهٔدادرسی
(حکم مورد درخواست اعادهٔ دادرسی، مشخصات دادگاه صادرکنندهٔ حکم و جهت اعادهٔدادرسی)
الصاق تمبر

جریان دادخواست

عدم پذیرش و ثبت

قرار رد فوری دادخواست

مهلت ۱۰ روز برای رفع نقص می‌باشد و در صورت عدم رفع نقص، قرار رد دادخواست صادر می‌شود.

- ✓ مقنن در مقام طرق شکایت از آراء تقدیم دادخواست را ضروری دانسته و در تمام آن دادخواست‌ها سه دسته ضمانت‌اجرا همانند دادخواست نخستین پیش‌بینی شده است:

۱. شرایط جوهری، که فقدان این شرایط برابر با عدم پذیرش دادخواست است.
۲. شرایط متقاضی که فقدان این شرایط رد فوری دادخواست است.
۳. سایر شرایط که فقدان این شرایط رد غیرفوری دادخواست را در بردارد.

- ✓ قانون‌گذار واخواهی، اعادهٔدادرسی و اعتراض ثالث را عیناً مشمول دادخواست بدوی دانسته و به نوعی شِبهِ بدوی فرض کرده است، به نحوی که فرم دادخواست آنها نیز همان فرم دادخواست بدوی است.
- ✓ دادخواست‌های شکایتی همگی مبتنی بر یک رأی قابل شکایت‌اند (بر خلاف دادخواست بدوی) از این رو، دادخواست‌های شکایتی علاوه بر شرایط دادخواست بدوی باید مختصات رأی مورد شکایت اعم از تاریخ صدور، تاریخ ابلاغ، شمارهٔ دادنامه را نیز داشته باشند، والا ضمانت‌اجرای آن همان ضمانت‌اجرای عمومی اخطار رفع نقص است.
- ✓ دقّت شود که اخطار رفع نقص در تمام مراحل دادرسی و نسبت به همه نوع دادخواست توسط دفتر دادگاه صادر می‌شود و در همگی مهلتِ ۱۰ روزه به متقاضی دعوا جهت رفع نقص داده می‌شود.
- ✓ حال اگر رفع نقص نشد، در دادگاه بدوی دفتر دادگاه قرار رد صادر می‌کند و در شکایتی‌ها خود دادگاه صادر می‌کند.
- ✓ در تمام مراحل، إحراز شرایط دادخواست با دفتر دادگاه است، حال إعمال ضمانت‌اجرا در دادخواست بدوی با دفتر دادگاه، اما در دادخواست‌های شکایتی با دادگاه است.
- ✓ عدم پذیرش و عدم ثبت دادخواست در هیچ مرحله‌ای قابل اعتراض نیست، چون منتهی به هیچ رأیی اعم از حکم یا قرار نشده است (باید تصمیم دفتر در یک قالبی ارائه شده باشد تا بتوان اعتراض کرد).
- ✓ در صورتی که دادخواست فاقد شرایط جوهری و اساسی باشد که نباید پذیرش و ثبت می‌شد، ولی به هر دلیلی ثبت شده باشد و دادگاه در هر مقطعی متوجّهِ آن شده باشد برخلاف رویهٔ عملی باید اقدام به بایگانی نمودن پرونده و صدور اخطار استحضاری (با اخطار رفع نقص خَلط نشود، چرا که فاقد مهلت و تشریفات است) نماید (اصلاً دادخواست را نباید در حدی بداند که اخطار رفع نقص بزند چون شرایط اساسی دادخواست رعایت نشده است).
- ✓ در خصوص قابلیت اعتراض به قرارهای ردِّ فوریِ دادخواست باید گفت، **اصولاً** قابل اعتراض نیست، مگر در دادخواست تجدیدنظرخواهی ظرف ۱۰ روز و دادخواست فرجام‌خواهی ظرف ۲۰ روز از تاریخ الصاق به دیوار دادگاه (اصلاً آن قرار ابلاغ نشده است که مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ در نظر گرفته شود).
- ✓ **اصولاً** عدم پذیرش‌ها در هیچ مرحله‌ای و قرارهای ردِّ فوری در مراحل بدوی و شبه بدوی قابل اعتراض نیست.
- ✓ اما **اصولاً** تمام قرارهای ردِّ غیرفوری و همین طور قرار ردِّ فوری در تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی قابل اعتراض است و این اعتراض‌ها در ردهای فوری از تاریخ الصاق و در ردهای غیر فوری از تاریخ ابلاغ محاسبه می‌شود.
- ✓ طبق تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۵۱ و نظر به مادهٔ ۵۲ شخص حقوقی یا محجور اگر متقاضی دعوا باشند: اولاً باید مشخصات خودشان به عنوان اصیل درج شود و ثانیاً مشخصات نماینده آنها اعم از مدیر، ولی، قیم و ... در قسمت نمایندهٔ دادخواست قید شود.
- ✓ نظر به مادهٔ ۵۵ ق.آ.د.م در خصوص هزینهٔ نشر آگهی (غالباً برای مجهول‌المکان‌ها) اخطاری برای تأمین هزینه صادر می‌شود. (شبیه اخطار رفع نقص ظرف ۲ روز) منتها به جای ۱۰ روز یک ماه مهلتِ تأمینِ هزینه داده می‌شود، البته اگر دادخواست اعسار تقدیم شده باشد، به جای تاریخ ابلاغ اخطاریه از تاریخ ابلاغ دادنامهٔ ردّ اعسار محاسبه می‌شود.
- ✓ در حال حاضر در سوالات کانون مرجع تقدیم دادخواست، دفتر خدمات قضایی الکترونیکی است که شخص را از حضور در دفتر دادگاه بی‌نیاز می‌کند. مع‌الوصف؛ اگر در گزینه‌ها همچین گزینه‌ای نبود، حسب مورد باید دفتر دادگاه را تعیین کرد و الا در صورت اطلاق دفتر کل با توجّه به قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و از باب تغلیب (غلبه) صحیح‌تر است.

تحلیل مادهٔ ۵۰ ق.آ.د.م

ثبت دادخواست برابر است با شروع دعوا ولو اینکه هنوز به شعبه مربوطه ارجاع نشده باشد، اما با نظر به مادهٔ ۵۰ ق.آ.د.م می‌بایست فوراً پس از ثبت جهت ارجاع تعیین تکلیف شود و پرونده به نظر رئیس شعبهٔ اوّل و یا معاون ارجاع برسد.

شرایط دادخواست بدوی «مواد ۵۱ تا ۶۰ ق.آ.د.م»

شرایط دادخواست‌های شکایت «مواد ٤٤١ تا ۳۵۱ ق.آ.د.م»

- ✓ زبان فارسی + برگه‌های چاپی مخصوص + امضاء یا اثرانگشت: صدر مادهٔ ۵۱ ق.آ.د.م + بند ۷ مادهٔ ۵۱ ق.آ.د.م: شرایط اساسی (جوهری) هستند که اگر نباشند، اصلاً انگار دادخواستی وجود ندارد: و نتیجه می‌شه: عدم پذیرش و عدم ثبت: این اقدام قابل‌اعتراض نیست.
- ✓ مشخصات (نام و نام خانوادگی) و اقامتگاه خواهان: بند ۱ مادهٔ ۵۱ ق.آ.د.م: قرار ردِّ فوری دادخواست «مادهٔ ٥٦ ق.آ.د.م»
- ✓ عدم درج نام پدر، سن و شغل خواهان ضمانت‌اجرایی ندارد.
- ✓ فقدان مشخصات یا اقامتگاه خواهان، سبب ردِّ فوری دادخواست می‌شود یعنی بدون مهلت رفع نقصِ ۱۰ روزه می‌باشد (چرا که اصلاً امکان ابلاغ برای رفع نقص وجود ندارد) توسط مدیردفتر یا منشیِ دادگاه ظرف ٤٨ ساعت یعنی ۲ روز رد می‌شود.
- ✓ به موجب مادهٔ ٥٦ ق.آ.د.م، صدور قرار ردِّ دادخواست که یک رأی محسوب می‌شود، در صلاحیت مدیر دفتر یا جانشین او قرار داده شده است و از آن مهم‌تر این که به موجب قسمت اخیر مادهٔ ٥٦ ق.آ.د.م نیز حقِّ اعتراضی برای چنین قرار ردی پیش‌بینی نشده است.
- ✓ به موجب مادهٔ ٦٠ ق.آ.د.م، پیوست‌های دادخواست از جمله سند مُثبِت سمت مادهٔ ٥٩ ق.آ.د..م باید به تعداد خواندگان دعوا بعلاوهٔ + یک نسخه برای خود دادگاه تقدیم شود.

مبحث سوم: اهلیت قانونی

با توجّه به موادِّ ۲۱۱ و ۱۲۱۰ قانون مدنی و مادهٔ ٤١٨ قانون تجارت و رأی وحدت رویهٔ شمارهٔ ۳۰ مورخ ۱۳٦٤/۱۰/۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و رویهٔ قضایی، درخصوص اهلیت نتایج زیر حاصل می‌شود:

هر شخص بالای ۱۸ سال تمام شمسی	دختر دارای ۹ سال تمام قمری پسر دارای ۱۵ سال تمام قمری	پسر یا دختر کمتر از ۱۸ سال تمام شمسی	تاجر ورشکسته
شخصاً می‌تواند در تمام دعاوی مالی و غیرمالی اقامه دعوا کند یا طرف دعوا قرار گیرد مگر اینکه عدم رشد و جنون او به حکم دادگاه ثابت شده باشد، در این صورت ولیِّ خاص یا قیم یا وصی به نمایندگی از او اقامه دعوا می‌نماید.	در امور غیرمالی می‌تواند اقامهٔ دعوا کند یا طرف دعوا قرار گیرد، مگر اینکه جنون او به حکم دادگاه ثابت شده باشد؛ در این صورت ولیِّ خاص یا قیم یا وصی به نمایندگی از او اقامهٔ دعوا می‌نماید. اشخاص بالغ کمتر ۱۸ سال می‌توانند دعوای اعسار از پرداخت اقامه نمایند. (رأی وحدت رویهٔ شمارهٔ ٦٦٨)	در صورتی می‌تواند در امور مالی اقامه دعوا نموده یا طرف دعوا قرار گیرد که حکم رشد او، به حکم دادگاه ثابت شده باشد.	تاجر ورشکسته از تاریخ صدور حکم ورشکستگی حقّ اقامه دعوا در امور مالی را ندارد و مدیر تصفیه، قائم‌مقامِ وی در اقامهٔ دعوا در این دسته از امور است؛ اما در امور غیرمالی دارای اهلیت شمرده شده و حقِّ اقامهٔ دعوا دارد.

اهلیت: به موجب مادهٔ ۹۵۸ قانون مدنی: «هر انسانی متمتّع از حقوق مدنی خواهد بود لیکن هیچ کس نمی‌تواند حقوق خود را اجرا کند مگر اینکه برای این امر، اهلیت قانونی داشته باشد.» اقامهٔ دعوا از مصادیق اجرای حق است و بنابراین یکی از شرایط اقامهٔ دعوا «اهلیّت قانونی» است. شخصی که اقامهٔ دعوا می‌نماید در صورتی «اهل» محسوب می‌شود که بالغ، عاقل و رشید باشد.

هر شخصی که به سنّ ۱۸ سال تمام خورشیدی رسیده، اعم از زن و مرد، دارای اهلیت قانونی شمرده می‌شود و هرگونه ادعایی را در ارتباط با امور غیرمالی و مالی می‌تواند شخصاً اقامه نماید و یا طرفِ هر دعوایی قرار گیرد مگر اینکه عدم رشد یا جنون او به موجب حکمِ دادگاه، ثابت شده باشد که در صورت اخیر، این شرطِ اقامهٔ دعوا را از دست می‌دهد و حسب مورد، ولیّ خاص یا قیّم یا وصیِّ او باید به نمایندگی از او اقامهٔ دعوا نماید.

- پسر یا دختری که به سنّ ۱۸ سال تمام خورشیدی نرسیده باشد در صورتی می‌تواند **در امور مالی** اقامهٔ دعوا نموده و یا به **دعوای مربوط به حقوق مالی** که علیهِ او اقامه شده پاسخ دهد که رشدِ او به موجب حکم دادگاه، اثبات شده باشد.
- تاجری که حکم ورشکستگی او صادر شده، از تاریخ صدور حکم، حقّ اقامهٔ دعوا **در امور مالی** را ندارد و مدیرِ تصفیه، قائم‌مقامِ قانونیِ وی در اقامهٔ دعوا در این دسته از امور است. **در امور غیرمالی** مانند دعوای طلاق، دعوای ابوّت، دعوای بنوّت، دعوای تمکین و ... که تأثیری در

تأدیهٔ دیونِ تاجرِ ورشکسته نداشته باشد، دارای اهلیّت شمرده و از این حیث، حقِّ اقامهٔ دعوا دارد.

مبحث چهارم: شرایط دیگر اقامه دعوا

برای اقامهٔ دعوا شرایط دیگری از جمله اقامهٔ دعوا در مدّت قانونی، مختومه شمرده نشدن دعوای اقامه‌شده و شرایط مندرج در مادهٔ ۸۴ ق.آ.د.م لازم است.

اقامهٔ دعوا در مدّت قانونی یکی دیگر از شرایط اقامهٔ دعوا است، در این خصوص، مدّت‌ها و آثار آن را باید از هم تفکیک نمود.

در برخی موارد، قانونگذار مدّت‌هایی را تعیین نموده و ذی‌حق را به قیدِ سقوطِ حقِّ اصلی، مکلف به اقامهٔ دعوا نموده است. همواره ذی‌حق یا قائم‌مقامِ قانونیِ او می‌تواند آن را از طرفِ مقابل یا قائم‌مقامِ قانونیِ او مطالبه کند؛ اما در موارد نسبتاً نادری، قانونگذار به عللی، مطالبهٔ قانونیِ حق را محدود به مهلتِ معیّنی نموده به طوری که اگر در آن مهلت به مراجع صالح مراجعه نشود، اصلِ حق ساقط می‌گردد.

ظاهر موادّ ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ قانون مدنی این مفهوم را می‌رساند که مدّت دو ماههٔ مزبور «مرور زمان» دانسته شده است اما مدّت مزبور باید مهلت شمرده شود، نه مرور زمان و چنانچه در تاریخ اقامهٔ دعوا، مهلت مزبور تمام شده باشد، عنایت دادگاه به آن نیازی به ایراد خوانده ندارد و دعوا باید به علّت عدم طرح آن در مهلت معیّن غیرقابل استماع اعلام شود.

مدّت‌های تعیین شده در سایر قوانین نیز باید «مهلت» شمرده شوند و احکام و آثار مهلت بر آنها مترتب گردد مگر در مواردی که احراز شود مدّت مزبور «مرور زمان» است.

مواعد مذکور در مادهٔ ۲۸۶ و ۲۸۷ قانون تجارت«مهلت» است: عدم رعایت مهلت در اقامهٔ دعوا = قرار رد دعوا (بر اساس مادهٔ ۲۸۹ قانون تجارت)

مدّت‌های تعیین‌شده در شکایت از آراء (موادّ ۳۰۶، ۳۳۶، ۳۹۷ و ۴۲۷ ق.آ.د.م) «مهلت» شمرده می‌شوند: با پایان آن مدّت‌ها، نسبت به دعوای اعتراض، تجدیدنظر، فرجام و اعادهٔ دادرسی نسبت به رأی = قرار رد دعوا.

در ق.قدیم.آ.د.م اگر دعوایی مشمول مرور زمان می‌شد = قرار عدم استماع دعوا (به شرط ایراد خوانده در اولین جلسهٔ دادرسی) مرور زمان در ق.آ.د.م مسکوت مانده و در حال حاضر، در دعاوی حقوقی نمی‌تواند موجب عدم استماع دعوا شود.

به موجب مادهٔ ۱۰۵ به بعد قانون مجازات اسلامی مرور زمان «در دعاوی کیفری» در مواردی، حسب مورد، موجب موقوفی تعقیب یا موقوفی اجرای حکم قطعی کیفری می‌گردد.

چنانچه دعوا بر فرضِ ثبوت، اثر قانونی نداشته باشد (مثل هبه و وقف بدون قبض) = قرار رد دعوا.

ذی‌حق، برای احقاق حقوق خود از طریق دادگستری، تنها یک بار می‌تواند علیه شخصی که حق بر علیه اوست اقامهٔ دعوا نماید، بدین معنا که چنانچه دعوای اقامه‌شده بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحابِ دعوا، قائم‌مقام آنان هستند سابقاً رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد، دادگاه نسبت به صدور قرار ردّ دعوا اقدام می‌کند. پس، اگر در دعوایی اعتبار امر مختوم باشد («امر مختوم»، امری‌ست که دربارهٔ آن سابقاً در دادگاه حکم قطعی صادر شده باشد): قرار رد دعوا.

چنانچه مورد دعوا مشروع نباشد یا دعوا جَزمی نبوده بلکه ظنی و احتمالی باشد: قرار رد دعوا.

بندهای یازدهگانهٔ مادهٔ ۸۴ و ضمانت اجرای این ماده (یعنی مادهٔ ۸۹) مطالعه شود.

فصل دوم: انواع دعاوی

۱. انواع دعوا از نظر **ماهیت حقِّ مورد اجرا** (دعاوی را با توجّه به ماهیتِ حقِّ موردِ اجرا می‌توان به دعوای عینی، دعوای شخصی و دعوای مختلط تفکیک نمود):

- **عینی**: ماهیت حقِّ مورد اجرا نسبت به اعیان اموال حاصل می‌شود.
- **شخصی**: ماهیت حقِّ مورد اجرا، شخصی (عهدی) است.
- **مختلط**: شرایطی که هم اِعمالِ حقِّ عینی ممکن است و هم اعمال حقِّ شخصی.

۲. انواع دعوا از نظر **موضوع حقِّ مورد اجرا** (دعاوی را با توجّه به موضوعِ حقِ موردِ اجرا، می‌توان به دعوای منقول و دعوای غیرمنقول تقسیم کرد):

- **دعاوی منقول** دعاوی که موضوع مطالبه اموال یا اثبات حقوق منقول است.
- **دعاوی غیرمنقول** دعاوی که موضوع آن‌ها مطالبه اموال یا اثبات حقوق غیرمنقول است.

مصادیق دعاوی غیرمالی اعتباری: به استناد بندهای ۶، ۸ و ۱۳ مادهٔ ۷ قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو (مصوب ۱۳۶۴)، توجه داشته باشید که گرچه دادگاه‌های حقوقی یک و دو در حال حاضر وجود ندارد؛ اما مادهٔ مزبور تاکنون نسخ نشده است. این دعاوی از قرار ذیل است:

۱. دعوای افراز یا فروش مال مشاع، البته اگر مالکیت مورد اختلاف نباشد.

۲. دعاوی سه‌گانهٔ تصرّف؛
۳. دعاوی فی‌مابین موجر و مستأجر، البته غیر از مطالبهٔ اجور.

دعاوی غیرمنقول: منظور از دعاوی غیرمنقول، دعاوی ناظر به اموال و حقوق غیرمنقول است، مانند دعاوی ذیل:

۱. دعوای اثبات مالکیت مال غیرمنقول؛
۲. دعاوی در خصوص سایر حقوق عینی نسبت به اموال غیرمنقول، مانند اثبات حق انتفاع یا اثبات حق ارتفاق نسبت به یک مال غیرمنقول یا دعوای أخذ به شفعه یا دعوای اثبات حقِّ تحجیر؛
۳. دعاوی سه‌گانهٔ تصرف که عبارت است از:
   - رفع تصرف عدوانی؛
   - رفع ممانعت از حق؛
   - رفع مزاحمت.
٤. مطالبهٔ اجرت‌المثل مال غیرمنقول؛
٥. مطالبهٔ خسارات وارده بر مال غیرمنقول؛
٦. سرقفلی؛
۷. دعوای خلع ید؛
۸. دعوای افراز و فروش مال غیرمنقول مشاع؛
۹. دعوای اثبات وقفیت مال غیرمنقول؛
۱۰. دعاوی راجع به وسایل کشاورزی که مالک، آن‌ها را به امر کشاورزی اختصاص داده است (مال غیرمنقول حکمی).

۳. انواع دعوا از نظر **نوعِ حقِّ موردِ اجرا** (نظر به اینکه حقِّ ماهوی که در واقع یا بنابر ادعا تضییع یا انکار شده، حقّ مالی باشد یا غیرمالی، دعاوی به مالی و غیرمالی تقسیم می‌شود.):

- **دعوای مالی**: دعوایی است که اثر مستقیم مالی دارد؛ مانند دعوای مطالبه وجه، نفقه، مهریه، اجرت‌المثل، مطالبه خسارت، الزام به تنظیم سند رسمی ملک، الزام به تحویل مبیع، أخذ به شفعه، فسخ قرارداد مالی، ابطال سند مالی و استرداد سند مالی مانند استرداد چک.
- **دعوای غیرمالی**: دعوای غیرمالی خود به دودسته تقسیم می‌شود.
- **دعوای غیرمالی ذاتی**: دعوایی است که اثر مستقیم مالی ندارد؛ اعم از آن‌که اساساً اثر مالی ندارد یا آنکه اثر مالی دارد؛ اما این اثر مالی، غیرمستقیم است؛ مانند دعوای طلاق، حضانت، ملاقات طفل، اثبات نسب، فسخ نکاح، تمکین، تغییر سن، اصلاح شناسنامه و استرداد سند غیرمالی مانند استرداد شناسنامه.
- **دعوای غیرمالی اعتباری (غیرمالی حکمی یا فرضی)**: دعوایی است که اثر مستقیم مالی دارد؛ اما قانونگذار آن را غیرمالی فرض کرده است.

در تشخیص دعوای مالی از غیرمالی باید حقّ مالی را از حقّ غیرمالی تفکیک نمود. «حقّ مالی آن است که اجرای آن مستقیماً برای دارنده ایجاد منفعتی نماید که قابل تقویم به پول باشد، مانند حقّ مالکیت نسبت به خانه‌ای که مستقیماً برای دارندهٔ آن ارزش پولی دارد.» در تمام مواردی که حقّ تضییع یا انکار شده، مالی باشد دعوا مالی است. «حقّ غیرمالی آن است که اجرای آن، منفعتی که مستقیماً قابل تقویم به پول باشد ایجاد ننماید، مانند حقّ بنوّت، حقّ زوجیّت و امثال آن.»

دعوای غیرمالی را می‌توان به دعوای غیرمالی ذاتی و دعوای غیرمالی اعتباری تقسیم نمود. دعوای غیرمالی ذاتی به آن دسته از دعوای گفته می‌شود که حقّ اصلی مورد ادعا از حقوق غیرمالی باشد مانند دعوای نَسَب، زوجیت و ... ؛ اما دعوای غیرمالی اعتباری آن دسته از دعوای است که اگرچه ذاتاً مالی می‌باشد اما قانونگذار، به هر دلیل آنها را از پاره‌ای از جهات، در حکم دعوای غیرمالی دانسته است.

٤. اقسام دعوای از نظر **اصالت یا عارضی بودن آن**:

- **دعوای اصلی**: دعوای است که بر دعوای دیگر عارض نمی‌شود.
- **دعوای طاری**: دعوایی است که دراثنای رسیدگی به دعوای اصلی مطرح می‌شود و بر آن عارض می‌شود.

اقسام دعوای طاری: دعاوی طاری بر چهار قسم است:

۱. **دعوای اضافی:** دعوای مجدد خواهان علیه خوانده؛
۲. **دعوای متقابل:** دعوای خوانده علیه خواهان؛

۳. **جلب ثالث:** دعوای هریک از متداعیین یا هردوی ایشان علیه ثالث؛

٤. **ورود ثالث:** دعوای شخص ثالث علیه طرفین دعوا یا یکی از ایشان.

مبحث نخست: دعاوی عینی و شخصی و مختلط

عمدهٔ **دعاوی عینی** عبارتند از: دعاوی خلع ید، دعاوی تخلیهٔ ید از اعیان مرهونه و مستأجره، دعاوی راجع به حقّ‌العبور و حقّ‌المجرا و سایر دعاوی راجب حقوق ارتفاقی، دعاوی مزاحمت، ممانعت از حق و تصرف عدوانی، دعوای استرداد سند، دعوای افراز.

دعاوی شخصی (برخلاف دعاوی عینی) صُوَرِ مختلفی داشته و بسیارند:

مثال دعاوی شخصی: دعوای مطالبهٔ دین، دعاوی الزام به انجام عمل و یا خودداری از انجام عمل و ...

در دعاوی شخصی، حقِّ اصلیِ موردِ اجرا معمولاً بر اساس قرارداد و بعضاً قانون (نفقهٔ اقارب) بر عهدهٔ خوانده بنا بر ادعا، مستقر شده است.

فواید تفکیک دعاوی عینی و شخصی (که دو فایده دارد):

۱. دعاوی عینی را علیه هر شخصی که عینِ موردنظر را در اختیار داشته باشد می‌توان اقامه کرد و حتی حکمِ صادره را علی‌الاصول علیه هر شخصی که محکومٌ‌بِه را در تصرف داشته باشد، اجرا نمود (به لحاظ مقررات ٤١٧ به بعد ق.آ.د.م و موادّ ٤٤ به بعد قانون اجرای احکام مدنی)؛ در حالی که دعاوی شخصی را علی‌الاصول تنها علیه شخصی که قانوناً یا طبق قرارداد حقِّ اصلیِ مورد ادعا علیه اوست، قابل طرح بوده و حکم صادره نیز علی‌الاصول تنها علیه محکومٌ‌عَلیه (یا در شرایطی وِرّاث او) قابل است.

۲. تعیین دادگاه صالح: که از دو حال، خارج نیست: الف: شخصی: محلِّ اقامت خوانده؛ ب: عینی: محلِّ وقوع مال غیرمنقول.

دعوای مختلط به دعوایی گفته می‌شود که دارندهٔ آن (دعوا به مفهوم اخص) در شرایطی که در عین حال مجاز به اجرای حقِّ عینی و حقِّ شخصی است. در حقیقت حقِّ منشأ دعوا، اگرچه بر عملِ حقوقیِ واحدی مبتنی است اما به دارنده، قدرتِ اجرای حقِّ عینی و حقِّ دِینی (شخصی) را ترتیبی می‌دهد که می‌تواند با اجرای هر یک، به منظور خود برسد. چنین وضعیتی در دو صورت پیش می‌آید:

۱. شخص با انعقاد قراردادی مالک مالی گردیده است:

۱. دعوای مالکیت (به منظور اثبات ید) = دعوای عینی: دادگاه محلِّ وقوعِ مالِ غیرمنقول؛

۲. دعوای الزام به انجام تعهد (تحویل مبیع) = دعوای شخصی: دادگاهِ محلِّ اقامت.

۲. دعوای فسخ یا ابطالِ قراردادِ انتقالِ عینِ معیّنِ تحویل‌شده (مثلاً به علّت عدم پرداخت ثمن یا نداشتن شرایط اساسی قراردادها) **نیز دعوای مختلف شمرده می‌شود**؛ زیرا: در عین حال که دعوای فسخ و ابطال، دعوای شخصی است با فسخ و ابطال، مالکیت بایع بر عین مورد معامله و بنابراین حقِّ مطالبهٔ آن بوجود می‌آید.

مبحث دوم: دعاوی منقول و غیرمنقول

کلیهٔ دیون از قبیل: قرض، ثمن مبیع، مال‌الاجارهٔ عین مستأجره در حکم منقول است.

نکته: دعاوی مربوط به اجرت‌المثل و خسارات وارده بر املاک غیرمنقول شمرده شده است.

نوع دعوا از حیث منقول و غیرمنقول بودن، باید با توجّه به موضوع آن مشخص شود؛ پس:

۱. در صورتی که موضوع دعوا مطالبهٔ مال منقول باشد، دعوا عینی و منقول است.

۲. در صورتی که موضوع دعوا الزام خوانده به انجام تعهد باشد، دعوا شخصی و منقول است.

(در حالت دوم، فرق نمی‌کند تعهد مربوط به مالِ منقول باشد یا غیرمنقول)

دعاوی الزام به ایفای تعهد احداث ساختمان، تحویل مال منقول، الزام به تنظیمِ سندِ رسمیِ مالِ غیرمنقول، شخصی و منقول است.

نکته: در مواردی که موضوع دین، انتقال مال غیرمنقول است، اصلِ حق را نیز باید تابع آن شمرد، اما تعهد بر انجام کار یا خودداری از آن، چون موضوع تعهد، کار انسان است، منقول هر چند مربوط به مال غیرمنقول باشد (استاد کاتوزیان زیرنویس شماره ٤ مادهٔ ٥٩٨)

به نظر می‌رسد اصل بر منقول بودن اموال است پس هر گاه نسبت به غیرمنقول یا منقول بودن مال یا حقِّ معینی شک بوجود آید، آن را منقول می‌دانیم.

مبحث سوم: دعوای مالکیت و تصرف

دسته‌بندیِ دعاوی به مالکیت و تصرف یک دسته‌بندی فرعی از دعاوی غیرمنقول است؛ یعنی تفکیکِ دعاوی به مالکیت و تصرّف منحصر به اموال غیر منقول است.

در حقیقت در دعاوی منقول اگرچه از حیث نظری تمایز بین مالکیت و تصرف امکان‌پذیر است اما در واقع با توجّه به مادهٔ ۱۵۸ ق.آ.د.م می‌توان گفت که تنها در اموالِ غیرمنقول است که دعاوی تصرف از دعوای مالکیت تفکیک می‌شود؛ به عبارت دیگر: دعوای تصرف در مورد اموال منقول مصداق ندارد و

مدعیِ حق، تنها می‌تواند دعوای مالکیت اقامه نماید.

نباید از ظاهر مادهٔ ۱ «قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی» این برداشت شود که تفکیک بین دعاوی مالکیت و تصرف در اموال منقول وجود دارد، بلکه چنانچه شخصی مدعی باشد که مالِ منقولِ تحتِ تصرفِ وی توسط دیگری از تصرف او خارج شده، نمی‌تواند از این ماده و هیچ یک از موادِ مربوط به تصرف عدوانی استفاده نموده و دعوای «تصرف عدوانی» اقامه نماید، بلکه اگر جنبهٔ کیفری داشته باشد اقدام به شکایت کیفری و در غیر این صورت، طرف دعوای «مالکیت» و مطالبهٔ مال می‌کند.

- دعوا در صورتی دعوای مالکیت شمرده می‌شود که موضوعِ حقِّ منشأ آن، مالکیت خواهان باشد. در دعوای مالکیت، خواهان به دلایلی استناد می‌کند که بتواند رابطهٔ مالکیت را اثبات نماید.

حقِّ انتفاع و ارتفاق از مشتقات و توابع مالکیت است اما به طور مستقل نیز ممکن است برای شخصی به جزءِ مالکِ عین، در ملک دیگری نیز برقرار شود.

اگر شخصی مدعیِ داشتنِ حقِّ انتفاع و ارتفاق در ملک دیگری باشد و شناسایی و احقاق چنین حقوقی در ماهیت و اصل آن مورد نظر وی باشد، دعوای مطروحه در این خصوص، دعوای مالکیت شمرده می‌شود، نه دعوای تصرف.

دعوا در صورتی از دعاوی تصرف شمرده می‌شود که موضوعِ حقِّ منشأ آن، تصرفات قبلی خواهان یعنی در اختیار داشتنِ عملیِ مال یا حقِّ موردنظر باشد؛ لذا در دعاوی تصرف، ادعای ذی‌حقّیِ خواهان مبتنی بر استفادهٔ عملی و یا در اختیار داشتنِ شیء یا حقِّ موردنظر می‌باشد و در این مقام، وجود یا عدم وجودِ حقِّ قانونیِ ماهویِ خواهان در این استفاده مورد توجّه قرار نمی‌گیرد.

در ق.آ.د.م سه نوع دعوای تصرّف پیش‌بینی شده است:

دعوای تصرّف عدوانی (م. ۱۵۸)

قانونگذار از طریق این دعوا، تصرف را مورد حمایت قرار داده زیرا شخصی که ملک را عدواناً از تصرّف خواهان خارج نموده باید با تحقق سایر شرایط و محکوم شدن در دعوا، ملک را به متصرّفِ نخست برگرداند، حتی اگر خود مالکِ ملک باشد.

دعوای ممانعت از حق (م. ۱۵۹)

دادگاه در رسیدگی به این دعوا نیز وارد دلایل مالکیت نمی‌شود؛ به عبارت دیگر از خواهان دعوا دلیلی مبنی بر وجود حقّ اصلی (حق ارتفاق یا حق انتفاع) مطالبه نمی‌نماید و تنها به این امور رسیدگی می‌نماید که آیا خواهان در گذشته، هرچند به ناحق، از این حق عملاً استفاده می‌نموده است و آیا خوانده مانع استفاده خواهان از این حق، بدون رضایت وی و به غیر وسیلهٔ قانونی گردیده‌اند.

دعوای مزاحمت (م. ۱۶۰)

در این دعوا دادگاه تنها تصرّف بدون مزاحمت سابق خواهان و مزاحمت فعلی خوانده را مورد توجّه قرارداده و در صورت احراز این دو امر و اینکه «مزاحمت» بدون رضایت خواهان و غیر وسیلهٔ قانونی بوده، حکم به رفع مزاحمت صادر خواهد نمود.

قانونگذار از تصرف و متصرف در برابر تصرفِ عدوانی حمایت نموده و حتی اگر متصرفِ عدوانی، مالکِ ملک باشد.

هدف از وضع چنین مقرراتی پیش از هر چیز حمایت از مالکِ واقعی می‌باشد حتی اگر از این امتیاز غاصب نیز استثنائاً بهره‌مند شود چرا که ظاهر غالباً دلالت بر واقعیت دارد و متصرف غالباً مالک یا امین او است.

دعوا بر دو قِسم است:

۱. منقول؛

۲. غیرمنقول؛ دعاوی غیرمنقول خود بر دو قِسم است:

۱. مالکیت؛

۲. تصرف: ۱. تصرف عدوانی؛ ۲. مزاحمت؛ ۳. ممانعت از حق.

خلع ید (در مفهوم عام): ۱. تصرف عدوانی؛ ۲. خلع ید به مفهوم اخص (مالکیت)؛ ۳. تخلیهٔ ید.

نکته: خلع ید در مواد ۴۳ و ۴۵ و ... قانون اجرای احکام مدنی به مفهوم «اعم» است.

مقایسهٔ دعوای تصرّف عدوانی، خلع ید و تخلیهٔ ید:

- **دعوای تصرف** برای احترام به تصرفاتِ ظاهریِ افراد است و هدف این نیست که حق به ذی‌حق داده شود و دلیلش این است که در صورت عدم احترام به تصرفات، بی‌نظمی به وجود می‌آید. اگر مالک، ملکی را از غاصب به زور بگیرد قانونگذار از غاصب، بنا به مصلحتی به نام «نظم» حمایت می‌کند.
- در **دعوای مالکیت (خلع ید)** دادگاه در صورتی حکم علیه خوانده صادر می‌نماید که خواهان با ارائهٔ ادلّهٔ متناسب، مالکیت را نسبت به ملک مورد دعوا که خوانده آن را تکذیب می‌نماید، اثبات کند.
- در **دعوای تخلیهٔ ید**، عدم مالکیت خوانده بر ملک و در مقابل، قانونی بودنید خوانده بر آن، مورد قبول طرفین دعوا می‌باشد، خواهان ادعا می‌نماید که ادامهٔ ید خوانده بر ملک بر خلاف قرارداد و یا قانون بوده و باید از آن تخلیه گردد (مانند دعوای تخلیهٔ ید از عین مستأجره)

دعوای رفع تصرف عدوانی: طرح این دعوا، نیازمند برقراری سه رکن است؛ به‌عبارت‌دیگر، سه عنصر زیر باید برای پیروزی در این دعوا اثبات شود:

۱. **سبق تصرف خواهان:** یعنی سابقاً ملک در تصرف خواهان بوده است.
   - لازم نیست که خواهان مالکیت خود را بر مال اثبات کند؛ بلکه اثبات سبق تصرف کافی است.
   - تصرف متصرف سابق در صورتی مورد حمایت است که اقدامات او عرفاً مصداق تصرف باشد؛ یعنی تصرف مستمر، مستقر (ماندگار) و علنی باشد؛ بنابراین، تصرفات منقطع غیرقابل رؤیت یا مورد تردید و ابهام، تصرف محسوب نشده و نمی‌توان در خصوص آنها دعوای تصرف عدوانی طرح کرد.
   - در قانون فعلی، بر خلاف قانون سابق هیچ حداقل خاصی از حیث مدت زمان تصرفات سابق خواهان بیان نشده است؛ بنابراین کافی است که مدت تصرفات سابق خواهان، به اندازه‌ای باشد که بتوان او را عرفاً متصرف سابق نامید.
   - اگر شخصی مال غیرمنقول خود را بلاتصرف رها کند و بعد از مدتی، شخص دیگری مال او را تصرف کند، در این صورت، تصرفات این شخص، مصداق دعوای تصرف عدوانی نیست.
۲. **لحوق تصرف خوانده:** یعنی در حال حاضر، ملک در تصرف خوانده است. در این خصوص، نکات ذیل قابل‌توجه است:
   - حتی اگر خوانده، مدعی مالکیت ملک باشد نمی‌تواند ملک را بدون طرح دعوای حقوقی و به نحو عدوانی از تصرف متصرف خارج کند و اگر چنین کند، عمل او مشمول عنوان تصرف عدوانی است.
   - اخلالی که مستمر و مستقر نیست، نمی‌تواند مبنای دعوای رفع تصرف عدوانی قرار گیرد. برای مثال، اگر شخصی از ملک مورد تصرف دیگری صرفاً عبور کند، عمل او مصداق دعوای تصرف عدوانی نیست.
۳. **عدوانی بودن تصرف خوانده:** یعنی تصرف فعلی خوانده بدون رضایت خواهان و بدون حکم مرجع صالح باشد.
   - حتی اگر شخصی که بدون مراجعه به مراجع صالح قضائی، با قهر و غلبه وارد ملک تحت تصرف دیگری شده، مالک آن ملک باشد، عمل او همچنان مصداق تصرف عدوانی است.
   - این دعوا در اموال قابل‌طرح است که قابلیت تملک خصوصی داشته باشند؛ بنابراین این دعوا در اموال عمومی ممکن نیست.

دعوای رفع ممانعت از حق: موضوع این دعوا، حمایت از استفاده از یک ملک، تحت عنوان حق ارتفاق یا حق انتفاع است؛ مانند آنکه شخصی در ملک دیگری راه عبور یا مجرای آبی داشته است و شخص ثالث یا مالک همان ملک مورد ارتفاق، مانع بهره‌برداری شخص دارندهٔ حق از حق خود شود.

۱. در دعوای رفع ممانعت از حق، دادگاه صرفاً به این امر رسیدگی می‌کند که آیا خواهان، قبل از اینکه موضوع دعوا، تحت عنوان انتفاع یا ارتفاع استفاده می‌کرده است یا خیر؟ و آیا خوانده مانع استفادهٔ خواهان از ملک شده است یا خیر؟
۲. در این دعوا صرفاً به بررسی سبق استفاده خواهان و ممانعت خوانده از این بهره‌برداری می‌پردازیم و به این امر که سابقه استفادهٔ خواهان تحت عنوان حقّ انتفاع یا حقّ ارتفاق، مشروع و قانونی بوده است یا خیر، نمی‌پردازیم؛ به‌عبارت‌دیگر قاضی به این امر که آیا استفادهٔ سابق خواهان، بر حق بود یا خیر، نمی‌پردازد.

دعوای رفع مزاحمت: اگر شخصی نسبت به متصرفات غیرمنقول دیگری مزاحم شود، بدون اینکه ملک را از تصرف متصرف خارج کرده باشد؛ مانند آنکه شخصی پنجره‌ای رو به ملک غیر باز کند یا در ملک خود صداهایی تولید کند که به خانهٔ همسایگان وارد شود یا آب باران خانه خود را به سمت منزل همسایگان هدایت کند، می‌توان علیه او دعوای رفع مزاحمت طرح کرد. در این خصوص باید توجه داشت که:

۱. در دعوای رفع مزاحمت نیز کافی است که خواهان ثابت کند که متصرف ملک است و اثبات مالکیت او لازم نیست. پس همین که شخص متصرف ملکی باشد و دیگری برای تصرفات او ایجاد مزاحمت کند، همین امر مصداق دعوای رفع مزاحمت است.
۲. مزاحمت باید در حال حاضر در جریان باشد. اگر مزاحمت قبلاً رفع شده باشد، طرح دعوای مزاحمت ممکن نیست.

اوصاف مشترک دعاوی سه‌گانهٔ تصرف:

۱. هر سه غیرمنقول است. در خصوص اموال منقول، طرح دعوای تصرف منتفی است؛ به‌عبارت‌دیگر، در خصوص اموال منقول، شخصی که مدعی مالکیت است، می‌تواند دادخواست استرداد مال تقدیم کند.
۲. هر سه غیرمالی اعتباری است.
۳. در این دعاوی، دادگاه وارد احراز مالکیت خواهان نمی‌شود، بلکه صرفاً به احراز سبق تصرف خواهان می‌پردازد؛ به‌عبارت‌دیگر، در این دعاوی در پی حمایت از مالک نیستیم؛ بلکه صرفاً در پی حمایت از سبق تصرف هستیم و این تفاوت دعاوی تصرف و دعاوی مالکیت است.
٤. در این دعاوی، نیاز به احراز مالکیت خواهان و مشروعیت تصرف سابق او نیست؛ بنابراین، نه تنها لازم نیست که خواهان مشروعیت تصرف سابق خود را اثبات کند؛ حتی اثبات خلاف آن از سوی خوانده؛ یعنی اثبات عدم مشروعیت تصرفات سابق خواهان نیز تأثیری در دعوای تصرف ندارد؛ زیرا در دعوای تصرف، به دنبال حمایت از متصرف هستیم.
٥. بنا بر آنچه در بند فوق بیان شد، اگر ملکی در تصرف شخصی غیر از مالک باشد و مالک بدون مراجعه به مراجع صالح قضائی با قهر و غلبه وارد ملک خود شود که تحت تصرف دیگری است، عمل او مصداق تصرف عدوانی است.
٦. با توجه به آنکه دعوای سه‌گانهٔ تصرف، غیرمالی اعتباری است؛ و آرای صادره تعیین دعاوی، قابل تجدیدنظر است؛ اما آرای صادره در این دعاوی در شمار آرای قابل فرجام ذکر نشده است.
۷. طبق قوانین فعلی طرح دعوای سه‌گانهٔ تصرف، محدود به مهلت خاصی نیست.

دعاوی شبه تصرف:

۱. دعاوی مربوط به قطع انشعاب و خدمات شهری یا قطع تأسیساتی که برای استفاده از ملک ایجاد شده، مانند قطع آب، فاضلاب، برق، گاز، تلفن ثابت، وسایل تهویه، آسانسور و ... تابع قواعد دعاوی تصرف است.
۲. اگر چه ماده ۱۶۸ ق.آ.د.م از امکان طرح دعوا در خصوص قطع انشعابات سخن نگفته ولی این را باید ناشی از تسامح قانونگذار دانست؛ بنابراین، قطع انشعاب آب نیز مشمول همین بند است.
۳. از بین دعاوی سه‌گانهٔ تصرف این مورد با دعوای ممانعت از حق تطابق بیشتری دارد تا با دعاوی تصرف عدوانی یا مزاحمت.
٤. با توجه به آنکه این دعاوی تابع قواعد دعاوی تصرف است، پس دعاوی غیرمالی و غیرمنقول است.
٥. این دعاوی در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است، نه دادگاه اقامتگاه خوانده.
٦. اگر قطع انشعابات بر مبنای مجوزهای قانونی یا مستند به قرارداد باشد، طرح دعوای ممانعت از حق، در خصوص آنها منتفی است. برای مثال، اگر انشعاب برق به دلیل عدم پرداخت بهای آن را انشعاب به دلیل مصرف بی‌رویه، قطع شود، دعوای ممانعت از حق منتفی است. بسیاری از دستگاه‌های عمومی یا دولتی مانند وزارت نفت، وزارت نیرو، وزارت راه و شهرسازی، وزارت جهاد کشاورزی، شهرداری‌ها و ... مکلف شده‌اند که حسب قوانین مربوطه نسبت به رفع تجاوز در حریم لوله‌ها، راه‌ها، اراضی ملی شده، معابر و میدان‌ها و.... اقدام کنند. اقدام ایشان در خصوص موارد فوق‌الذکر، مستند به تجویز قانون بوده و در مواردی نیاز به رجوع به محاکم و دستور قضائی نیز وجود ندارد. در این صورت، به دلیل اقدامات مزبور، نمی‌توان علیه آنها، دعوای تصرف عدوانی یا ممانعت از حق یا مزاحمت طرح کرد. البته اگر شخص متصرف اقدامات ایشان را غیرقانونی می‌داند، می‌تواند با رجوع به دیوان عدالت اداری، علیه مرجع مزبور طرح دعوا کند و ابطال تصمیمات و اقدامات ایشان را درخواست کند.

* نکته: شکست در دعوای تصرفِ عدوانی، مانع اقامهٔ دعوای مالکیت نمی‌شود.
* نکته: شکست در دعوای مالکیت، مانع اقامهٔ دعوای تصرف عدوانی می‌شود (قرار عدم استماع دعوا).

دعوای مالکیت (خلع ید به مفهوم اخص)، اثبات مالکیت است که موردِ انکارِ خوانده است.
همانطور که در بالا گفتیم، در تخلیهٔ ید، عدم مالکیت خوانده بر ملک و در مقابل، قانونی بودن خلع ید خوانده بر آن مورد قبول طرفین دعواست و خواهان

ادعا می‌نماید که ادامهٔ یدِ خوانده بر ملک بر خلاف قرارداد و یا قانون بوده و باید از آن تخلیه گردد (مانند دعوای تخلیهٔ ید از عین مستأجره).

اگر متصرف پس از دعوای عدوانی در مِلکِ موردِ تصرفِ عدوانی، اشجاری غَرس و یا اقدام به احداث بنا نموده باشد، اشجار و بنا پس از اجرای حکمِ تصرفِ عدوانی علیه مشارٌالیه در صورتی باقی می‌ماند که متصرفِ عدوانی، مدعیِّ مالکیتِ موردِ حکم تصرف عدوانی بوده و ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم نسبت به مالکیت در دادگاه صالح اقامه دعوا نماید (مادهٔ ١٦٤).

اجرای حکم رفع تصرف عدوانی که از مرحلهٔ بدوی صادر می‌شود فوری است و پس از ابلاغ، متصرف عدوانی باید از ملک خارج (اخراج) شود.

در رابطه با تکلیف اشجار غَرس‌شده و ابنیهٔ احداث‌شده توسط متصرف عدوانی و اقامهٔ دعوای مالکیت، دو حالت متصور است:

١- چنانچه متصرفِ عدوانی ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم، دعوای مالکیت اقامه ننماید، پس از انقضای مهلت مزبور، بلافاصله قلع خواهد گردید.

٢- در صورتی که متصرفِ عدوانی، دعوای مالکیت اقامه نماید، پس از روشن شدنِ نهاییِ دعوای مالکیت و محکوم شدنِ وی، چنانچه قلع اشجار و بنا از دادگاه درخواست شده باشد و در این مورد نیز حکم صادر شده باشد، قلع می‌گردد.

بدیهی است درصورتی که محکومٌ‌عَلیهِ دعوایِ تصرفِ عدوانی در مهلت مقرر، اقامهٔ دعوای مالکیت نموده باشد و در آن پیروز شود، نه تنها قَلعِ اَشجار و بنا منتفی می‌شود، بلکه در اجرای حکم جدید (خلع ید)، محکومٌ‌عَلیهِ دعوای تصرفِ عدوانی دوباره بر ملک مستولی می‌گردد.

حکم رفع تصرف عدوانی، چون در دعوای غیرمالی صادر شده است، به صراحتِ بندِ ٢ مادهٔ ٣٣١ ق.آ.د.م قابل‌تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان است.

درخواست تجدیدنظر در تصرف عدوانی، بر خلاف اصل مذکور در مادهٔ ٣٤٧، مانع اجرای حکم رفع تصرف عدوانی نمی‌شود، بنابراین اگر محکومٌ‌عَلیه به درخواستِ تجدیدنظر اکتفا کند و دعوای مالکیت اقامه نکند، در رابطه با تکلیف اشجارِ غَرس‌شده و ابنیهٔ احداث‌شده توسط متصرف عدوانی و شکایت از حکم، دو حالت قابل تصور است:

١- چنانچه ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم رفع تصرف عدوانی، حکم مزبور در دادگاه تجدیدنظر فسخ شود، نه تنها اشجار و بنا قلع نخواهد شد، بلکه اقدامات اجرایی، به دستور دادگاهِ اجراکنندهٔ حکم، به حالت قبل از اجرا اعاده شده و محکومٌ‌عَلیهِ مرحلهٔ بدوی بر ملک مستولی می‌گردد (مادهٔ ١٧٥).

٢- در صورتی که حکم رفع تصرف عدوانی، در مهلت یک ماهه از تاریخ اجرای حکم مزبور در دادگاه تجدیدنظر فسخ نشود و یا حتی دعوای تجدیدنظر در جریان رسیدگی باشد، اشجار و بنا قلع خواهد شد (مادهٔ ١٦٤).

سؤال: اگر حکم رفع تصرف عدوانی به صورت غیابی صادر شده باشد، تکلیف اجرای آن و اشجار و بنای احداثی چگونه تعیین می‌شود؟

جواب: چنانچه حکم رفع تصرف عدوانی به صورت غیابی صادر و ابلاغ شود، در فرجهٔ واخواهی، در هر حال و در صورتی که محکومٌ‌عَلیهِ غایب ظرف مهلت ٢٠ روز نسبت به آن واخواهی نماید تا روشن شدن نتیجهٔ واخواهی، اجرا نخواهد شد. بدیهی است اگر محکومٌ‌عَلیهِ غایب در فرجهٔ واخواهی، دادخواستِ واخواهی تسلیم ننماید، بلافاصله و هرگاه در این فرجهٔ واخواهی نموده و در این مرحله نیز محکوم شود، پس از صدور حکم و ابلاغ آن، بلافاصله حکم رفع تصرف عدوانی اجرا می‌شود، حتی اگر درخواست تجدیدنظر نموده باشد. در صورتی که حکمِ غیابی، ابلاغ قانونی شده باشد و در مهلت قانونی نسبت به آن واخواهی نشده باشد به صراحت تبصرهٔ ٢ مادهٔ ٣٠٦ ق.آ.د.م: «اجرای حکم ... منوط به معرفیِ ضامنِ معتبر یا اخذِ تأمینِ مناسب از محکومٌ‌لَه خواهد بود.»

آنچه پس از اجرای حکم رفع تصرف عدوانی، تا مدّت یک ماه در زمین می‌ماند، اشجار و بنا می‌باشد. تأسیساتی که بدون ایجاد خرابی به خود یا محلِّ آن‌ها، قابل انتقال باشد، هم‌زمان با اجرای حکم تصرف عدوانی برچیده و به صاحب آن (متصرف عدوانی) تحویل می‌شود.

در صورتی که متصرف عدوانی پس از تصرف عدوانی در ملکِ موردِ تصرف اقدام به زراعت نماید، مکلف به انجام یکی از مقدمات زیر است:

١- اگر موقع برداشت محصول رسیده باشد: فوری محصول را برداشت و اجرت‌المثلِ زمین را بپردازد.

٢- اگر موقع برداشت محصول نرسیده باشد:

الف. محکومٌ‌لَه پس از جلب رضایت متصرف عدوانی، قیمت بذر را نسبت به سهم صاحب بذر و دسترنج او پرداخت و ملک را تصرف نماید.

ب. محکومٌ‌لَه پس از جلب رضایت متصرف عدوانی، ملک را تا پایان برداشت محصول در تصرف متصرف عدوانی باقی گذارد و اجرت‌المثل زمین را دریافت نماید.

ج. محکومٌ‌لَه، متصرف عدوانی را مکلف به معدوم کردن زراعت و اصلاح زمین نماید.

چنانچه متصرفِ عدوانی پس از تصرفِ عدوانی اقدام به تخریب ملک کرده باشد، قانونگذار در مادهٔ ١٦٥ به محکومٌ‌لَه حق می‌دهد که او را مکلف به اصلاح آثار تخریبی نماید. در خصوص این قسمت از ماده، به نظر می‌رسد چنانچه اصلاح آثار تخریبی مستلزم صَرفِ هزینه و انجام اقدام محکومٌ‌عَلیه نباشد و اجرا بتواند راساً یا با مساعدت محکومٌ‌لَه به آن مبادرت نماید، دادگاه می‌تواند اصلاح آثار تخریبی را به درخواست محکومٌ‌لَه، ضمن دستور اجرای حکم، مورد

دستور قرار دهد. در غیر این صورت، مکلف نمودن محکومٌ‌عَلیه به امری که نسبت به آن درخواست نشده و رسیدگی انجام نگردیده و بنابراین زمان تخریب، میزان آن، شخص تخریب‌کننده و ... احراز نشده و مورد حکم قرار نگرفته، خلاف اصول دادرسی می‌باشد.

در خصوص زراعت و آثار تخریبی، معدوم کردن زراعت و اصلاح آثار تخریبی، مستلزم قطعی شدن حکم رفع تصرف عدوانی است. چنانچه حکم رفع تصرف عدوانی صادر و قطعی شده باشد، تکلیف زراعت و آثار تخریبی همان است که گفته شد حتی اگر محکومٌ‌عَلیه اقامه دعوای مالکیت نموده باشد.

با توجّه به قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب ۱۳۵۲ در خصوص مادهٔ ۱۷۱ ق.آ.د.م باید گفت: پس از انقضای ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه به امین، مالک (یا دارندهٔ حقِّ مطالبه) تنها یک ماه فرصت دارد که دعوای تصرف عدوانی اقامه نموده و از امتیازات آن بهره‌مند شود؛ در غیر این صورت، از امتیازات آن دعوا محروم شده و در صورت تمایل و توان، راهی جز اقامهٔ دعوای خلع ید ندارد.

** مهم ** دکتر شمس در شماره ٦٢٤ (جلد ۱ پیشرفته) می‌فرمایند: «مادهٔ ۱۷۱ در مورد یکی از مصادیق مهم امین یعنی مستأجر سکوت کرده است» ایشان در ادامه از این سکوت نتیجه گرفته‌اند که مستأجر «ولو آنکه تعهد کرده باشد در تاریخ معینی تخلیه کند ولی خودداری نماید» مشمول مقررات تصرف عدوانی نمی‌شود.

اما این درست به نظر می‌رسد: در ماده ۱۷۱ گفته: «... و به طور کلّی **هر امین دیگری** ...» پس مستأجر هم باید مشمول ماده باشد.

با توجّه به تبصرهٔ مادهٔ ۱۷۱ ق.آ.د.م و تبصرهٔ مادهٔ ۱۰ قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی دعوای تخلیه در «معاملات با حقِّ استرداد و رهنی و شرطی» و همچنین در مواردی که بین صاحب مال و امین یا متصرف، قرارداد یا شرایط خاصّی برای تخلیهٔ ید آنها یا استرداد ملک وجود داشته باشد، از شمول ماده مزبور خارج شده و متصرفین از تبدیل شدن به متصرف عدوانی یا ابلاغ اظهارنامهٔ مطالبهٔ مال، معافند.

در ممانعت از حق، عمل فاعل به طور کلّی مانع استفاده‌کننده از حق می‌شود.

در مزاحمت، عمل فاعل، اخلال جزئی در تصرف ایجاد می‌کند بی‌آنکه بهره‌مندیِ متصرف را به طور کلّی غیر ممکن کند.

در دعاوی تصرف نه تنها لازم نیست مالکانه و مشروع بودنِ تصرفِ سابقِ خواهانِ دعاویِ تصرف احراز شود، بلکه ادعای خلاف آن از سوی خوانده هم در دعاوی تصرف، قابل رسیدگی نمی‌باشد. بنابرین اگر مالک یا مأذون از طرف او یا کسی که حقِّ مطالبه دارد، بدون مراجعه به مراجع صالح (جهت ابلاغ اظهارنامه) به ادعای اینکه مستأجر، مستخدم، مباشر و ... ملک را از طرف او متصرفند، به اخراج آنان از ملک، یعنی تصرف ملک اقدام نمایند، عمل او تصرف عدوانی شمرده می‌شود. لذا اگر شخصی تصرف مادی در ملکی داشته باشد دیگران از تصرفِ عدوانیِ آن ملک ممنوع‌اند. پس عنصر معنوی در مواردی که باید در تصرف وجود داشته اشد که تصرف به عنوان دلیل مالکیت در برابر مدعیِّ مالکیت و یا به عنوان منشأ ایراد مرور زمان، مورد استفاده قرار گیرد. البته تصرفِ متصرفِ سابق نیز باید مستقر، مستمر، علنی، غیر مبهم و کامل باشد.

دو نکته در ارتباط با مادهٔ ۱۶۱ ق.آ.د.م:

نخست: «وسیلهٔ قانونی» منصرف به مواردی است که تصرف به وسیله‌ای انجام شده باشد که قانوناً قابل مناقشه و معارضه نباشد (مثال: تصرف ملک در اجرای حکمِ دادگاهِ ذی‌صلاح یا سایر مراجع صلاحیتدار مانند اجرای ثبت و ... در حدود صلاحیت آنها و با توجّه به مقررات قانونی) چنانچه متصرفِ سابق ادعای عدمِ صلاحیتِ مرجعِ صادرکننده حکم یا دستور و همچنین عدم اقدام آنها در محدودهٔ مقررات را داشته باشد، باید این امر را در دادگاهی که به دعوای تصرف رسیدگی می‌کند، جهت بررسی قانونی یا غیر قانونی بودنِ «وسیله» مطرح نماید. بدیهی است چنانچه این دادگاه وسیلهٔ مزبور را حکم دادگاه تشخیص دهد که تا آن زمان فسخ نگردیده، ملزم به تبعیّت از آن می‌باشد؛ اما در غیر موردی که حکم دادگاه، «وسیلهٔ» رفع تصرف از متصرفِ سابق بوده است، دادگاهی که به دعوای تصرف رسیدگی می‌کند، باید صلاحیت مرجعی که دستور رفع تصرف از خواهان را صادر نموده و نیز اقدام آن در محدودهٔ مقرراتِ مربوط را مورد بررسی قرار دهد و چنانچه دستور رفع تصرف را مرجع یا مقام غیرصالح صادر نموده و یا صدور دستور، در محدودهٔ مقرراتِ مربوط نبوده، تصرف به عمل آمده را به این علّت که به غیرِ وسیلهٔ قانونی بوده است، عدوانی شمرده و تصمیم مقتضی اتخاذ نماید.

دوم: اگرچه مادهٔ مزبور به گونه‌ای تنظیم شده است که مبیّنِ تکلیفِ خواهانِ دعاوی تصرف در اثبات تصرف «بدون رضایت» و «غیر وسیلهٔ قانونی» می‌باشد اما خواهان، با ارائهٔ دلیلِ سبقِ تصرفاتِ خود و لحوق تصرفاتِ خوانده، از اثبات عدوانی بودن تصرف، مزاحمت و ممانعتِ خوانده بی‌نیاز می‌شود و دلیلِ وجود «وسیلهٔ قانونی» و یا رضایتِ خواهان را باید از خوانده مطالبه نمود.

در دعاوی تصرف باید دانست برای اینکه اخلال یا تعرض، تصرف محسوب شود، شخص فاعل باید به وسیلهٔ آن تعرض قصد ابراز نوعی ادعا نسبت به اصل حق داشته باشد. اخلال در تصرف اقدامی ارادی است که با تصرف خواهان در تعارض و تزاحم است. پس برای مثال، صیادی که در تعقیب شکار از مزرعهٔ تحتِ تصرفِ غیر، عبور کند ولو آنکه خسارت هم بزند، اما عمل او تصرف عدوانی و یا حتی مزاحمتِ منظور در ق.آ.د.م نیست؛ اما اگر شخصی در نوبت‌های متعدد به ملک مجاور که در تصرف دیگری است جهت برداشتن خاک وارد شود، به طوری که از این طریق بخواهد اعلام نماید به این دلیل اینگونه اقدام می‌نماید که مدعیّ دارا بودنِ حقِّ انتفاع در آن ملک است، در این حالت اقدام وی اخلال در تصرفِ متصرف است و وی می‌تواند دعوای مزاحمت اقامه

نماید.

مال مورد تصرف در دعاوی تصرف باید غیرمنقول باشد اما نه هر غیر منقولی بلکه باید قابلیت تملّکِ خصوصی داشته باشد.

شیوهٔ تنظیم مادهٔ ۱۷۳ ق.آ.د.م (ماده ۱۳ قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی ۱۳۵۲) در بادی امر، این معنا را می‌رساند که متصرفِ سابقِ اموالِ عمومی می‌تواند علیه تشکیلات مربوط با تحقق سایر شرایط، دعوای تصرف اقامه نماید و یا تشکیلات عمومی ناچار گردد علیهِ شخصی که نسبت به اموالِ غیرمنقولِ عمومی اقدام به تصرف عدوانی، مزاحمت یا ممانعت از حق نموده، دعوای تصرف اقامه کند و عندالاقتضا در این دعاوی تشکیلات مربوط محکوم گردد و برای انتزاع ید، ناچار به طرح دعوای خلع ید گردد؛ اما چنین برداشتی از مادهٔ مزبور چون با چشم‌پوشی از سایر مقررات انجام می‌شود غیر دقیق و مردود است. در حقیقت نصّ مورد بحث را باید با لحاظ سایر ترتیباتی که در مقررات مخصوص از این حیث، پیش‌بینی شده، تفسیر نمود. در عین حال نصوص مزبور را باید استثنایی بر اصل مقرر در مادهٔ ۱۷۳ ق.آ.د.م شمرده و تفسیرِ مُضَیَّق گردد و معیار ارائه‌شده را نیز که همان «قابلیت تملّکِ خصوصیِ» ملک است، در نظر داشت.

به دعاوی تصرف که هر دو طرفِ آن وزارتخانه یا ... باشد نیز با قیودات مزبور برابر ق.آ.د.م رسیدگی می‌شود.

چنانچه قطع انشعابات یا خدمات مزبور در مادهٔ ۱۶۸ ق.آ.د.م (مادهٔ ۷ قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی) از طرف مؤسسات مربوط، دولتی یا خصوصی، «با مجوز قانونی یا مستند به قرارداد» انجام شده باشد، از شمول مقررات مربوط به دعاوی تصرف خارج است (انشعاب آب نیز مشمول مقررات فوق است).

مدّت تصرف خواهان: با توجّه به مقررات جدید حاکم، برای مدّتِ تصرفِ سابق (خواهان) شرطی مثل یک سال و ... وجود ندارد و صِرفِ «در تصرف بودن و یا مورد استفاده بودنِ» قبلیِ ملک توسط خواهان بدون ذکر مدّت، کافی دانسته شده است؛ بنابراین لزومی ندارد که خواهان، مدّتِ تصرفاتِ ایادیِ ماقبلِ خود را به مدّت تصرف خود اضافه کند.

مدّت تصرف خوانده: ق.آ.د.م در این خصوص نیز ساکت است، اما به نظر دکتر شمس، راهکار ق.آ.د.مِ قبلی قابل دفاع است. ق.آ.د.مِ قبلی، دعاوی تصرفی را که پس از انقضای مدّتِ یک سال از تاریخ تصرفِ خوانده اقامه می‌شد ممنوع می‌نمود. در این قانون که (مورد دفاع دکتر شمس است) عقیده بر آن است که متصرف، ولو عدوانی، با ادامهٔ تصرفات بیش از یک سال خود در ملک، همان متصرفی است که قانون در دعاوی تصرف باید از او حمایت کند.

دعاوی تصرف (هر نوعی که باشد) باید در دادگاهِ عمومیِ محلّ وقوعِ مالِ غیرمنقول اقامه شود.

اگرچه مقنن در موادِّ ق.آ.د.م گفته «دعاویِ» تصرف اما اولاً در مادهٔ ۱۷۰، اقدام «خواهان» را «شکایت» دانسته و ثانیاً در مادهٔ ۱۷۷، رسیدگی به دعاوی مزبور را تابع «تشریفات دادرسی» ندانسته و رسیدگی به آنها را خارج از نوبت قرار داده است. در عین حال رسیدگی به دعاوی تصرف در دادگاه، به قرینهٔ مادهٔ ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مستلزم پرداخت هزینهٔ دادرسیِ دعاویِ غیرمالی است. تنظیمِ مطالبِ لازم بر فرم چاپی دادخواست ضروری است.

ذی‌نفع، در دعاوی تصرف عدوانی: متصرف سابق؛ در دعوای مزاحمت: متصرف فعلی که تصرفات او مورد مزاحمت قرار گرفته و در دعاوی ممانعت از حق: استفاده‌کنندهٔ سابق از حق است.

در طرح دعاوی تصرف، علی‌القاعده لازم نیست که اشخاص مذکور در مادهٔ ۱۷۰ ق.آ.د.م مالکیتید ماقبلِ خود را اثبات نماید. در این صورت، شرایط پیروزی در دعوا، با لحاظ وضعیتِ خودِ این اشخاص ارزیابی می‌شود. مادهٔ ۱۷۰ به اشخاص مزبور اجازه داده است «به قائم‌مقامیِ مالک» شکایت نمایند. در این صورت آنها می‌توانند برای اثبات سبق تصرف، برابر مادهٔ ۱۶۲ ق.آ.د.م به سند مالکیت مالک استناد نماید؛ اما در عین حال، اشخاص یادشده مکلف نمی‌باشند دعوا را به قائم‌مقامیِ مالک اقامه کنند بلکه می‌توانند اصالتاً اقدام نموده و در این صورت، تنها از مزیت استناد به سند مالکیت مالک، برای اثبات سبق تصرف، محروم می‌شوند؛ بنابراین نمی‌توان از مادهٔ ۱۷۰ قانون مزبور، محدودیت مستأجر، خادم و ... را در دعاوی تصرف برداشت نمود.

چنانچه شخصی (ولو مالک یا شخصی که ملک را از طرف او متصرفند) ملک را عدواناً بدون ابلاغ اظهارنامه و طرح دعوای تصرف عدوانی از تصرف مستأجر، سرایدار، خادم و یا هر امین دیگری خارج نموده و یا مزاحمِ تصرفاتِ آنها گردد، این اشخاص می‌توانند بر اساس مقررات مربوط به دعاوی تصرف، علیه وی اقدام کنند.

با عنایت به موادّ ۱۶۳ و ۱۷۴ ق.آ.د.م می‌توان به نتایج زیر رسید:

کسی که راجع به مالکیت اقامه دعوا نموده، نه تنها در همان دادخواست بلکه پس از آن نمی‌تواند دعوای تصرف عدوانی و ممانعت از حق اقامه کند (توجّه: از دعوای مزاحمت حرفی نزده) و در صورت اقامهٔ چنین دعوایی، با قرار عدم استماع دعوا روبه‌رو می‌شود. در حقیقت با اقامهٔ دعوای مالکیت، تصرفِ رقیب را مورد شناسایی قرار داده است، این اقراری ضمنی است. این ممنوعیت باید نسبت به خواهان در برابر خواندهٔ دعوای مالکیت در نظر گرفته شود، بنابرین طرح دعوای تصرف عدوانی و ممانعت از حق از جانب خوانده علیه خواهان یا هرشخص دیگری، نسبت به همان ملک، امکان‌پذیر است.

شخصی که دعوای تصرف اقامه نموده و یا علیه او دعوای تصرف اقامه شده، از طرح دعوای مالکیت ممنوع نمی‌باشد.

با توجّه به مادهٔ ۱۷٤ ق.آ.د.م در دعاوی تصرف، ورود در مالکیت باید ممنوع شمرده شود. این قاعده هم شامل قاضی و هم اصحاب دعوا می‌شود. بنابرین قاضی در دعاوی تصرف، حقِّ ورود به دلایل مالکیت را ندارد و رأی او، چه بدوی و چه تجدیدنظر، نمی‌تواند به طور صریح یا ضمنی در اصحاب دعوا وضعی جز متصرف شناسایی نماید. ابراز سند رسمی مالکیت از طرف اصحاب دعوا و تمسک قاضی به آن، تنها به عنوان دلیل «سبق تصرف و استفاده از حق» مؤثر است و تعرضی به قاعدهٔ مزبور شمرده نمی‌شود.

در خصوص مادهٔ ۱۷٤ ق.آ.د.م باید توجّه داشت که مفهوم اخص و اصطلاحی «دستور موقت» مورد نظر مقنن نمی‌باشد، بلکه مراد دستوری است که به طور موقت اجرا می‌شود؛ بنابراین بر خلاف دستور موقت به مفهوم اخص، صدور آن نمی‌تواند موکول به دادن تأمین شود (برخلاف مادهٔ ۳۱۹) و اجرای آن نیز مستلزم تأیید رئیس حوزهٔ قضایی نمی‌باشد (بر خلاف تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۳۲۵) این دستور با صدور رأی به رد دعوا مرتفع می‌شود (منظور شکست خواهان در مرحلهٔ بدوی است)؛ مگر اینکه مرجع تجدیدنظر دستور مجددی در این خصوص صادر نماید.

درست است که مادهٔ ۱۷۷ رسیدگی به دعاوی تصرف را تابع تشریفات دادرسی قرار نداده و «خارج از نوبت» تجویز نموده است، اما الزام دادگاه و اصحاب دعوا به رعایت اصول دادرسی با توجّه به شیوهٔ رسیدگی به ادله و تجویز ورود ثالث به روشنی قابل احراز است. «تشریفات دادرسی» را باید از «اصول دادرسی» متمایز نمود. در نتیجه باید ترتیبی داده شود که خوانده از اقامهٔ دعوا علیه خود آگاه شده و طرفین دعوا در موقعیتی قرار گیرند که فرصت و امکان ارائهٔ ادعاها و ادلهٔ خود را داشته و در برابر ادعاها و ادلهٔ طرفِ مقابل دفاع نمایند. توجّه به ادلّه و دفاعیات هر یک نیز الزامی است.

در دعاوی تصرف، خواهان علاوه بر استناد به شهادت شهود می‌تواند به سایر ادلّه مثل اسناد رسمی یا عادی استناد کند.

کسی که در دعاوی تصرف، علیه وی سندِ رسمیِ مالکیت ارائه شده است، نه تنها می‌تواند سبقِ تصرف و استفاده از حقِّ خود را به طرق دیگر اثبات کند، بلکه مطابق مادهٔ ۱۷۲ ق.آ.د.م می‌تواند نسبت به آن ادعای جعل نماید. اگر سند، مؤثر در دعوا باشد، دادگاه به ادعای جعل رسیدگی می‌کند، خواه جاعل تعیین شده باشد یا نشده باشد (ترتیب رسیدگی به ادعای جعل مطابق مادهٔ ۲۱۹ به بعد ق.آ.د.م).

اصحاب دعوا می‌توانند در اثبات ادعا یا دفاع، به سایر اسناد رسمی یا عادی استناد کنند. اگر به سند عادی استناد کند، در این صورت دادگاه (بر خلاف اسناد رسمی مالکیت که در هر حال، با قیود گفته شده دلیل سبق تصرف است) باید به منطوق و مفهوم این اسناد (عادی) عنایت نماید. تصمیم دادگاه در خصوص انکار، تردید و ادعای جعل اسناد مزبور در سایر دعاوی نیز مؤثر بوده و دادگاه باید مادهٔ ۲۲۱ ق.آ.د.م را نیز اجرا کند.

در دعاوی تصرف تا زمانی که رسیدگی خاتمه نیافته (چه مرحلهٔ بدوی و چه تجدیدنظر) شخص ثالث می‌تواند وارد دعوا شود. اگر چه مقنن در مادهٔ ۱٦۹ فقط از ورود ثالث حرف زده اما نباید تصور کرد «جلب ثالث» در دعاوی تصرف ناممکن است.

صدور رأی در دعاوی تصرف با لحاظ مقررات مربوط به این دعاوی، خصوصیتی ندارد و مشمول قواعد عام است.

دعاوی تصرف از دعاوی غیرمالی اعتباری هستند. بنابرین بر اساس بند ب مادهٔ ۳۳۱، علی‌الاصول تمامیِ احکامِ حضوریِ صادره در دعاوی تصرف، از سوی محکومٌ‌عَلیه (خواهان یا خوانده حسب مورد) قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر استان می‌باشد.

قرارهای رد یا ابطال دادخواست که از دادگاه صادر شود، قرار رد دعوا یا عدم استماع دعوا، قرار سقوط دعوا و قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا نیز در دعاوی تصرف بر اساس مادهٔ ۳۳۲ ناظر به مادهٔ ۳۳۱ قابل تجدیدنظر در دادگاه استان است.

احکام غیابی صادره در دعاوی تصرف نیز مشمولِ قواعدِ کلّیِ مذکور در موادّ ۳۰۳ به بعد است.

فرجام‌خواهی از آرای صادره در دعاوی تصرف درهرحال «منتفی» است حتی اگر نسبت به رأی بدوی در مهلت مقرر، درخواست تجدیدنظر نشده باشد (چون جز دعاوی غیرمالی‌ای است که در هیچکدام از موادّ مربوط به دعاوی قابل فرجام، مورد اشاره قرار نگرفته است).

اگر خواهان محکوم به بی‌حقّی شد یا قراری صادر شد که قابل تجدیدنظر باشد، می‌تواند تجدیدنظرخواهی کند. در صورت قطعیت رأی صادره نیز خواهان می‌تواند دعوای مالکیت اقامه کند. در عین حال، خواهان می‌تواند حتی در خلال رسیدگی به دعوای تصرف، نسبت به طرح دعوای مالکیت اقدام کند و به طریق اولی طرح چنین دعوایی پس از صدور حکم محکومیت وی در دعاوی تصرف و قبل از قطعیت آن امکان‌پذیر است. رأی صادره مبنی بر شکست خواهان در دعاوی تصرف، اثری در دعوای مالکیت ندارد.

اگر حکم دادگاه بدوی مبنی بر محکومیت خوانده باشد، بلافاصله پس از ابلاغ توسط اجرای دادگاه یا ضابطین دادگستری اجرا شده و صدور اجرائیه لازم نیست. حقِّ تجدیدنظر و حتّی تجدیدنظرخواهی از حکم نیز مانع اجرا نمی‌باشد.

خوانده با شکست در دعاوی تصرف و حتی در خلال رسیدگی به آن می‌تواند دعوای مالکیت اقامه نماید و حکم صادره علیه او در دعاوی تصرف، هیچگونه اثری در دعوای مالکیت ندارد.

محکوم شدن هریک از طرفین دعوا در دعاوی تصرف، تأثیری در توانایی آنها در اقامهٔ دعوای مالکیت ندارد، چرا که از یک سو، موضوع و حتی سبب دعوای تصرف با دعوای مالکیت کاملاً متفاوت است و از سوی دیگر، در دعاوی تصرف، محکومیت مالک امکان‌پذیر است.

آن دسته از مقررات قانون جلوگیری از تصرف عدوانی سال ۵۲ که مغایر با قانون آیین دادرسی مدنی و قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیست، از جمله مادهٔ ۱ آن، همچنان معتبر است.

مادهٔ ۲ قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب ۵۲ مقرر می‌دارد: چنانچه «شکایت» ظرف یک ماه از تاریخ تصرف عدوانی، مزاحمت یا ممانعت از حق مطرح شود، دادسرا صالح به رسیدگی است اما با توجّه به مقررات فعلی باید گفت: دعاوی تصرف درهرحال در صلاحیت دادگاه عمومی (حقوقی) است.

در خصوص شکایت کیفری از تصرف عدوانی، شاکی مکلف به اثبات مالکیت خود، حسب مورد بر ملک مورد تصرف یا مزاحمت یا حقِّ مورد ممانعت، با استناد به دلایلی است که توان اثباتی لازم را داشته باشند. بنابرین چنانچه نسبت به ملک مورد بحث، سند مالکیت صادر شده باشد، شاکی مالکیت رسمی خود را باید با ارائه سند مالکیت اثبات نماید؛ اما سایر ارکان دعاوی تصرف، در شکایت کیفری باید با لحاظ ضوابط و ملاک‌های مورد قبول در دعاوی تصرف مدنی مورد ارزیابی و قضاوت قرار گیرد.

شکایت کیفری چنانچه به علّت عدم احراز مالکیت شاکی، به نتیجهٔ مطلوبِ شاکی نیانجامد، این امر علی‌الاصول مانع اقدام حقوقی وی نمی‌باشد. تمسک به ایراد امر قضاوت‌شده نیز مخصوصاً از این رو که در دعوای حقوقی «سبب دعوا»، از جمله سبقِ تصرفِ مدعی خواهد بود و نه مالکیت شاکی، خالی از وجه می‌باشد.

دعاوی طاری در دعاوی سه‌گانهٔ تصرف:

۱. در این دعاوی ورود ثالث اصلی راه دارد؛ اما ورود ثالث تبعی راه ندارند.
۲. ورود ثالث ممکن است در هر یک از دادگاه‌های بدوی یا تجدیدنظر صورت گیرد.
۳. در این دعوا جلب ثالث راه ندارد.
٤. طرح دعوای متقابل در این دعاوی امکان‌پذیر است.

طرح دعوای تصرف عدوانی توسط امین: اگر ملکی در تصرف امین (مانند مستأجر، نگهبان، مباشر، کارگر، مستودع یا هر امین دیگری) باشد و شخصی، ملک را به نحو عدوانی از تصرف آن امین خارج کند، امین می‌تواند دعوای تصرف عدوانی طرح کند. در این خصوص، دو روش برای طرح دعوای تصرف عدوانی توسط امین وجود دارد:

۱. **روش اول:** طرح دعوای تصرف عدوانی به قائم‌مقامی از جانب مالک.
   - این روش این اشکال را دارد که همین باید رابطهٔ فی‌مابین خود و مالک را برای دادگاه اثبات کند.
   - مزیت این روش آن است که امین می‌تواند به سند مالکیت مالک، به عنوان اماره‌ای مبنی بر سبق تصرف خود استناد کند.
۲. **روش دوم:** طرح دعوای تصرف عدوانی بالاصاله.
   ✓ در این روش امین، با استناد به تصرف سابق خود و بدون آنکه به امان بودن تصرفات خود اشاره کند، طرح دعوا می‌کند.

طرح دعوای تصرف عدوانی علیه امین:

۱. اگر فی‌مابین مالک امین، قرارداد و شروط خاصی در خصوص شیوهٔ تخلیه موجود باشد؛ مانند اجاره، قرارداد شرطی یا معاملات با حق استرداد: در این مورد طرح دعوای تصرف عدوانی علیه امین امکان‌پذیر نیست و فقط می‌توان علیه تخلیه ید مطرح کرد.

۲. اگر فی‌مابین مالک و امین، قرارداد و شروط خاصی در خصوص شیوهٔ تخلیه موجود نباشد: در این حالت می‌توان علیه امین با رعایت ترتیبات ذیل دعوای رفع تصرف عدوانی مطرح کرد:
   - مالک، ابتدا اظهارنامه‌ای برای متصرف، جهت رفع تصرف می‌فرستند.
   - متصرف از تاریخ ابلاغ، ۱۰ روز برای رفع تصرف مهلت دارد. در صورت عدم رفع تصرف، مالک می‌تواند علیه او دعوای تصرف عدوانی طرح کند.
   - بنا بر نظر برخی از حقوقدانان مالک باید ظرف یک ماه از انقضای مهلت ۱۰ روزه‌ای که متصرف برای رفع تصرف دارد، علیه او طرح دعوا کند.

طرح دعاوی سه‌گانهٔ تصرف علیه دستگاه‌های دولتی: اگر یک دستگاه دولتی یا عمومی اقدام به تصرف عدوانی، ممانعت از حق یا مزاحمت کند، رسیدگی به آن هیچ تفاوتی با رسیدگی به این دعاوی، وقتی‌که شخصی دیگر چنین اقدامی را انجام داده باشد، ندارد.

۱. این امر در شمار اعمال حاکمیتی دولت و تصمیمات دولتی نیست؛ بنابراین، رسیدگی به آن هیچ تفاوتی با رسیدگی به سایر دعاوی تصرف ندارد.
۲. در این حالت نیز دعوا، در صلاحیت دادگاه عمومی است.
۳. رسیدگی به دعوا، تابع قانون آیین دادرسی مدنی است.

حمایت‌های قانون‌گذار از دعاوی تصرف: قانون‌گذار در خصوص دعاوی تصرف حمایت‌های ویژه را مقرر کرده، ازجمله اینکه:

۱. رسیدگی به آنها، فارغ از تشریفات دادرسی است. گرچه در این دعاوی رعایت تشریفات دادرسی الزامی نیست؛ اما اصول دادرسی، مانند اصل تناظر، اصل بی‌طرفی و اصل حق دفاع باید رعایت شود.
۲. رسیدگی با آنها به صورت خارج از نوبت به عمل می‌آید.
۳. هرگاه تصرف عدوانی مال غیرمنقول و یا مزاحمت یا ممانعت از حق، در مرئی و منظر ضابطین دادگستری باشد، ضابطین مذکور مکلف‌اند به موضوع شکایت خواهان رسیدگی و با حفظ وضع موجود از انجام اقدامات بعدی خوانده جلوگیری کنند و جریان را به مراجع قضائی اطلاع دهند. البته اقدامات ضابطین باید صرفاً در حد حفظ وضعیت موجود و گزارش دادن موضوع به مراجع قضایی باشد و نمی‌توانند اقدام به اعادهٔ وضعیت به حالت سابق کنند.
٤. اجرای حکم صادره در این دعاوی فوری است؛ یعنی قبل از قطعیت، اجرا می‌شود.
٥. اشخاصی که پس از اجرای حکم صادره در دعاوی سه‌گانهٔ تصرف، مجدداً نسبت به موضوع حکم، اقدام به تصرف یا مزاحمت یا ممانعت از حق کنند یا دیگران را به تصرف عدوانی یا مزاحمت یا ممانعت از حق مورد حکم وادار کنند، به مجازات مقرر در قانون مجازات اسلامی محکوم خواهند شد.

دستور موقت صادره در دعاوی سه‌گانهٔ تصرف: در خصوص این دستور موقت باید توجه داشت که:

۱. اگر قبل از صدور روی، خواهان، صدور دستور موقت را تقاضا کند و دادگاه دلایل وی را موجه تشخیص دهد، دستور موقت نسبت به ملک مورد دعوا صادر خواهد کرد.
۲. موضوع این دستور موقت، می‌تواند جلوگیری از ایجاد آثار تصرف یا تکمیل اعیانی توسط متصرف از قبیل احداث بنا یا غرس اشجار یا کشت و زرع، یا توقف از بین بردن آثار موجود و یا جلوگیری از ادامهٔ مزاحمت و یا ممانعت از حق باشد.
۳. این دستور موقت، ماهیتاً و احکاماً، با دستور موقت به معنای دقیق کلمه (مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵ ق.آ.د.م) متفاوت است.
٤. با توجه به بند فوق، صدور این دستور موقت نیاز به سپردن تأمین ندارد.
٥. اجرای دستور موقت نیازمند تأیید رئیس حوزه قضائی نیست.
٦. در صورت صدور رأی بدوی مبنی بر رد دعوای خواهان (چه حکم به رد دعوای خواهان به چه قرار رد یا ابطال دادخواست یا دعوای خواهان)، این دستور موقت نیز مرتفع خواهد شد.

جمع‌بندی دعاوی تصرف «مواد ۱۵۸ تا ۱۷۷ ق.آ.د.م»

شناسایی دعاوی تصرف، مستلزم شناسایی دعوای خلع ید به مفهوم عام است.

خلع ید به مفهوم عام، صرفاً در اموال غیرمنقول است.

دعوای خلع ید به مفهوم عام شامل همهٔ دعاوی تصرف اعم از: خلع ید، تخلیهٔ ید، تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت می‌باشد.

دعوای خلع ید به مفهوم خاص، نزاع بر سر مالکیت است.

دعاوی تصرف: تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت

- ✓ خواهان، سبقِ تصرفِ بدونِ عدوان و بدونِ مانعِ مزاحمت داشته است.
- ✓ لحوقِ تصرفِ عدوانی توسط خوانده.
- ✓ لحوقِ تصرفِ خوانده به صورت عدوانی، یعنی غیرقانونی و غیرقراردادی است.

در خلع ید به مفهوم عام، نوعی إعمال ید و سلطه به صورت غیرقانونی وجود دارد که به دنبال خلع آن با اثبات مالکیت (به مفهوم خاص) و یا به دنبال تخلیهٔ آن با إثبات وجود رابطهٔ امانی که تبدیل به ضمانی شده (تخلیهٔ ید) و یا به دنبال رفع آن در دعوای تصرف با إثبات سبق تصرف و لحوق تصرف می‌باشیم که به همگی خلع ید به مفهوم عام گفته می‌شود.

خلع ید

در این حالت، نزاع بر سر مالکیت است، یعنی خواهان، مدعیِ مالکیتِ خود می‌باشد و خوانده مالکیت او را به رسمیت نمی‌شناسد، لذا دعوای إحراز و إثبات مالکیت ابتدائاً طرح و به تَبَعِ آن، تقاضای خلع ید می‌شود. پس خلع ید، فرع بر إحراز مالکیت است و به موجب رأی وحدت رویهٔ شمارهٔ ٦٧٢ مقصود از إحراز

مالکیت، إحراز مالکیت رسمی است، یعنی دعوای خلع ید فقط از سوی مالکِ رسمیِ ملک قابل‌طرح است، از این رو، اولین اقدامِ دادگاه، استعلام از مراجع ثبتی جهت إحراز مالکیت رسمی است.

دعوای تصرف

در دعاوی تصرف، نزاعی بر سر مالکیت نیست، بلکه ادعا بر این است که:

۱. خواهان، سبقِ تصرفِ بدون عدوان، بدون مانع و بدون مزاحم داشته (سبق تصرف)
۲. خوانده، لحوقِ تصرفِ عدوانی یا ایجاد ممانعت یا ایجاد مزاحمت داشته (لحوق تصرف)
۳. لحوقِ تصرف به صورت عدوان یعنی غیرقانونی و غیرقراردادی صورت گرفته است. «عدوانی بودن»

- ✓ پس ۳ شرطِ سبق تصرف، لحوق تصرف و عدوانی بودن باید إحراز شود تا رأی رفع تصرف صادر شود. البته اثبات سبق و لحوق تصرف کافی است چرا که عدوانی بودن با اثبات این ۲ شرط مفروض است. «مادهٔ ۱۶۱ ق.آ.د.م»
- ✓ در دعوای تصرف چون نزاعی بر سر مالکیت نیست، نیازی به ورود مالکیت توسط دادگاه نیست (ممنوع) البته اصحاب دعوا حقِّ ورود به مالکیت و إبراز سند مالکیت را دارند، آن هم برای اثبات سبق تصرف نه مالکیت. یعنی سند مالکیت در دعوای تصرف أماره (دلیل) بر سبق تصرف است. «مادهٔ ۱۶۲ ق.آ.د.م»

تصرف عدوانی «مادهٔ ۱۵۸ ق.آ.د.م»

متصرفِ فعلی، مال غیرمنقول را بدونِ رضایتِ متصرفِ سابق از تصرف او خارج کرده است.

ممانعت از حق «مادهٔ ۱۵۹ ق.آ.د.م»

شخصی، مانعِ استفادهٔ مالکِ حقّ ارتفاق یا حقّ انتفاع از حقِّ خود شده است. بدون تصرف، مانع استفادهٔ مالکِ حق می‌شود.

مزاحمت «مادهٔ ۱۶۰ ق.آ.د.م»

شخصِ مزاحم بدون اینکه تصرف نماید یا مانع شود، مزاحمت ایجاد می‌کند.

- ✓ دعوای رفعِ تصرفِ عدوانیِ حقوقی بر خلاف کیفری اولاً مستلزم اثبات سوءنیت نیست و در ثانی نیازی به سند مالکیت ندارد؛ اما در دعوای کیفری هم اثبات سوءنیت و هم وجود سند مالکیت شرط است.

تخلیهٔ ید

در تخلیهٔ ید، اولاً نزاعی بر سر مالکیت نیست (پس خلع ید نیست) و ثانیاً نزاعی بر سر سبق تصرف هم نیست بلکه اتفاقاً تصرف اولیه با رضایت صورت گرفته است (پس تصرف عدوانی نیست) بلکه ادعا بر این است که آن تصرفِ قانونیِ اولیه از یک مقطعی به بعد غیرقانونی و غیرقراردادی محسوب شده است، به عبارتی، ادامهٔ ید بر خلاف قانون یا قرارداد بوده و ید امانی تبدیل به ید ضمانی شده است؛ لذا اصولاً باید دعوای تخلیهٔ ید طرح گردد.

انواع دعاوی تصرف

- ✓ **خلع ید (خاص):** نزاع بر سر مالکیت
- ✓ **تخلیهٔ ید:** نه نزاع بر مالکیت است، نه نزاع بر سبق تصرف؛ بلکه نزاع بر ادامهٔ تصرف است.
- ✓ **رفع ید (دعاوی تصرف):** نزاع بر تصرف و لحوق تصرف
  - **تصرف عدوانی**
  - **ممانعت از حق**
  - **مزاحمت**

تحلیل مادهٔ ۱۷۱ ق.آ.د.م و تبصرهٔ آن

- ✓ **صدر ماده:** هر امینِ غیرقراردادی: مثل سرایدار، خادم، کارگر: (به شرط اینکه اظهارنامه ارسال شده باشد): ید امانی تبدیل به ید ضمانی می‌شود و در حکم متصرف قلمداد می‌شود.
- ✓ **تبصرهٔ ماده:** هر امینِ قراردادی: مثل مستأجر، مستعیر: (حتی با ارسال اظهارنامه): ید امانی تبدیل به ضمانی می‌شود، ولی در حکم متصرف محسوب نمی‌شود.

- ✓ پس از ارسال اظهارنامه، ۱۰ روز مهلت برای رفع تصرف وجود دارد.
- ✓ این مهلتِ ۱۰ روزه از تاریخ ابلاغ اظهارنامه محسوب می‌شود.
- ✓ اظهارنامه باید از توسط مالک یا مأذون از طرف مالک یا کسی که حقِّ مطالبه دارد ارسال شود.

امین یدش ضمانی شده

در حالت مطلق، اصل بر این است که تبدیل ید امانی به ید ضمانی سبب تحقّق دعوای تخلیهٔ ید می‌شود و در حکم متصرف‌بودن، استثنا و مستلزم تصریح است که مقنن فقط سرایدار، خادم و کارگر را تصریح نموده است.

اگر در سؤالات، موضوعِ سوال، سرایدار، خادم و کارگر بود، با توجه به تصریح قانون‌گذار در حکم متصرف هستند ولی اگر امین به طور مطلق مورد سؤال بود، «دعوای تخلیهٔ ید»، پاسخِ صحیح است.

در حالت اطلاق، تبدیل هر ید امانی به ضمانی، اصولاً تخلیهٔ ید است مگر نسبت به خادم، سرایدار و کارگر.

مالکیت ـ تصرف

- ✓ تفکیک مالکیت از تصرف، مختصِّ غیرمنقول‌ها است.
- ✓ طرح دعوای مالکیت، مانع طرح دعوای تصرف است، چون که ۱۰۰ آمد ۹۰ هم پیش ماست.
- ✓ طرح دعوای تصرف، مانع طرح دعوای مالکیت نیست.
- ✓ طرح دعوای مالکیت از سوی خواهان علیه خوانده، مانعِ طرح دعوای تصرف از سوی او هست، ولی مانعِ طرح دعوای تصرف از سوی خوانده علیه خواهان نیست و همچنین مانعِ طرح دعوای تصرف از سوی خواهان علیه ثالث نیست.

تشریفات طرح دعوای تصرف: صدور رأی و اجرای رأی

به موجب مادهٔ ۱۷۷ ق.آ.د.م، رسیدگی به دعاوی تصرف تابع **تشریفات** آیین دادرسی مدنی نبوده (البته تابع اصول «قواعد» آیین دادرسی مدنی است) و همین طور به صورت خارج نوبت (خارج نوبت، بی‌نوبت نیست، فوری نیست، نزدیک‌ترین وقت رسیدگی است) رسیدگی می‌شود. بنابراین به صِرفِ درخواست و بدون نیاز به تقدیم دادخواست و با هزینهٔ دادرسیِ غیرمالی به عمل می‌آید.

- ✓ دعوای تصرف راجع به غیرمنقول‌ها است، اما هزینهٔ دادرسی آن غیرمالی است.
- ✓ دعاوی تصرف نسبت به غیرمنقولِ مشاع نیز قابل طرح است. «مادهٔ ۱۶۷ ق.آ.د.م» البته نتیجهٔ رفع تصرف، سببِ رفعِ تصرفِ یک شریک و إذنِ در تصرفِ شریکِ دیگر نمی‌شود.
- ✓ دعاوی مربوط به انشعاب، تلفن، گاز، برق و ... که در اموال غیرمنقول استفاده می‌شود، نیز مشمول دعوای رفع تصرف محسوب می‌شود. «مادهٔ ۱۶۸ ق.آ.د.م»

صدور رأی

پس از رسیدگی خارج از نوبت و بدون تشریفات به دعوای رفع تصرف عدوانی، مطابق مادهٔ ۱۷۵ ق.آ.د.م رأی صادره مبنی بر رفع تصرف بلافاصله (فوری) به دستورِ مرجعِ صادرکنندهٔ رأی (ظاهراً بدون نیاز به اجرائیه) توسط واحد اجرای احکام دادگاه یا ضابطین دادگستری اجرا می‌شود و درخواست تجدیدنظر مانع اجرا نمی‌باشد.

- ✓ رأی رفع تصرف فوری اجرا می‌شود (اجرای فوری) حتی اگر تجدیدنظرخواهی شود، یعنی تجدیدنظرخواهی از رأی رفع تصرف، مانع اجرا نیست، به عبارت دیگر در این مورد، أثرِ تعلیقی ندارد.
- ✓ اصولاً تجدیدنظرخواهی اثر تعلیقی دارد، مگر در دعوای رفع تصرف (+ورشکستگی)
- ✓ با لحاظ قواعد عمومی طرق شکایت از آراء و قاعدهٔ خاص مادهٔ ۱۷۵ ق.آ.د.م در زمینهٔ تجدیدنظرخواهی می‌توان گفت که غالباً شکایت نسبت به رأی رفع تصرف عدوانی مانع اجرا نیست، مگر اینکه شکایت واخواهی مطرح باشد که طبق قواعد عمومی طرق شکایت از آراء اثر تعلیقی داشته و مانع اجرا می‌شود.

آثار اجرای رفع تصرف «مواد ۱۶۴ و ۱۶۵ ق.آ.د.م»

رأی رفع تصرف فوری نسبت به همه چز اعم از منقول، غیرمنقول، اشجار و زراعت اجرا می‌شود.

نسبت به ابنیه و اشجار چون برگرداندن آن به حالت اوّل مشقت به بار می‌آورد: مگر ادعای مالکیت کند در مورد زراعت فوری اجرا می‌شود، مگر زراعت نرسیده باشد.

ابنیه و اشجار و محصولات، استثناء دارد، نه اینکه اولاً استثناء باشد.

اخراج متصرف

به موجب مادهٔ ۱۷۵ ق.آ.د.م رأی رفع تصرف عدوانی اولین اثرش رفعِ تصرفِ متصرف و اخراج متصرف به طور فوری است، حتی با ادعای مالکیت.

برچیدن منقولات و تأسیسات قابل‌نقل

به موجب مادهٔ ۱۷۵ ق.آ.د.م و مفهوم مخالف مادهٔ ١٦٤ ق.آ.د.م اجرای فوری رفع تصرف به همراه رفع آثار قابل برچیده‌شدن مثل اموال منقول و تأسیسات قابل‌نقل است که باید فوری برچیده شده و به خود متصرف تحویل داده شود حتی با ادعای مالکیت.

قلع و قمع ابنیه و اشجار

به موجب مادهٔ ١٦٤ ق.آ.د.م، اگر در ملک مورد تصرف، غَرسِ اَشجار یا احداث بنا صورت گرفته باشد. اصولاً باید همزمان با اجرای حکم رفع تصرف، قلع و قمع نیز صورت گیرد. و در صورتی (به شرطی) اشجار باقی می‌ماند که:

- ✓ متصرف عدوانی، مدعیِّ مالکیتِ موردِ حکمِ تصرفِ عدوانی باشد.
- ✓ ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم، اقامهٔ دعوای مالکیت کرده باشد.

دقّت شود که یک ماهِ مذکور از تاریخ اجرای رأی رفع تصرف که نسبت به اخراج متصرف و برچیدن منقولات و ... اجرا شده است، محاسبه می‌گردد و نه تاریخ صدور و یا ابلاغ رأی رفع تصرف.

سیر ظاهری مادهٔ ١٦٤ ق. آ. د. م

اجرای فوری نسبت به قلع و قمع ابنیه و اشجار مگر با ادعای مالکیت که در این صورت یک ماه اجرا معلّق می‌شود. با انقضای یک ما مجدداً قلع و قمع می‌شود، مگر با اقامهٔ دعوای مالکیت که در این صورت تا صدور رأی نهایی معلّق می‌شود.

سیر تحلیلی مادهٔ ١٦٤ ق. آ. د. م (ملاک آزمونی)

رأی رفع تصرف نسبت به قَلع و قَمعِ اَبنیه و اشجار تا یک ماه از تاریخ رأی اجرا نمی‌شود (اتوماتیک) مگر اینکه متصرفِ مدعیِ مالکیت، اقامهٔ دعوا ظرف یک ماه ننماید که در این صورت اجرا می‌شود، به عبارت دیگر، ادعای مالکیت و اقامهٔ دعوا مالکیت ظرف یک ماه مانع اجرا نسبت به قلع و قمع می‌باشد.

برچیدن زراعت و اصلاح آثار تخریبی «مادهٔ ١٦٥ ق. آ. د. م»

به موجب مادهٔ ١٦٥ ق.آ.د.م، در صورتی که در ملک مورد تصرف عدوانی زراعت هم وجود داشته باشد. اصولاً باید به صورت فوری محصول زراعت برداشت شود و اجرت‌المثل زمین به مالک آن (محکومٌ‌له/ذی‌نفع رأی رفع تصرف) تأدیه شود، حتی با ادعایی مالکیت. مگر اینکه طبق قسمت اخیر مادهٔ ١٦٥ ق.آ.د.م موقع برداشت محصول نرسیده باشد (روییدن و نرویدن بذر هم مهم نیست) حالات ذیل متصور است:

- ✓ تراضی بر بقای محصول و دریافت اجرت
- ✓ تراضی بر تملک محصول توسط محکومٌ‌لَهِ رأیِ رفعِ تصرفِ عدوانی و پرداخت قیمت آن
- ✓ در صورت عدم تراضی نسبت به بندهای فوق، می‌توان نسبت به معدوم‌کردن آن اقدام نمود.
- معدوم‌کردن مستلزم قطعیت رأی است.
- همچنین اصلاح آثار تخریبی مستلزم قطعیت رأی است.

مبحث چهارم: دعاوی مالی و غیرمالی

حقوقی مثل حقِّ شفعه و حقِّ فسخ از حقوق مالی شمرده می‌شوند. همچنین اگر دعوای فسخ، بطلان معامله و بی‌اعتباری سند و ... مربوط به حقوق مالی باشد، نباید در مالی بودن آنها تردید کرد.

دعاوی زوجیّت، ابوّت، بنوّت، ولایت و امثال آنها و همچنین دعوای الزام به انجام تعهدات و وظایف قانونی و قراردادی غیرمالی، بلاتردید غیرمالی است.

دعاوی غیرمالی:

۱. غیرمالی ذاتی: حقِّ اصلیِ مورد ادعا از حقوق غیرمالی ست.

۲. غیرمالی اعتباری یا دعاوی که تعیین بهای خواستهٔ آن قانوناً لازم نیست: این دعاوی اگرچه ذاتاً مالی می‌باشند ولی قانونگذار آن‌ها را در حکم دعاوی غیرمالی دانسته است.

برخی دعاوی غیرمالی ذاتی عبارتند از: دعاوی حقوق‌الناس از قبیل نکاح، طلاق، رجوع در طلاق، نسب، وکالت، وصیت (به استثنای وصیت به نفع

مدعی) و همچنین حجر، وقف، ثلث، حبس، تولیت و ...

* استثنا: دعاوی مربوط به «وصیت به نفع مدعی» جزءِ دعاوی مالی است (مادهٔ ۲۷۷).

دعاوی غیرمالی اعتباری:

۱. دعوای خلع ید: در صورتی که مالکیت مورد نزاع نباشد.
۲. درخواست افزاز و تقسیم و فروش اموال مشاع؛ در صورتی که مالکیت مورد نزاع نباشد.
۳. دعاوی راجع به روابط موجر و مستأجر؛ به استثنای دعوای مطالبهٔ اجور.
٤. دعاوی مزاحمت و ممانعت از حق و تصرف عدوانی در عین غیرمنقول.

اصولاً دعوای «استرداد سند» را باید از دعاوی مالی ذاتی دانست که خواهان می‌تواند خواسته آن را بر اساس بند ٤ مادهٔ ٦٢ ق.آ.د.م تقویم کند مگر اینکه موضوع سند جنبهٔ مالی نداشته باشد (مانند نامهٔ خصوصی یا عکس خانوادگی یا شناسنامه و ...) که در این صورت، این دعاوی غیرمالی ذاتی هستند؛ اما دیوان عالی کشور در رأی اصراری شمارهٔ ۳۸۸٦ مورخ ٤۰/۱۱/۱۰ دعوای استرداد سند را علی‌الاطلاق غیرمالی شمرده است.

- در دعاوی غیرمالی که برشمرده شدند:

۱. هزینهٔ دادرسی آنها مثل دعاوی غیرمالی ذاتی است.
۲. آراءِ قاطع صادره نسبت به آنها مانند دعاوی غیرمالی ذاتی، قابل تجدیدنظر است.
۳. حقّ‌الوکالهٔ وکیل اصحاب این دعاوی مانند دعاوی غیرمالی ذاتی، توسط دادگاه تعیین می‌شود.

در صورت تردید در مالی یا غیرمالی بودن حقّی، اصل بر مالی بودن دعاوی است، چراکه غالب حقوق، مالی هستند.

- دعاوی اعسار (خواه از پرداخت هزینهٔ دادرسی یا محکومٌ‌بِه):

از نظر اصول حقوقی و دکتر شمس: دعوای مالی است.

از نظر ادارهٔ حقوقی و رویه قضایی: دعوای مالی است.

از نظر دیوان عالی در رأی وحدت رویه‌ای: دعاوی اعسار از پرداخت محکومٌ‌بِه، دعوای غیرمالی است.

* مادهٔ ١٤ قانونِ نحوهٔ اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۹۲ به اختلافات دعوای اعسار پایان داده و تصریح کرده است: دعوای اعسار، غیرمالی است.

توجّه به معیارهای ارائه‌شده در صورتی است که اقدام مورد نظر «اقامه دعوا» شمرده شود، در حقیقت در تمامی مواردی که اقدام موردنظر، صِرفِ درخواست بوده و دعوا شمرده نشود، باید به ضوابط مربوط به همان درخواست توجّه شود. برای مثال درخواست تأمین دلیل، تأمین خواسته و ... و همچنین درخواست گواهی انحصار وراثت و مهر و موم ترکه، تصفیه و تقسیم آن و سایر درخواست‌های تقدیمی در امور حسبی، از حیث هزینهٔ دادرسی و قابلیت شکایت احتمالی آنها، مشمول مقررات ویژهٔ مورد است.

بخش سوم: صلاحیت مراجع حقوقی (مواد ۱۰ تا ۳۰ ق.آ.د.م)

صلاحیت: به معنای اهلیت مرجع رسیدگی‌کننده برای رسیدگی امور قضائی است. صلاحیت یعنی باید کجا برویم دعوا را طرح کنیم؟ صلاحیت به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. صلاحیت ذاتی؛
۲. صلاحیت محلّی یا نِسبی.

اصل ۱۵۹ قانون اساسی صلاحیت رسیدگی به دعاوی را به طور کلّی در اختیار دادگاه‌های دادگستری قرار داده، اما تقسیم آن را میان دادگاه‌ها به عهده قوانینِ عادی گذاشته تا با توجّه به موقعیت و مقتضیات کار بدان عمل نمایند. هرگاه قانون چنین اختیاری را در مورد دعوایی به دادگاه نداده باشد، آن دادگاه صلاحیت رسیدگی به دعوا را نداشته و در صورت رسیدگی، در حقیقت قانون را نقض کرده و حکم صادره اصولاً باطل و بی‌اثر خواهد بود.

شخص در مقام اقامهٔ دعوا باید به مرجعی که شایستگی رسیدگی به آن را دارد، مراجعه نماید و در این راه، معمولاً باید دو اقدام را در دستور کار قرار دهد. نخست باید مرجع قضاوتی که ذاتاً صالح است مشخص شود. در بررسی این امر باید به شیوهٔ تقسیم دعاوی و امور بین مراجع قضاوتی موجود در کشور که تشکیل‌دهندهٔ سازمان قضاوتی کشور هستند، توجّه شود. در گام دوّم، اصولاً باید بین مراجعی که از نظر ذاتی صالحند، مرجعی که صلاحیت نِسبی (محلّی) در رسیدگی به دعوا یا امر مورد نظر دارد تعیین شود.

فصل اول: صلاحیت ذاتی

منظور از صلاحیت ذاتی صلاحیتی است که با نظم عمومی گره خورده و قواعد آن از جملهٔ قوانین آمره بوده و در اجرا تغییرناپذیر باشد. تخلف از صلاحیت ذاتی موجب بطلان مطلق عملی است که از آن حاصل می‌شود. برای تشخیص این امر که دعوا یا امر بخصوصی، از جهتِ صلاحیتِ ذاتیِ مراجع، در چه مرجعی باید مطرح شود، باید **صنف نوع** و **درجهٔ** مراجع مورد توجّه قرار گیرد.

۱. **صنف**: در تعیین مرجعی که از حیث صنف صالح است باید به این موضوع توجّه شود که دعوا یا امر مورد نظر باید در مرجع اداری مطرح شود و یا در صلاحیتِ مراجع قضایی است.

- **مراجع قضایی:** مراجعی که به اختلاف ناشی از روابط و حقوق خصوصی فی‌مابین مردم رسیدگی می‌کنند؛ نظیر دادگاه عمومی، دادگاه خانواده. مراجع قضایی، مراجعی هستند که موضوعِ دادخواهی در آنها اعم از مدنی یا جزایی بوده و جنبهٔ اداری ندارند.
- **مراجع اداری:** مراجعی هستند که به تظلمات مردم از دولت یا به اختلافات فی‌مابین مردم و دولت یا نهادهای عمومی، درصورتی‌که اختلاف، ناشی از اعمال حاکمیت باشد، رسیدگی می‌کنند. در مواردی مانند دریافت مالیات، دریافت عوارض گمرک، مجوز صادرات و مجوز واردات، در شمار اعمال حاکمیت‌اند. مراجع غیرقضایی، همان مراجع اداری می‌باشند، که موضوع آنها تظلُّم‌خواهی اداری است، مثل موضوعات اداری شهرداری، گمرکی و مالیاتی. عالی‌ترین این مراجع، دیوان عدالت اداری است. اگر در خصوص اعمال حاکمیت اختلاف پیش آید، می‌توان دیوان عدالت اداری یا سایر مراجع رسیدگی‌کننده اداری مراجعه کرد.

✓ حقوقی: صلاحیت مراجع قضایی نسبت به مراجع اداری و بالعکس صلاحیت ذاتی است.

✓ کیفری: صلاحیت مراجع حقوقی نسبت به مراجع کیفری و بالعکس صلاحیت ذاتی است.

✓ مراجع ثبتی و مراجع قانون کار، هرچند به تعبیر بسیاری جزءِ مراجع غیرقضایی و اداری هستند، اما دقیق‌تر آن است که بگوییم جزءِ مراجع غیر وابسته به دادگستری هستند. یعنی اصلِ این مراجع، وابستگی به قوهٔقضاییه ندارند. این تشخیص از این جهت مهم است که طبق مادهٔ ۲۸ و رأی وحدت رویه اگر مراجع قضایی نسبت به مرجع غیر وابسته به دادگستری از خود نفی صلاحیت کند، مستقیماً پرونده را به دیوان عالی کشور ارجاع می‌نماید، تا دیوان عالی، تعیین مرجع صالح نماید و از بروز اختلاف جلوگیری نماید. بر خلاف حالتی که مرجع قضایی نسبت به مرجع غیرقضایی از خود نفی صلاحیت کند، پرونده به همان مرجع غیرقضایی ارسال و در صورت بروز اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود.

دیوان عالی دو شأن دارد:

۱. حلِّ اختلاف

۲. تعیین مرجع صالح: مرجع قضاوتی می‌فرستد دیوان تا دیوان، مرجع کار یا ثبتیِ صالح را تعیین نمایید.

فهمیدیم که مرجع قضایی ≠ مرجع غیرقضایی. مرجع غیرقضایی، الزاماً همان مرجع غیر وابسته به دادگستری نیست.

۲. **نوع**: مراجع حقوقی نیز از جهت نوع، به مراجع عمومی و مراجع استثنایی تقسیم می‌شود:

۱. مراجع عمومی: مراجعی هستند که صلاحیت رسیدگی به تمام دعاوی و اختلافات مربوطه را دارند، جز آنچه به موجب سایر قوانین در صلاحیت سایر مراجع قرارگرفته است.

۲. مراجع استثنایی (اختصاصی): مراجعی هستند که فقط صلاحیت رسیدگی به موضوعاتی را دارند که صراحتاً طبق قانون در صلاحیت ایشان مقرر شده باشد.

✓ مراجع رسیدگی‌کننده به دعاوی حقوقی به دو دستهٔ عمومی (دادگاه عمومی حقوقی) استثنائی (مانند دادگاه خانواده و دادگاه صلح) تقسیم می‌شوند.

✓ مراجع رسیدگی‌کننده به امور کیفری نیز به عمومی (دادگاه عمومی جزایی) و استثنایی (مانند دادگاه انقلاب یا دادگاه نظامی) تقسیم می‌شوند.

✓ مراجع اداری نیز به مراجع عمومی (دیوان عدالت اداری) و مراجع استثنایی (مانند کمیسیون‌های ماده ۷۷ ماده ۹۹ ماده صد قانون شهرداری‌ها) تقسیم می‌شوند.

مرجع عمومی در هر صنف، مرجعی است که صلاحیت رسیدگی به کلیهٔ امور، جز آنهایی را که صریحاً در صلاحیتِ مراجعِ استثنایی قرار گرفته، دارا می‌باشد. مرجع استثنایی، در هر صنف، مرجعی است که صلاحیت رسیدگی به هیچ امری را ندارد جز آنهایی که صریحاً در صلاحیت آن قرار گرفته باشد؛ بنابراین، برای تشخیص اینکه دعوا یا امر مورد نظر، از نظر نوع، در صلاحیت کدام مرجع حقوقی است (عمومی یا استثنایی)، با توجّه به اینکه صلاحیت مرجع استثنایی در رسیدگی به دعوا نیاز به تصریح قانونی دارد، باید ضمن توجّه به این امر که اصل بر صلاحیت مرجع عمومی (دادگاه عمومی) است، اموری که بر حسب قانون در صلاحیت هر یک از مراجع استثنایی قرار گرفته نیز به دقّت مورد تحقیق و بررسی واقع شود و چنانچه دعوا یا امر مورد نظر در صلاحیت هیچ یک از مراجع استثنایی قرار نگرفته باشد بر صلاحیت مرجع عمومی حکم شود.

- ✓ مرجع تخصصی شعبه‌ای از شعب عمومی است که متخصص به آن موضوع رسیدگی می‌کند.
- ✓ مراجع عمومی، صلاحیت رسیدگی به همهٔ موضوعات را دارند، مگر آن موضوع استثناء شده باشد.
- ✓ مراجع اختصاصی صلاحیت رسیدگی به هیچ موضوعی را ندارند، مگر آن موضوع تصریح و احصاء شده باشد.
- ✓ اصل بر صلاحیت دادگاه عمومی است و استثناء بر صلاحیت دادگاه اختصاصی است.
- ✓ مراجع عمومی که صلاحیت رسیدگی به همهٔ موضوعات را دارند، بعضاً ممکن است به شکل تخصصی رسیدگی کنند، مثل شعبهٔ تخصصی ورشکستگی، مثل شعبهٔ تخصصی علایم تجاری و ... که این مراجع تخصصی نسبت به عمومی‌ها ذاتاً صالح نیستند، یعنی صلاحیت ذاتی‌شان یکی است، لذا اگر قائل به صلاحیت عمومی باشند قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کنند، نه عدم صلاحیت. بر خلاف مراجع اختصاصی که نسبت به عمومی‌ها ذاتاً صالح‌اند و قرار عدم صلاحیت صادر می‌کنند.

۳. درجه: درجهٔ مرجع: علی‌الاصول در هر نوع از مراجع (عمومی یا استثنایی)، از هر صنفی که باشد (قضایی یا اداری)، درجاتی وجود دارد که مرجع قضاوتی، در سلسله مراتب، در آن قرار دارد و بدین ترتیب مرجعِ حقوقیِ بَدوی (درجهٔ اول) از مرجعِ حقوقیِ تجدیدنظر (درجهٔ دوم) که از پایین در نظر گرفته می‌شود، متمایز است.

بنابراین در تعیین مرجعی که ذاتاً صالح است مدّعی باید درجهٔ دادگاه را نیز مورد توجّه قرار دهد و دعوای بَدویِ حقوقی را علی‌الاصول، در مرجعِ نخستین از صنفِ قضایی و از نوعِ عمومی یعنی دادگاه عمومی مطرح نماید. همین معیار در تشخیص مرجع اداری ذاتاً صالح نیز معتبر است.

تعیین درجهٔ مرجع که بدوی یا تجدیدنظر باشد، معمولاً با دشواری روبه‌رو نمی‌شود. در حقیقت، علی‌الاصول تعیین مرجع ذاتاً صالح برای رسیدگی به دعوا، در مرحلهٔ نخستین انجام می‌شود و بنابراین با مشخص‌شدن صنف و نوع مرجع، درجهٔ آن نیز بارز می‌گردد.

۱. بدوی (درجه ۱)
۲. تجدیدنظر (درجه ۲)

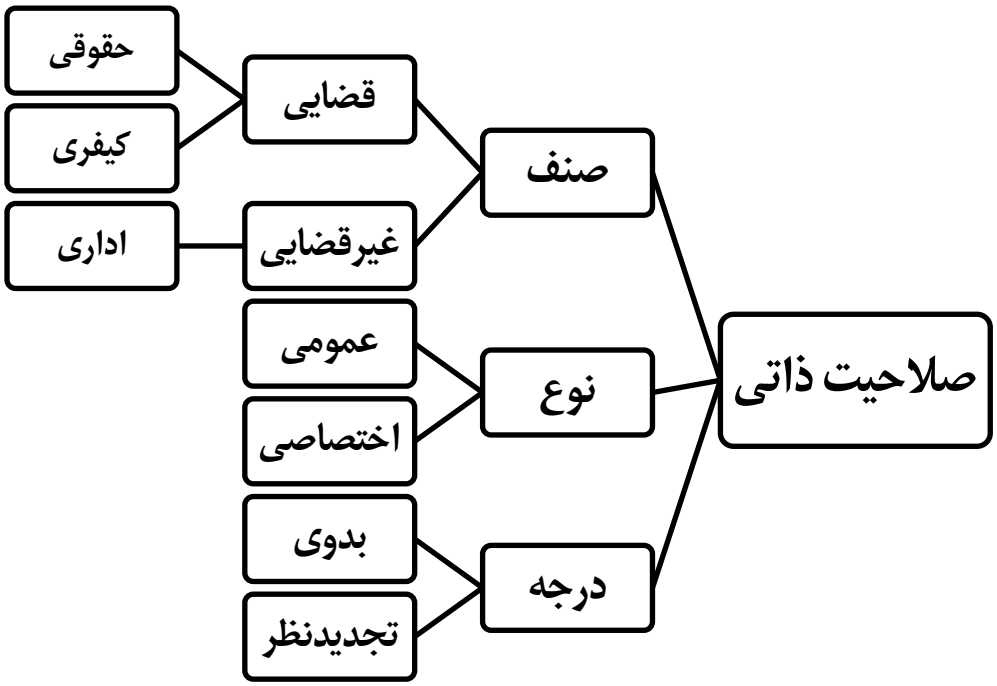

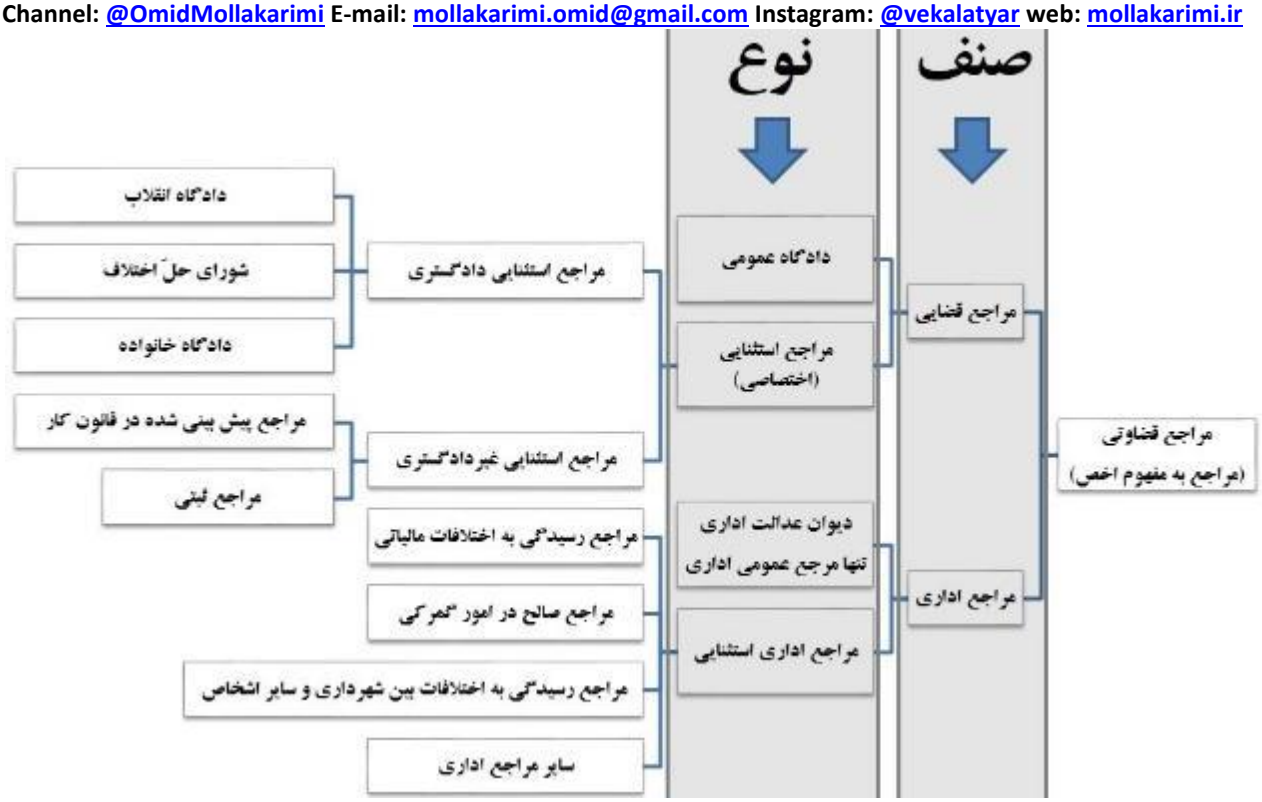

در تبصره ۲ مادهٔ ۲۴۹ ق.قدیم.آ.د.ک تصریح شده بود: «صلاحیتِ مراجعِ قضاییِ دادگستری، نسبت مراجع غیر دادگستری و صلاحیت دادگاه‌های عمومی نسبت به دادگاه انقلاب و دادگاه‌های نظامی و همچنین صلاحیت دادگاه بدوی نسبت به مراجع تجدیدنظر از جمله صلاحیت‌های ذاتی آنان است.» چنین متنی در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲ نیامده است، اما برابر قواعد کلّی و نیز دلالت مواد ۲۸ و ۳۰ ق.آ.د.م در تشخیص صلاحیت ذاتی، درجه و نوع مرجع باید لحاظ شود.

درخواست افزاز املاک مشاعی که جریان ثبتی آن خاتمه یافته باشد، به موجب مادهٔ ۱ قانون افزاز و فروش املاک مشاع مصوب ۵۷، در صلاحیتِ واحدِ ثبتیِ محلِّ وقوعِ ملک است. اگر خاتمه نیافته باشد = دادگاه عمومی.

طرفین می‌توانند حقِّ تجدیدنظرخواهی در دعوایی خاص را از خود سلب کنند.

در مرحلهٔ تجدیدنظر، دلیل جدید پذیرفته می‌شود اما ادعای جدید شنیده نمی‌شود.

در مورد نوع مرجع (عمومی یا استثنایی) نمی‌توان خلافِ قواعدِ آمره توافق نمود.

قواعد صلاحیت ذاتی از جمله قواعد آمره است: از این امر دو نتیجه حاصل می‌شود:

۱. لازم نبودن ایراد و قابلیت طرح در تمام مقاطع و مراحل رسیدگی: در واقع اصحاب دعوع (خوانده یا خواهان) در هر مرحلهٔ رسیدگی و حتی دیوان عالی کشور و در هر مقطعی از رسیدگی می‌توانند ایراد عدم صلاحیت ذاتی را مطرح کنند، چرا که این ایراد در واقع تذکر به دادگاه شمرده می‌شود.

۲. بی‌اثر بودن توافق: در واقع تراضی طرفین بر خلاف قواعد آمره، بی‌اثر و غیر قابل اعتناست مگر خلاف آن در قانون تصریح شده باشد.

در صورتی که دعوا در مرجعی که اقامه دعوا می‌شود که صلاحیت ذاتی به رسیدگی ندارد، باید قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را حسب مورد به مرجع صالح بفرستد. اگر به دعوا رسیدگی و رأی صادر نماید در صورتی که قابلیت اعتراض و شکایت به رأی وجود داشته باشد، مرجع بالاتر، رأی مذکور را نقض و پرونده را حسب مورد به مرجع صالح ارسال می‌نماید. بنابرین اگر رأیی از مرجع فاقد صلاحیت ذاتی صادر شود و راه شکایتی نسبت به آن نباشد، باید اجرا شود: چرا که درخواست بطلان رأی محاکم جز از طریق شکایت قانونی از آنها (واخواهی، تجدیدنظر، فرجام، اعادهٔ دادرسی و اعتراض شخص ثالث) آن هم اگر در قانون پیش‌بینی شده و مهلت قانونی آن باقی باشد، ممکن نیست.

احکام صلاحیت ذاتی:

۱. قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی، عطف بماسبق می‌شود و با توجه به اثر فوری این مقررات، شامل دعاوی مطروحه نیز می‌شود.

۲. این قواعد آمره است؛ بنابراین، اصحاب دعوا نمی‌توانند با توافق صریح یا ضمنی، دعوای مطروحه را به مراجع فاقد صلاحیت ذاتی واگذار کنند.

۳. مرجعی که دعوا به آن جا مطرح می‌شود، اگر فاقد صلاحیت ذاتی باشد، مکلف است؛ حتی بدون ایراد از جانب شخص ذی‌نفع، از رسیدگی خودداری کند و قرار عدم صلاحیت صادر کند؛ زیرا قواعد صلاحیت ذاتی جزء قواعد آمره است.

٤. اگر رأی از مرجعی که فاقد صلاحیت ذاتی است صادر شود، در مرحلهٔ تجدیدنظر یا فرجام، مرجع رسیدگی‌کننده (دادگاه تجدیدنظر یا دیوان عالی کشور)، رأی صادره را نقض می‌کند ولو در مرحله بدوی به آن اعتراض نشده باشد.

٥. صحیح است که طرفین می‌توانند حقِّ تجدیدنظرخواهی را از خود سلب کند و همچنین محکومٌ‌علیه می‌تواند اقدام به تجدیدنظر نکند؛ اما طرفین نمی‌توانند دادگاه تجدیدنظر را مرجع بدوی رسیدگی به اختلافات خود قرار دهند. اگر طرفین، با توافق یکدیگر مقرر کنند که دعوا، ابتدا در مرحله تجدیدنظر مطرح شود، در این صورت، دادگاه قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند.

جمع‌بندی: قواعد صلاحیت ذاتی، مربوط به نفع عمومی بوده و بنابراین از قواعد آمره شمرده شده و مردم نمی‌توانند، حتی با توافق، از آن عدول نمایند. مرجعی که دعوا در آن مطرح شده، چنانچه صلاحیت ذاتی نداشته باشد، باید حتی بدون ایرادِ ذی‌نفع، از رسیدگی به آن دعوا خودداری نموده و قرار عدم صلاحیت صادر نماید. اصحاب دعوا نمی‌توانند با توافق صریح و ضمنی، دعوا را به قضاوت مرجعی واگذار نمایند که صلاحیت ذاتی ندارد؛ تراضیِ آن‌ها در هر حال بی‌اثر و غیرقابل اعتناست؛ مگر خلاف آن در قانون تصریح شده باشد؛ بنابراین نه تنها خودداری ذی نفع از ایراد به صلاحیت ذاتی مرجع بی‌تأثیر است، بلکه حتی اگر طرفین در رسیدگی مرجعی که صلاحیت ذاتی ندارد توافق نمایند، مرجعی که ذاتاً غیرصالح است، باید قرار عدم صلاحیت صادر نماید و چنانچه اقدام به رسیدگی و صدور رأی نماید، این رأی ممکن است در مرجع عالی، حسب مورد فسخ و نقض گردد.

فصل دوم: صلاحیت نِسبی (محلّی)

قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی با مشخص کردن صنف، نوع و درجهٔ مرجع صالحی که باید به دعوا رسیدگی کند إعمال می‌شود. پس از آن، باید بررسی شود که از بینِ تمامِ مراجعِ همان صنف، همان نوع و همان درجه، کدام یک باید به دعوا رسیدگی نماید.

بنابراین اگر با إعمال قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی، مشخص شد که دعوا در صلاحیت مرجعی از «صنفِ» حقوقی و از «نوعِ» عمومی بوده و از «درجهٔ» بدوی می‌باشد که در حال حاضر دادگاه عمومی است، باید از بین تمامی دادگاه‌های عمومی که در سراسر ایران تشکیل گردیده‌اند، با توجّه به قواعد مربوط به صلاحیتِ نِسبی، دادگاهی که صالح است، مشخص شود.

مبحث نخست: قواعد صلاحیت نِسبی (محلّی):

پس‌ازاینکه از حیث قواعد صلاحیت ذاتی، صنف و نوع و درجهٔ مرجع صالح مشخص شد باید با توجه به قواعد صلاحیت نِسبی، این امر را بررسی کنیم که از مصادیق متعدد آن مرجع که وجود دارند، کدام‌یک صالح است؟ برای مثال، اگر با اعمال قواعد صلاحیت ذاتی مشخص کنیم که دعوا در صلاحیت دادگاه عمومی است، باید با اعمال قواعد صلاحیت نسبی مشخص کنیم که دعوا در صلاحیت دادگاه عمومی مستقر در کدام بخش یا شهرستان است؟

احکام صلاحیت محلی:

١. قواعد مربوط به صلاحیت محلی، عطف بماسبق نمی‌شود؛ یعنی نسبت به دعاوی مطروحه اثر فوری ندارد؛ به عبارت دیگر، مناط و ملاک صلاحیت محلی، تاریخ تقدیم دادخواست است.

٢. قواعد صلاحیت محلی علی‌الاصول تکمیلی است؛ یعنی اصحاب دعوا می‌توانند برخلاف آن تراضی کرده و خود، دادگاهی را برای رسیدگی به اختلافات فی‌مابین برگزینند.

٣. درست است که علی‌الاصول تراضی برخلاف قواعد صلاحیت محلی امکان‌پذیر است؛ چراکه این قواعد علی‌الاصول در شمار قواعد تکمیلی است؛ اگر طرفین خلاف قواعد صلاحیت محلی توافق کرده باشند، دادگاهی که طرفین توافق کردند که به دعوای ایشان رسیدگی کند مکلف به رسیدگی به دعوا نیست به‌عبارت‌دیگر دادگاهی که توسط طرفین برای رسیدگی به دعوا مورد توافق واقع شده می‌تواند علی‌رغم نداشتن صلاحیت محلی به آن دعوا رسیدگی کند یا آنکه از رسیدگی به دعوا خودداری کنند و با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح ارسال دارد؛ یعنی توافق طرفین برای آن دادگاه ایجاد تکلیف نمی‌کند.

٤. در مواردی که صلاحیت محلی، تکمیلی است اگر خوانده در مهلت مقرر (تا پایان جلسه اول بدوی) به عدم صلاحیت دادگاه ایراد نکند، دادگاه مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت نیست؛ بلکه می‌تواند به رسیدگی ادامه دهد البته در این حالت دادگاه مکلف به رسیدگی نیست بلکه می‌تواند حسب صلاح‌دید خود رسیدگی را ادامه دهد یا آن‌که نسبت به صدور قرار عدم صلاحیت اقدام کند.

٥. در مواردی که صلاحیت محلی امری است حتی اگر خوانده به عدم صلاحیت دادگاه ایراد نکند دادگاه مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت است.

اگر در تشخیصِ مرجعِ اختصاصیِ صالح، مقررات خاص و صریحی در ارتباط با صلاحیتِ نِسبی وجود نداشته باشد قانون آیین دادرسی مدنی در این خصوص نیز به عنوان قاعدهٔ عمومی باید مورد اجرا قرار گیرد.

اگر دعوای داخل در صلاحیت دادگاه خانواده در سایر شعب دادگاه عمومی اقامه گردد، پرونده با صدور قرار عدم صلاحیت به دادگاه خانواده ارسال

می‌گردد.

نکته: برخلاف قوانین سابق که مقنن تعدادی از شعبِ دادگاه‌های عمومی را به خانواده اختصاص داده بود و در آن زمان استاد شمس (در چاپ‌های قدیم کتاب خود) صدور قرار عدم صلاحیت میان دو شعبه از یک دادگاه را در حوزهٔ قضایی واحد منتفی می‌دانستند، در حال حاضر، با توجّه به اینکه ماده ۱ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱ قوهٔ قضاییه را مکلف به ایجاد دادگاه خانواده مستقل کرده است و بنابرین نسبتِ صلاحیتِ دادگاه خانواده با دادگاه عمومی، نسبتِ صلاحیتِ مرجعِ اختصاصی (استثنایی) با مرجع عمومی است، در وضع فعلی، قرار صادره در این خصوص، قرار عدم صلاحیت خواهد بود، نه امتناع از رسیدگی یا قرار عدم استماع دعوا.

بر اساس رویهٔ عملیِ محاکم، اعلام خواهان در مشخص نمودن اقامتگاه خوانده، محمول بر صحت است مگر اینکه خلاف آن با توجّه به دلایل موجود در پرونده محرز بوده و یا خوانده اثبات نماید.

تغییرِ اقامتگاهِ خوانده و یا تغییر در حوزه قضایی در جریان دادرسی، تأثیری در صلاحیتِ دادگاهِ محلّی که خوانده در زمان اقامهٔ دعوا در آن مقیم بوده نخواهد داشت. در حقیقت «... مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در موردی که خلاف آن مقرر شده باشد.» (مادهٔ ۲۶)

به نظر دکتر شمس و دکتر امامی: اقامتگاهِ زنِ ناشزه و نیز زنی که پس از انعقادِ عقدِ ازدواج هنوز در محلِّ قبلیِ خود سکونت دارد و به خانهٔ شوهر نرفته تابع شوهر نمی‌باشد.

اقامتگاه اشخاص زندانی که محکوم به زندان ابد گردیده‌اند و یا طول مدّتِ زندانِ آنها به اندازه‌ای است که عرفاً در زندان ثابت شمرده می‌شوند نیز باید زندان به شمار آید.

تأثیرِ اقامتگاهِ انتخابی در صلاحیتِ محلّیِ دادگاه در صورتی است که ملاکِ صلاحیتِ محلّیِ دادگاه در رسیدگی به دعوای موردنظر، اقامتگاه خوانده و تنها اقامتگاه خوانده باشد. در نتیجه چنانچه بر اساس سایر قواعد صلاحیت نسبی، دعوا در صلاحیت دادگاهی غیر از محلِّ اقامتِ خوانده باشد، نَفسِ انتخابِ اقامتگاه، در تعیین دادگاه صالح، عملاً منشأ اثر نمی‌باشد. با دقّت در مادهٔ ۱۰۱۰ قانون مدنی این معنا تأیید می‌گردد که: «... نسبت به دعاوی راجع به آن معامله همان محلّی که انتخاب شده است اقامتگاه او محسوب خواهد شد». درهرحال با انتخاب اقامتگاه و اقامهٔ دعوا در دادگاه این محل، اوراق راجع به دعوا نیز باید به همین محل ابلاغ شود؛ اما چنانچه در محلِّ انتخاب شده نشانی اصحاب دعوا مشخص نشده باشد راهی جز ابلاغ اوراق به نشانی آنها در اقامتگاه حقیقی نمی‌مانَد. مادهٔ ۱۰۱۰ قانون مدنی علاوه بر شناساییِ حقِّ طرفینِ قرارداد در انتخابِ اقامتگاه به آنها نیز اختیار داده است که محلّی را غیر از اقامتگاه حقیقی خود، برای ابلاغ اوراق دعوا و احضار و اخطار معیّن نماید. اطلاق این قسمت از نصِّ مزبور با توجّه به مواد ۷۸ و ۸۰ ق.آ.د.م مقیّد شده است. بنابرین انتخاب محلِّ ابلاغ اوراق در قرارداد در صورتی مورد اعتنای دادگاه قرار می‌گیرد که محلِّ مزبور یا اقامتگاه انتخابی یا اقامتگاه حقیقی و یا شهرِ مقرِّ دادگاه باشد.

اشخاص حقوقی هم می‌توانند با استفاده از مادهٔ ۱۰۱۰ قانون مدنی در عقود و قراردادهای منعقده با سایر اشخاص، حقیقی یا حقوقی، محلّی را غیر از اقامتگاه اصلی خود انتخاب کنند همچنین می‌توانند محلّی را غیر از اقامتگاه اصلی، برای ابلاغ اوراق راجع به دعوا انتخاب نمایند.

مثال: هرگاه دفترِ شرکت مقاطعه‌کاری راه‌سازی مشهد - تربت جام، در تهران باشد و فعالیت شرکت در راهِ مشهد و تربت‌جام، تهران محلِّ اقامتِ این شرکت است. (اقامتگاه شرکت درهرحال، مرکز اصلی آن می‌باشد: مادهٔ ۲۳ ق.آ.د.م)

در تعیینِ اقامتگاهِ شعبِ اشخاصِ حقوقی نیز معیارهای موردنظر باید مدّنظر قرار گیرد (مادهٔ ۲۳).

خوانده ممکن است مقیم ایران نبوده و یا اقامتگاه او در ایران مشخص نباشد و یا خواهان نتواند آن را تعیین کند؛ در این صورت، به موجب مادهٔ ۱۱ ق.آ.د.م دعوا باید در دادگاهِ محلِّ سکونتِ موقتِ خوانده اقامه شود و اگر محلِّ سکونتِ موقت هم در ایران نداشته باشد «خواهان در محلِّ اقامتِ خود، اقامهٔ دعوا خواهد کرد.»

با نصِّ جدید، تکلیف خواهانی که در ایران اقامت ندارد، نامشخص می‌مانَد مگر اینکه آن را «وارد مورد اغلب» و تنها ناظر به اشخاص مقیم ایران دانسته و خواهان مقیم خارج مجاز دانسته شود که دعوا را در هریک از دادگاه‌های ایران اقامه نماید. بدیهی است که مسائل مزبور، تنها منصرف به موردی است که دعوا در صلاحیتِ دادگاهِ محلِّ اقامتِ خوانده باشد.

در مورد صلاحیت محلّی یه اصل داریم: مادهٔ ۱۱ ق.آ.د.م و استثنائات هم در مواد ۱۲ تا ۲۵ ق.آ.د.م آمده‌اند.

اصل کلّی در صلاحیت نِسبی دادگاه‌ها: در خصوص صلاحیت محلی دعاوی منقول با قواعد ذیل روبرو هستیم: (ماده ۱۱ ق.آ.د.م.)

۱. این دعاوی را باید در دادگاه محل اقامت خوانده طرح کرد.

۲. اگر خوانده، در ایران اقامتگاه نداشته باشد، درصورتی‌که در ایران محل سکونت موقت داشته باشد، دعوا باید در دادگاه محل سکونت او اقامه شود. منظور از محل سکونت خوانده، مکانی است که شخص مقیم خارج از ایران، در مسافرت‌های موقتی خود به ایران، در آنجا مستقر می‌شود.

۳. اگر خوانده، در ایران محل سکونت نیز نداشته باشد؛ ولی مال غیرمنقول داشته باشد، دعوا در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقولی از خوانده، در حوزهٔ آن واقع است.

٤. اگر خوانده، در ایران مال غیرمنقول نیز نداشته باشد، خواهان در دادگاه محل اقامت خود، اقامهٔ دعوا خواهد کرد.

٥. قانون در خصوص حالتی که خواهان نیز در ایران محل اقامت نداشته باشد، ساکت است. در این حالت هر یک از دادگاه‌های عمومی ایران برای رسیدگی صالح خواهند بود.

چون خواهان، خلاف ظاهر حرف می‌زند: ۱ـ به خاطر اصل برائت ۲ـ دلالت ظاهر بر واقع، باس (باید) بِره دنبالِ خوانده! با توجه به اصل برائت و خلاف ظاهر بر واقع قاعده بر صلاحیتِ محلّیِ اقامتگاهِ خوانده است و مقصود از محلّ اقامت عبارت است از مرکز مهم امور در اشخاص حقیقی و مرکزِ اداره و مرکزِ اصلیِ شخصِ حقوقی. در صورتی که خواهان نیز اقامت نداشت، هرجای ایران می‌تواند طرح دعوا کند. (چراکه: همه جای ایران سرای من است!)

استثنائات وارد بر اصلِ صلاحیت دادگاه محلّ اقامتِ خوانده: به طور کلّی می‌توان این استثنائات را به دو دستهٔ ذیل تقسیم کرد:

۱. تک مرجعی «قاعده را نفی نمی‌کند»؛ ۲. چند مرجعی «با قاعده جمع می‌شوند».

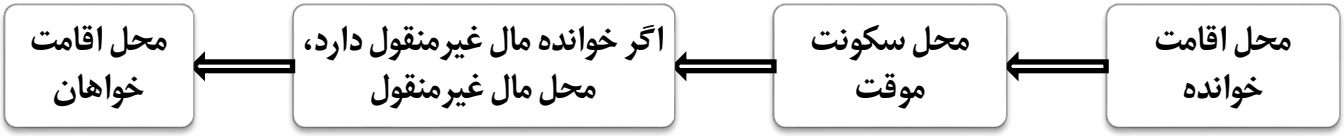

۱- تعیین مکان دیگری از سوی قانونگذار و لزوم اقامهٔ دعوا در آن دادگاه خاص که شامل موارد ذیل می‌گردد:

الف. دعاوی راجع به اموال غیر منقول در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزهٔ آن واقع است (مادهٔ ۱۲ آیین دادرسی مدنی). پس: دعوای غیرمنقول (مادهٔ ۱۲): محلِّ وقوعِ غیرمنقول. مصادیق دعاوی غیرمنقول در این ماده آمده و طبق نصِّ قانون، حصری نیست و همین که به موجب قانون مدنی (مواد ۱۲ تا ۱۹) با یک دعوای غیرمنقول مواجه باشیم، دادگاهِ محلِّ وقوعِ مالِ غیرمنقول صالح است. البته نظر مخالف این است که دعاوی مذکور در مادهٔ ۱۲ ق.آ.د.م حصری است؛ اگر در سؤالات ارشد آمد، بنویسید: حصری است.

ب. دعاوی راجع به ترکهٔ متوفّی تا زمانی که اموال تقسیم نشده باشد در دادگاهِ آخرین اقامتگاهِ متوفّی رسیدگی می‌شود (مادهٔ ۲۰ آیین دادرسی مدنی). آخرین اقامتگاهِ متوفی (متوفی، خوانده نیست، دعوا علیه وراث است، ولی در محلّ اقامتِ متوفی).

ج. دعوای توقف تاجر از پرداخت دیون خود بر اثر ورشکستگی یا سوءِ ادارهٔ امور، در دادگاهِ محلِّ اقامتِ شخصِ ورشکسته اقامه می‌شود (مادهٔ ۲۱ آیین دادرسی مدنی). دعوای توقف و ورشکستگی (مواد ۲۱ و ۲۲): محلِّ اقامتِ متوقف (ورشکسته علیه خودش که خواهان است.)

پس: دعوای ورشکستگی اولاً و مستقیماً در اقامتگاهِ خودِ ورشکسته که در اشخاص حقیقی مرکز مهم امور و در اشخاص حقوقی مرکز اصلی شرکت است مطرح می‌شود و دادگاه، مرجعِ صالح برای طرح دعوا است.

د. دعوای اعسار اشخاصی که به واسطهٔ عدم کفایت دارایی یا عدم دسترسی به مال خود قادر به پرداخت دیون یا هزینهٔ دادرسی خود نباشند در دادگاهی که دعوای اصلی (طلبکار علیهِ مُعسر) مطرح است اقامه می‌شود. دعوای اعسار (اعم از اعسار از هزینهٔ دادرسی یا اعسار از محکومٌ‌به): دادگاه نخستین.

نکته: مادهٔ ٢٤ ق.آ.د.م اعسار از محکومٌ‌به را در صلاحیت دادگاه نخستین (بدوی) قرار داده است، چون همیشه مجریِ حکم، دادگاه نخستین است (مادهٔ ۳ قانون نحوهٔ اجرای محکومیت‌های مالی).

نکته: در خصوص اعسار از تأدیهٔ هزینهٔ دادرسی مادهٔ ۵۰۵ ق.آ.د.م حاکم است، یعنی دادگاهی که رأیِ قابل‌شکایت را صادر کرده و در آنجا اقامهٔ دعوا به عمل می‌آید، صالح به رسیدگی به اعسار است.

- ✓ درخواست تأمین دلیل «مادهٔ ١٤» محل وقوع دلیل. ماده ١٤ ق.آ.د.م گفته دادگاهِ محلّ وقوع دلیل ولی بعداً قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ١٤٠٢/٦/٢٢ گفته: «دادگاه صلح محلّ وقوع دلیل»
- ✓ دعوای منقول و غیرمنقول ناشی از یک منشأ «مادهٔ ۱۵»: محل غیرمنقول.
- ✓ دعاوی طاری «مواد ۱۷، ۱۸ و ۱۹»: محل دعوای اصلی.
- ✓ سند ثبت احوال «مادهٔ ۲۵»:
  - سند تنظیم‌شده در ایران + ذی‌نفع مقیم خارج از کشور: دادگاه محل صدور سند.
  - سند تنظیم‌شده در خارج + ذی‌نفع مقیم خارج از کشور: دادگاه عمومی شهرستان تهران.

۲- مخیّر بودن خواهان در انتخابِ محلِّ دادگاهِ صالح که شامل موارد ذیل می‌شود:

الف. انتخاب اقامتگاه: اگر ضمن معامله یا قراردادی، طرفین معامله یا یکی از آنها برای اجرای تعهداتِ حاصله از آن معامله محلّی غیر از اقامتگاه خود انتخاب کرده باشد، دعاوی راجع به آن معامله در دادگاه آن محل رسیدگی می‌شود.

ب. تعدد خوانده‌ها؛ تعدد اموال غیرمنقول: مطابق مادهٔ ۱۶ آیین دادرسی مدنی هرگاه موضوع دعوا مربوط به چند خوانده و غیرقابل‌تجزیه باشد یعنی منشأ ادعا یکی باشد مانند مطالبهٔ مبلغی وَجه نقد بابت یك سند یا چند تُن گندم که به چند نفر مجتمعاً داده‌اند، خواهان می‌تواند دعوای خود را در محلِّ اقامت یکی از آنان اقامه کرده و بقیه را نیز به آن دادگاه دعوت نماید.

- ✓ دعوای تعدد خواندگان یا تعدد غیرمنقول «مادهٔ ۱۶»:
  - یکی از محل‌های خواندگان
  - یکی از محل‌های غیرمنقول

ج. دعاوی بازرگانی و دعاوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادها ناشی شده باشد: چنانکه مادهٔ ۱۳ آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «در دعاوی بازرگانی و دعاوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادها ناشی شده باشد، خواهان می‌تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزهٔ آن واقع شده است یا تعهد می‌بایستی در آنجا انجام شود». مقصود از دعاوی بازرگانی دعاویی است که از معاملات بازرگانی ناشی شود و ضابطهٔ تشخیص آنها، قانون تجارت است. در این دعاوی خواهان علاوه بر اقامهٔ دعوا در دادگاهِ محلِّ اقامتِ خوانده (طبق ماده ۱۱) می‌تواند در هر یك از دو دادگاه دیگر، محلِّ وقوع قرارداد یا اجرای تعهد اقامهٔ دعوا کند؛ حکمت این امر تسهیل امور بازرگانی است که در پیشرفت اقتصادی کشور نقش مهمّی ایفا می‌کند.

- ✓ دعوای تجاری یا تعهدات منقول اشخاص حقیقی «مادهٔ ۱۳»:
  - محلِّ ایجاد تعهد یا،
  - محلِّ انجام تعهد یا،
  - محلِّ اقامت متعهد.

الف. مواردی که مقنن دادگاه خاصّی را منحصراً تعیین کرده است:

۱- دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول

۲- دعاوی راجع به ترکهٔ متوفّی

۳- دعاوی مربوط به شرکت‌ها

٤- دعوای توقف (ورشکستگی)

۵- دعاوی خانوادگی: دعاوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین «مادهٔ ۱۲ قانون حمایت خانواده»: زوجه می‌تواند در دادگاه‌های ذیل اقامه دعوا کند:

- محلِّ اقامت زوج یا
- محلِّ سکونت خود.

- ✓ مگر اینکه خواسته، مطالبهٔ مال غیرمنقول باشد.

٦- دعاوی اعسار

۷- دعاوی خسارت:

- دعوای خسارت ناشی از عدم انجام یا تأخیر در انجام تعهد
- دعوای خسارت دادرسی
- دعوای خسارت ناشی از تأخیر یا عدم پرداخت دین
- اجبار به انجام تعهد

۸- دعاوی طاری

۹- اختلافات ناشی از اجمال یا ابهام احکام

۱۰- اختلافات ناشی از اجرای احکام

۱۱- دعوای ابطال دستور اجرای سند لازم‌الاجرا

۱۲- دعاوی راجع اسناد ثبت احوال

۱۳- درخواست دادرسی فوری

۱٤- درخواست تأمین دلیل

۱۵- دعوای مطالبهٔ وجه چک

۱٦- دعوای جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی

ب. موارد اختیار در انتخاب دادگاه صالح:

۱- انتخاب از سوی خواهان:

۱- دعاوی بازرگانی و دعاوی منقول ناشی از عقد و قرارداد

۲- دعاوی خانوادگی

۳- دعاوی ناشی از تعهدات شرکت در مقابلِ اشخاصِ خارج از شرکت

٤- تعدد خواندگان

٥- تعدد اموال غیرمنقول

۲- توافق طرفین در گسترش دامنهٔ صلاحیت

صلاحیت محلی در دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول: در اجرای مادهٔ ۱۲ ق.آ.د.م باید توجّه داشت که افزون بر دعاوی تصرف، تنها آن دسته از دعاوی باید در دادگاهِ محلِّ وقوعِ مالِ غیرمنقول اقامه شود که حقِّ موردِ ادعا از حقوقی باشد که برای اشخاص نسبت به اموال غیرمنقول بوجود می‌آید. در مورد این حقوق باید توجّه داشت که حقِّ مالکیت در مادهٔ ۱۲ ق.آ.د.م تصریح شده و منظور از سایر حقوق راجع به اموال غیرمنقول نیز حقوقی است که در مادهٔ ۲۹ قانون مدنی پیش‌بینی شده و افزون بر مالکیت، عبارتند از «۲. حقِّ انتفاع، ۳. حقِّ ارتفاق به ملک غیر».

مادهٔ ۱۲ ق.آ.د.م تنها ناظر به دعاوی راجع به حقوقی است که به موجب قانون مدنی برای اشخاص نسبت به اموال غیرمنقول حاصل می‌شود و شامل هر دعوایی راجع به غیرمنقول نمی‌گردد. این نظر دکتر شمس است که البته با توجّه به عبارت مادهٔ ۱۲ قابل انتقاد است: «مادهٔ ۱۲: دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول اعم از دعاوی مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و **سایر حقوق راجع به آن** در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزهٔ آن واقع است ...»؛ عجیب است که با وجود این اطلاق، چرا دکتر شمس این دعاوی را مقیّد به موارد معدودی کرده است؟!

دعاوی مطالبهٔ وجوه مربوط به غیرمنقول و نیز اجرت‌المثلِ آن در غیر مورد عقود و قراردادها، با توجّه به مفهوم مادهٔ ۲۰ قانون مدنی دعوای راجع به غیرمنقول شمرده شده و در صلاحیتِ دادگاهِ محلِّ وقوعِ مالِ غیرمنقول است.

دعاوی به خواستهٔ الزام به انجام عقد یا قراردادی که موضوع آن حتی به طور مستقیم مال غیرمنقول باشد (مانند تعهد به تسلیم غیرمنقول)، با توجّه به اطلاق مادهٔ ۲۰ قانون مدنی منقول است.

البته تعهد به تسلیم مال غیرمنقول را می‌توان «دعوای مختلط» بشمار آورد.

صلاحیت محلی در رسیدگی به دعاوی راجع به اموال منقول و غیرمنقول:

۱. اگر موضوع (خواسته) دعوا، هم مربوط به اموال منقول و به هم مربوط به اموال غیرمنقول باشد، در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در آنجا واقع است، البته به‌شرط اینکه دعوا در هر دو قسمت، ناشی از یک منشأ باشد.

۲. وحدت منشأ به معنای آن است که دعوا، در هر دو قسمت منقول و غیرمنقول، ناشی از یک عمل حقوقی یا واقعهٔ حقوقی باشد.

۳. اگر بین دعاوی منقول و غیرمنقول، وحدت منشأ نباشد، باید دو دعوا را از هم جدا کرده و هر یک را جداگانه در دادگاه صالح طرح کرد؛ مانند آنکه بخشی از دعوا، مطالبهٔ اجاره‌بها (منقول) و بخش دیگر خلع ید خوانده از ملکی (غیرمنقول) باشد. در این حالت دو دعوا، دارای یک منشأ نیست؛ زیرا منشأ دعوای مطالبهٔ اجاره‌بها عقد اجاره و منشأ دعوای خلع ید، تصرف غاصبانه است.

مصادیقی از دعاوی راجع به اموال منقول و غیرمنقول:

۱. اگر شخصی ملکی را به همراه اموال موجود در آن غصب کند، دادخواست مطالبهٔ اجرت‌المثل این ملک و اموال موجود در آن، نسبت به اجرت‌المثل ملک، یک دعوای غیرمنقول است و نسبت به اجرت‌المثل اموال، یک دعوای منقول است و در همان دادگاه محل وقوع ملک، قابل‌طرح است.

۲. اگر شخصی به یک منزل و اموال داخل آن خسارت وارد کند، دعوای جبران خسارت وارده به ملک و اموال داخل آن، نسبت به خسارت ملک، غیرمنقول است و نسبت به خسارت اموال منقول است و در همان دادگاه محل وقوع ملک قابل‌طرح است.

۳. اگر شخصی به موجب یک قرارداد، یک ملک و یک خودرو را به دیگری بفروشد و از تحویل آنها در موعد مقرر در قرارداد امتناع کند، دعوای الزام به

تحویل مبیع نسبت به ملک، غیرمنقول و نسبت به خودرو، منقول است و در همان دادگاه محل وقوع ملک قابل‌طرح است.

صلاحیت محلّی در دعاوی راجع به ترکهٔ متوفّی: دعاوی راجع به ماتَرَکِ متوفّی، در صورتی که وارث، علیهِ وارث اقامه نماید و یا از طرف اشخاصی اقامه شود که خود را ذی‌حق در تمام و یا قسمتی از ترکه می‌دانند، اگرچه خواسته، دین و یا راجع به وصایای متوفّی باشد، مادام که ترکه تقسیم نشده، باید در دادگاهِ محلِّ آخرین اقامتگاهِ متوفّی در ایران اقامه شود. این دعاوی پس از تقسیم ترکه، باید در دادگاهی اقامه شود که طبق قاعدهٔ عمومی و استثناهای دیگر، از نقطه‌نظر محلّی صالح است.

نکته: درخواست‌هایی همچون تقسیم ترکه، تحریر ترکه و مهر و موم ترکه، هرچند دعاوی راجع به ترکهٔ متوفی است و هرچند ترکه تقسیم نشده باشد از آن جایی که این امور جزء امور حسبی به شمار می‌آیند، مشمول مادهٔ ۲۰ ق.آ.د.م نبوده و طبق همان قاعدهٔ مادهٔ ۱۱ ق.آ.د.م اقدام می‌شود.

نکته: دعوا راجع به ترکهٔ تقسیم‌شده طبق همان قاعدهٔ مادهٔ ۱۱ ق.آ.د.م در محلّ اقامتِ وِرّاث علیه وِرّاث به عمل می‌آید، پس این مورد استثنای مادهٔ ۲۰ ق.آ.د.م برای ترکهٔ تقسیم‌نشده که در محلِّ اقامت متوفی علیه وِرّاث به عمل می‌آید، می‌باشد.

صلاحیت محلّی در دعاوی مربوط به شرکت‌ها: این دعاوی در صورتی که مربوط به اصل شرکت و شرکا باشد و همچنین اختلافات حاصل بین شرکا (راجع به شرکت) و نیز دعاوی اشخاص خارج بر شرکت، مادام که شرکت باقی است و در صورتی برچیدگی و تا وقتی که تصفیهٔ امور شرکت در جریان است، باید در دادگاهِ محلّی اقامه شود که مرکزِ اصلیِ شرکت در حوزهٔ آن است.

البته صلاحیتِ دادگاهِ محلِّ مرکزِ اصلی شرکت در رسیدگی به برخی دعاوی مذکور (دعاوی مربوط به اصل شرکت)، موافق اصل بوده و استثنا شمرده نمی‌شود. این دعاوی عبارت است از:

۱. درخواست ورشکستگی شرکت؛
۲. دعاوی راجع به اصل شرکت، مانند دعوای انحلال یا بطلان شرکت؛
۳. دعاوی شرکت علیه شرکا؛
٤. دعاوی شرکا علیه شرکت؛
٥. دعاوی شرکا علیه یکدیگر، البته به شرط آنکه ناشی از فعالیت در شرکت باشد؛
٦. دعاوی اشخاص ثالث علیه شرکت.

احکام صلاحیت محلی در دعاوی راجع به شرکت‌های تجاری:

۱. دعاوی راجع به شرکت، اگر غیرمنقول باشد، در محل وقوع مال غیرمنقول طرح می‌شود، نه در مرکز شرکت.
۲. دعوا، در صلاحیت دادگاه مرکز اصلی شرکت یا به‌عبارت‌دیگر، دادگاه مرکز اداری شرکت است که همان اقامتگاه خوانده باشد.
۳. اگر دعوا، علیه یکی از شعب آن شرکت باشد، در صلاحیت دادگاه مرکز استقرار همان شعبه است و در صورت انحلال شعبه، در صلاحیت دادگاه مرکز اصلی شرکت (دادگاه محل اقامت شرکت مادر) است.

صلاحیت محلی در دعوای توقف (ورشکستگی): دعوای توقف و درخواست صدور حکم ورشکستگی، اعم از اینکه از طرف خود بازرگان یا از طرف بستانکاران و یا دادستان اقامه شود، در صلاحیت دادگاهی است که اقامتگاهِ بازرگانِ ورشکسته در حوزهٔ آن واقع است؛ در صورتی که بازرگان در ایران اقامتگاه نداشته باشد دادگاهی از نظرِ محلّی صالح است که بنگاه بازرگانی، شعبه یا نماینده برای معاملات در حوزهٔ آن دارد یا سابقاً داشته است.

دعوای توقف و درخواستِ صدورِ ورشکستگیِ شرکت‌های بازرگانی که مرکزِ اصلیِ آنها در ایران است باید در مرکزِ اصلیِ شرکت اقامه شود.

صلاحیت محلی در دعاوی خانوادگی: در دعاوی و امور خانوادگیِ مربوط به زوجین، هرگاه یکی از آنان مقیم خارج کشور باشد، دادگاهِ خانوادهٔ محلِّ اقامتِ طرفی که در ایران مقیم است برای رسیدگی صالح است. چنانچه زوجین مقیم خارج از کشور باشند، ولی یکی از آنان در ایران سکونتِ موقت داشته دادگاهِ محلِّ سکونتِ وی صالح است. اگر هر دو در ایران سکونتِ موقت داشته باشند، دادگاهِ محلِّ سکونتِ موقتِ زوجه صالح است. اگر هیچ یک از زوجین در ایران سکونت نداشته باشند، دادگاهِ خانوادهٔ شهرستانِ تهران صالح است مگر زوجین به دادگاهِ محلِّ دیگری توافق نمایند. چنانچه زوجین، دعاوی موضوع صلاحیت دادگاه خانواده را علیه یکدیگر در حوزه‌های قضایی متعدد مطرح نموده باشند، دادگاهی که دادخواستِ مقدّم به آن داده شده صالح است. چنانچه دو یا چند دادخواست در یک روز تسلیم شده باشند، دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به دعوای زوجه را دارد به تمامی دعاوی رسیدگی می‌نماید.

صلاحیت محلی در دعوای اعسار:

۱. **اعسار از تأدیه محکومٌ‌به**: در صلاحیت دادگاه بدوی است که ابتدا به پروندهٔ اصلی رسیدگی کرده است یا اجراییه را صادر نموده است. اجراییه توسط همان دادگاهی صادر می‌شود که ابتدا به پرونده رسیدگی کرده است.

۲. اعسار از تأدیه هزینهٔ دادرسی:

- اعسار از هزینهٔ دادرسی مرحلهٔ بدوی: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که صلاحیت رسیدگی به اصل موضوع را دارد.
- اعسار از هزینهٔ دادرسی مرحلهٔ واخواهی: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که به واخواهی رسیدگی می‌کند.
- اعسار از هزینهٔ دادرسی مرحلهٔ تجدیدنظر: در صلاحیت دادگاه بدوی صادرکنندهٔ رأی معرضٌ‌عَنه است.
- اعسار از هزینهٔ دادرسی فرجام: در صلاحیت دادگاه صادرکنندهٔ رأی معرضٌ‌عنه است.
- اعسار از هزینهٔ دادرسی اعادهٔ دادرسی: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که ابتدائاً، به پرونده رسیدگی کرده است.
- اعسار از هزینهٔ دادرسی اعتراض ثالث: در صلاحیت همان دادگاه بدوی است که ابتدائاً، به پرونده رسیدگی کرده است.

دعوای خسارت ناشی از عدم انجام یا تأخیر در انجام تعهد: در این خصوص باید توجّه نمود که اولاً خسارتِ وارده باید «بلاواسطه یا مستقیم» بوده و ثانیاً «به علّت تقصیر خوانده» وارد شده باشد. در هر حال، خسارت ناشی از «عدم‌النفع» قابل مطالبه نیست (ولی فوتِ منافعِ مسلّم، قابل مطالبه است). در خصوص عدم‌النفع، با توجّه به قابل‌مطالبه‌بودنِ منافعِ ممکن‌الحصول (مادهٔ ۱۴ ق.آ.د.ک) باید گفت چنانچه منافع مورد ادّعا، صِرفاً احتمالی بوده و زمینه و مقدماتِ آن به هیچ وجه فراهم نشده باشد و هیچگونه قرینه‌ای بر امکان حصول آن در آینده نباشد، از شمول عنوان «منافع ممکن‌الحصول» خارج و مشمول عنوان «عدم‌النفع» می‌گردد و در نتیجه قابل‌مطالبه نمی‌باشد. در تبصره‌های مادهٔ ۱۴ ق.آ.د.ک چارچوب «زیان معنوی» و «منافع ممکن‌الوصول» مشخص شده است.

دعوای خسارات دادرسی: خسارات دادرسی عبارت است هزینهٔ دادرسی به مفهوم اعم و حقّ‌الوکالهٔ وکیل و هزینه‌های دیگری که به طور مستقیم مربوط به دادرسی بوده و برای اثبات دعوا یا دفاع لازم است. حقّ‌الزّحمهٔ کارشناسی، هزینهٔ تحقیقات محلّی، هزینهٔ ترجمهٔ اسناد، هزینه‌های ایاب و ذهابِ گواهان نیز از این جمله است. چنانچه طرفی که هزینه‌ها را پرداخت کرده جزئاً یا کلاً در دعوا محکوم شود، حقِّ مطالبهٔ آن را از طرف مقابل، حسب مورد، جزئاً یا کلاً نخواهد داشت. خوانده نیز می‌تواند خساراتی که عمداً از طرف خواهان با علم به غیرمحق بودن در دادرسی به او وارد شده از خواهان مطالبه نماید (مادهٔ ۵۱۵).

دعوای خسارت ناشی از تأخیر در ادای دِین: با توجّه به مادهٔ ۵۲۲ ق.آ.د.م شرط قابل پرداخت بودن این خسارت، اثبات مطالبهٔ دائن و امتناع مدیون از پرداخت دین می‌باشد مگر اینکه مدیون، عدم تمکّنِ خود را ثابت نماید. در این ماده قانونگذار واژهٔ عام «دِین» را به‌کاربرده یعنی هر تعهدی با موضوع وجه نقد که منشأ آن می‌تواند عقد قرض (دِین به مفهوم اخص) و یا هر عقد دیگری و یا حتی وقایع حقوقی مانند: غصب، اتلاف، تسبیب و ... باشد. علاوه بر این، قانون جدید از تدوین مقررات مادهٔ ۷۳ ق.قدیم خودداری نموده و بنابراین «خسارت از خسارت» باید قابل‌مطالبه شمرده شود.

اجبار به انجام تعهد: پیش‌بینی خسارت ناشی از عدم انجام تعهد به هیچ وجه نافیِ حقِّ متعهدٌلَه در اجبار متعهد به عینِ تعهد که ضمناً درجهٔ اعلای جبران خسارت شمرده می‌شود، نخواهد بود (کاملاً خلاف نظر استاد کاتوزیان).

برابر مادهٔ ۴۷ قانون اجرای احکام مدنی در صورتی که انجام عمل به توسط شخص دیگری ممکن باشد، محکومٌ‌لَه می‌تواند از جمله هزینهٔ انجام آن را که توسط دادگاه تعیین می‌شود، در همان پروندهٔ اجرایی به وسیلهٔ قسمت اجرا از محکومٌ‌عَلیه وصول نماید. البته چنانچه انجامِ عمل، قائم به شخصِ متعهد بوده و توسط شخصِ دیگری ممکن نباشد و محکومٌ‌عَلیه از انجام آن خودداری نماید، تبصره مادهٔ ۴۷ قانون اجرای احکام مدنی در این خصوص به مادهٔ ۷۲۹ ق.قدیم.آ.د.م ارجاع داده است. برابر این ماده، دادگاه باید به درخواست محکومٌ‌لَه (متعهدٌلَه) مدّت و مبلغی را معیّن نماید که اگر محکومٌ‌عَلیه (متعهد) مدلول حکم قطعی را در آن مدّت اجرا ننماید، مبلغ مزبور را برای هر روز تأخیر به محکومٌ‌لَه بپردازد؛ اما حکم مقرر در مادهٔ ۷۲۹ ق.قدیم.آ.د.م، در قانون آیین دادرسی مدنیِ فعلی نیامده است؛ بنابراین در بادی امر شاید به نظر رسد که الزام متعهد (محکومٌ‌عَلیه) به انجام تعهد در مواردی که تعهد قائم به شخص اوست، امکان‌پذیر نبوده و حکم قطعی صادره غیرقابل اجرا و در نتیجه، اقامهٔ دعوا، رسیدگیِ دادگاه و صَرفِ وقت و هزینهٔ بی‌حاصل بوده اما با توجّه به اینکه از یک سو، حکم مقرر در مادهٔ ۷۲۹ ق.قدیم در تبصرهٔ مادهٔ ۴۷ قانون اجرای احکام مدنی از طریق ارجاع به آن منصوص گردیده و نتیجتاً حکم مزبور از مقررات اجرای احکام شمرده می‌شود که تاکنون نسخ نگردیده است و از سوی دیگر، ناتوان ساختن مراجع قضاوتی در الزام متعهد به انجام تعهد و بی‌اثر کردن قانون در اجبارِ محکومٌ‌عَلیه به اجرای حکم در مواردی که قادر به اجرای آن باشد، با اصول و قواعد فقهی و حقوقی مباینتِ بَیّن دارد بنابراین باید قائل به اعتبار تبصرهٔ مادهٔ ۴۷ قانون اجرای احکام مدنی و ترتیب مرجوعٌ‌اِلیه بود.

دعاوی خسارت معمولاً ضمن دعوای اصلی (یعنی خواهان در دادخواست و خوانده در جلسهٔ دادرسی) مطالبه می‌شوند که در این صورت دادگاهی که به دعوا رسیدگی می‌نماید، در مورد خسارت مزبور نیز تصمیم‌گیری می‌نماید؛ اما دعوای «خسارت ناشی از عدم انجام یا تأخیر در انجام تعهد» و نیز «خسارات دادرسی» ممکن است بعد از ختم دادرسی مطرح یا مستقلاً در جریان دادرسی اقامه شود؛ همچنین این احتمال وجود دارد که مرجع رسیدگی، صلاحیت یا شأن رسیدگی به دعاوی خسارت را نداشته باشد (مانند دیوان عالی کشور که به عنوان فرجامی رسیدگی می‌کند، شأن رسیدگی به دعوای خسارات دادرسی

مربوط به مرحلهٔ فرجامی را ندارد)؛ در موارد مزبور ذی‌حق ناچار به طرح دعوای مستقل خسارت می‌باشد. قانون آ.د.م مرجعی را برای رسیدگی به دعاوی مستقل خسارت تعیین ننموده و بنابراین باید این دعوا از حیث صلاحیت محلّی، مشمول قاعدهٔ عام دانست و به صلاحیتِ دادگاهِ محلِّ اقامتِ خوانده نظر دارد.

صلاحیت محلی در دعاوی طاری: دعوای طاری در صورتی که خواهان اصلی علیه خوانده اقامه نماید: دعوای اضافی، چنانچه خوانده علیه خواهان اقامه کند: دعوای مقابل، هرگاه شخص ثالثی علیه اصحاب دعوا یا یکی از آنها اقامه نماید: دعوای ورود ثالث و اگر از سوی اصحاب دعوا یا یکی از آنها بر ثالثی اقامه شود: دعوای جلب ثالث نامیده می‌شود.

دعوای ورود ثالث حتی در مرحلهٔ تجدیدنظر قابل طرح و مرجع آن همان مرجع تجدیدنظر است.

دعوای طاری به شرط اینکه با دعوای اصلی مرتبط و یا دارای یک منشأ باشد، باید در دادگاهی اقامه شود که دعوای اصلی در آنجا اقامه شده است. رسیدگی به دعاوی طاری، چنانچه از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج نباشد، باید در دادگاهی رسیدگی شود که به دعوای اصلی رسیدگی می‌نماید.

دعاوی طاری درهرحال باید در دادگاهی اقامه شود که به دعوای اصلی رسیدگی می‌نماید، حتی اگر از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد، زیرا این دادگاه باید از طرح دعوای طاری آگاه باشد. در این صورت، دادگاه باید با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را حسب مورد به مرجع صالح ارسال نماید و چنانچه رسیدگی به دعاوی اصلی منوط به روشن شدن نتیجهٔ دعوای طاری باشد رسیدگی را تا حصول این امر متوقف نماید با توجّه به موادِّ ۸۹ و ۲۸ ق.آ.دم و مادهٔ ٤٦ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱٤۰۲/۲/۱۰ صدور قرار رد دعوا از سوی دادگاهِ غیرِ صالح که اعتقاد به صلاحیت سایر مراجع قضایی (وابسته یا غیر وابسته به دادگستری و یا دیوان عدالت اداری) دارد و برابر مقررات مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت و ارسال پرونده به مرجع صالح و یا مرجع تعیین صلاحیت است، به این علّت، بی‌وجه به نظر می‌رسد. چنانچه رسیدگی به دعوای اصلی منوط به اثبات ادعایی باشد که در صلاحیت سایر مراجع باشد باید طبق مادهٔ ۱۹ ق.آ.د.م عمل شود. مثال: چنانچه علیه قاضی یا وکیل دادگستری دعوای خسارت ناشی از تخلفاتِ انتظامیِ آنان اقامه شود با توجّه به اینکه احراز تخلف آنان در صلاحیت دادگاه انتظامی مربوط می‌باشد خواهان مکلف است ظرف یک ماه در دادگاه صالح اقدام و رسید آن را به دفترِ دادگاهِ رسیدگی‌کننده تسلیم نماید. در غیر این صورت، دادگاه عمومی قرار رد دعوای خسارت را صادر می‌نماید و خواهان می‌تواند پس از اثبات ادعا در دادگاه انتظامی، در دادگاه صالح اقامه دعوا نماید.

پس مادهٔ ۱۷ ق.آ.د.م می‌گه: هر دعوایی (طاری) در اثنای دعوای دیگر (اصلی) از طرف

- خواهان: «دعوای اضافی»،
- خوانده: «دعوای تقابل»،
- شخص ثالث: «ورود ثالث»،
- متداعیین اصلی: «جلب ثالث»،

اقامه شود «دعوای طاری» نامیده می‌شود و در محلِّ دعوای اصلی طرح می‌شود.

- ✓ دعوای طاری در محلّ دعوای اصلی طرح می‌شود، حتی اگر صلاحیت محلّی نداشته باشد.
- ✓ دعوای طاری در محلّ دعوای اصلی طرح می‌شود، حتی اگر صلاحیت ذاتی نداشته باشد.
- ✓ رسیدگی به دعوای طاری با دعوای اصلی است، حتی اگر صلاحیت محلّی نداشته باشد.
- ✓ رسیدگی به دعوای طاری با دعوای اصلی است، به شرط آن که صلاحیت ذاتی داشته باشد.

به هر حال و همیشه، دعوای طاری در محلّ دعوای اصلی طرح می‌شود، ولی الزاماً رسیدگی نمی‌شود. طرح دعوای طاری همیشه در محلّ دعوای اصلی است، حتی اگر صلاحیت ذاتی نداشته باشد، برای اینکه دادگاهِ دعوای اصلی باید از دعوای طاری مطّلع شده و اگر صلاحیت ذاتی داشته باشد به آن رسیدگی نماید و اگر صلاحیت ذاتی نداشته باشد، با صدور قرار، آن را به مرجع صالح ارسال نماید و اگر از نظر ذاتی صالح باشد رسیدگی به دعوای اصلی را متوقف می‌نماید و دو دعوا را با هم رسیدگی می‌کند.

صلاحیت محلّی در اختلاف ناشی از اجمال یا ابهام احکام: به استناد ماده ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی اختلافات راجع به مفادِّ حکم و نیز مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهامِ حکم یا محکومٌ‌بِه حادث می‌شود، در دادگاهی که حکم را صادر کرده رسیدگی می‌شود؛ مانند اینکه حکم خلع ید از ملکی صادر شده باشد که به سبب مجمل ذکر شدن حدود آن در حکم، در زمان اجرا ایجاد اختلاف نماید.

به موجب مواد ۲٦ و ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی، دعاوی مربوط به اجرای احکام مدنی در ۲ حالت ممکن است مورد طرح قرار گیرد:

مادهٔ ۲٦ قانون اجرای احکام مدنی: اختلاف ناشی از اجرا: در صلاحیت دادگاهی است که حکم توسط آن اجرا می‌شود. برای مثال اگر صادرکنندهٔ رأی، دادگاه تجدیدنظر باشد و دادگاه مجری رأی، دادگاه بدوی باشد: رفع اختلاف ناشی از اجرا با دادگاه بدوی است.

مادهٔ ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی: اختلاف ناشی از اجمال و یا ابهام در حکم در صلاحیت دادگاهی است که حکم را صادر کرده است. برای مثال در باب تشخیص نوع سکه در مهریه، تشخیص حدود ملک، ابهام در پلاک ثبتی و ... اگر رأی صادره از دادگاه تجدیدنظر و درحال‌اجرا در دادگاه بدوی باشد، دادگاه تجدیدنظر صالح به رفع اختلاف است.

صلاحیت محلی در اختلاف ناشی از اجرای احکام: به استناد مادهٔ ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی ، اختلافات ناشی از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم توسط آن اجرا می‌شود. این ماده ناظر به تمامی اختلافاتی است که ناشی از اجرای حکم باشد، به استثنای اختلافات راجع به مفادِ حکم و ... که مشمول مادهٔ ۲۷ قانون مزبور و در صلاحیت دادگاه صادرکننده حکم است.

مانند اینکه در جریان عملیات اجرایی، مالِ شخصِ ثالثی به عنوان مالِ محکومٌ‌عَلیه توقیف گردد در این صورت ذی‌نفع باید به دادگاهی مراجعه نماید که حکم توسط آن اجرا می‌شود.

صلاحیت محلی در دعوای ابطال دستور اجرای سند لازم‌الاجرا: به موجب مادهٔ ۱ «قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر اسناد رسمی» هرکس دستور اجرای اسناد رسمی را مخالف با مفادِ سند یا مخالفِ قانون دانسته یا از جهت دیگری شکایت از دستور سند اجرای سند رسمی داشته باشد می‌تواند به ترتیب مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی اقامهٔ دعوا نماید. این دعوا به موجب مادهٔ ۲ قانون مزبور در صلاحیتِ دادگاهِ محلِّ مرجعی است که دستور اجرا صادر نموده که می‌تواند محلِّ اقامتِ خوانده (متعهدٌلَهِ سندِ لازم‌الاجرا) نباشد. ابطال دستور اجرا، چنانچه این دستور در اجرای سایر اسناد لازم‌الاجرا یا اسناد در حکم اسناد لازم‌الاجرا، از مراجع ثبتی صادر شده باشد نیز در صلاحیتِ دادگاهِ محلِّ مرجعِ صادرکنندهٔ دستور است.

صلاحیت محلی در دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال: به موجب مادهٔ ٤ قانون ثبت احوال، رسیدگی به شکایات افراد ذی‌نفع از تصمیمات هیأت حلّ اختلاف (موضوع مادهٔ ۳ قانون مزبور) و همچنین رسیدگی به سایر دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال که در صلاحیت دادگاه عمومی باشد، با دادگاهِ محلِّ اقامتِ «خواهان» است.

به موجب مادهٔ ۲۵ ق.آ.د.م چنانچه سند ثبت احوال در ایران تنظیم شده و ذی‌نفع مقیم خارج از کشور باشد، رسیدگی با دادگاه محلِّ صدور سند است و اگر محلِّ تنظیمِ سند و اقامتِ خواهان هر دو خارج از کشور باشد در صلاحیت دادگاه عمومی شهرستان تهران است.

صلاحیت محلی در درخواست دادرسی فوری: این دادخواست علی‌الاصول در صلاحیت دادگاهی است که به اصل دعوا رسیدگی می‌کند و یا صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد. در عین حال، چنانچه موضوع درخواست دستور موقت (که در پیِ دادرسیِ فوری در صورت وارد بودن درخواست صادر می‌شود) در مقرِّ دادگاهی است غیر از دادگاه‌های مزبور باشد، درخواست از آن دادگاه به عمل می‌آید، حتی اگر صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را نداشته باشد.

صلاحیت محلی در درخواست تأمین دلیل: تأمین دلیل، صورت‌برداری از ادلهٔ موجود برای استفاده در آینده است.

۱. بنا بر مادهٔ ١٤ ق.آ.د.م درخواست تأمین دلیل در صلاحیت دادگاهی است که دلیل مورد درخواست در حوزهٔ آن واقع است.
۲. بنا بر بند «۷» مادهٔ ۱۲ قانون شورای حلّ اختلاف مصوب ۱٤۰۲/٦/۲۲که قانون مؤخر است، تأمین دلیل در صلاحیت دادگاه صلح است.
دادگاه صلح در صورتی در این خصوص، صالح است که موضوع تأمین دلیل در حوزهٔ آن واقع باشد.
اگر دلایلی که قصد تأمین آنها را داریم، در چند حوزهٔ قضائی واقع شده باشد، باید برای تأمین هر دلیل، درخواستی جداگانه به دادگاه صلح محل وقوع همان دلیل تقدیم کنیم.

صلاحیت محلی در دعوای مطالبهٔ وجه چک: برای طرح دعوای حقوقی مطالبهٔ وجه چک، هر یک از دادگاه‌های ذیل صالح است:

۱. دادگاه محل صدور چک، به عنوان دادگاه محل وقوع قرارداد، (بنا بر مادهٔ ۱۳ ق.آد.م)
۲. دادگاه محل استقرار شعبهٔ بانکی محالٌ‌علیه، به عنوان دادگاه محل انجام تعهد، (بنا بر مادهٔ ۱۳ ق.آد.م)
۳. دادگاه محل اقامت خوانده، (بنا بر مادهٔ ۱۱ ق.آد.م)
٤. اگر خواندگان دعوای مطالبهٔ وجه چک، متعدد باشند (صادرکننده، ضامن و ظهر نویسان)، خواهان می‌تواند در دادگاه اقامتگاه هریک از ایشان که بخواهد، به طرفیت همهٔ ایشان طرح دعوا کند. (بنا بر مادهٔ ١٦ ق.آد.م)

صلاحیت محلّی دعوای جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی:

بر اساس رأی وحدت رویهٔ شمارهٔ ۷۹۱ مورخ ۱۳۹۹/٤/۱۷: «با عنایت به ماده۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ رسیدگی به دعوای جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی موضوع اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در **دادگاه عمومی (حقوقی) تهران** منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات است. بنابراین مدّعیِ ورودِ خسارتِ مذکور ابتدا باید درخواست خود را به دادگاه عالی انتظامی قضات تقدیم و پس از احراز تقصیر یا اشتباه قاضی، دعوا را حسب مورد، به طرفیتِ قاضیِ مقصر یا دولت در دادگاه عمومی حقوقی صالح اقامه کند.»

ب. موارد اختیار در انتخاب دادگاه صالح:

a. انتخاب از سوی خواهان:

صلاحیت محلی در دعاوی بازرگانی (تجاری) و دعاوی منقول ناشی از قرارداد و عقد:

- منظور از دعاوی تجاری، دعاوی ناشی از اعمال تجاری است. اعمال تجاری همان است که در مواد ۲ و ۳ قانون تجارت بیان شده است.
- منظور از دعاوی منقول ناشی از قرارداد، دعوایی است که از یک‌سو موضوع آن منقول است و از سوی دیگر منشأ دعوای مطروحه، یک قرارداد است؛ مانند مطالبهٔ ثمن ناشی از قرارداد یا درخواست انجام تعهدات منقول ناشی از یک قرارداد.
- در خصوص این دعاوی مادهٔ ۱۳ ق.آ.د.م و آراء وحدت رویهٔ مورخ ۵۹/۳/۲۸ شمارهٔ ٦٨٨ ـ ۸۵/۳/۲۳ بیان حکم کرده است؛ بنابراین: خواهان می‌تواند برای طرح دعوا به هر یک از این دادگاه‌ها رجوع کند:
  ـ دادگاه محل انعقاد عقد یا
  ـ دادگاه محل اجرای تعهد قراردادی یا
  ـ دادگاه محل اقامت خوانده
  - خواهان در رجوع به هر یک از دادگاه‌های فوق مخیر است و هیچ یک از آنها بر دیگری مقدم نیست.
  - این ماده، تکمیلی است و اصحاب دعوا می‌توانند برخلاف آن توافق کنند.

مثال: چنانچه شخصی مقیم تهران است به موجب قراردادی که مشهد در منعقد شده، متعهد شود ۱۰۰ تن گندم در شیراز به متعهدٌلَه تحویل نماید و از انجام آن خودداری نماید می‌تواند در دادگاه عمومی یکی از شهرهای مشهد (محلِ وقوع عقد) یا شیراز (محلِ اجرای تعهد) یا تهران (محلِ اقامت خوانده) به انتخابِ خود دعوا نماید.

دعاوی خانوادگی: در دعاوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین، زوجه می‌تواند در دادگاهِ خانوادهٔ محلِ اقامتِ خوانده یا محلِ سکونتِ خود اقامهٔ دعوا کند مگر در موردی که خواسته، مهریهٔ غیرمنقول باشد.

دعوای ناشی از تعهدات شرکت در قبال اشخاص خارج از شرکت: اشخاص خارج از شرکت می‌توانند دعوای خود را که ناشی از تعهدات شرکت است در دادگاهِ محلّی که تعهد در آنجا واقع شده یا محلّی که کالا باید در آنجا تسلیم یا پول پرداخت شود اقامه نماید این اختیار خواهان نافی صلاحیت دادگاهِ محلِ اقامتِ شرکت یعنی مرکز اصلی شرکت (مادهٔ ۱۱ ق.آ.د.م) نمی‌باشد.

در دعاوی بازرگانی و دعاوی راجع به اموال منقول و دعاوی ناشی از تعهدات شعبهٔ شرکت، خواهان می‌تواند به دادگاه محلِ وقوعِ قرارداد یا محلِ اجرای آن (محلِ تسلیم کالا یا ارائهٔ خدمت و پرداخت پول) و همچنین به دادگاهِ محلِ شعبه مراجعه نماید.

تعدد خواندگان: چنانچه یک ادعا علیه چند خوانده باشد که در حوزهٔ دادگاه‌های مختلف اقامت دارند مدعی می‌تواند به دادگاه محلِ هر یک از خواندگان مراجعه نماید البته این مربوط به آن دسته از دعاوی است که مشمول قاعدهٔ عمومی صلاحیتِ دادگاهِ محلِ اقامتِ خوانده است.

تعدد اموال غیرمنقول: هرگاه یک ادّعا راجع به اموال غیرمنقولی باشد که در حوزه‌های دادگاه‌های مختلف واقع شده و از آن دسته دعاوی باشد که در صلاحیتِ دادگاهِ محلِ وقوعِ مالِ غیرمنقول است، مدعی می‌تواند به دادگاهِ محلِ وقوع هر یک از اموالِ غیرمنقول مراجعه نماید.

b. **توافق طرفین در گسترش دامنهٔ صلاحیت**: در دعاوی خانواده، توافق خلاف قانون طرفین مبنی بر تعیین مرجع صالح رسیدگی به دعوا، بی‌اثر است؛ بنابراین سایر مراجع از جمله سایر شعب دادگاه عمومی نمی‌تواند به دعاوی داخل در صلاحیت دادگاه خانواده دخالت نماید حتی اگر توافق طرفین احراز شود.

در ارتباط با صلاحیتِ محلّیِ دادگاه عمومی، مادهٔ ٤٤ ق.قدیم به اصحاب دعوا اختیار می‌داد در مرحلهٔ نخستین، با تراضی به دادگاهِ دیگری که در عرضِ دادگاهِ صلاحیتدار باشد رجوع نمایند. با حذف نصّ این ماده از ق.آ.د.م در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که توافق اصحاب دعوا در انتخاب دادگاهی که صلاحیتِ محلّی ندارد می‌تواند حتی در صورت عدم توافق صریح طرفین به شرط عدم ایراد خوانده به دعوا رسیدگی نماید، در صورت احراز توافق طرفین، به طریق اولی در رسیدگی به دعوا مختار است.

اگرچه توافق اصحاب دعوا، دادگاهی را که صلاحیتِ محلّی ندارد مکلف به رسیدگی نمی‌کند و دادگاه می‌تواند قرار عدم صلاحیت محلّی صادر نماید اما اگر مصلحت دانست می‌تواند به دعوا رسیدگی کند. البته اگر به ظاهر مادهٔ ۳۵۲ ق.آ.د.م اعتماد شود رأی صادره از دادگاهی که صلاحیتِ محلّی نداشته، در هر حال باید در دادگاه تجدیدنظر فسخ شود.

صلاحیت ذاتی و محلی در درخواست تقسیم مال مشاع: درخواست تقسیم در صلاحیت مراجع ذیل است:

۱. **تقسیم مال منقول:** (چه از طریق افراز باشد و چه از طریق فروش) دعوایی منقول است و درنتیجه در صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده است
۲. **تقسیم مال غیرمنقول:** دعوایی غیرمنقول است و اینکه چه مرجعی عهده‌دار تقسیم باشد بستگی به این دارد که جریان ثبتی ملک خاتمه یافته است یا خیر.

صلاحیت تقسیم مال غیرمنقول

۱. **تقسیم از طریق افراز:** اگر از طریق افراز باشد، با حالات ذیل مواجهه‌ایم:
   - **اگر جریان ثبتی ملک خاتمه یافته باشد:** رسیدگی به درخواست افراز، در صلاحیت ادارهٔ ثبت محل وقوع ملک است.
   - **اگر جریان ثبتی ملک خاتمه نیافته باشد:** رسیدگی به این درخواست، در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است.
۲. **تقسیم از طریق فروش:** اگر تقسیم از طریق فروش باشد، رسیدگی به آن درهرصورت (چه جریان ثبتی ملک خاتمه یافته باشد و چه خاتمه نیافته باشد)، در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک است.

مواردی که افراز ملک مشاع علی‌رغم ختم جریان ثبتی، با دادگاه است:

در موارد زیر دعوای افراز مال مشاع، در صلاحیت دادگاه است؛ ولو اینکه جریان ثبتی آن خاتمه یافته باشد:

۱. بین شرکا، شخص محجور یا غایب وجود داشته باشد.
۲. اگر در خصوص مالکیت اختلاف باشد.
۳. اگر بخشی از ملک، مجهول‌المالک باشد.

ملک مجهول‌المالک بر اساس مواد ۱۳۶ قانون ثبت؛ و آیین‌نامه آن به املاکی اطلاق می‌شود که مالک و متصرف آن در هنگام ثبت عمومی و تا پایان مهلت مقرره در مادهٔ ۱۲ قانون ثبت. اصلاحی ۱۳۲۲ اظهارنامهٔ ثبتی نسبت به ملک را تکمیل نکرده و به ادارهٔ ثبت مربوطه تسلیم نکرده باشد؛ هرچند درواقع ممکن است این‌گونه املاک، دارای مالک باشد.

٤. تقسیم ترکهٔ غیرمنقول درهرصورت با دادگاه است.

جمع‌بندی: دعوای تقسیم ابتدائاً یا منقول است یا غیرمنقول:

در اموال منقول چه دعوای افراز باشد، چه فروش یک دعوای منقول است و مشمول مادهٔ ۱۱ ق.آ.د.م است و دادگاه محلّ اقامت خوانده صالح است.

در اموال غیرمنقول در باب فروش یک دعوای غیرمنقول است، مشمول مادهٔ ۱۲ ق.آ.د.م است و دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول صالح است.

در باب افراز ۲ حالت دارد:

۱. جریان ثبتی خاتمه پیدا نکرده: محل وقوع مال غیرمنقول (مادهٔ ۱۲ ق.آ.د.م)

۲. جریان ثبتی خاتمه پیدا کرده: ادارهٔ ثبت محلّ وقوع ملک (مادهٔ ۱ قانون افراز و فروش املاک مشاع)

هر سوالی راجع به صلاحیت در دعوای تقسیم را با همان عمومات آیین دادرسی مدنی را پاسخ می‌دهد. منقول: مادهٔ ۱۱ ق.آ.د.م و غیرمنقول: مادهٔ ۱۲ ق.آ.د.م. فقط وقتی موضوع غیرمنقول بود و بحثِ اِفراز مطرح بود و جریان ثبتی خاتمه پیدا کرده بود: ادارهٔ ثبت.

در دعوای غیرمنقول، که قابلیت إفراز (نه فروش) دارد و جریان ثبتی آن خاتمه یافته (یعنی عملیات مقدماتی ثبت از قبیل نشر آگهی، تحدید حدود، ارسال اظهارنامه و ... خاتمه پیدا کرده است) نه اینکه الزاماً ثبت شده است، بلکه آمادهٔ ثبت بوده است، در صلاحیت ادارهٔ ثبت محل وقوع ملک است. حال رأیی که از ادارهٔ ثبت صادر می‌شود، ظرف ۱۰ روز قابل اعتراض در دادگاه شهرستان است و رأی دادگاه شهرستان نیز قابل شکایت فرجامی است (مادهٔ ۲ قانون افراز و فروش املاک مشاع).

صلاحیت ذاتی و محلی در دعاوی راجع به اجرای اسناد لازم‌الاجرا: بنا بر مواد ۹۲ و ۹۳ قانون ثبت. اسناد رسمی، لازم‌الاجرا است؛ یعنی برای اجرای مفاد آنها نه‌تنها می‌توان به محاکم مراجعه کرد؛ بلکه می‌توان صدور اجراییه را تقاضا کرد و از دوایر اجرایی اداری ثبت اسناد و املاک اجرای مفاد آن اسناد را درخواست کرد. قانونگذار برخی از اسناد عادی را لازم‌الاجرا دانسته و از این امتیاز برخوردار کرده است؛ مانند چک یا قراردادهای بانکی. ترتیب اجرای این اسناد، وفق آیین‌نامه اجرایی مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی (مصوب ۱۳۸۷) است. در این خصوص، دودسته از دعاوی قابل فرض است:

۱. **دعاوی ابطال دستور اجرای اسناد لازم‌الاجرا (دعاوی اعتراض به اجراییه):** در این دعاوی، شخص خواهان به اصل اجراییه معترض است؛ مانند آنکه سند را جعلی می‌داند یا مدعی است که مفاد سند را اجرا کرده و درنتیجه، خود را مدیون و متعهد نمی‌داند. (مادهٔ ۲ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۲۲). دادگاه صالح برای رسیدگی به این دعاوی، دادگاه محلی است که در حوزهٔ آن دستور اجرای سند، صادرشده و از حیث صلاحیت ذاتی نیز در صلاحیت ذاتی دادگاه صالح در خصوص اصل دعوا است.

برای مثال، اگر در تهران، زنی برای وصول مهریه خود که در سند رسمی عقدنامه مندرج است، درخواست صدور اجراییه کند و مرد اقرارنامه‌ای از زن داشته باشد که دلالت بر پرداخت مهریه کند، می‌تواند به دادگاه خانواده تهران مراجعه کند و دادخواست ابطال دستور اجرا طرح کند.

۲. **دعاوی اعتراض به عملیات اجرایی:** ممکن است شخص، به اصل صدور اجراییه معترض نباشد و اصل مدیونیت خود را قبول داشته باشد؛ اما به پاره‌ای از تشریفات و عملیات اجرایی ثبت، مانند طریقهٔ ارزیابی قیمت توسط کارشناس، طریقهٔ محاسبهٔ دیون، طریقهٔ ابلاغ، طریقهٔ مزایده و ... معترض باشد. این اعتراض باید در نزد رئیس ثبت محل طرح شود. نظر رئیس ثبت محل، ظرف ۱۰ روز از ابلاغ، قابل‌اعتراض نزد هیأت نظارت ثبت استان است.

دعوای ابطال دستور اجرای اسناد لازم‌الاجرا:

انواع اسناد:

۱. عادی: چک
۲. رسمی: سند ملک ثبت‌شده، سند نکاحیه

- ✓ اسناد لازم‌الاجراء، اسنادی هستند که بدون مراجعه به دادگاه از واحد ثبت اجرائیه صادر می‌شود.
- ✓ دعوای ابطال دستور اجرای اسناد لازم‌الاجراء مثل چک یا قراردادهای بانکی یا سند نکاحیه وفق مواد ۹۱ و ۹۲ قانون ثبت اسناد رسمی که توسط دوایر اجرای ادارهٔ ثبت صادر شده است، در صلاحیت دادگاه صالح به اصل دعوا که در محلّ حوزهٔ صدور دستور اجرا واقع می‌باشد، است.
- ✓ اعتراض به عملیات اجرایی (نه درخواست ابطال) نزد رئیس ثبت محل صورت می‌گیرد و نظر رئیس نیز نزد هیأت نظارت ثبت استان قابل اعتراض است (مادهٔ ۱۶۹ آیین‌نامهٔ اجرایی مفاد اسناد رسمی).

نسبت به اسناد لازم‌الاجرا، از دوایر اجرای ثبت می‌توان تقاضای اجراییه کرد:

- ✓ درخواست ابطال: دادگاه صالح به اصل دعوا واقع در حوزهٔ صدور دستور اجرا.
- ✓ اعتراض در صلاحیت رئیس ثبت محل است و تصمیمِ رییس در هیأت نظارت قابل اعتراض است.

قرار اناطه: اگر رسیدگی به یک دعوای حقوقی، منوط به اثبات مقدمه‌ای باشد که اثبات آن مقدمه، در صلاحیت مرجع دیگری است و در صلاحیت همان دادگاه رسیدگی‌کننده به اصل موضوع نباشد، دادگاه به نحو ذیل عمل می‌کند:

۱. قرار اناطه صادر می‌کند. البته در ق.آ.د.م. از قرار اناطه سخن گفته نشده است؛ ولی برخی از حقوق‌دانان نام قرار اناطه را بر این تصمیم نهاده‌اند.
۲. به خواهان یک ماه مهلت، برای اقامهٔ دعوا در مرجع صالح می‌دهد.
۳. اگر خواهان دعوای لازم را طرح کند، رسیدگی به پروندهٔ فعلی تا تعیین نتیجهٔ پروندهٔ دیگر متوقف می‌شود؛ یعنی نسبت به پروندهٔ، فعلی قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود.
٤. در صورت عدم طرح دعوا در مهلت مقرر، نسبت به پروندهٔ فعلی قرار رد دعوا صادر می‌شود.
٥. اگر خواهان بعد از انقضای مدت یک ماه، دعوای لازم را در مرجع صالح طرح کند، باز هم دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای فعلی قرار رد دعوا صادر می‌کند.
٦. در مادهٔ ۱۹ ق.آ.د.م به نحوی بیان‌شده که گویا صرفاً در حالتی که رسیدگی به دعوای منوطٌبه در صلاحیت یکی از دادگاه‌های دادگستری باشد، مشمول قرار اناطه است؛ اما به نظر می‌رسد که عبارت «دادگاه» در ماده ۱۹ در معنای عام خود به‌کاررفته باشد؛ بنابراین، اگر رسیدگی به دعوا، منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن ادعا، در صلاحیت یکی از دادگاه‌های دادگستری نباشد، بلکه در صلاحیت یکی از مراجع اداری باشد، همچنان موضوع، مشمول این ماده است.

۷. مادهٔ ۱۹ ق.آ.د.م فقط ناظر به مهلت یک‌ماهه به خواهان برای طرح دعوا است و ناظر به خوانده نیست؛ بنابراین، اگر خوانده دفاعی داشته باشد که اثبات آن دفاع، نیازمند طرح دعوا باشد، نمی‌توان با صدور قرار اناطه، در قالب مادهٔ ۱۹ ق.آ.د.م به او مهلت یک‌ماهه داد. بلکه خوانده می‌تواند در همان دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای اصلی، دعوای متقابل طرح کند. اگر رسیدگی به آن دعوای متقابل از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد، ضمن صدور قرار عدم صلاحیت، آن را به مرجع صالح می‌فرستد و اگر نتیجهٔ آن دعوا را در رسیدگی خود مؤثر بداند، فعلاً رسیدگی خود را متوقف می‌کند.

مثال‌هایی از قرار اناطه در امور حقوقی:

۱. دریافت خسارت از یک قاضی به دلیل تقصیری که در جریان رسیدگی مرتکب شده، منوط به اثبات تقصیر آن قاضی، در دادگاه عالی انتظامی قضات است.

۲. دریافت خسارت از شهرداری به دلیل پلمپ غیرمجاز یک ملک، منوط به اثبات تقصیر شهرداری در دیوان عدالت اداری، است.

۳. اگر دادگاه حقوقی بخواهد به دعوای مطالبهٔ خسارتی که علیه دولت طرح‌شده، رسیدگی کند، باید ابتدا تقصیر دولت در خصوص اعمال حاکمیت، در دیوان عدالت اداری اثبات شود.

٤. اگر دادگاه حقوقی بخواهد به دعوای الزام به تنظیم سند رسمی ملکی که قبلاً در راستای اصل ٤٩ قانون اساسی مصادره شده، رسیدگی کند، باید ابتدا حکم مصادرهٔ اموال در دادگاه انقلاب (شعب ویژهٔ اصل ٤٩ ق.ا) مورد اعتراض واقع‌شده و ابطال شود.

مبحث دوم: خصوصیات قواعد صلاحیت نِسبی

قواعدِ صلاحیتِ نِسبی، مربوط به نظم عمومی نبوده و از قواعد مخیّره (نه آمره) شمرده می‌شود.

اقامهٔ دعوا در دادگاه فاقد صلاحیتِ نِسبی:

الف. خوانده ایراد عدم صلاحیت می‌نماید:

۱) ایراد عدم صلاحیت قبل پایان اولین جلسه دادرسی: صدور قرار عدم صلاحیت و ارسال پرونده به دادگاه صالح.

۲) ایراد صلاحیت پس از اولین جلسهٔ دادرسی: ترتیب اثر داده نمی‌شود و مانند مورد «ب» عمل می‌شود.

ب. خوانده ایراد عدم صلاحیت نمی‌کند: در این صورت، دادگاه مخیر است که:

۱) به دعوا رسیدگی و رأی مقتضی صادر نماید.

۲) با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صالح ارسال نماید.

تکلیف رأی صادره از دادگاهی که صلاحیت محلّی ندارد:

الف. ایراد خوانده در اولین جلسهٔ دادرسی:

۱) دادگاه مکلف است با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صالح ارسال نماید؛

۲) چنانچه دادگاه به ایراد توجّه ننمود و رأی صادر نماید:

- ✓ اگر رأی، قابل تجدیدنظر بوده و محکومٌ‌عَلیه تجدیدنظرخواهی کند، رأی، نقض و پرونده به دادگاه صالح ارسال می‌شود (مادهٔ ۳۵۲ ق.آ.د.م).
- ✓ اگر رأی صادره قابل فرجام بوده محکومٌ‌عَلیه فرجام‌خواهی کند، پرونده به دادگاه صالح ارسال می‌شود (بند ۱ مادهٔ ۳۷۱ ق.آ.د.م)

ب. عدم ایراد خوانده یا ایراد وی پس از اولین جلسهٔ دادرسی: در این صورت دادگاه مخیّر است قرار عدم صلاحیت صادر یا به دعوا رسیدگی کرده و رأی صادر نماید:

۱. اگر رأیِ صادره قابل تجدیدنظر بوده و محکومٌ‌عَلیه تجدیدنظرخواهی کند، رأی، نقض و پرونده به دادگاه صالح ارسال می‌شود (مادهٔ ۳۵۲ ق.آ.د.م).

۲. اگر رأی قابل فرجام‌خواهی بوده و محکومٌ‌عَلیه فرجام‌خواهی کند دیوان عالی کشور نمی‌تواند رأیِ فرجام‌خواسته را جهت عدمِ صلاحیتِ محلّیِ دادگاه نقض نماید (بند ۱ مادهٔ ۳۷۱ ق.آ.د.م).

از نظر دکتر شمس: اگر ایراد صلاحیتِ نِسبی (محلّی) نشود، دادگاه تجدیدنظر هم نباید به این دلیل رأی را نقض کند اما برای آزمون وکالت بر اساس ظاهر قانون، گفته‌های فوق ملاک است.

بیایید خودتون رو با این موارد چک کنید:

• اگر شهرام در تبریز به موجب یک قرارداد اقدام به فروش یک دستگاه خودرو و یک واحد آپارتمان نماید و قرار باشد خودرو در تهران و آپارتمان واقع در کرج تحویل داده شود و به خاطر تخلف شهرام از ایفای تعهداتش خواهان دعوا بخواهد علیه شهرام که مقیم قزوین است و و دارای دو فرزند که مقیم

اصفهان و شیراز هستند اکنون فوت کرده است، کدام مرجع صالح برای طرح دعوا است؟

تبریز یا تهران یا کرج

کرج

✓ قزوین

اصفهان یا شیراز

اگر مسئله‌ای داریم که هم به قاعده و هم به استثنائاتِ تک‌مرجعی و هم چندمرجعی مرتبط است: اول باید ببینیم خوانده زنده است یا مرده:

- اگر خوانده مرده بود: طبق مادهٔ ۲۰ ق.آ.د.م دادگاه آخرین اقامتگاه متوفی صالح است، حتی اگر دعوا ناشی از قرارداد باشد، حتی اگر دعوا غیرمنقول باشد، حتی اگر دعوا تجاری باشد.
- اگر خوانده زنده بود: طبق مادهٔ ۱۲ ق.آ.د.م دادگاهِ محلِّ وقوع مال غیرمنقول صالح است، حتی اگر دعوا ناشی از قرارداد باشد.

در صورتی که در باب صلاحیت محلی سؤالی مطرح شود که بر اساس مجموع مواد ۱۱ تا ۲۵ هم طبق قاعده، هم طبق استثناء تک‌مرجعی و هم طبق استثناء چند مرجعی بتوان به آن پاسخ داد اولین تشخیص باید این باشد که آیا خوانده، متوفی شده است یا خیر؟ و در صورتی که ترکه تقسیم نشده باشد به استناد مادهٔ ۲۰ ق.آ.د.م دادگاه آخرین اقامتگاه متوفی صالح است. به هر حال، مادهٔ ۲۰ ق.آ.د.م (آخرین اقامتگاه متوفی) حاکم بر بقیهٔ مواد است و اگر فوت در سؤال إحراز نشد محلِّ وقوع مال غیرمنقول مذکور در مادهٔ ۱۲ حاکم بر سایر مواد است.

اگر با خواندهٔ متوفی و ترکهٔ تقسیم‌شده مواجه باشیم، دیگر کاری با آخرین اقامتگاه متوفی نداریم و صلاحیت، طبق قاعده می‌باشد.

با بررسی تطبیقی مواد ۱۱، ۱۲، ۱۵ و ۱۶ محل وقوع مال غیرمنقول در همگی این مواد به عنوان مرجع صالح پیش‌بینی شده است و در نگاه اول ظاهراً عجیب و متعارض است، اما با نگاهی دقیق باید گفت هر چند نهایتاً مرجع صالح محل وقوع مال غیرمنقول به شمار می‌آید، ولی حتماً موضوع آن دعاوی و رأی صادره در آن دعوا متفاوت است.

موضوع دعوا در مادهٔ ۱۱ ق.آ.د.م فقط راجع به منقول است و منتهی به رأی منقول می‌شود. در مادهٔ ۱۲ ق.آ.د.م موضوع دعوا فقط غیرمنقول است و منتهی به رأی غیرمنقول می‌شود. در مادهٔ ۱۵ ق.آ.د.م موضوع دعوا هم منقول و هم غیرمنقول است و حتماً وحدت منشأ دارند ولی در محل غیرمنقول طرح شده و رأی آن هم دایر منقول و دایر غیرمنقول است. (مادهٔ ۱۵ ق.آ.د.م جمع مواد ۱۱ و ۱۲ ق.آ.د.م است.) اگر موضوعِ دعوا مربوط به مال منقول و غیرمنقول باشد و هر ناشی از یک منشا نباشد، هر کدام طبق قاعده مطرح می‌شود.

در مادهٔ ۱۶ ق.آ.د.م موضوع دعوا فقط غیرمنقول است، لکن چندین غیرمنقول مطرح است که در یک محلِّ غیرمنقول طرح و منتهی به یک رأی غیرمنقول برای تمام غیرمنقول‌ها می‌شود.

با بررسی تطبیقی مواد ۱۱ و ۲۵ ق.آ.د.م و مادهٔ ۱۲ قانون حمایت خانواده (اقامتگاه خواهان) با نگاهی دقیق باید گفت در مادهٔ ۱۱ دعوای منقول غیر از سند ثبت احوال یا خانواده است و النهایه اقامتگاه خواهان صالح است، اما در مادهٔ ۲۵ ق.آ.د.م موضوع سند ثبت احوال و مادهٔ ۱۲ قانون حمایت خانواده موضوع دعاوی خانوادگی است و اولین و مستقیماً دادگاه اقامتگاه خواهان صالح است.

فصل سوم: اختلاف در صلاحیت و مراجع حلّ اختلاف:

مناط صلاحیت: سؤال آن است که چه زمانی را باید ملاک صلاحیت یا عدم صلاحیت دادگاه دانست. د این خصوص، باید توجه داشت که:

۱. **در صلاحیت محلی:** مناط صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست است و تغییرات بعدی صلاحیت محلی مؤثر نیست؛ بنابراین، کافی است که دادگاه در تاریخ تقدیم دادخواست، صلاحیت داشته باشد.

۲. **در صلاحیت ذاتی:** وجود صلاحیت تا پایان رسیدگی دادگاه لازم است؛ بنابراین؛ تغییرات صلاحیت در جریان دادرسی، موجب صدور قرار عدم صلاحیت است.

به موجب مادهٔ ۳۱۷ ق.آ.د.ک (مصوب ۱۳۹۲): «حلّ اختلاف در صلاحیت در امور کیفری، مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی است و حلّ اختلاف بین دادسراها مطابق قواعد حلّ اختلاف دادگاه‌هایی است که دادسرا در معیتِ آن قرار دارد.»

اگر چه مادهٔ ۲۶ ق.آ.د.م تشخیص صلاحیت (دادگاه) را با همان (دادگاه) اما این قاعده بر سایر مراجع قضایی نیز قابل تسرّی است.

چنانچه بعد از تاریخ تقدیم دادخواست، خوانده، محلِّ اقامتِ خود را تغییر دهد تأثیری در صلاحیت دادگاه در تاریخ مزبور نبوده است دادخواست مزبور حتی اگر ناقص تقدیم شده باشد اگر مهلت مقرر کامل شود همان اثر را دارد.

پس از تقدیم دادخواست به مرجع صالح تا پیش از صدور حکم ممکن است قانونگذار دعاوی مطروحه را از صلاحیت ذاتی مزبور خارج کند و در صلاحیت مرجع دیگری قرار دهد. در اینجا با توجّه به اینکه ادامهٔ رسیدگی در مرجع مزبور ذاتاً غیرصالح شده و خلاف قواعد آمره است، چنین مرجعی باید با صدور قرار

عدم صلاحیت پرونده را به مرجعی که سپس صالح شناخته شده بفرستد، مگر اینکه مقنن خلاف آن را پیش‌بینی کند.

اختلاف در صلاحیت در صورتی محقق می‌شود که دادگاهِ مرجوعٌ‌الیه «ادعای عدم صلاحیت را نپذیرد»، بدین معنی که دادگاهِ اول را صالح تشخیص دهد؛ بنابراین به موجب نصِّ مزبور، چنانچه دادگاهِ مرجوعٌ‌الیه خود را صالح نداند ولی در عین حال عدم صلاحیت دادگاه اوّل را بپذیرد و دادگاهِ سوّمی را صالح تشخیص دهد، باید پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت، به دادگاه سوّم بفرستد و از فرستادن پرونده به مرجع حلّ اختلاف خودداری نماید.

۱. **اختلاف در صلاحیت اثباتی (مثبت):** نسبت به موضوع واحد، دو یا چند دادگاه، خود را صالح می‌دانند. این طریقهٔ اختلاف در صلاحیت، در صورتی محقق می‌شود که یک دعوا در دو یا چند مرجع مطرح شود و آنها علی‌رغم اطلاع از طرح موضوع در مرجع دیگر، خود را صالح دانسته و از صدور قرار عدم صلاحیت امتناع کرده و به رسیدگی ادامه دهند. در این حالت، دو یا چند مرجع به‌صورت موازی به یک موضوع رسیدگی می‌کنند و اختلاف اثباتی محقق می‌شود. هریک از متداعیین که خواستار حل این اختلاف در صلاحیت باشد (معمولاً خوانده، خواستار حلّ اختلاف در صلاحیت است. نه خواهان؛ زیرا خواهان، خود این دعاوی را در مراجع مختلف طرح کرده است)، می‌تواند با تنظیم و تقدیم یک درخواست به مرجع حلّ اختلاف در صلاحیت، درخواست حلّ اختلاف کند.

۲. **اختلاف در صلاحیت نفیی یا سلبی (منفی):** که خود دارای دو حالت ذیل است:

- **مستقیم:** نسبت به یک موضوع، دو دادگاه، هر یک با اعتقاد به صلاحیت دادگاه دیگر، از خود نفی صلاحیت کند؛ یعنی یک دادگاه با اعتقاد به صلاحیت دادگاه دیگر، قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را به آن دادگاه دوم بفرستد؛ ولی دادگاه دوم قرار عدم صلاحیت مرجع اول را نپذیرد و همان مرجع را صالح بداند.

  اگر دادگاه دوم، عدم صلاحیت دادگاه اول را بپذیرد؛ اما صلاحیت خود را نپذیرد؛ بلکه مرجع ثالثی را صالح بداند، هنوز اختلاف در صلاحیت محقق نشده است و پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت به همان دادگاه ثالث می‌فرستد.

- **غیرمستقیم:** یک دادگاه با اعتقاد به صلاحیت دادگاه دیگر، قرار عدم صلاحیت صادر کند و پرونده را به آن دادگاه ارسال کند. دادگاه دوم عدم صلاحیت دادگاه اول را بپذیرد؛ اما صلاحیت خود را نپذیرد؛ بلکه مرجع ثالثی را صالح بداند. در این حالت، دادگاه دوم، پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت با همان دادگاه ثالث می‌فرستد. حال فرض کنید که دادگاه ثالث مجدداً دادگاه اول را صالح بداند. این اختلاف در صلاحیت، اختلاف در صلاحیت نفیی غیرمستقیم است.

قواعداختلاف در صلاحیت:

۱. تشخیص صلاحیت هر دادگاه با همان دادگاه است، نه با سایر مراجع و مقامات، مانند رئیس حوزهٔ قضائی.

۲. اگر دادگاهی با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح ارسال کند، دادگاه مرجوعٌ‌الیه باید خارج از نوبت، نسبت به صلاحیت یا عدم صلاحیت خود اظهارنظر کند.

۳. حلّ اختلاف در صلاحیت، توسط مراجع حلّ اختلاف، خارج از نوبت صورت می‌گیرد. رسیدگی مراجع حلّ اختلاف به اختلاف در صلاحیت، نیاز به دعوت از طرفین ندارد.

٤. اگر هریک از مراجع غیر دادگستری نسبت به پرونده‌ای اعتقاد به صلاحیت محاکم دادگستری داشته باشد، از رسیدگی امتناع کرده و پرونده را بایگانی می‌کند.

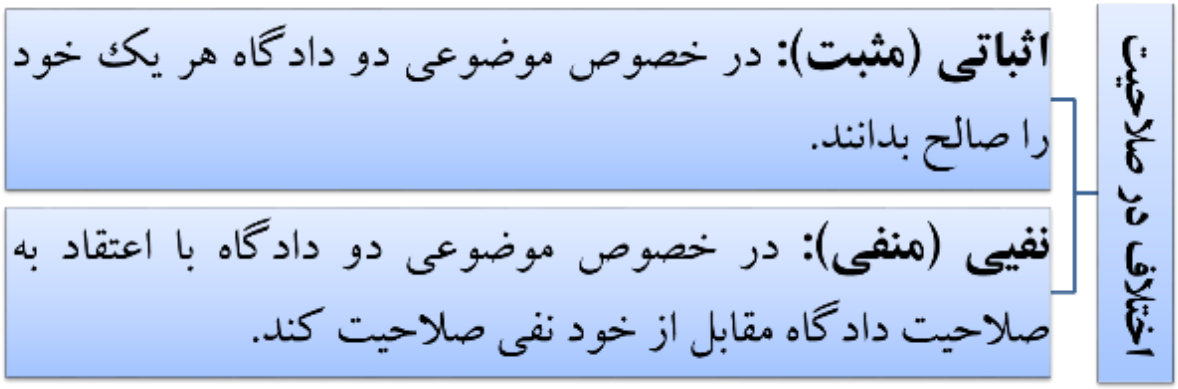

مراجع پیش‌بینی‌شده در قانون، دو مرجع هستند: دیوان عالی کشور، دادگاه تجدیدنظر استان

الف. مواردی که مرجعِ حلّ اختلاف در صلاحیت، **دیوان عالی کشور** است (نظر دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع است):

۱. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های حوزهٔ قضایی دو استان:
- اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های عمومی دو حوزهٔ قضایی در دو استان؛
- اختلاف بین دادگاه‌های انقلاب از حوزهٔ دو استان؛
- اختلاف بین دادگاه‌های نظامی از حوزهٔ دو استان؛
- اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های تجدیدنظر دو استان؛
- اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های مختلف از حوزهٔ قضایی دو استان؛
- اختلاف در صلاحیت بین دادگاهِ بدویِ حوزهٔ یک استان با دادگاهِ تجدیدنظرِ حوزهٔ استانِ دیگر.

۲. اختلاف در صلاحیت بین دادگاهِ عمومی، نظامی و انقلاب یک استان؛

۳. اختلاف در صلاحیت بین دادگاهِ خانواده با دادگاه‌های عمومی یا سایر دادگاه‌های اختصاصیِ حوزهٔ یک استان؛

٤. اختلاف در صلاحیت بین دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان؛

۵. اختلاف در صلاحیت بین شعب دیوان عدالت اداری با سایر مراجع قضایی.

چنانچه دعوا یا امری در دادگاه عمومی، انقلاب و یا نظامی مطرح گردیده و دادگاه‌های مزبور، با اعتقاد به صلاحیتِ مراجعِ غیردادگستری از خود نفی صلاحیت نمایند، از ارسال مستقیم پرونده به مرجعی که صالح تشخیص داده‌اند، ممنوع بوده و باید آن را برای تعیین مرجع صالح به دیوان عالی کشور ارسال نمایند.

فرستادن پرونده به دیوان عالی کشور، برای تعیین مرجع صالح، چنانچه دادگاه‌های مزبور و مراجع غیردادگستری هم‌زمان به امر واحدی رسیدگی نمایند نیز الزامی است.

ب. مواردی که مرجعِ حلّ اختلاف در صلاحیت، **دادگاه تجدیدنظر استان** است (نظر دادگاه تجدیدنظر استان لازم‌الاتباع است):

۱. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های عمومی از حوزه یک استان؛

۲. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های انقلاب حوزهٔ یک استان؛

۳. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه کیفری ۱ و ۲ در حوزهٔ یک استان؛

٤. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه تجدیدنظر استان و دادگاهِ بدویِ حوزهٔ قضایی همان استان.

۵. اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و یا دادگاهِ انقلابِ حوزهٔ استانی با دادگاه تجدیدنظر همان استان.

نکته: اختلاف در صلاحیت بین دادگاه نظامی (یک یا دو) با دادگاه تجدیدنظر استان متصور نمی‌باشد. در صورت اختلاف در صلاحیت بین دادگاه نظامی یک و دو در حوزهٔ قضاییِ یک استان، نظرِ دادگاهِ نظامیِ یک لازم‌الاتباع است (مادهٔ ٦۰۰ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲)

نکته: هرگاه مراجع اختصاصی و بدوی اداری (مانند هیأت حلّ اختلاف مالیاتی، کمیسیون ماده صد) از خود نفی صلاحیت نموده و دیوان عدالت اداری را صالح بدانند باید پرونده را مستقیماً به دیوان عدالت اداری بفرستند. در صورتی که اختلاف در صلاحیت بین خود مراجعِ اختصاصی و بدویِ اداری، محقق شود حلِّ آن طبق اصول باید با دیوان عدالت اداری باشد.

نکته: در صورت اختلاف در صلاحیت بین دیوان عدالت اداری و هر یک از مراجع اختصاصی و بدویِ اداری، نظر دیوان عدالت اداری، در خصوص صلاحیت لازم‌الاتباع است.

نکته: در سایر موارد باید پذیرفت که مرجع غیرصالح از رسیدگی به دعوا یا امر مطروحه خودداری می‌کند تا خواهان (یا درخواست‌کننده) آن را در مرجع صالح اقامه کند.

جمع‌بندی حلّ اختلاف در صلاحیت:

مادهٔ ۲٦ ق.آ.د.م راجع به ایجاد اختلاف است و مواد ۲۷ تا ۳۰ ق.آ.د.م راجع به حلّ اختلاف است.

- اگر دادگاه عمومی (حقوقی) کاشان نسبت به دادگاه عمومی حقوقی اصفهان از خود نفی صلاحیت کند، ...
  دادگاه تجدیدنظر اصفهان صالح است.
  دادگاه تجدیدنظر کاشان صالح است.

دیوان عالی کشور صالح است.

✓ هیچ کدام. چون هنوز اختلافی رخ نداده است.

اگر دادگاه عمومی (حقوقی) کاشان نسبت به دادگاه عمومی (حقوقی) اصفهان از خود نفی صلاحیت کند و دادگاه اصفهان بگوید: «من صالح نیستم و دادگاهِ کاشان صالح است» اختلاف در صلاحیت محقّق شده است. شرطِ تحقّقِ اختلاف در صلاحیت، عدمِ پذیرشِ صلاحیت از سوی مرجعی است که پرونده به آن ارجاع شده است.

✓ طبق مادهٔ ۲۶ ق.آ.د.م اولاً تشخیص صلاحیت با خودِ مرجعِ رسیدگی‌کننده به دعوا است، یعنی تا زمانی که اختلافی نشود، خود مرجع، صالح به تشخیص رسیدگی است.

✓ ثانیاً مناط تشخیص صلاحیت (ذاتی، نسبی یا محلّی) همان تاریخ تقدیم دادخواست است، حتی اگر بعداً مرجع دیگری صالح تشخیص داده شود، مگر اینکه صلاحیت ذاتی باشد که در این صورت، اگر قانون جدید مرجع دیگری را صالح بداند، چون آمره می‌باشد عطف بماسبق می‌شود و در این حالت تاریخ اولیهٔ دادخواست که ملاکِ اولیه بوده دیگر با قانون جدید هم‌خوان نیست، بلکه تاریخ اجرای قانون جدید مناط است.

✓ در صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست، مناط اولیه و آخریه است.

✓ طبق مادهٔ ۲۷ ق.آ.د.م، ایجاد اختلاف در صلاحیت اینگونه حادث می‌شود.

✓ عدم پذیرش صلاحیت ارجاعی، توسط دادگاه مرجوعٌ‌إلیه شرط ایجاد اختلاف است.

✓ طبق مواد ۲۷ و ۲۸ ق.آ.د.م رسیدگی به صلاحیت‌ها و عدم صلاحیت‌ها در دادگاه‌های بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور خارج از نوبت رسیدگی می‌شود.

✓ مراجع حلِّ اختلاف:

۱. دادگاه تجدیدنظر «مادهٔ ۲۷ ق.آ.د.م»

۲. دیوان عالی کشور «تبصرهٔ مادهٔ ۲۷ ق.آ.د.م»

✓ ولی یک مرجع دیگه هم داریم، دیوان عدالت اداری «مادهٔ ۴۸ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲/۲/۱۰»

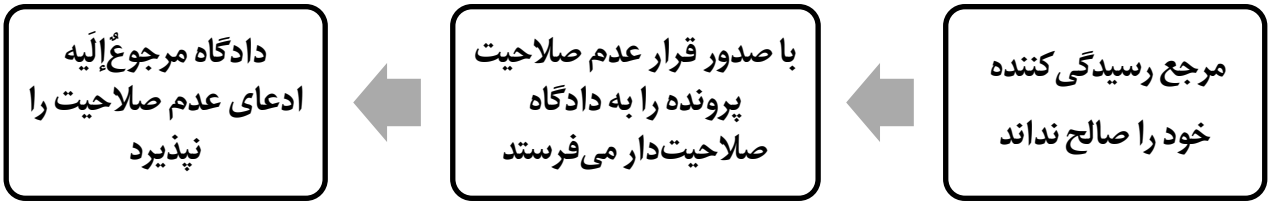

مادهٔ ۳۰ ق.آ.د.م

در موارد ذیل همیشه نظر مرجع عالی لازم‌الاتباع است، به عبارتی یه سرِ اختلاف، خودش مرجعِ حلِّ اختلاف است:

✓ اگر بین دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر اختلاف در صلاحیت پیش آید.

✓ اگر بین تجدیدنظر و دیوان عالی کشور اختلاف در صلاحیت پیش آید.

✓ اگر بین دادگاه صلح و دادگاه عمومی بدوی اختلاف در صلاحیت پیش آید.

✓ اگر بین دیوان عدالت اداری و دیوان عالی کشور اختلاف در صلاحیت پیش آید.

- اگر دادگاه تجدیدنظر قائل به صلاحیت دیوان عالی کشور باشد و دیوان عالی قائل به صلاحیت تجدیدنظر ...

✓ صحیح: اختلاف در صلاحیت ایجاد شده و نظر دیوان عالی لازم‌الاتباع است.

غلط: نظر دیوان عالی لازم‌الاتباع است، لذا اصلا اختلافی محقّق نمی‌شود.

غلط: اختلاف بین تجدیدنظر و دیوان عالی قابل تصور است و حلش با مرجع ثالث است.

غلط: پرونده به دیوان عدالت ارجاع می‌شود.

«اگه دعواتون شد، هر چی داداش بزرگه گفت گوش بدین، اگه اختلاف نشه چرا همش به حرف دادش بزرگه گوش بدین!»

- ✓ بین مرجع عالی و تالی حدوث اختلاف قابل تصور است و راه‌حلّ آن‌اختلاف، نظر مرجع عالی است، یعنی عدمِ پذیرشِ عدمِ صلاحیت توسط مرجع عالی دو کارکرد دارد:
  ۱. ایجادکنندهٔ اختلاف است.
  ۲. سبب حلِّ اختلاف است، چون نظرش لازم‌الاتباع است.
- ✓ دادگاه تجدیدنظر: مرجع حلِّ اختلاف بین ۲ مرجع هم‌عرض در یک استان
- ✓ دیوان عالی کشور: مرجع حلِّ اختلاف بین ۲ مرجع (هم‌عرض/ غیرهم‌عرض) در ۲ استان.
  منظور از هم‌عرض یعنی هم‌جنس یعنی صلاحیت ذاتی‌شان یکی باشد.
- ✓ اختلاف بین مراجع قضایی هم‌عرض: برای حلِّ اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود.
- ✓ اختلاف بین مرجع قضایی و مرجع غیرقضایی (چه نفی صلاحیت کنند «اختلاف سلبی»، چه خود را صالح بدانند «اختلاف ایجابی»):
  - مراجع غیر وابسته به دادگستری‌ها و اداری‌ها
  - مراجع غیر وابسته به دادگستری

به استناد رأی وحدت رویهٔ شمارهٔ ٦٦٠ مورخ ۱۳۸۲/۱/۱۹: «هر گاه ... دادگاه‌ها به صلاحیت مراجع غیرقضایی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند به لحاظ برتری اعتبار قضایی آنها نسبت به مراجع غیرقضایی نیازی به حدوث اختلاف نبوده و پرونده مستقیماً برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود.»

«پدربزرگ میگه چه کسی رسیدگی کنه!»

- ✓ با توجه به رأی وحدت رویه شمارهٔ ٦٦٠ که برای دیوان عالی علاوه بر نقش حلِّ اختلاف، نقش پیشگیری از ایجاد اختلاف پیش‌بینی کرده فی‌الواقع بین مراجع قضایی و مراجع غیرقضایی اختلاف محقق نمی‌شود.
  تست: اگر دادگاه عمومی به نفع دادگاه انقلاب (غیر هم‌عرض) از خود نفی صلاحیت کند ...
  - پرونده به دادگاه انقلاب ارجاع می‌شود و در صورت اختلاف، حلّش با دادگاه تجدیدنظر است.
  - ✓ پرونده به دادگاه انقلاب ارجاع می‌شود و در صورت اختلاف حلش با دیوان عالی کشور است.
  - پرونده مستقیماً به دیوان عالی کشور ارجاع می‌شود، لذا اختلاف محقق نمی‌شود.
  - پرنده به دادگاه انقلاب ارجاع می‌شود و مکلف به رسیدگی است.

نکته: در صورتی که دادگاه عمومی به نفع ادارهٔ ثبت از خود نفی صلاحیت، اختلاف در صلاحیت محقّق نمی‌شود و پرونده به دیوان عالی کشور ارجاع می‌شود.

بخش چهارم: دفاع یا پاسخ‌های خوانده

ایرادات «مواد ۸٤ تا ۹۲ + ۱۰۹ و ۱۱۰ + ۱٤٤ تا ۱٤۸»

دفاع:

- ✓ **دفاع مفهوم أخص (ماهوی)**
  - نسبت به موضوع دعوا
  - به صورت نفی یا انکار ماهیتی
    - متنوع و غیرمحصور
    - محدود به زمان نیست

✓ **ایراد**

- نسبت به خود دعوا است، (نسبت به کلیت دعوا: عدم صلاحیت/ عدم اهلیت/ عدم سمت) یعنی بدون اینکه نفی یا انکار ماهیتی باشد،
- دعوا را در خور پاسخ نمی‌داند.
  - محصور و احصایی است. (در قانون آمره)
  - تا پایان اولین جلسهٔ دادرسی با بیان شود.

✓ علاوه بر خوانده، خواهان هم می‌تواند در ایرادات آمره که جنبهٔ تذکر دارد، ایراد کند.

✓ بر خلاف قانون سابق که طرح ایرادات را به دو دسته تقسیم کرده بود و بعضی را ضمن پاسخ به ماهیت و بعضی را قبل از پاسخ به ماهیت تجویز کرده بود، در قانون جدید (در صدر مادهٔ ۸۴ ق.آ.د.م) خوانده و چه بسا خواهان، اختیار دارد ضمن پاسخ به ماهیت یا قبلِ پاسخ به ماهیت ایراد کند.

✓ ایرادات به ۲ دسته‌ی ایرادات غیرتأمینی و ایرادات تأمینی تقسیم می‌شود. ایرادات تأمینی، ایراد تأمین دعوای واهی (مادهٔ ۱۰۹ ق.آ.د.م) و ایراد تأمین دعوای اتباع (مادهٔ ۱۴۴ ق.آ.د.م) می‌باشند. بقیه ایرادات، غیرتأمینی هستند. در ایرادات تأمینی (دعاوی واهی و بیگانه) که خوانده از خواهان تقاضای سپردن تأمین کرده ولی خواهان تأمین مناسب نسپرده، در نهایت به درخواست خوانده که ایراد کرده بود، قرار ردِّ دادخواست صادر می‌شود.

✓ ایرادات بر خلاف دفاع ماهوی که محدود به زمان نیست، محدود به زمان هستند و طبق مادهٔ ۸۷ ق.آ.د.م باید تا پایان اولین جلسهٔ دادرسی به عمل می‌آید (چه ایرادات تأمینی و چه ایرادات غیرتأمینی) و الا به موجب مادهٔ ۹۰ ق.آ.د.م دادگاه مکلف نیست جدا از ماهیت دعوا به آن رسیدگی و رأی صادر کند، یعنی اگر ایراد در مهلت طرح شود دادگاه مکلف است جدا از ماهیت به آن رسیدگی کند.

✓ در ایرادات آنچه اصل است رسیدگی جداگانه به ایرادات به شرط رعایت مهلت می‌باشد و الّا دادگاه می‌تواند استثنائاً به جهت خارج از مهلت‌بودن رسیدگی توأم انجام دهد. (مواد ۸۷ و ۹۰ ق.آ.د.م)

✓ در باب دعاوی طاری، اصل بر رسیدگی توأم با دعوای اصلی است اما در موارد استثنایی به جهت تأخیر، تبانی، عدم ملازمه در مواد ۱۳۳، ۱۳۹* و ۱۴۱ دادگاه باید جداگانه رسیدگی نماید، آنچه که حائز اهمیت فراوان است این است که در هیچ کدام از حالت‌های فوق، قرارهای چون قرار عدم استماع، قرار رد دعوا، قرار سقوط دعوا و ... صادر نمی‌شود و به هر حال رسیدگی می‌شود.

فصل اول: ایرادات

دفاعیات خوانده (دفاع به معنای اعم): منظور هر روش دفاعی است که خوانده از آن، برای شکست دعوای خواهان استفاده می‌کند. اقسام دفاعیات عبارت است از:

۱. **دفاع ماهوی (دفاع به معنای اخص):** دفاع نسبت به اصل و ماهیت دعوا را گویند؛ به‌عبارت‌دیگر، هر دفاعی که مستقیماً علیه اصل ادعای خواهان مطرح شود تا اساس ادعای خواهان را منتفی کند، دفاع ماهوی است؛ مانند دفاعیات ناظر به سقوط تعهد (ایفای تعهد، تهاتر، تبدیل تعهد، ابراء و ...)، دفاعیات ناظر به انحلال عقد (فسخ، اقاله، انفساخ) یا دفاعیات ناظر به صلح و سازش در خصوص موضوع دعوا.

۲. **ایراد (دفاع شکلی):** دفاعیاتی است که صِرفاً ناظر به شکل و شیوهٔ طرح دعوا است و به اصل و اساس ادعای خواهان و ماهیت دعوای او ارتباطی ندارد. به‌عبارت‌دیگر، خوانده بدون آنکه خود را درگیر دفاع در خصوص ماهیت پرونده کند، با خرده‌گیری از شیوهٔ طرح دعوا، دعوا را به دلیل ایرادات شکلی، با قراری مانند قرار رد دعوا مواجه می‌کند. ایرادات در مادهٔ ۸۴ ق.آ.د.م شمارش شده است. البته برخی ایرادات در مادهٔ مزبور درج نشده است.

۳. **دعوای متقابل:** دعوایی از جانب خوانده علیه خواهان که به دعوای اصلی مرتبط یا هم‌منشأ باشد.

انواع ایراد:

الف. ایراداتی که اثر پذیرش آنها، **تغییر مرجع رسیدگی** است:

۱. ایراد عدم صلاحیت ذاتی؛ ۲. ایراد عدم صلاحیتِ نِسبی (محلّی)؛ ۳. ایراد امر مطروحه ٤. ایراد رد دادرس

ب. ایراداتی که اثر پذیرش آنها، **ایجاد مانع موقت در رسیدگی** است:

۱. ایراد عدم اهلیت؛ ۲. ایراد عدم احرازِ سِمَت.

ج. ایراداتی که اثر پذیرش آنها، **ایجاد مانع دائمی در رسیدگی** است:

۱. ایراد عدم توجّه دعوا به خوانده؛ ۲. ایراد امر قضاوت‌شده؛ ۳. ایراد بی‌نفعی خواهان؛ ٤. ایراد عدم ترتّب آثار قانونی به دعوا؛ ٥. ایراد عدم مشروعیت مورد

دعوا؛ ٦. ایراد جزمی نبودن دعوا؛ ۷. ایراد به زمان اقامهٔ دعوا.

د. سایر ایرادات:

۱. ایراد ردِّ دادرس؛ ۲. ایراد دعوای واهی؛ ۳. ایراد تأمین اتباع بیگانه.

ایراد عدم صلاحیت:

۱. چه عدم صلاحیت ذاتی باشد و چه نِسبی باشد، می‌توان چنین ایرادی را اظهار کرد؛ البته در صلاحیت ذاتی و نِسبی نیازی به طرح ایراد نیست، چون آمره هستند، دادگاه رأساً در هر مرحله‌ای حتی پس از اولین جلسه متوجه آن شود، به آن رسیدگی می‌کند و طرح ایراد در این حالت از سوی اصحاب دعوا یک تذکر محسوب می‌شود

۲. در صورت وارد بودن این ایراد، قرار عدم صلاحیت صادر می‌شود.

۳. قرار عدم صلاحیت، قراری شبه قاطع است؛ یعنی پرونده‌ای را از مرجعی به مرجع دیگر می‌فرستد و موجب تغییر در شعبهٔ رسیدگی‌کننده می‌شود.

٤. این قرار به اصحاب دعوا ابلاغ نمی‌شود؛ بنابراین، لازم نیست که به صورت دادنامه، پاکنویس شود.

٥. این قرار؛ قابل‌اعتراض نیست.

٦. عدم صلاحیت ذاتی دادگاه، درهرصورت، موجب نقض رأی در مرحلهٔ تجدیدنظر و فرجام است، چه به عدم صلاحیت ایرادشده باشد و چه ایراد نشده باشد.

۷. عدم صلاحیت محلی دادگاه در صورتی موجب نقض رأی در مرحلهٔ فرجام است که نسبت به آن در موعد مقرر (جلسهٔ اول مرحلهٔ بدوی)، ایرادشده باشد. در غیر این صورت، (در صورت عدم ایراد یا در صورت ایراد پس از جلسهٔ اول)، عدم صلاحیت محلی، موجب نقض رأی در مرحلهٔ فرجام نیست.

۸. طبق نص قانون، عدم صلاحیت محلی دادگاه بدوی به طور مطلق موجب نقض رأی در مرحلهٔ تجدیدنظر است؛ یعنی چه نسبت به آن ایرادشده باشد و چه ایراد نشده باشد؛ اما برخی از حقوق‌دانان، با قیاس تجدیدنظر و فرجام چنین نتیجه گرفته‌اند که عدم صلاحیت محلی، در صورتی موج نقض رأی در مرحلهٔ تجدیدنظر است که در مرحلهٔ بدوی در موعد مقرر نسبت به آن ایرادشده باشد.

ایراد امر مطروحه (بند ۲ مادهٔ ۸٤ ق.آ.د.م): خلاصه‌اش یعنی اینکه دعوا تحت رسیدگی است. در صورتی به یک پرونده ایراد امر مطروحه وارد است که سابقاً همان دعوا یا دعوایی مشابه با آن طرح‌شده و تحت رسیدگی باشد. اگر دعوایی که سابقاً طرح‌شده، دارای اوصاف ذیل باشد، به دعوای فعلی ایراد امر مطروحه وارد است. این شروط عبارت است از:

۱. دعوایی منطبق بر دعوای فعلی باشد (دارای وحدت موضوع و وحدت سبب) یا دعوایی باشد که با دعوای فعلی ارتباط کامل دارد.

- دو دعوا را وقتی مرتبط می‌گوییم که اخذ تصمیم در یک دعوا، در دعوای دیگر مؤثر باشد؛ مانند آنکه یکی از طرفین، دادخواست الزام به انجام تعهدات قراردادی را تقدیم کرده باشد و طرف دیگر دادخواست تأیید فسخ همان قرارداد را طرح کند. حکم فسخ قرارداد در تصمیم‌گیری دربارهٔ الزام به انجام تعهدات قراردادی مؤثر است. چون در صورت تأیید فسخ قرارداد، نوبت به اجرای تعهدات قراردادی نمی‌رسد.
- وحدت دعوا شرط نیست، بلکه صرف ارتباط کافی است؛ یعنی تصمیم در یکی مؤثر در دیگری باشد. مثل تمکین و نفقه. در این مورد مادهٔ ۱۰۳ ق.آ.د.م حکمفرماست:
  - قرار رسیدگی توأم (یکجا): شعبهٔ قبلی همین شعبه بوده ـ بدون نظر رئیس کل
  - قرار امتناع از رسیدگی: شعبهٔ دیگری بوده ـ با نظر رئیس شعبهٔ اول

✓ قاعده این است که هر چی از شعبه‌ها میره بیرون باید به نظر رئیس کل برسه ولی اگر تو شعبهٔ خودمان باشد، نیازی به نظر رئیس کل نیست. هر جا موضوعی مستلزم تغییر شعبه باشد، با نظر رئیس کل خواهد بود، مثل قرار امتناع از رسیدگی در ایراد امر مطروحه یا قرار ایراد رد دادرس وقتی که دادرس علی‌البدل نباشد و به شعبهٔ دیگر ارجاع شود. در غیر این صورت، وقتی شعبه تغییر نکند مثل قرار رسیدگی توأم در امر مطروحه و یا قرار امتناع در رد دادرس که دادرس علی‌البدل وجود دارد، نیازی به نظر رئیس کل نیست.

۲. با دعوای فعلی دارای وحدت اصحاب باشد.

۳. دعوای قبلی نیز در همین دادگاه یا دادگاه هم‌عرض دیگر تحت رسیدگی باشد. منظور از دو دادگاه هم‌عرض، دو دادگاهی است که صلاحیت ذاتی یکسان دارند.

٤. دعوای سابق هنوز تحت رسیدگی باشد و منجر به صدور حکم نشده باشد.

تصمیم دادگاه در صورت ورود ایراد امر مطروحه:

۱. اگر هر دو پرونده در یک شعبه باشد، قرار رسیدگی توأمان صادر می‌شود. این قرار، نیاز به ابلاغ ندارد و بنابراین، نیاز به پاکنویس شدن (تایپ) نیز ندارد.

۲. اگر پرونده‌ها در دو شعبهٔ متفاوت از یک حوزهٔ قضائی باشد، قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌شود و پرونده از طریق رئیس حوزهٔ قضائی به شعبه‌ای که دارای سبق ارجاع است، ارسال می‌شود تا در آن شعبه، به نحو توأمان رسیدگی شود. این قرار نیز نیاز به ابلاغ و پاکنویس شدن (تایپ) ندارد.

۳. اگر پرونده‌ها در حوزه‌های قضائی مختلف مطرح باشد، قرار امتناع از رسیدگی صادر پرونده به دادگاهی که دارای سبق ارجاع است، ارسال می‌شود تا به نحو توأمان رسیدگی شود.

مقننِ ما مطرح بودن همان دعوا یا دعاوی مرتبط در مرجع تجدیدنظر را موجدِ حقِّ ایرادِ خوانده (امر مطروحه) و اجرای مادهٔ ۱۰۳ ق.آ.د.م ندانسته است.

سؤال: در فروض مزبور و اعلام آن، تکلیفِ دادگاهِ نخستین در رسیدگی به دعوا چه خواهد بود؟

جواب: اگر دادگاهِ بدوی احراز نماید که دعوای تحت رسیدگی و یا دعوای مرتبط با آن در دادگاه تجدیدنظر مطرح و تحت رسیدگی است، رسیدگی را تا زمان مشخص شدن نتیجه در مرحلهٔ تجدیدنظر متوقف می‌نماید و با صدور حکم از مرحلهٔ تجدیدنظر، دادگاه بدوی «قرار ردِّ دعوا» را به سبب امر قضاوت‌شده که بعداً حادث شده است، صادر می‌نماید.

ایراد عدم اهلیت (بند ۳ مادهٔ ۸٤ ق. آ. د. م):

۱. هر شخصی برای طرح دعوا، نیاز به همان درجه‌ای از اهلیت دارد که برای انجام اصل موضوع عمل لازم است. در غیر این صورت، دعوا با ایراد عدم اهلیت خواهان مواجه است. البته منظور، اهلیت استیفا است؛ چراکه همهٔ اشخاص علی‌الاصول از اهلیت تمتع برخوردارند. عدم اهلیت خواهان که توسط خوانده ایراد می‌شود و منتهی به قرار رد دعوا می‌گردد. در صورت عدم اهلیت خوانده ابتدائاً قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود و سپس خوانده ممنوع از دفاع خواهد شد و به موجب مادهٔ ٥٦ قانون امور حسبی باید دادگاه برای تعیین قیم به دادستان اطلاع دهد.

۲. بنا بر بند فوق، اگر موضوع دعوا، غیرمالی باشد، خواهان باید دارای مؤلفه‌های عقل و بلوغ باشد و اگر موضوع دعوا، مالی باشد، خواهان باید دارای مؤلفه‌های بلوغ، عقل و رشد باشد و ورشکسته نیز نباشد.

۳. شخص ورشکسته، مانند شخص سفیه، برای طرح دعاوی غیرمالی خود دارای اهلیت است؛ اما برای دعاوی مالی‌اش نمی‌تواند خود، رأساً اقدام کند و باید طرح دعوا توسط مدیر تصفیه یا ادارهٔ تصفیه انجام شود.

٤. در صورت عدم اهلیت خواهان، دعوا باید حسب مورد توسط ولی، وصی، قیم، مدیر تصفیه یا ادارهٔ تصفیه طرح شود. در غیر این صورت، قرار رد دعوا صادر می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر، اگر ایراد عدم اهلیت خواهان وارد باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.

٥. البته باید توجه داشت که منظور از این ایراد، محجوریت خواهان از بدو تقدیم دادخواست است، نه محجوریت وی در جریان دادرسی.

تکلیف دعوا در صورت محجور بودن خوانده: البته باید بیان داشت که منظور، محجوریت خوانده از بدو تقدیم دادخواست است، نه محجوریت وی در جریان دادرسی. تکلیف حدوث حجر برای خوانده در جریان دادرسی در مادهٔ ۱۰۵ ق.آ.د.م آمده است.

۱. دادگاه، قرار توقیف دادرسی صادر می‌کند و متوقف شدن دادرسی را به خواهان ابلاغ می‌کند. دادرسی تا مشخص شدن ولی یا قیم و معرفی ایشان به دادگاه متوقف می‌ماند.

۲. اگر خوانده، محجور باشد و فاقد ولی یا قیم باشد، باز هم دادرسی متوقف‌شده و دادگاه مراتب را به دادستان اعلام می‌کند تا اقدام مقتضی نسبت به نصب قیم صورت گیرد. (مادهٔ ٥٦ قانون امور حسبی)

۳. اگر خوانده، صغیر، سفیه یا مجنون باشد، باید دعوا به طرفیت ایشان طرح شود؛ اما ایشان می‌توانند از دفاع در ماهیت دعوا امتناع کنند تا ولی یا قیم ایشان به دادرسی دعوت شود. البته اگر طرف مقابل یک دعوای مالی، یک شخص ورشکسته باشد، باید نام مدیر تصفیه یا ادارهٔ تصفیه به عنوان خواندهٔ دعوا طرح شود، نه نام تاجر ورشکسته؛ زیرا مدیر تصفیه یا ادارهٔ تصفیه قائم‌مقام تاجرند؛ نه صرفاً نمایندهٔ او. (مادهٔ ٤۱۹ قانون تجارت) بنابراین، اگر دعوای مالی به طرفیت تاجر ورشکسته طرح شود، دعوا، متوقف نمی‌شود؛ بلکه نسبت به آن قرار رد دعوا صادر می‌شود.

٤. اگر خواهان، هم نام خواندهٔ محجور و هم نام ولی یا قیم او را در دادخواست درج کند، از همان ابتدا، اخطاریه برای ولی یا قیم ارسال‌شده و دادرسی نیز متوقف نمی‌شود.

٥. بیان شد که اگر خوانده، محجور باشد؛ یعنی صغیر، سفیه یا مجنون باشد، می‌تواند از جواب به دعوا امتناع کند تا آنکه نمایندهٔ قانونی یا قضائی وی، یعنی ولی قهری، وصی یا قیم به دادگاه دعوت شود. البته اگر خواندهٔ محجور، ایرادات یا دفاعیاتی بیان کند تا جایی که این ایرادات و دفاعیات به نفع اوست، شنیده می‌شود و به آنها ترتیب اثر داده می‌شود؛ مگر آنکه این ایرادات و دفاعیات متضمن ضرری برای او باشد. برای مثال، متضمن اقرار

ضمنی باشد که در این صورت، این اقرار، به دلیل فقدان اهلیت، باطل است.

ایراد عدم برخورداری از سمت (بند ٥ مادهٔ ٨٤ ق.آ.د.م):

۱. دعوا، در صورتی قابل‌رسیدگی است که از جانب یکی از اشخاص ذیل طرح‌شده باشد:
   - اصیل (ذی‌نفع)
   - قائم‌مقام: شخصی که پاره‌ای از حقوق و تکالیف شخص دیگر به او منتقل می‌شود، مانند وراث، مُنتقلٌ‌الیه، ادارهٔ تصفیه یا مدیر تصفیه شخص ورشکسته و قائم‌مقام تجارتی.
   - نماینده که ممکن است نمایندهٔ قانونی، قضائی، قراردادی یا ایقاعی باشد.
۲. اگر شخصی غیر از اصیل، اقدام به طرح دعوا کرده باشد، باید سمت (نمایندگی) او، توسط دادگاه احراز شود. عدم سمت نمایندهٔ خواهان که توسط خوانده ایراد می‌شود به موجب مادهٔ ۸۹ ق.آ.د.م منتهی به صدور قرار ردِّ دعوا می‌شود.
۳. اگر شخصی با ادعای ولایت، قیمومت، وکالت، مدیریت شرکت یا ... به عنوان نماینده، طرح دعوا کرده، در واقع نماینده نباشد، با ایراد عدم برخورداری از سمت مواجه‌ایم.
٤. ایراد عدم برخورداری از سمت در صورتی به پرونده وارد است که دادخواست‌دهنده، هیچ برگهٔ مُثبِت سمتی نداشته باشد که بخواه تصویر آن را به دادگاه ارائه کند؛ بنابراین، اگر شخصی که به عنوان نماینده اقدام به طرح دعوا کرده، تصویر ورقهٔ مُثبِت سمت را علی‌رغم تصریح مادهٔ ٥٩ ق.آ.د.م تحویل ندهد، در این صورت، به دعوا، ایراد عدم برخورداری از سمت وارد نیست، بلکه دفتر دادگاه باید خطاب به دادخواست‌دهنده، اخطار رفع نقص صادر کند تا نامبرده تصویر برگهٔ مُثبِت سمت خود را ارائه کند.
٥. اگر شخص اصیل اقدام به طرح دعوا کند و سپس در جریان دادرسی، شخصی به عنوان نمایندهٔ او (مانند وکیل) در دادرسی اعلام نمایندگی کند در حالی که سمت او محرز نباشد، در این صورت، به دعوا، ایراد عدم برخورداری از سمت وارد نیست؛ چراکه دعوا توسط خود اصیل طرح‌شده است. البته در این حالت، نمایندگی شخصی که سمت او احراز نشده، پذیرفته نیست.
٦. در صورت وارد بودن این ایراد نسبت به یک دعوا، باید قرار رد دعوا صادر شود.
۷. اگر شخصی به نمایندگی از خوانده، اقدام به پاسخ به دعوا کند، در صورت عدم احراز سمت وی دادگاه نباید او را بپذیرد و خواهان نیز می‌تواند به عدمِ احرازِ سِمَتِ او اعتراض کند. با اعتراض خواهان از دفاعیات نمایندهٔ خوانده جلوگیری به عمل آمده و دفاعیاتش بی‌أثر شمرده می‌شود.

اقسام نمایندگی: اقسام نمایندگی را می‌توان به شرح ذیل برشمرد:

۱. نمایندگی قانونی: اگر شخصی به موجب قانون، نمایندهٔ شخص دیگری تلقی شود، به او نمایندهٔ قانونی می‌گوییم؛ مانند:
   - ولی قهری (پدر یا جد پدری)؛
   - برخی وصی منصوب از جانب ولی قهری را نیز نوعی نمایندهٔ قانونی معرفی کرده‌اند.
   - وزرا و رؤسای سازمان‌ها، مؤسسات دولتی و مؤسسات عمومی غیردولتی و مدیران شرکت‌ها و مؤسسات غیرتجاری.

۲. **نمایندگی قضائی:** اگر شخصی به موجب حکم دادگاه نمایندهٔ شخص دیگری تلقی شود، به او نمایندهٔ قضائی می‌گوییم؛ مانند:
   - قیم محجورین؛
   - امین غائب مفقودالاثر و امین جنین (مواد ۱۰۳ و ۱۱۹ قانون امور حسبی) و امین شخص عاجز (مواد ۱۰٤ و ۱۱۸ قانون امور حسبی)
   - به نظر می‌رسد که علی‌رغم آنکه قانونگذار مدیر تصفیه را قائم‌مقام دانسته است؛ ولی ماهیت اقدامات مدیر تصفیه نوعی نمایندگی قضائی از جانب تاجر ورشکسته است.

۳. **نمایندگی قراردادی:** اگر شخصی به موجب یک قرارداد، نمایندهٔ شخص دیگر شود، به او نمایندهٔ قراردادی می‌گوییم؛ مانند:
   - وکلا؛
   - همچنین نمایندگان حقوقی ادارات دولتی (موضوع مادهٔ ۳۲ ق.آ.د.م) را نیز ازآن‌جهت که تا حدودی در حکم وکلا هستند باید نمایندهٔ قراردادی دانست.

٤. **نمایندگی ایقاعی:** اگر شخصی به موجب یک ایقاع نمایندهٔ دیگری شده باشد، او را نمایندهٔ ایقاعی گوییم. برای مثال:
   - وصی یک نمایندهٔ ایقاعی است.
   - متولی مال موقوفه نیز یک نمایندهٔ ایقاعی است.

مصادیقی از ایراد عدم برخورداری از سمت:

۱. شخصی به وکیلی برای طرح دعوا وکالت داده است. وکیل مزبور به موجب درج در وکالت‌نامه‌اش، فقط حق طرح دعوا از جانب موکل علیه آقای «الف» را دارد. ولی اقدام به طرح دعوا علیه آقای «ب» می‌کند.

۲. شرکتی دارای سه نفر هیأت مدیره است. این شرکت می‌خواهد به شخصی برای طرح دعوا، وکالت دهد؛ اما فقط یکی از اعضای هیأت مدیره، وکالت‌نامه را امضا کرده، درحالی‌که باید وکالت‌نامه به امضای اکثریت می‌رسید یا آنکه وکالت این وکیل به تصویب هیأت مدیره رسیده باشد و ایشان به یکی از اعضای هیأت مدیره، اختیار امضای وکالت‌نامه وکیل را داده باشد.

۳. شرکتی می‌خواهد برای طرح دعوا، وکالت دهد. وکالت‌نامه را فقط مدیرعامل امضا کرده؛ درحالی‌که مدیرعامل وفق مادهٔ ۱۲۵ لایحه اصلاح قانون تجارت در این خصوص، نیازمند صورت‌جلسهٔ تفویض اختیار است.

٤. شخصی به عنوان وکیل طرح دعوا کرده که در زمان طرح دعوا از وکالت دادگستری معلق بوده است.

٥. پدر و پدربزرگ طفلی فوت کرده‌اند، برای مطالبهٔ خسارت و مطالبات مالی طفل، عموی او اقدام به طرح دعوا کرده است؛ درحالی‌که او به عنوان قیم طفل، نصب نشده است.

ایراد عدم توجه دعوا به خوانده (بند ٤ مادهٔ ٨٤ ق.آ.د.م):

۱. اگر از همان ابتدا و قبل از ورود به ماهیت پرونده، از ظاهر پرونده، مشخص باشد که دعوا، هیچ توجهی به خوانده ندارد یا به‌عبارت‌دیگر، ارتباط مستقیم با او ندارد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.

۲. اگر پس از رسیدگی به ماهیت پرونده، مشخص شود که خواهان حقّی نسبت به خوانده ندارد، دیگر برمبنای ایراد عدم توجه دعوا، قرار رد دعوا صادر نمی‌شود، بلکه بر مبنای بی حقّی خواهان، حکم به بطلان دعوا و بی حقّی خواهان صادر می‌شود.

مصادیقی از ایراد عدم توجّه دعوا به خوانده:

۱. اگر شخص، وکالتاً قراردادی تنظیم کرده باشد، دعوای الزام به تنظیم سند رسمی یا دعوای الزام به انجام تعهدات قراردادی باید علیه اصیل طرح شود و طرح این دعاوی علیه وکیل، از مصادیق ایراد عدم توجه دعوا به خوانده است.

۲. دعوایی که باید علیه شرکت طرح شود و ناشی از نقض تعهدات قراردادی شرکت است، اشتباهاً به طرفیت مدیر آن شرکت طرح شود.

۳. دعوایی که باید علیه شخص محجوری طرح شود، به طرفیت قیم او طرح شود؛ در حالی که لازم بود نام شخص محجور، به عنوان خوانده درج شود و قیم صرفاً به عنوان نمایندهٔ خوانده به دادرسی دعوت شود، نه به عنوان خواندهٔ دعوا.

ایراد امر قضاوت‌شده یا مختومه (بند ٦ مادهٔ ٨٤ ق.آ.د.م): چنانچه دعوای طرح‌شده، سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم‌مقام آنها هستند، رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد، خوانده می‌تواند ضمن پاسخ به ماهیت دعوا، ایراد امر قضاوت‌شده نماید. دادگاه در صورت پذیرش این ایراد، قرار ردّ دعوا را صادر می‌کند.

- ✓ وحدت دعوا شرط است و زمانی دعوا وحدت دارد که در ۳ موضوع وحدت داشته باشد:
  ۱. وحدت موضوع دعوا
  ۲. وحدت اصحاب دعوا
  ۳. وحدت سبب دعوا

پس، ایراد امر قضاوت‌شده:

۱. به طور کلّی: قرار رد دعوا

۲. در دیوان عدالت اداری: قرار رد شکایت

نکته: در حقوق ما بر خلاف فرانسه، مبنای اعتبار امر قضاوت‌شده «امارهٔ قانونی مطابقت احکام با حقیقت» نیست، بلکه مقنن، حقِّ اقدامِ قانونی (دعوا به مفهوم اخص) را نسبت به هر حقِّ اصلی که مورد نزاع باشد، تنها یک بار مُجاز می‌داند به این معنا که با رسیدگی دادگاه به دعوا و صدور حکم، دعوا به مفهوم اخص (حقِّ مراجعه به مراجع قضاوتی) برای اصحابِ اختلاف، قانوناً منتفی می‌شود و حقِّ اصلی، ضمانت اجرای قانونی خود را از دست داده و دعوا زایل می‌شود.

نکته: اعتبار امر قضاوت‌شده، ویژهٔ آراء (همهٔ احکام و تنها قرار سقوط دعوا) است، لذا اگر تصمیم، ویژگی اداری داشته باشد، از چنین اعتباری برخوردار نیست.

- اعتبار امر قضاوت‌شده، مربوط و شامل همهٔ مراجعی می‌شود که در محدودهٔ صلاحیتِ خود اقدام کرده باشند، اما اگر مرجع، خارج از صلاحیت خود

رأیی صادر کرده باشد ۲ حالت دارد:

۱. اگر مرجعی **خارج از صلاحیتِ نِسبیِ خود** رأیی صادر کرده باشد، نمی‌توان صرفاً به این دلیل دادگاه را مکلّف کرد که مجدداً به دعوا رسیدگی کند و لذا در اینجا اعتبار امر قضاوت‌شده برقرار است.

۲. اما در مورد رأیی که از مرجعی صادر شده که **خارج از صلاحیتِ ذاتیِ خود** اقدام کرده است، باید قائل به تفکیک شویم: آیا آن مرجع، جزءِ مراجعِ عمومیِ دادگستری بوده و یا غیر از آن بوده است؟

نکته: چنانچه دعوا یا امری که در صلاحیت مراجع عمومی دادگستری است در مرجعی غیر دادگستری مورد رسیدگی و صدور رأی قرار گیرد، رسیدگی دوباره به دعوا یا امرِ قبلی در دادگاهِ صالحِ دادگستری، نباید با ایرادِ امرِ قضاوت‌شده منتفی اعلام شود. در مقابل، با توجّه به مرجعیت و صلاحیت عام دادگستری و مخصوصاً صراحت بند ٦ مادهٔ ٨٤ ق.آ.د.م باید پذیرفت که چنانچه نسبت به دعوایی از دادگاهِ دادگستری حکمی قطعی صادر شده باشد، رسیدگی دوباره به امر چه در دادگاه دادگستری و چه در سایر مراجع باید با استناد به اعتبار حکم دادگاه، مردود اعلام شود.

نکته: به نظر می‌رسد دیوان عالی کشور هم قائل به این است که چنانچه مستند ایراد امر قضاوت‌شده در دادگاه دادگستری، رأیی است که از سایر مراجع صادر گردیده، دادگاه در مقام رسیدگی به ایراد مزبور باید به این امر که آیا مرجعِ صادرکنندهٔ رأی در محدودهٔ صلاحیتِ ذاتیِ خود رسیدگی نموده یا نه، عنایت کند.

سؤال: چه آرایی مشمول قاعدهٔ اعتبار امر قضاوت‌شده هستند؟ ۱. تمامی احکام (در امور ترافعی)؛ ۲. فقط یک قرار: قرار سقوط دعوا.

نکته: باید توجّه داشت که اعتبار امر قضاوت‌شده به احکام مراجع در امور ترافعی اختصاص دارد و تصمیماتی که دادگاه در امور حسبی می‌گیرد از اعتبار امر قضاوت شده بر خوردار نیست؛ با توجه به منطوق مادهٔ ٤٠ و مفهوم مادهٔ ٤١ قانون امور حسبی که تغییر تصمیم دادگاه را با درخواست، تذکر و حتی راساً پیش‌بینی نموده، جای تردیدی در این خصوص باقی نمی‌گذارد.

سؤال: کدام یک از دو بخشِ مهمِ حکم، یعنی منطوق یا اسباب موجهۀ آن، از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردارند؟ در اینکه منطوق حکم دارای چنین اعتباری است تردیدی وجود ندارد: اما آیا اسباب حکم نیز از چنین اعتباری برخوردار می‌باشد؟ در پاسخِ مثبت یا منفی به این پرسش اتفاق‌نظر وجود ندارد: در حقیقت اولاً: اقامهٔ دعوا حقّی است که سقوط آن مانند هر حقّ دیگری نیازمند دلیل است و در موضعِ شَک باید به بقای آن حکم نمود؛ ثانیاً: چنانچه اسبابِ موجهۀ حُکمِ قبلی، در دعاوی دیگری به عنوان موضوع آن دعاوی مطرح کردند، ایراد امر قضاوت‌شده حداقل به علّت فقدان وحدت موضوع که از شرایط لازم پذیرش این ایراد است، نمی‌تواند وارد شمرده شود.

حاصل آنکه دادگاه باید علی‌رغم ایراد خوانده، وارد رسیدگی ماهوی به دعوایی شود که موضوع آن یکی از اسباب موجّهۀ حکم قبلی است و نمی‌تواند به علّتِ اعتبارِ امرِ قضاوت‌شده قرار ردِّ دعوا صادر نماید. در نتیجه، شناسایی اعتبار امر قضاوت‌شده در اسباب حکم، قابل دفاع نیست.

پیامدِ مهمِ این امر که منطوقِ حکم از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار می‌باشد، این است که چنانچه در حکم صادره، موضوع دعوا که در دادخواست تصریح شده، جزئاً یا کلاً به هر علّت از جمله عدم دقّت دادگاه، فصل نگردیده باشد، اقامهٔ دوبارهٔ دعوا با قسمتِ فصل‌نشده، بلامانع است.

قلمرو اعتبار امر قضاوت‌شده نسبت به دعوا از دو جهت است: ۱. مطلق؛ ۲. نِسبی.

مطلق: خواهانی که حقّ او در حکم، مورد شناسایی قرار گرفته همواره می‌تواند از امتیازات مربوط بهره‌مند شود، حتی اگر پس از رأیی که دارای اعتبار امر قضاوت‌شده است، قانونی لازم‌الاجرا شود، نمی‌تواند به آن تصمیم تعرض نماید، مگر اینکه قانون جدید، حقّ واقعیِ جدیدی به نفع یکی از اصحاب دعوا مقرر نموده و یا به تمام وضعیت‌های قبلی، حتی آنهایی که قضاوت شده‌اند در خود قانون یا قانون دیگری، عطف به‌ماسبق شده باشد. با صدور رأی و از آن روز، اعتبار امر قضاوت‌شده حاصل است که می‌تواند موقتی باشد، اما با استفاده از طرق شکایت از رأی و یا صَرفِ‌نظر کردن از آن که موجب قطعیت رأی می‌شود، تقویت می‌گردد.

نِسبی: اعتبار حکم نسبت به اصحاب دعوا از جهتی نِسبی است، در حقیقت هر زمان ادعایی به وسیلهٔ سبب - موضوع و یا اصحاب آن جدید شمرده شود، می‌تواند بی‌آنکه به مانع امر قضاوت‌شده برخورد نماید، مطرح شود.

رأی دادگاه نمی‌تواند حق یا تکلیفی به نفع یا ضرر اشخاص ثالث ایجاد نماید.

شرایط استقرار ایراد امر قضاوت‌شده: ۱. وحدت اصحاب دو دعوا؛ ۲. وحدت موضوع دو دعوا؛ ۳. وحدت سبب دو دعوا.

وحدت اصحاب دو دعوا: در خصوص تشخیص وحدت یا تفاوت اصحاب دو دعوا باید به این امر توجّه نمود که مدعیِّ حق ممکن است اصالتاً اقامهٔ دعوا نموده و یا به دعوا پاسخ دهد و یا ممکن است دعوا توسط نمایندهٔ مدعیِّ حق اقامه شده و یا توسط وی به آن پاسخ داده شود. در صورت اخیر چون علی‌الاصول تمامیِ نتایجِ اَعمالِ نماینده شامل اصیل نیز می‌شود، اگر اشخاص حقیقی که هر یک دعوا را اقامه نموده و یا به آن پاسخ داده‌اند با اشخاص حقیقی ذی‌ربط دعوای دیگر متفاوت باشند، این تفاوت، قانوناً موجب سلب صفت اتّحاد اصحاب دو دعوا نمی‌شود. برای مثال اگر «ج» به نمایندگی از

«الف» (برای مثال: قیمومت، ولایت، وکالت) علیه «ب» اقامه دعوا نموده و این دعوا به صدور حکم قطعی انجامیده است، نماینده دیگر اصیل عندالاقتضاء خودِ اصیل نمی‌تواند همان دعوا را با همان موضوع و سبب علیه «ب» دوباره اقامه نماید اگرچه اشخاص طبیعی در دو دعوا واحد نیستند. بدیهی است که در همین مثال، «ج» می‌تواند اصالتاً همان دعوا را علیه «ب» و حتی «الف» اقامه نماید بی‌آنکه ایرادِ امرِ قضاوت‌شده مانع رسیدگی به دعوای او شود.

حکم صادره در دعوایی که سابقاً اقامه شده نسبت به قائم‌مقامِ اصحابِ دعوا نیز مؤثر است؛ بنابراین چنانچه قائم‌مقامان اصحاب دعوایی که به صدور حکم انجامیده است، دعوا را با همان موضوع و سببی اقامه نمایند که از سوی خود شخص اقامه شده بود باید قرار ردِّ دعوا، به جهتِ اعتبارِ امرِ قضاوت‌شده صادر شود. در این خصوص تفاوتی بین قائم‌مقام عام (ورثه) و قائم‌مقام خاص (منتقلٌ‌اِلیه) وجود ندارد.

انتقال‌گیرنده چنانچه اولاً موضوع حکم، عینِ معیّنی از حقوق عینی راجع به آن باشد ثانیاً انتقال، پس از صدور حکم انجام شده باشد قائم‌مقام مالک است؛ بنابراین حکم صادره لَه یا عَلیهِ مالک، در این صورت لَه یا علیهِ منتقلٌ‌اِلیه، در ایراد امر قضاوت‌شده، قابل استناد است؛ اما چنانچه انتقال، قبل از اقامه دعوایی که نسبت به آن حکم قطعی صادر شده، واقع گردیده باشد، این حکم علیهِ منتقلٌ‌اِلیه مزبور، در ایراد امر قضاوت‌شده، قابل استناد نمی‌باشد. انتقال ضمن رسیدگی به دعوا نیز علی‌الاصول عملاً موجب می‌شود که دعوا بین منتقلٌ‌اِلیه و طرف مقابل ادامه یابد که در این صورت، منتقلٌ‌اِلیه اصیل شمرده می‌شود؛ اما اگر به هر علّت منتقلٌ‌اِلیه در دادرسیِ منجر به صدور حکم، طرف قرار نگیرد، حکم صادره علیه ناقل نمی‌تواند مستند ایراد امر قضاوت‌شده، علیه منتقلٌ‌اِلیه قرارگیرد.

در مورد تاجر ورشکسته نیز احکام صادره نسبت به وی، قبل از توقف می‌تواند لَه یا عَلیهِ مدیر تصفیه، در ایراد امر قضاوت‌شده، مورد استناد قرار گیرد همانطور که احکام صادره لَه یا عَلیهِ مدیر تصفیه، عندالاقتضاء لَه یا عَلیهِ تاجر قابل استناد است.

وحدت موضوع دو دعوا: در تشخیص مفهوم اتحاد موضوع دو دعوا نه تنها اتحادِ مادیِ دو موضوع باید در نظر گرفته شود بلکه حقوق مطالبه‌شده نیز باید مورد توجّه قرار گیرد؛ بنابراین چنانچه موضوع دعوا از نظر مادی با موضوع دعوایی که سابقاً اقامه شده، واحد نباشد، ایراد امر قضاوت‌شده مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت. برای مثال اگر در دعوای سابق، مالکیتِ عرصهٔ ملکی، موضوع دعوا بوده است با موضوع دعوای دوّم که مالکیتِ اعیانی است، واحد نمی‌باشد. حتی اگر موضوع دو دعوا، از نظر مادی ظاهراً واحد باشد اما حقّی که مورد مطالبه قرار گرفته در یکی دیگر متفاوت باشد، موضوع دو دعوا واحد شمرده نمی‌شود. برای مثال چنانچه موضوع دعوای سابق مالکیتِ عین بوده و موضوع دعوای دوّم حقِّ انتفاع یا یکی از حقوق ارتفاقی در همان ملک باشد، اتحاد موضوع مصداق ندارد. اگر حقوق ارتفاقی موضوع دو دعوا واحد نباشد، مثلاً در یکی حقِّ عبور و در دیگری حقِّ مَجرا باشد نیز شرط اتحاد موضوع دو دعوا محقق نمی‌باشد.

چنانچه موضوع دعوای سابق، حقوق مربوط به دورهٔ زمانی معیّنی بوده و حقوق مورد مطالبه در دعوای فعلی، حقوق مربوط به دورهٔ دیگری باشد، حتی به استناد قرارداد واحد، اتحاد موضوع دو دعوا محقق نیست.

در صورتی که دادخواست خلع ید از ملکی به ادعای مالکیت آن اقامه و خواهان محکوم به بی‌حقّی شده باشد، دعوای وقفیت و تولیت نسبت به همان ملک قابل رسیدگی است و صدورِ قرارِ ردِّ دعوا به سبب امر قضاوت‌شده موجّه نمی‌باشد.

وحدت سبب دو دعوا: مفهوم سبب علی‌الاصول در زمینهٔ جهات موضوعی قرار می‌گیرد که قابل توصیف قانونی است. در تمامی مواردی که جهات موضوعی در دو دعوا واحد نباشد، شرطِ وحدتِ سببِ دو دعوا حاصل نیست. مثلاً اگر در دعوای دعوای سابق که موضوع آن مالکیتِ عینِ معیّنی است، سبب دعوا ارث بوده و در دعوای فعلی که موضوع دعوا مالکیت همان عین است، سبب دعوا عقد بیع باشد، اسباب دو دعوا واحد شمرده نمی‌شوند.

چنانچه جهات موضوعی در دعوای سابق، توصیف قانونی شده باشد، همان جهات موضوعی می‌تواند در دعوای بعدی با تغییر توصیف قانونی سبب جدید شمرده شود. مثلاً تصرفاتِ خوانده در دعوای سابق، غاصبانه توصیف و خلع ید وی خواسته شده و در دعوای بعدی تصرفات استیجاری توصیف شده و تخلیهٔ ید او درخواست شود.

تفاوت سبب با ادلهٔ اثبات دعوا، اصولاً با مشکلی روبه‌رو نمی‌شود. بنابرین اگر دعوای سابق دوباره اقامه شود، در صورت اتّحاد اصحاب دعوا، موضوع و سبب دعوا، با قرارِ رد روبه‌رو می‌شود، حتی اگر دلیل جدید در اثبات سبب قبلی ارائه شده باشد. در حقیقت دلیل جدید در صورتی موجب حقِّ تجدیدِ دعوا می‌شود که سببِ جدیدی را اثبات نماید.

ایراد بی‌نفعی خواهان: از ایرادات دیگری که خوانده می‌تواند عنوان نماید و پذیرش آن، مانع دائمی بر رسیدگی به دعوا ایجاد می‌نماید، ایراد بی‌نفعی خواهان است. دادگاه در صورتی می‌تواند به دعوا رسیدگی کند که شخص و یا اشخاص ذی‌نفع رسیدگی به دعوا را درخواست نموده باشند.

ایراد عدم ترتب اثر قانونی بر دعوا (بند ۷ مادهٔ ۸۴ ق. آ. د. م):

۱. بدین معنی است که حتی در فرضی که قاضی وارد ماهیت دعوا شود و در ماهیت، ادعای خواهان صحیح باشد، باز هم هیچ اثر حقوقی بر ادعای

خواهان مترتب نباشد.

۲. اگر نسبت به دعوایی چنین ایرادی وارد باشد، نسبت به آن قرار رد دعوا صادر می‌شود.

مصادیقی از ایراد عدم ترتب اثر قانونی بر دعوا:

۱. می‌دانیم که در عقود عینی (حبس، وقف، رهن، هبه و بیع صرف) تا زمانی که موضوع قرارداد به طرف دیگر تحویل نشود، عقدی منعقد نشده است. حال اگر شخصی ادعا کند که طرف مقابل، مالی را به رهن او سپرده یا به نفع او وقف یا هبه کرده، ولی از تحویل مال امتناع می‌کند و بنابراین، دادخواست الزام به تحویل عین مرهونه یا عین موهوبه یا عین موقوفه را تقدیم می‌کند، در این صورت، به دلیل عدم قبض، رهن، هبه یا وقفی منعقد نشده و بنابراین، رسیدگی به این ادعا که آیا ایجاب و قبول رهن، هبه یا وقف انشا شده یا خیر، تأثیر حقوقی ندارد و به دلیل عدم ترتب اثر قانونی، قرار رد دعوا صادر می‌شود.

۲. می‌دانیم که در قانون حمایت خانواده (۱۳۹۱) در سه مورد ثبت نکاح موقت الزامی دانسته شده که عبارت است از:

ـ باردارشدن زوجه یا

ـ شرط ضمن عقد یا

ـ توافق طرفین.

حال اگر زنی با ادعای اینکه در نکاح موقت مردی است، دادخواست ثبت ازدواج موقت را ارائه کند و از همان بدو امر مشخص باشد که رابطه ایشان مشمول هیچ‌یک از شروط فوق، (باردارشدن زوجه، شرط ضمن عقد یا توافق بعدی طرفین) نیست، در این صورت، دادگاه وارد این امر ماهوی که آیا بین طرفین نکاح موقتی برقرارشده یا خیر، نمی‌شود، چون اثر حقوقی بر آن مترتب نیست و بر فرض آنکه، نکاح موقتی بین طرفین برقرارشده باشد، باز هم به دلیل آنکه هیچ‌یک از شروط فوق برقرار نیست، نکاح موقت قابل ثبت نیست.

ایراد عدم مشروعیت موضوع دعوا (بند ۸ مادهٔ ۸٤ ق.آ.د.م):

۱. منظور آن است که موضوع دعوا یا همان خواستهٔ دعوا، مال یا امری نامشروع باشد، مانند آنکه موضوع دعوا، مواد مخدر یا مشروبات الکلی یا سایر اشیائی باشد که قابل تملک نیست.

۲. اگر این ایراد وارد باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.

۳. اگر مشروع نبودن دعوا از ظاهر آن مشخص باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود؛ اما اگر پس از رسیدگی ماهوی، قاضی متوجه شود که حق مشروع و قانونی برای خواهان وجود ندارد، حکم به بی حقی خواهان صادر می‌شود.

٤. نامشروع بودن موضع دعوا با نامشروع بودن جهت دعوا متفاوت است. نامشروع بودن موضوع دعوا، به معنای نامشروع بودن خواسته است. در برخی از دعاوی موضوع، نامشروع نیست؛ اما جهت دعوا؛ یعنی مبنا، منشأ و سبب دعوا، نامشروع است. برای مثال، در دعوای مطالبهٔ پولی که منشأ و سبب آن قمار یا شرط‌بندی یا بخت‌آزمایی است، موضوع دعوا که همان پول باشد، نامشروع نیست؛ اما دارای منشأ و سبب نامشروع است و از این حیث قابل‌رسیدگی نیست. اگر جهت دعوا نامشروع باشد، قانونگذار قرار مقتضی را پیش‌بینی نکرده و درنتیجه، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود.

ایراد عدم جزمیت دعوا یا عدم تنجیز خواسته (بند ۹ مادهٔ ۸٤ ق.آ.د.م):

۱. این ایراد بدین معنی است که خواسته، مُرَدَّد بین دو یا چند چیز باشد؛ مانند آنکه خواستهٔ دعوایی، «الزام به تحویل یک دستگاه خودرو یا استرداد ثمن» باشد. در این مثال، خواستهٔ دعوا بین تحویل خودرو یا استرداد ثمن آن، مُرَدَّد است.

۲. اگر این ایراد وارد باشد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.

ایراد طرح دعوا خارج از موعد قانونی یا ایراد عدم رعایت مواعد یا مهلت (بند ۱۱ مادهٔ ۸٤ ق.آ.د.م):

۱. قانونگذار برای طرح برخی از دعاوی، مواعد خاصی را مقرر کرده است. این ایراد بدین معنی است که دعوایی، خارج از مواعد مقرره طرح‌شده است.

۲. توجه داشته باشید که منظور از این مواعد قانونی مواعد اعتراض به رأی، مانند واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام نیست؛ چراکه در آن موارد قرار رد دادخواست صادر می‌شود، نه قرار رد دعوا؛ بلکه منظور، مواعدی است که در قانون برای اقامهٔ برخی از دعاوی پیش‌بینی‌شده است.

۳. در صورت وجود این ایراد، قرار رد دعوا صادر می‌شود.

تفاوت موعد قانونی (مهلت) طرح دعوا و مرور زمان:

۱. در قوانین سابق آیین دادرسی مدنی، ایرادی به نام ایراد مرور زمان وجود داشت. بدین معنی که اگر خواهان ظرف مدت معینی از تضییع حقش (اعم از

منقول و غیرمنقول)، طرح دعوا نمی‌کرد، دیگر نمی‌توانست در خصوص آن حق طرح دعوا کند. در قانون فعلی آیین دادرسی مدنی، ایراد مرور زمان منتفی شده است.

۲. تفاوت اصلی ایراد مرور زمان و ایراد عدم طرح دعوا در موعد قانونی آن است که ایراد مرور زمان تکمیلی بود؛ یعنی اگر خوانده در مهلت مقرر جلسهٔ اول اقدام به ایراد نمی‌کرد، دادگاه علی‌رغم حصول مرور زمان، اقدام به رسیدگی به دعوا می‌کرد؛ اما ایراد طرح دعوا خارج از مواعد قانونی، مقوله‌ای امری است؛ یعنی حتی در صورت عدم ایراد نیز، قاضی مکلف به صدور قرار رد دعوا نسبت به پرونده‌ای است که خارج از مهلت طرح‌شده است.

مصادیقی از ایراد دعوا خارج از موعد قانونی:

۱. طرح دعوا علیه ظهرنویسان اسناد تجاری باید ظرف یک سال از تاریخ واخواست صورت گیرد. اگر دعوا، نسبت به ظهرنویسان خارج از مهلت یک‌ساله طرح شود، قرار رد دعوا صادر می‌شود. (مادهٔ ۲۸٦ قانون تجارت)

۲. طرح دعوای مطالبهٔ خسارت علیه متصدی حمل‌ونقل، باید ظرف یک سال از تاریخ تسلیم کالای معیوب صورت گیرد و در حالتی که کالای مورد حمل‌ونقل تلف‌شده باشد، طرح دعوا، باید ظرف یک سال از موعد تسلیم کالا به عمل آید. (مادهٔ ۳۹۳ قانون تجارت)

۳. طرح دعوا در اعتراض به عملیات ثبتی یک ملک، باید ظرف ۹۰ روز از اولین آگهی نوبتی صورت گیرد. (مادهٔ ۱٦ قانون ثبت)

٤. طرح دعوا در اعتراض به افراز املاک توسط ادارهٔ ثبت، باید ظرف ۱۰ روز صورت گیرد. (مادهٔ ۲ قانون افراز و فروش املاک مشاع ـ مصوب ۱۳۵۷)

۵. دعوای نفی ولد از جانب شوهر، باید ظرف دو ماه از تاریخ اطلاع شوهر از تولد طفل، طرح شود. (مادهٔ ۱۱٦۲ قانون مدنی)

- ✓ ایراد خارج از مهلت یا موعد بودن با مرور زمان خلط نشود.
- ✓ خارج از مهلت یا موعد بودن، مانند مهلت تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی
- ✓ مرور زمان، مانند مرور زمان دعاوی اسناد تجاری
- ✓ تفاوت مواعد قانونی با مرور زمان در این است که مواعد و مهلت‌ها هم مُسقِطِ حقِّ قانونی و هم مُسقِطِ حقِّ ماهوی (طبیعی) است، اما مرور زمان فقط مُسقِطِ حقِّ قانونی است و مُسقِطِ حقِّ طبیعی نیست؛ اما اگر موضوعی مشمول مرور زمان شده باشد و حقِّ طبیعیِ شخص پرداخت شده باشد دیگر دعوای استرداد مسموع نیست. (مادهٔ ۲٦٦ قانون مدنی)

ایراد عدم رعایت ترتیب منطقی دعاوی: گاه اثبات یک دعوا، منوط به اثبات دعوای دیگر است؛ بنابراین، ابتدا باید آن ادعای اولیه، به عنوان مقدمهٔ بحث، اثبات شود و سپس به سراغ اثبات دعوای اصلی برویم. در این صورت:

۱. اگر شخص خواهان، بدون آنکه در خصوص ادعایی که جنبهٔ اصلی و مقدم دارد، راجع به ادعایی که جنبهٔ فرعی و تبعی دارد، طرح دعوا کند، در این صورت، دعوای او قابل استماع نیست؛ چراکه ازیک‌طرف به دلیل آنکه خواهان در خصوص دعوای مقدماتی طرح دعوا نکرده، وفق مادهٔ ۲ ق.آ.د.م قاضی نمی‌تواند به آن رسیدگی کند و از طرف دیگر تا قبل از اثبات ادعایی که جنبهٔ اصلی و مقدماتی دارد، رسیدگی به ادعای دوم که جنبهٔ فرعی و نتیجه‌ای دارد، امکان‌پذیر نیست.

۲. دعوای مطروحه به دلیل عدم رعایت تقدم و تأخر منطقی دعاوی (ایراد عدم رعایت ترتیب دعاوی)، قابل‌رسیدگی نیست و باید نسبت به آن، قرار عدم استماع دعوا صادر شود.

مصادیقی از ایراد عدم رعایت ترتیب منطقی دعاوی:

۱. به موجب عملیات اجرایی ثبتی برای اجرای مفاد اسناد لازم‌الاجرا، سند ملکی به نام شخص دیگر منتقل‌شده، ولی در جریان اجرا، اشکال اساسی وجود داشته و در نتیجه، تنظیم سند، باطل است. در این حالت طرح دعوای ابطال سند، منوط به آن است که قبلاً عملیات اجرایی ابطال شود.

۲. شخصی با مبایعه‌نامه، ملکی را به دیگری فروخته و سپس با سند رسمی، همان ملک را به شخص دیگری فروخته است. در این حالت طرح دعوای الزام به تنظیم سند رسمی از جانب خریدار عادی (شخصی که به موجب مبایعه‌نامه خریداری کرده است) منوط به آن است که قبلاً، دعوای ابطال سند رسمی خریدار دوم طرح شود.

۳. شخصی، مدّعیِ بطلانِ معامله‌ای است و می‌خواهد ثمن پرداختی آن معامله را مسترد کند. در این حالت طرح دعوای استرداد ثمن، منوط به آن است که قبلاً جهت اثبات بطلان آن معامله، طرح دعوا شود.

ایراد عدم طرح دعوا علیه همهٔ اشخاص متأثر از دعوا (عدم طرح دعوا علیه همهٔ خواندگان لازم): سؤال آن است که اگر چند نفر از یک دعوا، به طور مستقیم متضرر شوند؛ یعنی اثر یک دعوا، چند نفر را به‌طور مستقیم تحت تأثیر قرار دهد و حقوق چند نفر را مخدوش کند، آیا لازم است که

تمام ایشان را خواندهٔ دعوا قرار دهیم یا خیر؟ در این خصوص، باید بین حالات ذیل قائل به تفکیک باشیم:

۱. اگر دعوا قابل‌تجزیه باشد؛ یعنی اثر دعوا نسبت به خواندگان مختلف، قابل‌تفکیک باشد: لازم نیست که همهٔ اشخاص متأثر از دعوا را خواندهٔ دعوا قرار دهیم. دادگاه صرفاً علیه همان اشخاصی که خواندهٔ دعوا قرارگرفته‌اند، رأی صادر می‌کند و به دلیل تفکیک‌پذیری اثر دعوا، اشخاص دیگر، از این رأی متأثر و متضرر نمی‌شوند. برای مثال، در دعوای مطالبهٔ وجه یک سند تجاری علیه مسئولین تضامنی آن سند، می‌توان فقط برخی از ایشان را طرف دعوا قرار داد و به محکومیت برخی از مسئولین تضامنی اکتفا کرد؛ زیرا این حکم، تأثیری نسبت به دیگر مسئولین نداشته و موجب محکومیت ایشان و تضرر آن‌ها نیست.

۲. اگر دعوا قابل‌تجزیه نباشد؛ یعنی اثر دعوا نسبت به خواندگان مختلف، قابل‌تفکیک نباشد: لازم است که همهٔ اشخاص متأثر را خواندهٔ دعوا قرار دهیم در این حالت، اگر دعوا را فقط علیه برخی از ایشان طرح کنیم، دادگاه نمی‌تواند وارد رسیدگی ماهوی شود و باید قرار عدم استماع دعوا صادر شود. چون در صورت رسیدگی ماهوی و صدور حکم، حکم صادره موجب تضرر اشخاصی می‌شود که نقشی و حضوری در دعوا و دفاع نداشته‌اند.

مصادیقی از ایراد عدم طرح دعوا علیه همهٔ اشخاص متأثر از دعوا:

۱. در دعوای اثبات نسب که علیه وراث شخصی طرح می‌شود، تمام وراث طرف دعوا قرار می‌گیرند. اگر در این دعوا، نام یکی از وراث درج نشده باشد، این وارد است.

۲. در دعوایی که به خواستهٔ ابطال سند طرح‌شده، باید تمام اشخاصی که در شمار اطراف سند تنظیمی هستند، طرف دعوا قرار گیرند. اگر در این دعوا، نام یکی از اطراف سند درج نشده باشد، این ایراد وارد است.

۳. معترض ثالث باید هم محکومٌ‌له و هم محکومٌ‌علیه رأی مورد اعتراض را، به عنوان خواندگان دعوای اعتراض ثالث درج کند. اگر فقط نام یکی از ایشان به عنوان خواندهٔ اعتراض ثالث درج‌شده باشد، این ایراد وارد است.

٤. اگر شخصی، مدعی حقی نسبت به عین مستأجره باشد، نمی‌تواند عین مستأجره را از تصرف مستأجر خارج کند، مگر آنکه هم موجر و هم مستأجر را خواندهٔ دعوا قرار دهد. اگر در این دعوا، فقط نام یکی از ایشان درج‌شده باشد، این ایراد وارد است.

ایراد طرح دعوا علیه شخص متوفی:

۱. اگر خواندهٔ دعوای بدوی، در زمان تقدیم دادخواست بدوی متوفی باشد، نسبت به دعوای او باید قرار عدم استماع دعوا صادر شود.

۲. فوت شخص خوانده بعد از تقدیم دادخواست، موجب رد دعوا نیست؛ بلکه در این صورت تا تعیین وراث شخص خوانده، دادرسی به موجب قرار توقیف دادرسی، متوقف می‌شود.

اگر شخصی در مرحلهٔ رسیدگی اولیه زنده باشد؛ اما در زمان تقدیم دادخواست واخواهی یا تجدیدنظر یا فرجام فوت‌شده باشد، در این صورت، تقدیم دادخواست واخواهی، تجدیدنظر یا فرجام به طرفیت آن شخص متوفی، موجب صدور قرار عدم استماع دعوا نیست؛ بلکه در این حالت تا تعیین وراث قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود.

سایر ایرادات: ایراد قابل پذیرش، ایرادی نیست که الزاماً در ق.آ.د.م صراحتاً پیش‌بینی شده باشد بلکه هر دفاعی که دارای آثار ایراد باشد، حتی اگر مستند به سایر مقررات باشد، «ایراد» شمرده می‌شود.

زمان طرح ایرادات:

۱. لازم نیست که بیان ایرادات شکلی، مقدم بر دفاعیات ماهوی باشد؛ بلکه می‌تواند همراه با دفاعیات ماهوی مطرح شود.

۲. مهلت بیان ایرادات تا پایان جلسهٔ اول است، اعم از آنکه ایراد به صورت شفاهی یا آنکه به صورت کتبی و در قالب لایحه بیان شود. اگر تمام وقت جلسهٔ اول به بررسی دادخواست و اظهارات خواهان اختصاص یابد و نوبت به دفاعیات خوانده نرسد، جلسهٔ بعد، برای خوانده در حکم جلسهٔ اول است.

۳. درست است که مهلت طرح ایرادات تا پایان جلسهٔ اول است؛ اما این قاعده یک استثنا دارد و آن حالتی است که سبب ایراد بعداً حادث شده باشد که در این حالت باید در اولین جلسه‌ای که بعد از حدوث سبب ایراد، تشکیل می‌شود، اقدام به ایراد نماییم. برای مثال، قاضی در جریان دادرسی با یکی از طرفین قرابت سببی پیدا کند (ایراد رد دادرس) یا خواهان در جریان دادرسی تغییر تابعیت دهد (ایراد دعوای تأمین اتباع) یا موضوع دعوا، در جریان دادرسی غیرقانونی شود (ایراد عدم مشروعیت موضوع دعوا) یا در جریان دادرسی صلاحیت ذاتی دادگاه تغییر یابد (ایراد عدم صلاحیت ذاتی).

ضمانت اجرای عدم طرح ایرادات در مهلت مقرر: عدم طرح ایرادات در مهلت مقرر؛ یعنی تا پایان جلسهٔ اول دادرسی، دارای ضمانت اجرایی به شرح زیر است:

۱. اگر ایرادات در مهلت مقرر (تا پایان جلسهٔ اول) بیان شود: دادگاه قبل از ورود در ماهیت، ابتدا نسبت به ایراد مزبور رسیدگی کرده، پاسخ ایراد را می‌دهد؛ اعم از آنکه ایراد را رد کند یا آنکه ایراد را بپذیرد.

اگر دادگاه ایراد را وارد نداند، آن را در صورت‌مجلس رد کرده و وارد ماهیت می‌شود و اگر ایراد را صحیح بداند، قرار مقتضی (مانند رد دعوا یا عدم صلاحیت یا ...) را صادر می‌کند؛ بنابراین، اگر ایرادات در مهلت مقرر بیان‌شده باشد، دادگاه قبل از تصمیم‌گیری دربارهٔ ایراد نمی‌تواند وارد ماهیت شود.

۲. اگر ایرادات خارج از مهلت مقرر (بعد از جلسهٔ اول دادرسی) بیان شود: اگر دادگاه این ایراد را وارد نداند، ملزم نیست که به ایراد مزبور، به طور جداگانه رسیدگی کند و پاسخ دهد؛ بلکه می‌تواند در ضمن صدور حکم، در خصوص ایراد مزبور نیز جواب دهد؛ اما اگر دادگاه واقعاً ایراد مزبور را وارد بداند، نباید رسیدگی ماهوی را ادامه دهد.

امری یا تکمیلی بودن ایرادات: سؤال آن است که آیا دادگاه باید منتظر ایراد کردن بنشیند یا بدون ایراد از جانب خوانده نیز می‌تواند قرار مقتضی را صادر کند؟ به‌عبارت‌دیگر، ایرادات، امری است و درهرصورت قاضی باید قرار مقتضی را صادر کند یا آنکه ایرادات، حق خوانده است که او می‌تواند از این حق بگذرد. در پاسخ بیان می‌داریم:

۱. ایرادات، علی‌الاصول امری است؛ یعنی قاضی، منتظر ایراد کردن خوانده نمی‌ماند و اگر خود، متوجه وجود ایراد شود، برای مثال، متوجه شود که موضوع دعوا، نامشروع است یا متوجه شود که دادگاه دارای صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به پرونده نیست، قرار مقتضی صادر می‌کند.

۲. برخی از ایرادات جنبهٔ تکمیلی دارد که عبارت است از:

ـ ایراد عدم صلاحیت نسبی؛

ـ ایراد امر مطروحه.

تکلیف قاضی در صورت وجود ایرادات تکمیلی:

۱. اگر در مهلت مقرر، ایراد صورت گیرد، قاضی باید قرار مقتضی را صادر کند.

۲. اگر خارج از مهلت مقرر ایراد صورت گیرد، قاضی می‌تواند رسیدگی را ادامه دهد یا آنکه بنا بر ایراد مزبور، قرار مقتضی را صادر کند.

۳. اگر اصلاً ایرادی صورت نگیرد و قاضی خود متوجه ایراد شود، می‌تواند رسیدگی را ادامه دهد یا آنکه بنا بر ایراد مزبور قرار مقتضی را صادر کند.

٤. بنابراین، مشاهده می‌شود که حتی اگر خوانده ایراد نکند، قاضی مکلف به ادامهٔ رسیدگی نیست؛ بلکه مخیر است که رسیدگی را ادامه داده یا آنکه قرار مقتضی را صادر کند.

تکلیف قاضی در صورت وجود ایرادات امری:

۱. اگر در مهلت مقرر، ایراد صورت گیرد قاضی باید قرار مقتضی را صادر کند.

۲. اگر خارج از مهلت مقرر، ایراد صورت گیرد یا آنکه اصلاً ایراد نشود، باز هم اگر قاضی متوجه وجود ایراد شود باید، قرار مقتضی را صادر کند.

مبحث دوم: مسائل مشترک ایرادات

مادهٔ ۸۷ ق.آ.د.م زمان طرح ایرادات را تا پایان اولین جلسهٔ دادرسی قرار داده است مگر اینکه سبب ایراد بعداً حادث شود که در آن صورت باید گفت: زمان طرح آن نیز در اولین جلسه یا نخستین اقدام ذی‌نفع پس از حدوث آن است.

چنانچه خوانده ایراد را در زمان لازم عنوان ننماید و در سایر مقاطع دادرسی مطرح کند، تکلیف دادگاه در رسیدگی به ایراد چیست؟ در این صورت باید قائل به تفکیک ایرادات بود:

- چنانچه ایراداتی که از قوائد آمره به شمار می‌روند، در اولین جلسهٔ دادرسی عنوان نشوند، دادگاه مکلّف است در صورت پذیرش، جدای از ماهیت دعوا و بدون ورود در ماهیت دعوا نسبت به آن رأی دهد. عدمِ صلاحیتِ ذاتیِ دادگاه و ایرادات مذکور در بندهای ۳ تا ۱۱ مادهٔ ۸٤ ق.آ.د.م از این جمله‌اند.
- چنانچه ایراداتی که از قواعد مخیّره به شمار می‌روند، در زمان لازم عنوان نشوند، دادگاه باید تکلیف آنها را ضمن صدور رأی نسبت به ماهیت روشن نماید. ایراد عدم صلاحیت نِسبی، ایراد تأمین دعوای واهی، ایراد تأمین اتباع بیگانه، ایراد امر مطروحه از این جمله‌اند.

قانونگذار در ماده ۸٤ ق.آ.د.م به خوانده اجازه داده است که ایرادات مذکور در این ماده را ضمن پاسخ به ماهیت دعوا عنوان نماید، اما این ترتیب قابل انتقاد است؛ اگر برای مثال، دعوا متوجّهِ خوانده نباشد، چگونه باید و می‌تواند نسبت به ماهیت نیز دفاع نماید؟! به همین ترتیب چنانچه خواهان ذی‌نفع نبوده، سِمَتِ دادخواست‌دهنده محرز نباشد و ... . در این خصوص باید گفت خوانده مکلف است ایراد عدم صلاحیت (ذاتی و نِسبی)، ایراد امر مطروحه، ایراد ردِّ دادرس، ایراد تأمین دعوای واهی، ایراد تأمین اتباع بیگانه را ضمن پاسخ به ماهیت دعوا به عمل آورد، چرا که ایرادات عدم صلاحیت، امر مطروحه و ردِّ دادرس، چنانچه پذیرفته شود، موجب می‌گردد که رسیدگی به دعوا، ولو در مرجع دیگر یا نزد دادرس دیگر ادامه یابد؛ اما در خصوص ایرادات مندرج در بندهای ۳ تا ۱۱ مادهٔ ۸٤ ق.آ.د.م باید گفت که مکلّف نمودن خوانده به دفاع ماهوی، ضمن طرح آنها، بی‌وجه به نظر می‌رسد؛ بنابراین دادگاه در همان

جلسهٔ اوّل، باید به ایراد یا ایرادات مطرح‌شده رسیدگی نماید و تصمیم خود را اعلام کند تا چنانچه ایراد مردود باشد، به خوانده فرصت سایر دفاعیات داده شود.

چنانچه سبب ایراد در پرونده موجود و قابل احراز باشد، اما ذی‌نفع ایراد ننماید، دادگاه در این خصوص باید چه تصمیمی بگیرد؟ در پاسخ باید دو مورد را از هم متمایز نمود:

الف. چنانچه سبب ایراد از موضوعاتی باشد که مربوط به نظم عمومی و از قواعد آمره است و بنابراین وظیفهٔ دادگاه، توجّه به آن و صدور رأی مقتضی است و ایراد خوانده (یا خواهان در مورد ایراد ردِّ دادرس) بیشتر جنبهٔ تذکر دارد (مانند ایراد عدم صلاحیت ذاتی دادگاه و عدم اهلیت خواهان). دادگاه مکلّف است حتی بدون ایراد ذی‌نفع، به سبب مزبور توجّه و قرار مقتضی صادر نماید.

ب. در صورتی که سبب ایراد از قواعد مخیّره باشد، دادگاه حتی در صورت احراز موضوع، حقِّ عنایت به آن را نداشته و باید به رسیدگی ادامه دهد. مانند ایراد تأمین دعوای واهی و ایراد تأمین اتباع بیگانه.

عدم صلاحیتِ نِسبیِ دادگاه‌ها و امر مطروحه، اگرچه از قواعد آمره محسوب نمی‌شوند اما دادگاه در صورت احراز سبب ایراد می‌تواند با وجود عدم ایراد ذی‌نفع به آن توجّه نماید.

چنانچه دادگاه پس از بررسی ایراد، آن را وارد نداند، باید مستدلاً آن را مردود اعلام نماید. اعلامِ ردِّ ایراد باید به نحوی باشد که چنانچه بدون پاسخ به ماهیت دعوا، مطرح شده، خوانده از حقِّ دفاع محروم نشود.

دادگاه در صورت پذیرش ایراد ردِّ دادرس باید قرار امتناع از رسیدگی صادر و پرونده را برای رسیدگی، به دادرس (عندالاقتضاء دادرسان) دیگر همان دادگاه محوّل نماید و در صورت نبودن دادرس به تعداد کافی در شعبهٔ مربوط، برای تکمیل دادرسان یا ارجاع به شعبه دیگر، نزد رئیس شعبهٔ اوّل بفرستد.

ایراد تأمین دعوای واهی و ایراد تأمین اتباع بیگانه اگر پذیرفته شوند، دادگاه باید مهلت سپردن تأمین را تعیین کرده و در این مهلت، دادرسی، متوقف شده و در صورتی که خواهان در این مدّت تأمین ندهد، قرار ردِّ دادخواست را صادر نماید. چنانچه قرارِ ردِّ دادخواست صادر شود، باید به همان ترتیبی عمل شود که در مورد قرارِ ردِّ دعوا عمل می‌شود، یعنی قرار به صورت دادنامه درآمده و به اصحاب دعوا ابلاغ شود تا عندالاقتضاء امکان تجدیدنظرخواهیِ خواهان از قرار فراهم شود.

علی‌رغم اینکه بند ب مادهٔ ۳۳۲ ق.آ.د.م قرار عدم استماع دعوا را از قرارهای قابل تجدیدنظر اعلام نموده است، اما در هیچ یک از موادِّ دیگرِ قانونِ جدید، موارد صدور چنین قراری پیش‌بینی نشده است. ضمن تأکید بر اینکه هیچ تفاوتی از حیث آثار بین قرار ردِّ دعوا و قرار عدم استماع دعوا وجود ندارد، باید گفت که قرار عدم استماع دعوا اکنون در مواردی باید صادر شود که دعوا به استناد سایر موادِّ قانون جدید و یا سایر مقررات، غیر قابل استماع باشد؛ از جمله: مادهٔ ۱۶۳ ق.آ.د.م یا مادهٔ ٦٥٤ قانون مدنی «در صورتی که دعوا باید به طرفیت چند نفر خاص (مثلاً همهٔ وراث) اقامه شود اما خواهان فقط یک یا چند نفر از آنها را طرف قرار دهد، نیز قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود.»

ایراد رد دادرس:

۱. این ایراد ضامن حفظ بی‌طرفی قاضی است.
۲. ایرادی دوطرفه است؛ یعنی می‌تواند هم از جانب خواهان وارد شود و هم از جانب خوانده.
۳. ایراد رد دادرس، جنبهٔ امری دارد؛ یعنی حتی اگر طرفین ایراد نکنند، باز هم قاضی باید در صورت وجود جهات رد دادرس، از رسیدگی امتناع کند.
٤. جهات رد دادرس که در مادهٔ ۹۱ ق.آ.د.م ذکرشده، جنبهٔ حصری دارد و به موجب قیاس قابل‌گسترش نیست؛ زیرا عدم رسیدگی دادگاه به یک پرونده، امری استثنائی است و از همین رو، قابل قیاس نیست.
٥. در قانون، مهلت خاصی برای بیان ایراد مقرر نشده، اما به قیاس با سایر ایرادات می‌توان مهلت بیان این ایراد را نیز، مانند سایر ایرادات تا پایان جلسهٔ اوّل دانست.
٦. اگر تا پایان جلسهٔ اول دادرسی، ایراد رد دادرس بیان شود، قاضی مکلف است قبل از ورود در ماهیت، نسبت به آن بیان نظر کند؛ یعنی اگر آن را وارد می‌داند از رسیدگی امتناع کرده و در صورت عدم قبول این ایراد، با درج در صورت‌مجلس آن را رد می‌کند.
۷. اگر ایراد رد دادرس، خارج از مهلت بیان شود و قاضی آن را وارد بداند، به دلیل ماهیت امری قضیه، نباید رسیدگی را ادامه دهد؛ اما اگر آن را وارد نداند، نیاز نیست که جدای از ماهیت به ایراد مزبور پاسخ دهد.
۸. اگر در جریان دادرسی یکی از موجبات رد دادرس حادث شود، باز هم قاضی مکلف به صدور قرار امتناع از رسیدگی است.
۹. در ایراد رد دادرس، زمان رسیدگی ملاک عمل است، نه زمان تقدیم دادخواست؛ یعنی اگر در زمان تقدیم دادخواست یکی از موجبات رد دادرس برقرار باشد؛ اما تا قبل از تشکیل جلسهٔ اول دادرسی جهت رد دادرس برطرف شود، دادرس نباید از رسیدگی امتناع کند و باید رسیدگی را ادامه دهد.

۱۰. تشخیص وجود یا عدم وجود جهات دادرس، با خود قاضی است، نه سایر مقامات، مانند رئیس حوزهٔ قضائی.

۱۱. اگر قاضی برخلاف وجود جهات ردّ دادرس، به پرونده رسیدگی کند، این امر موجب نقض رأی در تجدیدنظر یا فرجام است. البته اگر با وجود جهات ردّ دادرس، قاضی علیه شخصی که به نحوی به او وابسته است، رأی داده باشد، برای مثال، علیه خویشان یا علیه خادم یا مباشر خود رأی دهد یا آنکه به نفع شخصی رأی دهد که با قاضی دارای اختلاف بوده، در این صورت، رأی صرفاً به دلیل وجود جهات ردّ دادرس نقض نمی‌شود؛ چرا که جهات مزبور در رأی دادگاه تأثیر نگذاشته است.

۱۲. ضمانت اجرای پذیرش این ایراد: صدور قرار امتناع از رسیدگی و ارجاع به شعبهٔ دیگر با نظر رئیس کل یا صدور قرار امتناع از رسیدگی و رسیدگی توسط دادرس علی‌البدل در همان شعبه است.

۱۳. در مواردی که بین دادرس با یکی از اصحاب دعوا مواردی چون قرابت، رابطهٔ قیمومت یا مخدومی یا رابطهٔ وراثت و یا وجود رابطهٔ دادرسی سابق اعم از حقوقی یا کیفری و وجود نفع شخصی وجود دارد منتهی به قرار امتناع از رسیدگی می‌شود.

۱۴. اما وجود یکی از ایرادات فوق با شرایط قانونی بین دادرس با وکیل به موجب مادهٔ ۱۲ لایحهٔ اصلاح قانون وکلا، بدون آن که دادگاه قرار امتناع صادر کند، وکیل ممنوع از وکالت در آن پرونده می‌شود.

جهات رد دادرس:

۱. قرابت نسبی یا سببی تا درجهٔ سوم از هر طبقه بین قاضی با یکی از اصحاب دعوا وجود داشته باشد.
   - برای تعیین درجه و طبقهٔ قرابت، قاضی، محور قرار می‌گیرد و رابطهٔ اصحاب دعوا با او سنجیده می‌شود. برای مثال، اگر یکی از طرفین، نوهٔ عموی قاضی (درجهٔ ۳ از طبقهٔ ۳) باشد، قاضی از رسیدگی ممنوع است؛ اما اگر قاضی، نوهٔ عموی یکی از طرفین باشد، قاضی از رسیدگی ممنوع نیست؛ زیرا در این صورت، شخص مزبور پسرعموی پدر قاضی است و پسرعموی پدر، در شمار طبقات قرابت نیست.
۲. قاضی، قیم یا مخدوم (رئیس) یکی از طرفین باشد و یا یکی از طرفین، مباشر یا متکفل امور قاضی یا همسر او باشد.
   - مدیر اموال یا مدیر امور و برنامه‌های شخصی را مباشر گویند.
   - دوستی قاضی با یکی از طرفین، از موجبات رد دادرس نیست.
۳. قاضی یا همسر یا فرزند او، وارث یکی از اصحاب دعوا باشد.
۴. قاضی، سابقاً در موضوع دعوای اقامه‌شده، به عنوان دادرس یا داور یا کارشناس یا گواه اظهارنظر کرده باشد.
   - منظور از اظهارنظر، اظهارنظر ماهوی است؛ بنابراین، اگر دادگاه در خصوص همان دعوا، قبلاً قرار رد دعوا یا قرار ابطال دادخواست صادر کرده باشد، در صورت طرح مجدد دعوا، می‌تواند به آن پرونده رسیدگی کند.
   - گاه ممکن است دادگاه در خصوص پرونده‌ای یک قرار، مانند قرار رد دعوا صادر کرده باشد؛ اما از طرف دیگر در ماهیت پرونده اظهارنظر کرده باشد. در آن صورت نیز دادگاه از رسیدگی مجدد به آن موضوع، ممنوع است. برای مثال، در دعوای خلع ید، قاضی اظهار دارد که گرچه خوانده غاصب است؛ اما به دلیل عدم طرح دعوا طبق قانون و عدم رعایت تشریفات طرح دعوا، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود. در این حالت، درست است که قاضی یک قرار صادر کرده؛ اما در متن رأی خود به غاصب بودن خوانده اشاره دارد و این یک نظر ماهوی است.
۵. بین قاضی و یکی از طرفین یا همسر یا فرزند او دعوای حقوقی یا جزایی مطرح باشد یا در سابق مطرح بوده و از تاریخ صدور حکم قطعی دو سال نگذشته باشد.
   - شکایت انتظامی از قاضی از موجبات ردّ دادرس نیست.
۶. قاضی یا همسر یا فرزند او دارای نفع شخصی در موضوع مطروحه باشند.

قضات مشمول رد دادرس: سؤال آن است که ایراد رد دادرس راجع به دادرسان کدام یک از مراجع قضائی اعمال می‌شود. در این خصوص، نکات ذیل قابل‌توجه است:

۱. قضات ذیل ممکن است به دلیل وجود موجبات رد دادرس از رسیدگی ممنوع باشند:
   - قضات دادگاه‌های عمومی؛
   - قضات دادگاه‌های انقلاب؛
   - قضات دادگاه‌های تجدیدنظر.

۲. رد دادرس در دیوان عدالت نیز تابع قانون آیین دادرسی مدنی است؛ بنابراین؛ جهات رد دادرس شامل قضات دیوان عدالت اداری نیز هست. (مادهٔ ۱۲۲ قانون دیوان عدالت اداری)

۳. جهات رد دادرس، شامل قضات دیوان عالی کشور نیست؛ زیرا قضات دیوان عالی کشور اقدام به رسیدگی ماهوی به اصل پرونده نمی‌کنند. البته در رسیدگی‌های مشمول مادهٔ ٤٧٧ ق.آ.د.ک که دیوان عالی کشور بعد از اعلام رئیس قوهٔ قضائیه مبنی بر اینکه رأی خلاف شرع بَیّن است، اقدام به رسیدگی مجدد می‌کند، قضات دیوان عالی کشور مشمول جهات رد دادرس هستند؛ زیرا در این فرض دیوان عالی کشو اقدام به رسیدگی ماهوی می‌کند.

٤. گرچه در دادگاه خانواده، رعایت تشریفات آیین دادرسی لازم نیست؛ ولی اصول کلّی حاکم بر آیین دادرسی مدنی باید رعایت شود؛ بنابراین، قضات دادگاه خانواده نیز مشمول جهات ردّ دادرس‌اند؛ اما قاضی مشاور زن در دادگاه خانواده، مشمول جهات ردّ دادرس نیست؛ زیرا نظر او، مشورتی است و او اقدام به انشای رأی و اتخاذ تصمیم قضائی در ماهیت پرونده نمی‌کند.

٥. با توجّه به اینکه قاضی دادگاه صلح، ملزم به رعایت قواعد آیین دادرسی است، قضات دادگاه‌های صلح نیز مشمول ایراد ردّ دادرس‌اند؛ اما اعضای شورا، به دلیل عدم برخورداری از پایه و سمت قضایی، مشمول ایراد رد دادرس نیستند.

٦. جهات رد دادرس، شامل اعضای رسیدگی‌کنندهٔ مراجع غیر دادگستری نیست؛ چراکه مراجع غیر دادگستری تابع ق.آ.د.م نیستند.

تکلیف پرونده در صورت وجود جهات رد دادرس: در این صورت، قاضی قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند و به شرح ذیل اقدام می‌کند:

۱. اگر شعبهٔ مزبور دادرس علی‌البدل داشته باشد: رسیدگی بر عهدهٔ دادرس علی‌البدل است.

۲. اگر شعبهٔ مزبور دادرس علی‌البدل نداشته باشد: پرونده برای ارجاع به شعبهٔ دیگر، به نزد رئیس حوزهٔ قضائی ارسال می‌شود.

۳. اگر حوزهٔ قضایی شعبهٔ دیگری نداشته باشد: پرونده به نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض از حوزه‌های قضائی مجاور فرستاده می‌شود. توجه داشته باشید که در این خصوص، صرفاً نزدیک‌ترین دادگاه هم‌عرض ملاک عمل است، چه دادگاه مزبور در همان استان یا استان دیگری باشد.

فصل دوم: دفاع به معنای اخص

دفاع به معنای اخص یا دفاع ماهوی، به هر طریق دفاعی گفته می‌شود که مستقیماً علیهِ حقّ اصلیِ موردِ ادعای خواهان مطرح می‌شود.

نفیِ حقّ ادعایی به هر طریق قانونی امکان‌پذیر است: مانند اینکه خوانده صرفاً دعوا را تکذیب کند.

مقنن طرح پاره‌ای از دفاعیات خوانده را که ممکن بود مستلزم اقامهٔ دعوا شود، دفاع به معنای اخص شمرده است. در حقیقت به موجب مادهٔ ۱٤۲ ق.آ.د.م: «دعوای تهاتر، صلح، فسخ، ردِّ خواسته و امثال آن که برای دفاع از دعوای اصلی اظهار می‌شود، ... نیاز به تقدیم دادخواست جداگانه ندارد.»

فصل سوم: دعوای متقابل

مبحث نخست: شرایط دعوای متقابل

دعوای متقابل یک سری شرایط عمومی دارد (که همان شرایطِ عمومیِ اقامهٔ دعواست) و یک سری شرایط اختصاصی به شرح ذیل:

۱) اقامهٔ آن از سوی خوانده؛

۲) اتّحاد منشاء یا ارتباط کامل آن با دعوای اصلی؛

۳) اقامهٔ آن در مهلت مقرر.

۱) دعوای متقابل باید الزاماً از سوی خوانده اقامه شود.

مجلوبِ ثالث می‌تواند علیهِ جالب اقامهٔ دعوای متقابل کند مگر اینکه جالب او را برای تقویت موضع خود جلب کرده باشد که در این صورت حکم آن با موردی که شخص ثالث برای تقویت موضع یکی از اصحاب دعوا وارد می‌شود، یکی است.

اگر واردِ ثالث مستقل باشد، هر یک از اصحاب دعوا می‌تواند علیه وارد ثالث، دعوای متقابل کند و اگر وارد ثالث فقط علیه یکی از اصحاب وارد شده باشد، فقط همان صاحب می‌تواند علیه وارد ثالث، دعوای متقابل اقامه کند.

اگر وارد ثالث خود را در محق شدن یکی از طرفین دعوا، ذی‌نفع دانسته و برای تقویتِ موضعِ او، وارد دعوا شود، نمی‌تواند دعوای متقابل اقامه نموده و علیه وی نیز نمی‌توان دعوای متقابل اقامه نمود.

طرح دعوای متقابل از سوی خوانده، همانگونه که در برابر دعوای اصلی خواهان ممکن است، در برابر دعوای اضافی خواهان نیز امکان‌پذیر است.

سؤال مورد بررسی: آیا مجلوبِ ثالث می‌تواند توسط جالب، مورد دعوای اضافی قرار گیرد (جالب، دعوای اضافی اقامه کند)؟

بله می‌تواند.

طرح دعوای متقابل علیهِ خواهانِ دعوای متقابل، ممکن نیست.

۲) منظور از منشاء یا سبب دعوا، رابطهٔ حقوقی مشخصی است که بر عمل یا واقعه‌ای حقوقی و یا قانون مبتنی بوده و بر اساس آن، خواهان خود را مستحقِّ مطالبه می‌داند؛ مانند اینکه مؤجری به خواستهٔ مال‌الاجارهٔ معوّقهٔ موردِ اجاره علیه مستأجر اقامه دعوا نماید و مستأجر که در این دعوا خوانده می‌باشد، در مقابل ادعای خواهان، اقامهٔ دعوا و مبلغی را مطالبه می‌نماید که در ملک هزینه نموده و طبق قرارداد اجاره که منشاء ادعای خواهان دعوای اصلی است، به عهدهٔ موجر است. این دعوای خوانده چون با دعوای اصلی (مطالبهٔ مال‌الاجارهٔ معوّقه) ناشی از یک منشاء (عقد اجاره) می‌باشد، با وجود سایر شرایط، دعوای متقابل شمرده می‌شود.

دعوای خوانده ممکن است با دعوای اصلی دارای منشاء واحد نباشد اما با آن ارتباط کامل داشته باشد. بین دو دعوا وقتی ارتباط کامل موجود است که اتخاذ تصمیم در هر یک مؤثر در دیگری باشد؛ مانند اینکه خریدار خودرویی با استناد به قراردادِ عادیِ بیع، دعوای الزامِ فروشنده به تنظیم سند رسمی را اقامه نماید و فروشنده (خواندهٔ اصلی) به طرح دعوای متقابل استرداد خودرو که درید خواهان (خریدار) است، اقدام کند. این دعوای خوانده با وجود سایر شرایط، متقابل است زیرا با دعوای اصلی ارتباط کامل دارد.

۳) دادخواستِ دعوای متقابل باید تا پایان اولین جلسهٔ دادرسی داده شود، بنابراین خوانده می‌تواند دعوای متقابل را قبل از اولین جلسهٔ دادرسی نیز اقامه نماید. در این صورت، چنانچه فرصت تا اولین جلسهٔ دادرسی کافی باشد، دادخواست تقابل به خواندهٔ آن (خواهان اصلی) ابلاغ و علی‌الاصول رسیدگی به دعوای تقابل نیز در همان جلسه‌ای که برای رسیدگی به دعوای اصلی از قبل تعیین شده، صورت می‌گیرد و همین وقت به طرفینِ دعوای تقابل ابلاغ می‌شود؛ اما چنانچه فرصت کافی برای ابلاغ نباشد و یا دعوای متقابل در اولین جلسهٔ دادرسی اقامه شود و خواندهٔ تقابل نیز در این جلسه، برای تهیه پاسخ و ادلهٔ خود، تأخیر جلسه را درخواست نماید، جلسه تجدید می‌شود تا در جلسهٔ آینده به هر دو دعوا توأمان رسیدگی شود.

مقنن تنها به خوانده تقابل اجازه داده که در صورت آماده نبودن برای دفاع از آن، تأخیرِ جلسهٔ دادرسی را در این مورد درخواست نماید.

در حقوق ما، طرح دعوای متقابل، فقط در «مرحلهٔ بدوی» امکان‌پذیر است و طرح آن در مرحلهٔ تجدیدنظر و واخواهی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

مبحث دوم: دعوای متقابل و تهاتر

طبق مادهٔ ۱۴۲ ق.آ.د.م دعوای متقابل را یکی از طرق دفاعی خوانده است که بر خلاف سایر طرق دفاعی، طرح آن نیاز به تقدیم دادخواست دارد.

آیا ادعای تهاتر از سوی خوانده نیاز به دادخواست دارد یا صِرفِ اظهارِ آن در قالبِ دفاع به معنای اخص، کافی است که دادگاه را مکلف به رسیدگی نماید؟

اگر اصل و میزانِ طلبِ ادعایی خوانده از خواهان بر اساسِ اَسنادِ غیرقابلِ انکار، مُسَلَّم یا مورد قبول خواهان بوده و سایر شرایط نیز بر همین ترتیب محرز باشد، تنها در این صورت است که در اجرای مادهٔ ۱۴۲ ق.آ.د.م صِرفِ اِظهارِ تهاتر توسط خوانده در مقام دفاع، کافی بوده و دادگاه ملزم به لحاظ آن در حکم صادره است، حتی اگر سببِ دو دِین، واحد نباشد. در غیر این صورت، خوانده برای اثبات سقوط دین و برائت ذمّهٔ خود از طریق تهاتر، راهی جز اقامهٔ دعوای متقابل ندارد.

در فرضی که خوانده ملزم به اقامهٔ دعوا جهت اثبات تهاتر است، آیا دعوا باید و می‌تواند به صورت «متقابل» مطرح شود؟ یکی از شرایط اقامهٔ دعوای متقابل، وحدت منشاء و یا ارتباط کامل آن با دعوای اصلی است. در نتیجه، چنانچه دعوای خوانده واجد یکی از این دو شرط باشد، می‌تواند با وجود سایر شرایط مذکور، به صورت متقابل اقامه شود؛ در این حال، دادگاه پس از رسیدگی چنانچه خواهانِ متقابل را جزئاً یا کلاً در دعوای اقامه شده و خواهانِ اصلی را نیز ذی‌حق تشخیص دهد، تهاتر را نیز در رأی صادره لحاظ و نتیجه را اعلام خواهد نمود؛ اما چنانچه دعوایی که خوانده باید اقامه کند، به این علّت که با دعوای اصلی دارای منشاءِ واحد نبوده و با آن ارتباط کامل نیز نداشته باشد و یا در مهلت مقرر اقامه نشده باشد، دعوای متقابل شمرده نشود، راهی جز این ندارد که آن را دعوای مستقل شمرده و در دادگاه صالح اقامه کند.

مبحث سوم: تکلیف دادگاه در برابر دعوای متقابل

چنانچه خوانده اقدام به اقامهٔ دعوای متقابل نماید، دادگاه در فروض مختلف، تکالیفی بر عهده دارد که به ترتیب بررسی می‌شود:

نداشتن صلاحیت ذاتی: چنانچه دعوای متقابل از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد، دادگاه مکلف است با صدور قرار عدم صلاحیت، پروندهٔ دعوای متقابل را حسب مورد به دادگاه صالح و یا به دیوان عالی کشور جهت تعیین مرجع صالح بفرستد. در این صورت، اگر رسیدگی به دعوای اصلی متوقف به رسیدگی به دعوای طاری (متقابل) باشد، دادگاه رسیدگی به دعوای اصلی را متوقف نموده تا دعوای متقابل، در مرجعی که صلاحیت رسیدگی به آن را دارد، خاتمه پذیرد.

نداشتن صلاحیت محلّی: چنانچه دعوای متقابل در صلاحیت محلّی دادگاهی غیر از دادگاهی باشد که دعوای اصلی در آنجا اقامه شده، دادگاه مرجع دعوای اصلی، در صورتی که ذاتاً صالح باشد، به دعوای متقابل نیز توأم با دعوای اصلی، رسیدگی و اصولاً اقدام به صدور رأی واحد می‌نماید.

احراز نشدن شرایط دعوای متقابل: در صورتی که خوانده، دعوای خود را در قالب دعوای متقابل اقامه نموده باشد، اما دادگاه آن را به علّت احراز نشدن هر یک از شرایط آن، متقابل نداند، به دعوای مزبور چنانچه از صلاحیت او خارج نباشد، جداگانه و به صورت دعوای مستقل رسیدگی می‌نماید و چنانچه از صلاحیت ذاتی یا محلّی او خارج باشد، آن را با صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع مربوطه می‌فرستد تا ترتیب رسیدگی به آن، به طور جداگانه داده شود.

چنانچه دعوای متقابل خارج از مهلت قانونی، یعنی پس از اولین جلسهٔ دادرسی اقامه شود، دادگاه چنانچه صالح باشد باید جداگانه به آن رسیدگی نماید مگر اینکه شرایط مادهٔ ۱۰۳ ق.آ.د.م فراهم شود که در این صورت، با صدور قرار رسیدگی توأم، همراه با دعوای اصلی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

حاصل بودن شرایط قانونی: چنانچه خوانده دعوا را به صورت متقابل مطرح نموده باشد، دفتر دادگاه در صورتی که فرصت باقی باشد، چنانچه دادخواست تکمیل نباشد، اخطار رفع نقص صادر نموده و دادگاه در صورت رفع نقص و احراز شرایط، دستور تعیین وقت و ابلاغ آن را به خوانده تقابل صادر می‌نماید. در این صورت، «چون دعوای متقابل باید با دعوای اصلی، توأم رسیدگی شود»، دفتر دادگاه همان وقتی را که برای رسیدگی به دعوای اصلی از پیش تعیین نموده است، برای رسیدگی به دعوای متقابل نیز تعیین و به اصحاب آن ابلاغ می‌نماید؛ اما اگر فرصت کافی نباشد، دفتر دادگاه باید دادخواست را به همان شکلی که تقدیم گردیده، ثبت نموده و به ضمیمهٔ پروندهٔ اصلی برای ملاحظهٔ دادگاه در جلسهٔ اوّل دادرسی، به دادگاه احاله نماید. در این صورت اگر دادگاه شرایط دعوای متقابل را احراز کند، به دفتر دادگاه دستور رفع نقص و اقدامات بعدی را به منظور تعیین جلسهٔ رسیدگیِ واحد با دعوای اصلی، خواهد داد.

در صورتی که دادخواستِ تقابل در مهلت مقرر داده شده باشد و کامل نیز باشد، حتی در اولین جلسهٔ دادرسی و به خواندهٔ تقابل هم ابلاغ نشده باشد، چنانچه خواندهٔ تقابل آمادگی دفاع در برابر آن را اعلام نماید، دادگاه در همان جلسه، نسبت به دعوای متقابل نیز رسیدگی می‌نماید؛ اما اگر دادخواستِ متقابل ابلاغ نشده باشد و خواندهٔ تقابل آمادگی دفاع را اعلام ننماید، دادگاه دستورِ تجدیدِ جلسهٔ رسیدگیِ واحد را صادر می‌نماید تا به هر دو دعوا، توأماً رسیدگی شود. دادگاه پس از رسیدگی به دعوای اصلی و متقابل، تکلیف هر دو دعوا را به طور جداگانه، اصولاً در یک رأی با لحاظِ اثرِ هر یک بر دیگری تعیین می‌نماید.

اثر توقیف دادرسی و زوال دعوای اصلی بر دعوای متقابل: اگر جهات توقیف دادرسی بر اساس مادهٔ ۱۰۵ ق.آ.د.م نسبت به هر یک از اصحاب دعوا پیش آید، موجب توقیف دادرسی می‌شود و در نتیجه با فوت، حجر و ... هر یک از اصحاب دعوا، دادرسی دعوای اصلی و تقابل بر اساس مادهٔ مزبور توقیف می‌گردد.

اما در خصوص استرداد دادخواست یا دعوا و همچنین در سایر مواردی که دادخواست ابطال و یا دعوا با قرار رد روبرو می‌شود (در مورد دعوای اصلی یا متقابل) و یا دعوا زایل شود، این امور فی‌نفسه تأثیری بر دعوای دیگری نداشته و به این علّت آن را با زوال یا ... روبرو نمی‌نماید.

آثار و احکام دعوای متقابل را باید متفاوت از آثار و احکامِ فرجامِ تَبَعی (موادِّ ۴۱۳ به بعد ق.آ.د.م) دانست. در حقیقت مادهٔ ۴۱۵ ق.آ.د.م نیز استرداد دادخواست یا ردِّ دادخواستِ فرجامِ اصلی را موجب بلااثر شدن فرجامِ تَبَعی اعلام نموده، در حالی که علاوه بر علل ذکرشده، چنین تصریحی در خصوص دعوای متقابل وجود نداشته و ندارد؛ بنابراین اگر در دعوای طلاق که زوجه در مقابلِ دعوای تمکینِ زوج اقامه می‌نماید، با فوتِ زوج و زوالِ دعوای تقابل، دعوای اصلی نیز سالبه به انتفای موضوع باشد، علّت این امر (سالبه به انتفای موضوع شدن دعوای تمکین) پیوند دعوای اصلی و متقابل نمی‌باشد، بلکه فوت زوجه است که رسیدگی به هر دو دعوا را، سالبه به انتفای موضوع و بنابراین دعوای تمکین را زایل می‌نماید.

یه توصیهٔ مُخلصانه: از بهترین راه‌های دستیابی به اهداف این است که انرژی‌مان را در بخشش به دیگران متمرکز کنیم. اگر می‌خواهیم اعتمادبه‌نفس خودمان بیشتر شود، سعی کنیم اعتماد به نفس اطرافیان‌مان را بالا ببریم. اگر حس امیدواری و مثبت‌اندیشی می‌خواهیم باید در شخصِ دیگری این‌ها را القا کنیم و **اگر موفقیت را برای خودمان می‌خواهیم برای دیگران هم بخواهیم**. این «اثر دیگران» است بر زندگی ما! اثرِ موجی کمک به دیگران و بخشیدنِ سخاوتمندانهٔ وقت و انرژی‌مان به آنها این است که خودمان بزرگ‌ترین ذینفع این «نوع‌دوستی» خواهیم بود. وقتی هم آموختیم یکی از تأثیرگذارترین بخش‌ها بر زندگی هر کس اطرافیانش می‌باشد، لذا با بهبود وضع اطرافیان در واقع زندگی خودمان را به سمت خوبی تغییر داده‌ایم. اثر دیگران یعنی اینکه اگر دوستم جزوهٔ آیین دادرسی مدنی را خوانده است و از آن متأثر شده، آن را به من هدیه کند، **من به دیگری هدیه کنم** یا **با نوشتن مطلبی دربارهٔ این جزوه، دیگران را تشویق به خواندن آن کنم تا هم خودم لذت ببرم، هم جامعه** و اطرافیانم هم موجی از لذت و تغییرِ مثبت را احساس کنند. من متوجّه شده‌ام بهترین راه برای به دست‌آوردن چیزهایی که در زندگی‌ام می‌خواهم این است که انرژی‌ام را روی بخشش به دیگران متمرکز کنم. اگر این جزوه به تو کمک کرده اوون رو برای پنج نفر بفرست؛ چون بدونِ تو حتی ممکن نبود آن را پیدا کند.

اگر در حین مطالعه با موارد سهو قلم و یا خطاهای انسانی دیگر که ما از آن غافل مانده‌ایم، مواجه شدید؛ از طریق ایمیل mollakarimi.omid@gmail.com یا شماره ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ با ما در میان بگذارید تا اصلاح نماییم. در نگارش بعضی از قسمت‌های این جزوه از کتاب‌های «آیین دادرسی مدنی ـ دکتر شمس» و «مختصر آیین دادرسی مدنی ـ دکتر توکلی» کمک گرفته‌ایم.

آخرین به‌روزرسانی جزوه: ۱۴۰۳ **اینستاگرام شخصی: omid_mollakarimi**

امید ملاکریمی هستم؛ به حواس‌پَرتِ متولدِ دهۀ ۶۰ ! ارزشِ اصلی من در زندگی، کمک به دیگران و تأثیرگذاری بر زندگی آنهاست. به یادگیری و اشتراک‌گذاشتن آموخته‌هایم با دیگران علاقه‌ی زیادی دارم. البته همه تلاشم را می‌کنم تا روش‌هایی را که به افزایشِ کیفیتِ یادگیری کمک می‌کنند یاد بگیرم و بعد از افزودن تجربیات خودم، آنها را به دیگران هم انتقال بدهم. در حوزۀ آموزش و نویسندگی در رشتۀ حقوق با روش «ساده‌نویسی» و «به کار بردن مثال‌های روان» متفاوتم! من به این جمله ایمان دارم: «اگر موفقیتِ بیشتری می‌خواهی باید به دیگران کمک کنی تا به موفقیت بیشتری دست یابند.»

داستان نویسنده: بعد از اینکه لیسانسم رو گرفتم مثل خیلی از دانش‌آموخته‌های حقوق وارد دورۀ کارشناسی‌ارشد شدم؛ البته باید بگم که یه کارِ ثابت هم داشتم که ماهانه یه حقوقِ ثابت از اوون می‌گرفتم. رفته رفته به این نتیجه رسیدم که اگه بخوام اینجوری ادامه بِدم دستِ آخر بعد از دریافت مدرک کارشناسی‌ارشد و یا حتّی دکتری در بهترین حالت می‌خوام یه کارمندِ سطحِ بالا توو یه اداره بشم که نهایتاً یه حقوق خوب دریافت کنم. شاید برای خیلی‌ها رسیدن به یه حقوقِ کارمندی خوب نقطۀ اوجِ آرزوهاشون محسوب بشه اما من رسیدن به یه حقوقِ ثابتِ خوب رو مطلوب نمی‌دیدم. همیشه دوست داشتم مثل قهرمانای این فیلما به آدمایی که توو موقعیت‌های بد قرار گرفتن کمک کنم و با کلّی غرور و کمالِ رضایت از مفید بودنِ خودم یه نفس عمیق بکشم و بگم «تونستم!». از این فیلما که بگذریم ذاتِ زندگی آدمیزاد اینه که باید بجنگه و از «یه جا نشستن» یا همون «صبح به صبح کارت زدن توو یه محیط اداری» فراری باشد. خلاصه اواخر اسفند ماه بود که تصمیم گرفتم عطای حقوقِ ثابت را به لقایش ببخشم و از اوّل فروردین شروع کنم به خوندن! البته این اشتیاقِ سوزان باید اوّلِ اوّل توو خودِ آدم ایجاد بشه و حتی اگه دوستان و اطرافیان با تمسخر بهت بگن: «تو که کارِ ثابت داری، می‌خوای بشینی و بخونی که چی!»؛ یا بگن: «صد و ده هزار تا شرکت می‌کنن و نهایتاً سه هزار تا وَر می‌دارن و تو بدونِ سهمیه عُمراً شانسی نداری!» اطمینان نداشتم که به موفقیت برسم اما با خودم عهد کردم که اوّل فروردین «بسمه‌الله» بگم و با همۀ توانم پیش بِرم؛ البته قبلشم از خانواده‌ام خواستم که توو این مسیر کمکم کنن و این هشت ماه یه کم توقع و انتظارشون رو از من کم کنن. من ریسکِ شیرینِ بلندپروازانه‌ای رو آغاز کرده بودم؛ خلاصش کنم برات: «با وجودِ تمامِ ترسی که از شکست داشتم، از تصمیم‌ام راضی بودم!». جملۀ یه بنده‌ی خدا اوومد توو ذهنم که می‌گفت اگر آرزوت اینه که یه ماشین بخری، اوّل برو یه جاسوئیچی برای ماشینی که توو رویاته تهیه کن و یقین داشته باش که به ماشینه می‌رسی! منم بدون معطّلی، رفتم یک سنجاق‌سینۀ کوچولو که رووش آرم کانون رو داره و وکیل‌های کانون همیشه روی کُت یا مانتوشون می‌زنن تهیه کردم. تا شروع کردم کمک‌های خدا رو دیدم که یکی یکی بَرام می‌اُومد. مثلاً با مسؤول یه کتابخونه صحبت کردم و با وجود اینکه ساعتِ کارِ اوونجا تا ۶ بعد از ظهر بود بهم گفت: می‌تونی با نگهبانِ مجموعه هماهنگ کنی و تا ۱۱ شب هم از کتابخونه استفاده کنی! خلاصه اینکه ایمان داشتم اگر امروز زحمت بکشم فردا از نتیجه و میوۀ شیرینِ اوون زحمات بهره‌مند می‌شم؛ به فرموده قرآن: «فان مَع العُسر، یسرا». خوشحالم از اینکه که امروز که این متن رو نوشتم در وضعیتی هستم که در تمامی آزمون‌های حقوقی (وکالت، قضاوت، ارشد، دکتری) قبول شدم و به عضویت «هیأت علمی» رسیدم و می‌خوام متنم رو با یه جمله تموم کنم: «تووی سکوت تلاش کن و اجازه بده صدای موفقیتت همه جا بپیچه!»

چشم‌انتظارِ خواندنِ داستانِ موفقیت‌تان هستم.

به **امید** موفقیتِ تو؛ **امید** ملاکریمی

پایان گفتار ما: حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.

Telegram: @OmidMollakarimi E-mail: mollakarimi.omid@gmail.com
Instagram: @vekalatyar web: mollakarimi.ir

جهت دریافت جزوات آزمون‌های حقوقی به ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ درخواست‌تان را از طریق

پیام‌رسان‌ها ارسال کنید!